

# روزنه‌هایی از عالم غیب

حضرت آیة الله سید محسن خرازی

روزنه هایی از عالم غیب

مشخصات کتاب

سرشناسه : خرازی محسن 1315 -

عنوان و نام پدیدآور : روزنه هایی از عالم غیب تالیف محسن خرازی .

وضعیت ویراست : [ویراست2؟].

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس جمکران 1384.

مشخصات ظاهری : [432]ص.

شابک : 15000ریال 964-8484-18-X ؛ 34000ریال چاپ چهارم 978-964-8484-18-2

یادداشت : چاپ دوم .

یادداشت : چاپ چهارم: پاییز 1387.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : داستان های اخلاقی

موضوع : داستان های مذهبی--قرن 14

موضوع : کرامت -- داستان

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP249/5/خ37ر9 1384

رده بندی دیویی : 297/68

شماره کتابشناسی ملی : 1638395

ص:1

اشاره

ص:2

ص:3

## مقدمه ناشر

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

بیان داستان های واقعی و کرامات ائمه اطهارعلیهم السلام و عالمان عامل و زاهدان پیرو اهل بیت علیهم السلام در محکم نمودن ارکان اعتقادی و نیز امیدوار شدن عموم مردم به توسّل، اثری عمیق و هدایت گر دارد. این مجموعه که توسط استاد معظّم، حضرت آیت اللَّه حاج سید محسن خرّازی - دام عزّه - گردآوری گردیده، نتیجه چندین سال مراوده و مصاحبت با بزرگان و عالمان برجسته پیرو اهل بیت علیهم السلام می باشد، که امید است با نشر این گونه آثار، در راستای ترویج فرهنگ اسلامی، گام مؤثّری برداریم.

حسین احمدی

مسؤول انتشارات

مسجد مقدّس جمکران

ص:4

بسم اللَّه الرحمن الرحيم

الحمد للَّه ربّ العالمين والصلاه والسلام على سيد المرسلين،

محمّد وآله الطاهرين، واللعنه على أعدائهم اجمعين

از دوران جوانی در این فکر بودم که کرامات و داستان ها و برخی مطالب مهمّی را که از بزرگان علم و فضیلت و یا دوستان موثّق و بادیانت می شنوم در دفتری یادداشت کنم. با توفیق الهی این کار را شروع کردم و تاکنون صدها قضیه و داستان بااهمّیت جمع آوری شده است. البته این مقدار نمونه ای است از کرامات و شنیدنی ها که این جانب به آن برخورد کرده ام، و اگر اشخاصی وقت کافی و تلاش وسیع تری مبذول دارند با صدها و هزارها مورد دیگر مواجه خواهند شد.

احساس این جانب آن است که خواندن این گونه داستان ها برای عموم طبقات و اقشار مردم بسیار سودمند است، به گونه ای که تأثیر زیادی در زمینه های مختلف عقیدتی، اخلاقی، عبادی، اجتماعی و غیره خواهد داشت و دل ها را نسبت به اعتقادات استوار و تثبیت می نماید، خدا در قرآن کریم پس از نقل داستان های پیامبران به همین نکته اشاره فرموده است: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيكَ مِنْ أَنْبآءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ وَجآءَكَ فِى هذِهِ الحَقُّ وَمَوْعِظَهٌ وَذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ»(1) از این جهت توصیه می کنم



---

1- 1. هود: 120.

که خوانندگان گرامی به مضامین داستان ها توجّه کنند و از این درس ها و عبرت ها بهره مند شوند.

در این جا ذکر چند نکته را لازم می دانم:

1 - آنچه در این کتاب آمده است همه از کسانی نقل شده است که در گفتار صادق و قابل اعتماد بوده اند و در میان آنان کسانی هستند که در آسمان فضیلت و بزرگواری مانند ستارگان می درخشند و عظمت آنان بر کسی پوشیده نیست.

2 - در نقل داستان ها سعی شده تا مطالب، به طوری که واسطه های موثّق نقل کرده اند، ذکر شود و از کم و زیاد کردن آن ها خودداری شده است.

3 - از خوانندگان گرامی که لطف و عنایتی به این بنده ناچیز دارند، تقاضا دارم با یادآوری نکته هایی که لازم می دانند در چاپ بعد رعایت شود، این جانب را یاری دهند.

خداوند بزرگ به همه ما دل نورانی، چشم بابصیرت، گوش شنوا، تلاش باثمر و عمر بابرکت عنایت فرماید.

قم - سید محسن خرّازی

1383 ه.ش

## اشاره

وجود امام عصر - ارواحنا فداه - از واضحات است، اگر روایات این باب را که در چند جلد چاپ شده است مورد توجّه قرار دهیم، معلوم خواهد شد که پیامبر اسلام و ائمه اطهارعلیهم السلام وعده آمدن او را دادند و حتی به غیبت های آن حضرت؛ یعنی غیبت صغری و کبری اشاره و تصریح نمودند. و پیش از تولّد آن حضرت، علمای اسلام درباره غیبت آن گرامی کتاب هایی نوشتند و شعرا در اشعار خود نوید چنین صبح آشکاری را می دادند و در ضمن همان روایات آمده است که آن حضرت در برخی از مجالس شما شرکت می کنند شما او را نمی بینید ولی او شما را می بیند و در این راستا داستان های بسیار آموزنده وجود دارد که آن گرامی از پس پرده غیبت به وضع شیعیان خود واقف هستند و هرگاه به آن حضرت توجّه و توسّل پیدا کنند، آن گرامی به دادرسی خواهد پرداخت و فایده وجودی او در پس پرده غیبت مانند فایده وجودی خورشید از پشت ابرهای تیره است.

در این زمینه کتاب های مختلفی از قبیل نجم الثاقب حاجی نوری رحمه الله به رشته تحریر درآمده، ولی بیشتر نمونه هایی که در این جا یاد می شود در جای دیگر چاپ نشده است. این نمونه ها حضور و شهود آن حضرت را در صحنه به اثبات می رساند.

تأیید پاسدار بودن توسط امام عصر - ارواحنا فداه -

آیت اللَّه احمدی میانجی(1) نقل کردند: خدمت آیت اللَّه بهاء الدینی(2) بودم. عده ای از پاسداران هم بودند، ایشان فرمودند: امام زمان - عجّل اللّه فرجه الشریف - درباره یکی از پاسداران حاضر که من او را می شناسم، فرموده اند: او پاسدار من است.

تشرّف خدمت امام عصر - ارواحنا فداه -

یکی از موثّقین نقل کرد: شخص بزرگواری سال 1366 به مکّه مشرّف شدند و در تظاهرات برائت از مشرکین شرکت کرده و از ناحیه سر مضروب شدند و زیر دست و پای مردم افتادند. آن بزرگوار گفته: در آن حال متوجّه به امام عصر - ارواحنا فداه - شدم و در دل خود عرض کردم: آقا جان! من هر سال به عشق ملاقات شما در عرفات به مکّه می آیم، ولی امسال هنوز به عرفات نرفته و موفّق به ملاقات شما نشده ام. در همان حال سید بزرگواری را دیدم که مرا از زیر دست و پای مردم بیرون آورد و دست بر سر من کشیده و فرمود: چیزی نیست. این جمله را هم افزودند: کسانی که در تظاهرات شرکت کرده اند مورد توجّه ما هستند و کسانی که مضروب گردیده اند پیش ما جایزه دارند.

بعد از آن چند قدمی مرا همراه خود برد، ناگهان متوجّه شدم که به بیمارستان رسیده ام در آن موقع به من فرمود: برو خودت را نشان بده. من به بیمارستان رفتم و خودم را نشان دادم آنان به سر من نگاه کردند و گفتند: چیزی نیست، در صورتی که موثّق مذکور می فرمود: وقتی ایشان به کاروان ما برگشت لباس هایش از خون سرش رنگین شده بود.



---

1- 2. از علما و مدرّسان حوزه علمیه قم .
2- 3. مجتهد و عارف زمان ما .

استاد بزرگوار آیت اللَّه العظمی حاج شیخ محمّد علی اراکی، از مرحوم آیت اللَّه نورالدین اراکی(1) نقل کردند: صاحب جواهر(2) به کسی اجازه اجتهاد نمی داد. یکی از اهل علم، وقتی که قصد می کند که به وطن بازگردد از ایشان می خواهد که به او اجازه اجتهاد بدهد. صاحب جواهر حاضر نمی شود و در این زمینه تلاش او هم به نتیجه ای نمی رسد. عاقبت به صاحب جواهر عرض می کند: هر طور که میل دارید اجازه بدهید. صاحب جواهر بدون این که اجتهاد او را تصدیق کند اجازه (گرفتن سهم امام و سایر وجوه) را به او می دهند، ولی آن شخص در متن اجازه نامه خود دست می برد و یک کلمه اجتهاد هم بر آن اضافه می کند.

وقتی به وطن خود بازمی گردد مورد توجّه عموم قرار می گیرد و از هر کجا عبور می کرد همه به او احترام می نمودند، غیر از پیرمردی که پینه دوز بود و به او بی اعتنایی می کرد و مطابق معمول به او احترام نمی گذارد. خودش نزد پیرمرد رفت و سلام کرد. پیرمرد جواب داد: علیکم السلام ایها المدلّس. آن شخص در حیرت فرو رفت چگونه این پیرمرد از سِرّ او اطّلاع دارد؟ پی جویی کرد، پیرمرد گفت: امام عصر - ارواحنا فداه - فرموده است: تو در اجازه عبد صالح (صاحب جواهر) تدلیس کرده ای و عذاب تو پنجاه حقب(3) خواهد بود. آن شخص وقتی این مطلب را شنید، از ریاست آن محل دست کشید و رساله عملیه (مراجعی را که صلاحیت معنوی داشتند) به دست گرفت و به این طرف و آن طرف برای تبلیغ رفت تا این که گناهش آمرزیده شود.



---

1- 4. صاحب تفسیر القرآن والعقل.
2- 5. جواهر نام معروف ترین کتاب فقهی شیعه است .
3- 6. برخی گفته اند حقب 80 سال یا بیشتر یا برابر دهر و عمر دنیا است.

مرحوم حجّه الاسلام آقای مجد، پدر مرحوم حجّه الاسلام شیخ مرتضی زاهد تهرانی(1) در سفرنامه خود، کرامتی از امام زمان علیه السلام نقل می کند که حاصل آن چنین است: شیخ عبیداء که یکی از اشرار کُرد در زمان سلطنت ناصرالدین شاه بود با شصت هزار نفر سوار، سر به طغیان برداشت و به هر کجا می رسید همه را قتل عام می کرد، یک شب، ساعت چهار از شب گذشته، مرحوم وقایع نگار پیشخدمتش آقا شیخ علی را نزد من فرستاد که با عجله پیش او بروم. من هم خدمت او رفته و دیدم که نشسته و دو سه نامه باز شده در پیش روی دارد و همین طور مدام بر روی زانوی خود می زند و گریه می کند.

تا بنده وارد شده و سلام کردم صدای آن پیرمرد بلند شد که فلانی مَردِکه آمد، گفتم: مَردِکه کیست؟ گفت: بیا ببین آقا میرزا داوود از تبریز نوشته است که در تبریز سر کوچه ها را سدّبندی کرده اند و شیخ عبیداء، مردم میاندوآب را قتل عام کرده و با شصت هزار سوار و تفنگ های مارتین که از فاصله دو فرسخی هدف را می زنند، قصد دارد که تهران را تصرف کند، او بچه های کوچک را به هوا پرتاب کرده و سپس با شمشیر به دو نیم می کند. شیخ عبیداء در کمال خاطرجمعی گفته است: روز جمعه وارد تهران می شوم و در تکیه دولت نماز جمعه می خوانم و بر تخت خواهم نشست. اگر چنین شود تکلیف ما چیست؟ ما باید چه کار کنیم؟

گفتم: جواب جنابعالی دو کلمه آرامش بخش است و آن این است که آیا جنابعالی اعتقاد به امام زمان دارید یا خیر؟ گفت: لعنت خدا بر منکر امام زمان. گفتم: پس خاطرت جمع باشد که آن آقا خودش در چنین مواردی اسلام و دین و مذهب را



---

1- 7. تازگی کتابی در شرح حال ایشان چاپ شده است.

حفظ می کند، زیرا او در همه عالم امکان متصرّف است. گفت: شما شب را با اطمینان خاطر می خوابی؟ گفتم: بلی، کسی که چنین صاحب و حافظی داشته باشد چرا آسوده خاطر نخوابد؟!

آن شب گذشت، تا آن که سپاهی از تهران با سه هزار نفر مأمور شده و به شتاب تمام به سوی شیخ مذکور حرکت کردند. یک هفته بیشتر نگذشته بود که خبر فرار کردن شیخ عبیداء رسید.

مرحوم وقایع نگار کسی را به نزد من فرستاد. پیش او رفته و دیدم جمعی از رجال دولت در آن جا جمع هستند. شخص فربه، چاق، خوشرو و خوش مویی را در آن جا دیدم که در مجلس نشسته و لباس نظامی با درجه هایی از طلا و نشان های بسیار بر تن دارد، سلام کردم. وقایع نگار گفت: بر منکر امام زمان لعنت، سرکار سردار خودت کیفیت جنگ و فتح و فرار شیخ عبیداء را برای فلانی بیان فرما. بر من معلوم شد که آن جوان از لشکر شیخ عبیداء و برادر حمزه، سپهسالار لشکر شیخ عبیداء می باشد.

سردار مذکور می گفت: وقتی شیپور جنگ زده شد دیدیم که سپاه سه هزار نفری لشکر ایمان در مقابل سپاه شصت هزار نفری ما یک لقمه بیش نیست، پیش خود گفتیم: به یک حمله همه را خواهیم کشت. ناگهان دیدیم سوار سفیدپوشی در میان سواران شما ایستاده و بر هر سمتی که اشاره می کند، سوارهای ما مثل برگ درخت به زمین می ریزند و کشته می شوند. با این کیفیت حساب کردیم که اگر نیم ساعت دیگر به جنگ ادامه دهیم یک نفر از ما باقی نمی ماند، این بود که باقیمانده لشکر همراه شیخ عبیداء پا به فرار گذاشتند و من به سوی تهران آمده و شیعه و پناهنده به دولت این ملّت گشتم.

## مشاهده جوان نورانی در مسجد جمکران

شخص موثّقی از یکی از اخیار به نام شیخ اسماعیل سرخابی نقل فرمود: مرحوم آیت اللّه حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی(1) نقل فرمودند: عموی من با چند زن دیگر به مسجد جمکران می روند. وقتی شب می شود درب ها را از پشت می بندند و چند سنگ پشت در می گذارند تا کسی نتواند وارد مسجد شود، چیزی نمی گذرد که ناگهان می بینند جوانی در مسجد مشغول خواندن نماز و مسجد از وجود او روشن شده است، آن ها با دیدن این منظره از هوش می روند و صبح روز بعد مردم جهت انجام نماز به مسجد می آیند با درب های بسته شده از پشت مواجه می شوند، چاره ای نمی بینند مگر آن که با نردبان وارد مسجد شوند. پس از وارد شدن به مسجد و باز کردن درب ها آنان را مشاهده می کنند که غش کرده اند و از هوش رفته اند.

## تشرفات آیت اللّه حاج میرزا صادق تبریزی خدمت امام زمان علیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای نصیری تبریزی(2) فرمودند: معروف بود وقتی رضاخان مرحوم آیت اللّه میرزا صادق تبریزی(3) را از تبریز به قم تبعید کرد، مأمورین در وقت نماز به او مهلت نمی دادند تا ایشان نمازشان را بخوانند، ولی ناگهان وسیله حرکت خراب شده و ایشان از این فرصت استفاده می کند و نماز خویش را می خواند، پس از ادای نماز وسیله هم درست می شود.



---

1- 8. مؤلّف کتاب اسرار الصلاه و غیره

2- 9. از علمای حوزه علمیه قم.

3- 10. صاحب تألیفات متعدّد و معاصر مرحوم آیت اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی.

ایشان دو پسر داشتند که اهل علم و روحانی بودند، یکی از آن ها به نام شیخ رضا که مردی وارسته و اهل سیر و سلوک بود، می گفت: پدرم نوعاً دو زانو می نشست، وقتی از ایشان می پرسیدیم چرا دو زانو می نشینید؟ می فرمود: من در محضر امام عصر - ارواحنا فداه - هستم.

آقای شیخ رضا می گفت: مکرر پدرم خدمت آن حضرت تشرّف پیدا می کردند. آقای نصیری می گفتند: مرحوم حاج میرزا صادق آقا حوادث آینده را که در طول حکومت پهلوی پیش می آمد قبلاً می گفت و به هیچ وجه حاضر نبود زیر بار فرمان ها و زورگویی های آن ملعون برود.

## راهنمایی آیت اللّه حجّت کوه کمره ای توسط آن حضرت در عالم خواب

آیت اللّه ملکوتی(1) به نقل از مرحوم آیت اللّه العظمی حجّت(2) فرمودند: من مدّتی به دنبال مدرک حدیث معروف «الناس مسلّطون علی أموالهم» می گشتم، ولی هرچه سعی و کوشش کردم نتوانستم مدرک آن را پیدا کنم، و بالاخره خسته شدم و خوابیدم. در عالم خواب خدمت حضرت امام عصر - ارواحنا فداه - رسیدم، آن حضرت به من فرمودند: روایت در کتاب بحارالانوار جلد اوّل است و صفحه آن را نیز فرمودند. من از خواب بیدار شدم سراغ بحار رفتم. دیدم کاملاً درست است. قال النبی صلی الله علیه وآله: «إنّ الناس مسلّطون علی أموالهم».(3)



---

1- 11. سال ها امام جمعه تبریز بودند.
2- 12. از مراجع تقلید شیعه.
3- 13. یادآوری می شود: جلد اوّل مطابق چاپ قدیم بوده است، روایت به حسب چاپ جدید در بحار الانوار، جلد 2 صفحه 272 حدیث 7 از باب 33 کتاب العلم نقل شده است. و نیز روایت مذکور در کتاب عوالی اللئالی، جلد 2 صفحه 138 حدیث 383، همان طور که صاحب بحار الانوار از ایشان نقل کرده، ذکر شده است.

مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ مرتضی حائری(1) در یادداشت های منابر خود، که توسط آیت اللَّه شب زنده دار در اختیار این حقیر قرار گرفت، فرموده اند: مسلّم است که در این عصر حضرت خلیفه اللَّه اعظم، اعوان و انصاری دارند که در مواقع مقتضی به مصالح عباد و بندگان شایسته حق که صلاحیت تکمیل دارند، قیام می فرمایند.

سپس برای نمونه داستان دکتر شیخ را که فرموده یکی از داستان های محکم و قابل استناد است به دو طریق صحیح: 1 - حاج سید عیسی جزایری از حاج عبّاس خان آصف، 2 - جناب عالم جلیل نبیل صالح آقای حاج شیخ محمّد صدوقی از حاج اکبرآقا ساکن مشهد مقدّس از دکتر شیخ ذکر نموده است و اضافه فرموده که تمام سلسله سند را حقیر دیده ام و می شناسم و همه آنان مردمان مورد اعتمادی بوده و می باشند.

آیت اللَّه حائری رحمه الله اصل داستان را از دکتر شیخ حسن خان عاملی نقل فرموده که خلاصه آن به شرح زیر است: دکتر شیخ گفت: در جنگ بین المللی اوّل که علی الظاهر از 1914 تا 1918 میلادی طول کشید دولت ایران بی طرف بود، ولی لشکری در اختیار مجلس شورای ملی بود که ژاندارمری نامیده می شد، این لشکر به تیپ های مختلف تقسیم شده بود و در مرزهای ایران به حفاظت می پرداخت، از جمله دو هزار نفر در کوه های ارومیه مستقر بودند تا از تجاوز روس ها به ایران جلوگیری نمایند، و من جرّاح همین قسمت و تیپ دو هزار نفری بودم.

شبی در همان کوه های اطراف ارومیه به رسیدگی مجروحین اشتغال داشتم، دیدم دو نفر نعشی (تابوتی) را حمل می کنند که آن نعش از ترکه مانند سبد ساخته



---

1- 14. صاحب تألیفات فراوان .

شده و مرد زنده ای در آن خوابیده است، آن نعش را جلوی من گذاردند و همان مرد زنده از توی نعش با من صحبت کرد که تیری از طرف پشت قسمت راست وارد بدن شده از شما می خواهم که آن را در آورید.

من گفتم: این کار در شب مشکل است و وسایل لازم را ندارم.

آن مرد گفت: مگر چاقو و نخ و سوزن نداری. گفتم: چرا.

گفت: با چاقو پاره کن و پارگی را بخیه بزن.

گفتم: طاقت و تحمّل درد را نداری؟! گفت: طاقت دارم.

گفتم: می توانی روی این سنگ بنشینی! گفت: آری.

او را روی سنگ نشاندند، پشت او به طرف من بود و روی او به طرف زمین بود، با چاقو قسمتی از پشت او را پاره کردم و تیر را درآوردم، دیدم اصلاً ناله ای از او بلند نمی شود، تصور کردم که قلب او ایستاده و مرده است، خم شدم و به صورتش نگاه کردم دیدم زنده است و به ذکر الهی اشتغال دارد و زمین پیش روی او می درخشد. خیلی تعجّب کردم. به کار خود ادامه دادم و پشت او را بخیه زدم و او را در چادر مخصوص خواباندم.

فردای آن روز که برای رسیدگی به وضع او و پانسمان به چادرش رفتم، به او گفتم: من از این که هیچ ناله ای نکردی تعجّب نمودم، گفت: این طبیعی است، مگر نشنیده ای که مولی امیرالمؤمنین علیه السلام تیر را در حال نماز از بدن مبارکش بیرون آوردند و ابداً اظهار تألّم و درد نفرمود، سرّش همین بود که توجّه او به طور کامل به سوی حقّ بود و متوجّه بدن خود نبود تا درد آن را حسّ نماید، احساس درد متوقّف بر توجّه است، بحمداللّه این قدرت در من موجود است.

دکتر شیخ گفت: این مرد کُرد در نظرم خیلی بزرگ جلوه نمود، و در همان ایام

دیده بانان خبر دادند که لشکری از روسیه به طرف مرز ایران در حال حرکت است و این لشکر حدود سی هزار نفر می باشند. این خبر را رئیس تیپ دریافت کرده بود و به من اطّلاع داد و توصیه نمود کسی از آن مطّلع نشود تا بتوانیم به طور منظّم عقب نشینی کنیم. من این خبر را به کسی نگفتم مگر به همان مجروح، چون او را صاحب سرّ و مرد جلیلی یافته بودم. وی پس از شنیدن این خبر توجّهی کرد و گفت: آنان مراجعت می کنند و یا الساعه در حال مراجعت هستند (تردید از نویسنده این سطور است). من جریان را به رئیس تیپ گفتم، او گفت: ایشان مردمان دروغ گویی هستند و حرفشان بی اساس است، چند ساعتی نگذشت دیده بانان اطّلاع دادند که روس ها برگشتند و به سوی مملکت خود رهسپار شدند.

من پس از مشاهده این دوچیز عجیب از آن مرد، به او گفتم: شما کیستید؟ گفت: ما چهار نفریم که از اعوان و یاران حضرت خلیفه اللّه امام زمان علیه السلام هستیم، یک نفر ما فعلاً در پاریس است و دیگری در مراکش و من مأمور این حدود هستم.

گفتم: شما که چنین قدرتی دارید، پس یک تصرفی بکنید که دولت روس به طور کلّی از بین برود. گفت: ما تا حدودی که نگذاریم کشور شیعه پامال اجنبیان شود دستور داریم که اعمال نفوذ کنیم و بیش از آن مجاز نیستیم.

گفتم: آیا شما می میرید و آلات قتل در بدن شما مؤثّر است؟ گفت: آری، از این لحاظ ما کاملاً یک موجود عادّی هستیم، نهایت به محض آن که ما مُردیم جانشین شخص متوفّی ازطرف ساحت مقدّس ولی اعظم تعیین می شود تا کارها معطّل نماند.

گفتم: من به شما حقّ حیات دارم، شما باید در مقابل آن پاداشی به من بدهید. فرمود: شما که به مشهد بروید، من در آن جا شما را خواهم دید و حقّ شما را ادا می کنم إن شاء اللّه.

من پس از مدّتی به مشهد رفتم و در دستگاه جان محمّدخان بودم(1) که با لشکر تهران در جنگ و ستیز بود و آن ایام آغاز شاهنشاهی یا هنگام سردار سپهی رضاخان به حساب می آمد، کار من در دستگاه جان محمّد خان جرّاحی بود. شبی به دنبال من فرستاد و گفت: به فلان پاسگاه که در چند کیلومتری شهر است، برو و مجروحین آن جا را پانسمان کن.

آن شب سرد و بارانی بود، درشکه ای برای من گرفتند، من به تنهایی با لوازم جرّاحی روانه آن محل شدم، کسی در بیابان دیده نمی شد و هوا تاریک و سرد و بارانی بود، همان موقعی که درشکه در حال حرکت بود، دیدم هوا لطیف است و دو نفر در درشکه دیگری نشسته اند، یک نفر آنان همان کُرد است که من او را معالجه کردم، او با رفیق خود صحبت می کرد و می گفت: ایشان آقای دکتر شیخ است و حقّ حیات بر من دارد، وظیفه او این است که پس از رفتن به پاسگاه و انجام جرّاحی شبانه به شهر بازگردد، چون همین امشب لشکر از تهران می رسد و این پاسگاه را به توپ می بندند، باید از کار جان محمّدخان فاصله بگیرد و برکنار شود، چون او مغلوب و منکوب می گردد.

رفیقش به او گفت: پس این مطالب را به او بگو. گفت: او سخنان ما را می شنود. پس از این جریان دیدم وضع عوض شد، کسی در بیابان دیده نمی شود و چیزی جز باد و باران و سرما و سر و صدای شلاق که درشکه چی به اسب ها می زند، احساس نمی شود. به درشکه چی گفتم: شما کسی را همین حالا ندیدی؟ گفت: کدام دیوانه در این حال به این بیابان می آید. من به گفته آن مرد عظیم کُرد عمل کردم، و همان طور شد که خبر داده بود.(2)



---

1- 15. یا محمّد تقی خان {تردید از نویسنده است}.
2- 16. مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ مرتضی حائری اضافه می کند: این داستان را دوست محترم آقای FE میردامادی از خود دکتر شیخ نقل می کنند که زیر خیمه در صحرای مِنی دکتر شیخ برای پدرم مرحوم حاج سید نجف آبادی میردامادی نقل کرد. ...

## تشرّف خدمت امام زمان علیه السلام در مسجد جمکران

مرحوم حجّه الاسلام جناب آقای شیخ فتح اللَّه شهاب شمیرانی نقل فرمودند: من مرتّب به مسجد جمکران مشرّف می شدم، تا این که روز جمعه ای در آن جا به دعای ندبه مشغول بودم و آهسته آهسته دعا را زمزمه می کردم، به این فقره از دعا که رسیدم: «فَأَغِثْ یا غِیاثَ المُسْتَغِیثِینَ عُبَیدَکَ المُبْتَلی وَأَرِهِ سَیدَهُ یا شَدِیدَ القُوی . شخصی را بالای سرخود دیدم که به من می فرمود: این جمله را تکرار کن، به ذهنم رسید من که آهسته دعا می خواندم، این آقا از کجا فهمید من چه می خوانم، شاید خود امام عصر - ارواحنا فداه - باشد، یک مرتبه دیدم کسی نیست و دیگر او را نمی بینم.

## حضور امام عصر - ارواحنا فداه - در مجلس دعای ندبه

عموی بزرگوارم مرحوم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی نقل کردند: مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد روزهای جمعه جهت خواندن دعای ندبه به منزل ما می آمد، اوّل مقداری صحبت می کرد و بعد به دعای ندبه مشغول می شد. علما و اوتاد در این مجلس حضور می یافتند و از انفاس قدسی آن مرحوم بهره مند می شدند.

از جمله روزی مرحوم آقا سید عبدالکریم کفّاش به این مجلس حاضر شد و بعد از خاتمه به مرحوم آقا شیخ مرتضی گفت: آقا، یعنی حضرت صاحب الامر - ارواحنا فداه - در مجلس حضور داشتند و به محلی که آن بزرگوار در آن جا جلوس فرموده بودند، اشاره کرد. مرحوم آقا شیخ مرتضی که ایشان را فردی موثّق و مطمئن می دانست، به گریه افتاد و تأسف خورد که چرا آن بزرگوار را ندیده است.

### اسم مهدی علیه السلام در میان قبایل سرخ پوستان و توسّل به آن حضرت

در خبرنامه داخلی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم شماره 137 - 30/3/1366 ص 6 خبر جالبی بدین شرح آمده است: سرخ پوستان سه قبیله از قبایل داکوتای شمالی و منطقه قطب در هنگام نیاز و نیز گم کردن راه در بین یخ های قطبی و جنگلی از فردی به نام «مهدی» کمک می طلبند، که تا همین اواخر از ارتباط این نام با اسلام و یا اصولاً از مکتب اسلام نیز اطّلاعی نداشته اند و پس از اطّلاع از این موضوع، تعدادی از دانشجویان سرخ پوست به دین اسلام مشرّف شده اند.

توضیح این خبرنامه: زبانشناسان و محققین زبان های بومی آمریکای شمالی کشف کرده اند که ریشه کلمه «مهدی» در زبان های بومی اوّلیه در کشورهای شمالی و جنوبی آمریکا، از جنبه بسیار مذهبی اسرارآمیزی برخوردار است.

### شفای سکته ای توسط امام عصر - ارواحنا فداه -

عید قربان سال 1379 ه.ق مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای متقی همدانی که کمال اخلاص به ایشان دارم، در منزل حجّه الاسلام آقای اصفیایی(1) به درخواست حاضرین شرح شفای همسرشان توسط امام عصر - ارواحنا فداه - را این چنین بیان کردند:

بعد از این که فرزندم در اثر سرما درگذشت، بنده و همسرم از این موضوع خیلی ناراحت بودیم. امّا من خودم را به وسیله کتاب هایی از قبیل مسکن الفؤاد مرحوم شهیدثانی تسکین می دادم، لکن همسرم به هیچ عنوان آرامش پیدا نمی کرد و مرتباً گریه می کرد و تاب و توان از او گرفته شده بود. هرچه ایشان را دلداری می دادیم



---

1- 17. پدر حجّه الاسلام والمسلمین فاطمی نیا.

و او را از عوارض این بی تابی ها متذکّر می شدیم فایده ای نمی کرد، تا این که روز دوشنبه ای وقتی به نزدیکی منزل رسیدم، حضور و رفت و آمد همسایه ها مرا نگران ساخت. جلو رفتم، متوجّه شدم که حال همسرم به هم خورده، به طوری که رنگ او زرد و پاهایش از حرکت افتاده، فقط چند کلمه با من صحبت کرد و دیگر نتوانست به صحبت ادامه دهد.

به دامادم تلفن کردم. ایشان دکتر رزاقی را آوردند و پس از معاینه تشخیص داده شده که ایشان سکته کرده و فلج شده است، به طوری که وقتی به پای او سوزن می زدند، حس نمی کرد. دکتر دانشور را هم جهت معاینه آوردیم و تشخیص ایشان هم سکته بود. به برادرانش در تهران اطّلاع دادیم، آن ها آمدند و با هم تصمیم گرفتیم که ایشان را به تهران ببریم. شب جمعه اخوی ایشان به قم آمد تا همشیره خود را به یکی از بیمارستان های تهران ببرد. در آن موقع حال ایشان خیلی بد بود، به طوری که نه چیزی می خورد و نه چشمش چیزی می دید و برای حرکت باید چند نفر زیر بغلش را می گرفتند و بلند می کردند.

من از دیدن این منظره مضطرب شده و به اتاق خود رفتم و دعای مختصری خواندم. تصمیم گرفتم به امام عصر - ارواحنا فداه - توسّل پیدا کنم، ولی با توجّه به کرده های خود، از توسّل جستن مستقیم به حضرت ولی عصر - عجّل اللّه فرجه الشریف - خجالت کشیدم و به خداوند عرض کردم: خدایا هرچه هستم آفریده توام، تو را به ذات مقدّست سوگند که ولی خود را مأمور شفای بیمار من قرار بده.

در همان حال به خواب رفتم و ساعت چهار بعداز نیمه شب به عادت همیشگی برای انجام نماز شب از خواب بیدار شدم و در همان اتاق وضو گرفتم، سر و صدایی از حیاط شنیده می شد، لکن با خود گفتم: شاید صدای مهمان ها باشد. به هر صورت

بعد از نماز شب و دعا نزدیک اذان صبح به حیاط آمدم، دخترم را که پس از مرگ برادرش هیچ گاه او را خندان ندیده بودم، بسیار خوشحال دیدم. پرسیدم چه شده؟!

گفت: مادرم را شفا دادند، من در کنار مادرم خوابیده بودم ناگهان مادرم صدا زد: بلند شوید و آقا را بدرقه کنید. خودش هم بلند شد و تا وسط حیاط راه افتاد. گفتم: مادر چه می کنی؟! گفت: مگر نمی بینید آقا دارند تشریف می برند؟! وقتی مادرم به خود آمد، گفت: من خواب هستم یا بیدار، آقای سیدی که نه چندان پیر و نه چندان جوان بود، به بالین من آمد و فرمود: بلند شو شفا یافتی، دیگر گریه نکن و دوا هم نخور! اکنون می توانم راه بروم.

آقای متقی ادامه دادند: من دیدم اثری از فلجی و زردی رنگ و نابینایی چشم در او دیده نمی شد، او قبلاً به روماتیسم هم مبتلا بود، آن مرض هم به کلّی رفع شد و تاکنون که از این جریان ده ماه می گذرد، هیچ اثری از آن کسالت ها در او دیده نمی شود و به طور کلّی سکونت و آرامش خود را پیدا کرده و دیگر گریه و زاری نمی کند. البته من نمی گویم توسّل من به تنهایی مؤثّر بوده، چرا که همسر من خودش خانمی باتقوا و اهل توسّل است، او معمولاً زیارت عاشورا و زیارت جامعه و دعای عهد را همه روزه می خواند. در ضمن یکی از برادرانش هم در همان شب جمعه در مشهد در حرم مطهّر حضرت رضاعلیه السلام تا به صبح برای شفای خواهرش احیا و توسّل داشته است.

از قرار معلوم، وقتی مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی این قضیه را شنیدند، در خطبه نماز جمعه آن را برای عموم حاضرین بیان کردند و از همه خواستند که آن را برای دیگران بیان کنند، و اضافه کردند که جا دارد شهر قم را برای قدوم مبارک امام زمان - ارواحنا فداه - چراغانی کنند.

ص:21

تشرّف و گرفتن پاسخ صحیح از حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه -

یکی از موثّقین، از مرحوم آیت اللَّه حاج میرزا عبدالعلی تهرانی(1) نقل می کرد: یکی از موثّقین، مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ عبدالنبی نوری را جهت خواندن نماز میت در ابن بابویه سوار درشکه می کند، در بین راه از ایشان می خواهد مشاهداتی را که داشته اند نقل کنند.

مرحوم آیت اللَّه نوری ابتدا امتناع می ورزند، امّا با اصرار او می فرمایند: زمانی که سامرّا بودم و از سامرّا برای زیارت امام کاظم و امام جوادعلیهما السلام رفتم. پس از آن در کنار مرقد شیخ مفیدرحمه الله به خواندن زیارت مشغول شدم. یک وقت دیدم پرده ای در آن طرف افتاد و دو نفر سفیدپوش کنار آن پرده ایستاده اند. شیخ طوسی و شیخ مفید و دیگران رحمهم الله نیز نزد من حاضر شده و با آنان مشغول بحث شدیم. آن دو نفر سفیدپوش مواردی را که ما در بحث با هم اختلاف داشتیم، از آقا (یعنی حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداه -) می پرسیدند و جواب صحیح را به ما می گفتند.

هدایت معنوی حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه -

مرحوم آیت اللَّه العظمی شیخ محمّد علی اراکی فرمود: آخوند ملاّ علی باذِنه ای که خود یکی از شاگردان مخلص مرحوم آقا شیخ محمّد باقر اصطهباناتی شیرازی(2) بود، نقل می کرد که ایشان فرمودند: مدّتی در تهران ساکن بودم و به تدریس می پرداختم، فقط یک ساعت وقت داشتم که آن را هم برای تنّفس و استراحت گذاشته بودم.



---

1- 18. والد آیت اللَّه حاج آقا مجتبی تهرانی.
2- 19. مرحوم شیخ محمّد باقر اصطهباناتی از شاگردان مرحوم آقا محمّد رضا قمشه ای بوده که در واقعه مشروطه شهید شده است و از اساتید آیات مرحوم حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی و حاج شیخ محمّد علی شاه آبادی بوده است.

یکی از روزها طلبه ای آمد و اظهار کرد: به من کتاب شفا درس بدهید. من گفتم: دردرس عمومی شرکت کنید. گفت: خیر! حتماً درس خصوصی می خواهم. هرچه من اصرار کردم او حاضر نشد، سرانجام قبول کردم، ولی گفتم: من کتاب ندارم. گفت: مانعی ندارد، من یک کتاب دارم که یک شب پیش شما باشد و یک شب پیش من. درس را شروع کردیم و مدّتی بدین منوال گذشت.

یک روز که نوبت من بود و کتاب پیشم مانده بود، هرچه گشتم کتاب را نیافتم و پیش آن آقا شرمنده شدم، ایشان وقتی دید که کتاب نیست، رفت و برگشت و گفت: من می دانم کتاب کجاست. یک راست به سراغ بقچه ای رفت، آن را باز کرد و کتاب را از میان آن بیرون آورد و به من داد. من در حیرت فرو رفتم و گفتم: موضوع چیست؟! گفت: پیرمردی از اوتاد که خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - مشرّف می شود، در خرابه ای از خرابه های شهر تهران سکونت دارد و من از او موضوع را پرسیدم، وی گفت: ساعتی که تو پیش آن استاد درس می خوانی، ساعتی است که آقا آن را برای معاشرت با زن خود گذارده بوده، لذا آن زن از دست تو، که وقت او را گرفته ای، ناراحت شده و کتاب را در فلان بقچه مخفی کرده است.

گفتم: تو چگونه با این شخص آشنا شدی؟!

گفت: من مدّتی روحانی محلی بودم و از این طریق به ارشاد مردم می پرداختم، ولی پس از مدّتی احساس کردم که سوادم در مسائل اعتقادی کامل نیست و نمی توانم مردم را درست و صحیح هدایت کنم، لذا در مصرف سهم امام شبهه و شک کردم. روزی به مردم گفتم: اموال من از خانه و اثاث، همه مربوط به شماست، بیایید و آن ها را ببرید.

بعداز آن به تهران آمدم و مدّتی در کاروانسرایی سکونت کردم و نمی دانستم چه

کنم، اتّفاقاً دهانم هم زخم شده بود و آن را بسته بودم، تا این که یک روز شخصی ناشناس مرا به اسم صدا زد و گفت: فلان دوا را مصرف کن، دهانت خوب می شود. من آن دوا را تهیه کرده و مصرف کردم، دهانم خوب شد. بعد به این فکر افتادم که این مرد چه کسی بود که از درد و اسم من اطّلاع داشت و داروی او مؤثّر واقع شد. متأسف شدم که چطور از او درباره کار و وظیفه ام راهنمایی نخواستم.

بالاخره در وقت دیگری او را ملاقات کردم و از او پرسیدم: شما کی هستید؟ گفت: من با پیرمردی از اوتاد که با امام عصر - ارواحنا فداه - تماس دارد، مربوط هستم.

گفتم: از او بپرس یا مرا پیش او ببر که وظیفه من چیست؟ گفت: به من گفته شده که فلانی، یعنی تو جزو مجاهدین راه خدا هستی، و همچنین گفته شده که نزد محمّد باقر اصطهباناتی برود و الهیات شفا را نزد او بخواند و در درس عمومی هم نرود، زیرا بعضی از افرادی که در آن درس شرکت می کنند فاسق هستند، با آنان هم ننشیند و چنانچه ضرورتی داشت که به درس عمومی برود، بیرون اتاق بنشیند و گوش کند.

مرحوم حاج شیخ محمّد باقر اصطهباناتی فرموده بودند: من به او گفتم: از آن پیرمرد بپرس که آیا من هم می توانم خدمت آن حضرت برسم یا می توانم از آن حضرت سؤالاتی داشته باشم. جواب آورد: تشرّف نمی شود، ولی سؤالات را بدهید به من تا خدمت ایشان معروض بدارم. من هم سه سؤال کردم:

1 - درباره تسبیحات اربعه آیا یک بار کافی است یا سه بار باید گفته شود؟

2 - آیا عمل امّ داوود همان طوری است که در زاد المعاد ذکر شده یا خیر؟

3 - ... . جواب آمد: تسبیحات اربعه یک بار کافی است، و عمل امّ داوود هم طور دیگری است.

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی می فرمودند: کیفیت عمل امّ داوود که در دو صفحه نوشته شده بود به دست من رسید، آن را تجربه کردم و مؤثر نیز واقع شد، ولی متأسفانه بعداً مفقود گردید.

آیت اللَّه آقای مصلحی فرمودند: این داستان را مرحوم آقای سید محمّد علی سبط از مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی، و آیت اللَّه العظمی حاج آقا موسی زنجانی از مرحوم پدرشان با اندک اختلاف نقل کرده اند.(1)

تشرّف خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - در حال انجام حج

عدّه ای از شاگردان مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی از معظّم له خواستند که داستان تشرّف دخترشان را خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - بیان کنند. ایشان از گفتن امتناع می ورزیدند، ولی بالاخره با اصرار شاگردان فرمودند: این دخترم به احکام شرعی و دستورات مذهبی کاملاً وارد بوده و نسبت به اعمال شرعی پایبند می باشد. بنده از دوران کودکی تا به حال مواظب حال او بوده ام، تا این که چندی پیش می خواست عازم مکّه شود، ولی شوهرش نمی توانست همراه او برود و پسرش هم راضی نشد همراه او به مکّه مشرّف شود. موقع خداحافظی او از تنهایی اظهار نگرانی می کرد و می گفت: با این وضع چگونه اعمال حج را به جا آورم؟ من به او یاد دادم که این ذکر «یا حَفِیظُ یا عَلِیمُ» را زیاد بگوید.

ایشان خداحافظی کرده و به حج رفت. روزی که از سفر حج بازگشت، خاطره ای برای من نقل کرد که موقع طواف خانه خدا من معطّل ماندم، دیدم که با این ازدحام و جمعیت نمی توانم طواف کنم، لذا در کناری به انتظار ایستادم. ناگهان



---

1- 20. و نیز آیت اللَّه العظمی وحید خراسانی از استادشان مرحوم آیت اللَّه العظمی خویی، و ایشان از مرحوم آقای اصفهانی با تفاوت هایی نقل کردند.

صدایی شنیدم که می گفت: ایشان امام زمان علیه السلام است، پشت سر او طواف کن. دیدم آقایی در میان جمعیت جلوست و دور او حلقه ای زده شده که هیچ کس وارد آن حلقه نمی توانست بشود. من وارد آن حلقه شدم دستم را به عبای ایشان گرفته و هفت بار دور خانه خدا را بدون هیچ ناراحتی طواف کردم.

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: من از دخترم پرسیدم در مرتبه بعد چگونه طواف کردی؟ گفت: به دنبال آقای شیخی(1) طواف کردم.

در پایان مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: من به صدق و راستی این دختر قطع و یقین دارم و او این داستان را برای کسی نگفته بود.

تشرّف خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - در مسجد جمکران

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ قوام الدین وشنوه ای می فرمودند که یکی از خوبان به نام مشهدی اصغر وشنوه ای نقل می کرد: روزی به قصد مسجد جمکران به راه افتادم، در وسط راه جوانی را بدون عمامه دیدم که عبا بر سر کشیده است و به طرف مسجد می رود، با او همراه شدم. از من پرسید: پول هم داری؟ به او ظنین شدم. فرمود: شاه محمود وشنوه ای (یکی از اهالی وشنوه(2)) صد تومان به ما قرض داد، و نیز فرمود: امسال گندم گران می شود. با هم به مسجد جمکران رفتیم، نماز و دعا خواندیم و با هم بیرون آمدیم. مطالب دیگری نیز فرمود، ولی من چون به او حسن ظنّ نداشتم، زیاد به گفته هایش توجّه نمی کردم. در آخر کار هم فرمود: آنچه به تو گفتم به کسی نگو و بعد از من جدا شد. ناگاه هرچه نگاه کردم، دیگر او را نیافتم با این که بیابان بود و چیزی مانع از دیدن من نمی شد.



---

1- 21. یعنی یکی از روحانیون
2- 22. وشنوه روستایی است در اطراف شهر قم.

بعد از آن من نزد شاه محمود وشنوه ای رفتم و جریان را گفتم. او فرمود: چرا گفتی؟ با این که به تو فرموده بودند، نگو. سپس گفت: درست است، من مبلغ صد تومان برای تعمیر مسجد جمکران داده ام.

مشهدی اصغر گفت: در همان سال گندم هم گران شد.

### راهنمایی و حل مشکل آیت اللَّه العظمی آقا سید محمّد فشارکی

استاد بزرگوار مرحوم آیت اللَّه حاج آقا حسن فرید اراکی از قول مرحوم آقای شیخ محمّد رضا قدریجانی(1) و ایشان با واسطه از پسر مرحوم آقای سید محمّد فشارکی نقل کردند که پدرم فرمود در یک مسئله ای هرچه دقّت و مطالعه می کردم برایم حل نمی شد. حتی آن را با مرحوم میرزای شیرازی در میان گذاشتم، باز حل نشد. روزی به کنار شطّ سامرّا رفتم تا در حلّ آن مسئله فکر کنم. نشسته و فکر می کردم، ناگهان شخص عربی را مقابل خود ایستاده دیدم، از من پرسید: چه می کنی؟ گفتم: در مسئله ای فکر می کنم. گفت: مسئله چیست؟ من میل نداشتم با او صحبت کنم، ولی چون او اصرار کرد، گفتم: فلان مسئله.

گفت: در کجای آن مانده ای و گیر داری؟ من با این که نمی خواستم چیزی بگویم، ولی به ناچار مقدماتی را که برای استنباط این مسئله ترتیب داده بودم برای او شرح دادم. وی گفته های مرا گوش می کرد و به من همانند کسی نگاه می نمود که به تمام گفته های من توجّه کامل دارد، تا به یکی از مقدّمات رسیدم، فرمود: این مقدمه اشتباه است، تا این حرف را زد، متوجّه شدم که مسئله حل شد. بعد از آن، ناگهان شخص مزبور از نظر من غایب شد، به طوری که هرچه تفحص کردم او را نیافتم.



---

1- 23. میرزا محمّد تقی شیرازی درباره آقای شیخ محمّد رضا قدریجانی فرموده بودند: کسی که به ایشان وجوه شرعیه بدهد به من داده است.

## اخبار از آینده توسط یکی از یاوران امام عصر - ارواحنا فداه -

پدرم آقای حاج سید مهدی خرّازی رحمه الله فرمودند: پیش از قضیه و حادثه مسجد گوهرشاد در مغازه بودم، شخصی را دیدم که با لباس روستایی به مغازه آمد، من تصوّر کردم که فقیر است و پول می خواهد. خواستم به او پولی بدهم، ولی او قبول نکرد و گفت: چند روز دیگر اتفاقی می افتد، هراس و وحشت نداشته باشید، من مأمورم به چند نفر این مطلب را بگویم.

گفتم: از طرف چه کسی مأموریت داری؟ گفت: از طرف آقا.

گفتم: کجا آن بزرگوار را دیدی؟ گفت: در راه ورامین.

آن مرد رفت و چند روز دیگر حادثه مسجد گوهرشاد اتفاق افتاد. مرحوم آقا سید کریم کفّاش که به عقیده آقا شیخ مرتضی زاهد خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - می رسید، اظهار کرد که: آن مرد پیش من آمد و آن موضوع را به من هم گفت.

## عنایت خاص امام زمان علیه السلام نسبت به حفظ مردم ایران

مرحوم آقا سید عبّاس تهرانی نقل کرد که: برادرم یکی از رؤسای ارتش روس را در مهمان خانه ای دیده بود که از روی ناراحتی با صدای بلند فریاد می کشد و می گوید: آقا خوب، ولی شماها بد.

برادرم می گفت: نزد آن فرمانده نشستم، مترجم او مطالبش را به فارسی ترجمه می کرد. از او پرسیدم: مقصود او از این جمله چیست که آقا خوب، ولی شماها بد؟

گفت: ما قصد داشتیم به ایران حمله کنیم، روزی که می خواستیم وارد مرز ایران شویم، کشتی بزرگی را دیدیم سر راه ما ایستاده، این مطلب برای ما تازگی داشت، زیرا قبلا بررسی کرده بودیم و چنین کشتی ندیده بودیم. نزدیک که آمدیم مشاهده

کردیم کسی در کشتی نیست، فقط آقایی روی بام کشتی مشغول عبادت است. وقتی به او رسیدیم، به ما گفت: برگردید ایران صاحب دارد.

ما کنار رفتیم و فکر کردیم شاید خیال باشد، چشممان را مالیدیم و دوباره برگشتیم دیدیم همان کشتی با همان کیفیت موجود هست. به مرکز مخابره کردیم، دستور آمد که برگردید.

شفا دادن چشم توسط امام عصر - ارواحنا فداه -

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی نقل کردند که: آقای سید علی هاشمی بجنوردی که از شاگردان خوش فهم من بود و من از او خوشم می آمد، مدت مدیدی او را ندیده و از او هم اطّلاعی نداشتم. تا این که کنار مرقد مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری با او برخورد کردم، پس از احوالپرسی، ایشان قضیه ای را نقل کرد و گفت: چندی پیش یکی از چشمانم عیبی پیدا کرد و دکتر تشخیص داد غدّه ای در مغز من به وجود آمده که می باید کاسه سر برداشته شود.

من از این جریان خیلی بی تاب شدم، بعضی از دوستان گفتند ذکر یونسیه با شرایط مخصوصی که دارد، در برآوردن حوایج خیلی مؤثّر است. من به آن ذکر مداومت کردم، تا این که یک روز پای کرسی خوابیده بودم، در عالم خواب قافله ای در هوا دیدم که به طرف خانه خدا می روند و در جلوی آن ها امام عصر - ارواحنا فداه - سوار بر اسب است. وقتی که به من رسیدند، پیش خود گفتم: حالا به من توجّه می کنند، ولی توجّه نفرمودند و رد شدند. من شروع کردم به ناله و زاری و اظهار تأثّر از این که امام به من توجّه نکردند، ناگهان دیدم امام برگشتند و انگشت مبارکشان را بر چشم من گذاشتند. از خواب بیدار شدم، متوجّه شدم چشمم عیب

و علّتی ندارد. بعد از آن به دکتر مراجعه کردم، پس از عکس و معاینه گفتند: اثری از غدّه هم در سر وجود ندارد.

ارشادهای امام عصر - ارواحنا فداه -

صدیق و برادر بزرگوارم آیت اللَّه استادی - دامت برکاته - می فرمودند که: مرحوم آیت اللَّه آقای میرزا محمّد باقر آشتیانی نوشته اند که: روزی از پدرم مرحوم آیت اللَّه حاج میرزا احمد آشتیانی پرسیدم: تا به حال شده که شما خدمت امام عصرعلیه السلام برسید؟ ایشان در پاسخ چند قضیه را برای من نقل کردند:

1 - کسی نزد من آمد و گفت: برای فلان حاجت فلان دعا را بخوانید. من دعا را یاد نداشتم، بعد شخص دیگری آمد و آن دعا را به من یاد داد.

2 - وقتی در نجف اشرف بودم ازنظر معیشت در عسرت بودم، کسی آمد و گفت: این دعا را بگذارید در صندوق پول، از آن وقت به بعد عسرت من برطرف شد.

3 - جزوه ای را در ادعیه نوشتم و در فکر بودم اسمی برای آن انتخاب کنم، در ضمن به کسی هم نگفته بودم که چنین جزوه ای نوشته ام. سیدی به منزل ما آمد و فرمود: جزوه دعایی را که نوشته اید، اسم آن را تحفه احمدیه بگذارید. بعد از آن رفت و من به فکر افتادم این شخص چه کسی بود، من به کسی نگفته بودم. فردی را بیرون از منزل فرستادم تا او را بیابد، ولی او هرچه تفحص کرد کسی را ندید.

آیت اللَّه استادی می فرمودند: تحفه احمدیه بسیار زیاد چاپ شده است و در دسترس مردم قرار دارد و همین رایج بودن آن، مطلب فوق را تأیید می کند.

تشرّف خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - و خبرهای غیبی

بزرگواری می فرمودند: در سال 1365 ه. ش به مکّه مکرمه مشرّف شدم. در مسجد خیف، امام عصر - ارواحنا فداه - را دیدم، ایشان مرا صدا کرده، خدمت آن

گرامی رفتم و از مسائلی که داشتم خبر دادند، پاره ای از آن مسائل را به یاد نداشتم، وقتی آن بزرگوار آن را بیان فرمودند، یادم آمد. بعد به من فرمودند: به مدینه باز می گردی و درب قبرستان بقیع هم باز می شود و به زیارت ائمّه بقیع موفّق خواهی شد و به فلانی هم سلام برسان. اتّفاقاً همین طور هم شد، به مدینه بازگشتم و درب قبرستان بقیع هم باز شد و به زیارت قبور ائمّه بقیع علیهم السلام نیز موفق گردیدم.

یکی از دوستان که در همان سال با این بزرگوار به حجّ مشرّف شده بود، می گفت: من در مکّه این خبر را از ایشان شنیدم، در حالی که آن موقع، بازگشتن به مدینه بسیار دشوار و از طرفی درب قبرستان بقیع هم بسته بود و نمی گذاشتند مدینه قبلی ها برای زیارت به مدینه برگردند. آن دوست اضافه کرد: از جمله چیزهایی که آن بزرگوار در مکّه به من فرموده اند، این بود که آقا فرمودند: مبلغ دو هزار تومان بابت گوسفند به ما رسید، در حالی که ایشان اصلاً از قضیه مبلغ مذکور خبر نداشت. من به ایشان توضیح دادم که شخصی در نیمه شعبان مبلغ دوهزار تومان بابت تهیه گوسفند داده بود و من آن را تهیه کرده و به مصرف رساندم.

### تشرّف شیخ انصاری خدمت امام زمان علیه السلام

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی از پدر بزرگوارشان نقل می فرمودند که: حاج شیخ اسماعیل که حدود ده سال شیخ انصاری را درک کرده بود، نقل می کرد که: روزی در نجف اشرف همراه شیخ انصاری رحمه الله می رفتیم، گروهی را دیدیم که اطراف شخصی را گرفته اند. پرسیدم: ایشان کیست؟ گفتند: این شخص علم ضمیر دارد.

به شیخ موضوع را عرض کردم، شیخ نیز بلافاصله به طرف او رفت. مردمی که آن جا جمع شده بودند، همه به احترام شیخ کنار ایستادند. شیخ به آن شخص فرمود: شما علم ضمیر داری؟

گفت: آری! می توانید چیزی را نیت کنید تا آن را بگویم. شیخ فرمود: نیت کردم. آن شخص بلافاصله با دو انگشت خود اشاره کرد که شما دوبار خدمت حضرت بقیه اللّه - ارواحنا فداه - رسیده اید، می خواهید بگویم کجا و به چه صورت؟

شیخ تبسم کرد و عبا بر سر کشید و رفت. معلوم شد که شیخ در ضمیر خود در نظر گرفته بود که آیا خدمت امام زمان رسیده ام یا خیر؟ و آن شخص مطابق با واقع جواب داد.(1)

نامه نوشتن مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد به امام عصر - ارواحنا فداه -

آیت اللّه حاج سید محمّد حسن لنگرودی(2) نقل فرمودند که: مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد تهرانی از اهل منبر بودند و از آن راه نیز مخارج زندگی اش را تأمین می کردند. روزی فرموده بودند: من از این کار ناتوان شده و نمی توانستم روزی یک تومان که مخارج من بود از راه منبر تأمین کنم، لذا به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - متوسّل شدم، نامه ای خطاب به آن حضرت علیه السلام نوشتم و به دروازه تهران (میدان شوش فعلی) رفتم و نزدیک قبرستان جوی آبی بود، نامه را در آب آن جوی انداختم. وقت برگشتن شخصی را دیدم که پیش من آمد و گفت: آقا، فلانی متعهد شده است که روزی یک تومان خدمت شما بدهد، کسی را می فرستید پول را بگیرد یا می فرمایید به جایی بفرستد.

عنایت و توجّه امام عصر - ارواحنا فداه - به انقلاب اسلامی ایران

یکی از بزرگواران که مکرر زیارت حضرت بقیه اللّه - ارواحنا فداه - برای او رخ داده است، فرمود: یک بار امام عصر - ارواحنا فداه - را در سال های پیروزی انقلاب اسلامی



---

1- 24. این داستان با کمی تفاوت در کتاب زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ص 103 نیز یاد شده است.
2- 25. از علمای حوزه علمیه قم و صاحب تألیفات.

و تعویض اسکناس ها نزدیک شیخان قم زیارت کردم، که به من سکه ای از پول های رایج جمهوری اسلامی را دادند و فرمودند: این پول ها به عنایت ما عوض شد.

مورد تأیید قرار دادن مرحوم آیت اللَّه آقای حاج آقا حسین قمی

مرحوم پدرم آقای حاج سید مهدی خرّازی نقل کردند که: آیت اللَّه العظمی حاج آقا حسین قمی(1) برای آزاد کردن چادر و حجاب در زمان محمّدرضا شاه به تهران آمدند و در شهر ری ساکن شدند. به ذهنم آمد که نزد یکی از تجّار باایمان به نام حاج محمود کاشانی بروم و به او پیشنهاد کنم که ایشان و عده ای دیگر از بازرگانان باایمان، مقید شوند به نوبت، روزی چند نفر با ماشین های خود به منزل ایشان رفته و از آیت اللَّه العظمی قمی تجلیل به عمل آورند.

در نتیجه به منزل آقای حاج محمود آقای کاشانی رفتم. ایشان فرمود: فلانی! مادرم دیشب خواب دیده است که امام عصرعلیه السلام در عالم خواب فرموده اند: فردا سید مهدی به این جا می آید، پیشنهادی دارد به پیشنهاد او عمل کنید. من پیشنهاد خود را گفتم: ایشان هم به آن عمل کرد.

مؤلّف می گوید: خواسته مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای قمی، بالاخره در اثر تجلیل مردم و علما و بزرگان و پافشاری مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی مورد قبول واقع شد و چادر که در عهد رضاخان قلدر و اوایل عهد محمّد رضا مخلوع ممنوع بود، آزاد گردید.

نماز میت خواندن امام عصر - ارواحنا فداه -

و نیز مرحوم پدرم نقل می کرد: مادر آقای حاج محمود کاشانی(2) وقتی به رحمت



---

1- 26. از مراجع تقلید شیعه.
2- 27. از تجار تهران.

خدا رفت، او را با احترام تشییع کردند و به ابن بابویه تهران برای دفن بردند. آیت اللّه حاج سید ابوالقاسم کاشانی و حجّه الاسلام والمسلمین حاج سید عزیز اللّه درکه ای(1) هم در تشییع شرکت کرده بودند. هنگام نماز میت که رسید، برای اقامه نماز این دو بزرگوار مدّتی با هم تعارف می کردند، تا بالاخره یکی از آنان اقامه نماز کرد. در این میان مرحوم آقا سید عبدالکریم کفّاش که مکرّر خدمت امام عصرعلیه السلام می رسید، نزد حاج محمود آقا آمده و اظهار داشت که: وقتی آقای کاشانی و آقای درکه ای با هم برای اقامه نماز تعارف می کردند، امام عصر - ارواحنا فداه - تشریف آوردند و به مادر شما نماز گزاردند و رفتند.

مرحوم پدرم می گفت: ما این مطلب را نه انکار کردیم و نه باور کردیم، تا این که مرحوم حاج محمودآقا روح مادر خود را توسّط فردی حاضر می کند و همین مطلب را در نیت خود قصد می کند تا از مادرش سؤال کند، مادرش در جواب می گوید: درست است امام عصر - ارواحنا فداه - بر جنازه من نماز خواندند.

مرحوم پدرم می فرمودند که: مرحوم شیخ مرتضی زاهد معتقد بود که آقا سید عبدالکریم کفّاش مکرّر خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - می رسد و شواهد و قراین هم آن را تأیید می کرد.

اواخر عمر شریفش روزی به مغازه من آمد و خداحافظی کرد و فرمود: من به کربلا می روم و همان جا هم فوت می کنم. همین طور هم شد، به کربلا رفت و در همان جا هم به رحمت خدا پیوست. وی ارادت فوق العاده ای به ائمّه اطهارعلیهم السلام داشت. شب های اعیاد در مغازه اش که سکوی یکی از کاروانسراهای بازار تهران بود چراغانی می کرد، و بزرگانی از قبیل مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ عبدالنبی نوری هم به مغازه او رفت و آمد داشتند.



---

1- 28. امام جماعت یکی از مساجد بازار تهران.

## خبر دادن امام عصر - ارواحنا فداه - از امر پوشیده و پنهان

استاد بزرگوار حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد مجتهدی تهرانی نقل کردند که یکی از اخیار به نام مرحوم آقابزرگ مدرّسی فرمود: همراه مرحوم شیخ مرتضی زاهد به عیادت حاج حشمت واعظ رفتیم. حاج حشمت از هوش رفته بود. مرحوم آقای زاهد فرمودند: هفتاد مرتبه حمد بخوانیم، من و ایشان هفتاد مرتبه حمد خواندیم. حاج حشمت چشم باز کرد و گفت: آقا امام زمان - عجّل اللّه فرجه الشریف - را دیدم که به من فرمودند: برخیز شیخ مرتضی آمده، هفتاد مرتبه حمد برای سلامتی تو خوانده و یک گلابی هم برایت آورده است. مرحوم زاهد پس از تمام شدن صحبت های حاج حشمت، دست کرد در جیب خود و یک گلابی را درآورد و به حاج حشمت داد.

## تشرّف خدمت امام زمان علیه السلام و حلّ مشکل منزل

حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ احمد مجتهدی تهرانی نقل کردند که: مرحوم آیت اللّه حاج شیخ جواد خندق آبادی فرمودند که: مرحوم سید عبدالکریم کفّاش - نوّر اللّه مرقده - اجاره نشین بود. روزی صاحب خانه ایشان را جواب کرد. وی بلافاصله اسباب و اثاثیه خود را از منزل بیرون آورده و در کنار کوچه ای گذارده بود و از این بابت بسیار نگران به نظر می رسید.

در همان حال خدمت امام زمان - ارواحنا فداه - مشرّف می شوند. مرحوم آقا سید عبدالکریم می گوید: حضرت به من فرمودند: صابر باش. عرض کردم: چَشم! اما مصیبت اجاره نشینی مصیبتی است که شما خانواده گرفتار آن نشده اید.

آقا فرمودند: برای تو منزل فراهم می شود. چیزی نگذشت که برخی از اهل خیر برای او منزلی خریدند و خیال ایشان از این جهت آسوده گردید.

حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمّد آل طه - دامت افاضاته - فرمودند: مرحوم حاج محمّد رضا وکیل، دایی این جانب فرمود: من خدمت مرحوم آیت اللّه العظمی حاج آقا حسین قمی بودم. شخصی لاغراندام به نام شیخ محمّد سماوی(1) در محضر ایشان بودند. آقای قمی به ایشان فرمود: امشب شب جمعه است، خوب است شما قصّه تشرّف خود خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - را بیان کنید تا از برکات آن، در این شب بهره مند شویم.

آقای سماوی نقل کردند که: من با پدرم از سماوه به سوی کربلا می رفتیم، پدرم را بر قاطری سوار کردم و خودم سوار بر شتر شدم. چیزی نگذشت که در بین راه باران شدیدی آمد و زمین ها گل شد. شتر نمی توانست پا به پای قاطر در گِل ها راه برود، قاطرچی هر چند قدم که می رفت به عقب نگاه می کرد و معطّل می شد تا من برسم. عاقبت ناراحت شد و گفت: این چه وضعی است؟

شتر من که از راه رفتن در گِل ها خسته شده بود و نمی توانست پا به پای قاطر حرکت کند، در میان گل ها نشست، هرچه کردم که از جا بلند شود بلند نشد، به حال اضطرار افتاده و به امام عصر - ارواحنا فداه - توسّل پیدا کردم، ناگهان دیدم دو نفر کنار من ایستاده اند، به یکی از آن دو گفتم: اسم شما چیست؟ گفت: م ح م د.

گفتم: پسر چه کسی هستید؟ گفت: العسکری

گفتم: از کجا می آیی؟ گفت: از مقام خضر (من تا آن موقع نمی دانستم در اطراف سماوه جایی به نام مقام خضر وجود دارد).



---

1- 29. آقای آل طه فرمودند از حاج وکیل به عنوان سماوی شنیدم، ولی برخی از علماء این موضوع را به شیخ محمّد کوفی نسبت می دهند.

به هر صورت با این خصوصیات، متوجّه شدم آن بزرگوار امام عصر - ارواحنا فداه - است. آن بزرگوار فرمودند: چه شده است؟ گفتم: شترم در گِل مانده، آن حضرت کنار شتر رفتند و با انگشت مبارک بر پیشانی شتر خطوطی به صورت مارپیچ رسم کردند. بعد از آن، دیگر آن بزرگوار را ندیدم.

به پدرم گفتم: دو نفر را که در این جا بودند، ندیدید؟ پدرم گفت: نه.

به قاطرچی که سنّی بود، گفتم: شما چطور؟ گفت: خیالاتی شدی. من نیز بر روی شتر رفتم و او را حرکت دادم، به راحتی از جا برخاست و به راه افتاد، به طوری که از قاطر جلو افتاد، تا آن جا که من گاهی معطّل می شدم تا قاطر می رسید. قاطرچی با دیدن این منظره گفت: این که گفتی دو نفر به این جا آمدند و من آن ها را دیدم، باید درست باشد.

به هر صورت به راه ادامه دادیم در حالی که شتر جلو می رفت، به جایی رسیدیم که سیلاب دشت را گرفته بود و راه معلوم نبود، ولی شتر به گونه ای مارپیچ از میان آب ها می گذشت و قاطر هم عقب شتر به راه ادامه می داد، تا به خشکی رسیدیم. هنوز غروب نشده بود، مردم آن جا از آمدن ما آن هم از میان سیلاب بسیار تعجّب کردند و گفتند: شما جن هستید یا انسان، چگونه توانستید از آب بگذرید؟ در این سیلاب کسی نمی تواند از آب عبور کند.

### نماز مسجد جمکران

یکی از مراجع تقلید کنونی - مدّ ظلّه العالی - می فرمودند: کسی از مرحوم آیت اللّه العظمی آقای بروجردی پرسید: آقا! آیا نماز مسجد جمکران را به قصد ورود می توان خواند؟ مرحوم آقای بروجردی پس از مقداری تأمّل، فرمودند: بلی! می توان آن را به قصد ورود خواند.

## تشرّف و شفای زبان در مسجد جمکران

یکی از مراجع عالی قدر فرمودند: همراه مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای گلپایگانی به مشهد مقدّس رفته بودم. در آن جا شنیدم یکی از خادم های حرم به نام آقای بلورساز - که از تجّار محترم مشهد است - در اثر توسّل به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - در مسجد جمکران شفا گرفته است. (1) من از او خواستم جریان عنایت حضرت و شفای خود را خدمت آقای گلپایگانی شرح دهد.

ایشان خدمت آقا رسیدند و گفتند: دندانم دچار بیماری خاصّی شده بود که بالاخره به جرّاحی کشید. پس از عمل جرّاحی متوجّه شدم که لال شده و زبانم از کار افتاده و دیگر قادر به تکلّم نیستم. وقتی به دکتر جرّاح مراجعه کردم، گفت: خوب می شود، مدّتی گذشت و زبانم خوب نشد. به دکترهای زیادی در شهرهای مختلف رجوع کردم، آنان هم نتوانستند زبانم را معالجه کنند و گفتند: اعصاب زبان در حال جرّاحی دهان صدمه دیده است و دیگر باز نمی شود و نمی توانید صحبت کنید.

یکی از اخیار تهران وقتی مرا به این حال دید، به من گفت: فلانی! شما خوب است چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروید، اگر صلاح باشد زبان شما خوب می شود و اگر صلاح نباشد چهل شب عبادت کرده اید. من این حرف را پذیرفتم و قرار گذاشتم که روزهای سه شنبه از مشهد به تهران بیایم تا شب چهارشنبه در مسجد جمکران حضور داشته باشم. 37 هفته این کار را کردم، بار سی و هفتم در مسجد جمکران مشغول اعمال بودم که ناگاه متوجّه شدم مسجد جمکران نورانی شد و امام عصر - ارواحنا فداه - تشریف آوردند، من با خود گفتم: چگونه با این عدم



---

1- 30. این شخص را آیت اللَّه آقای مروارید و مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آقای واله و برخی دیگر از محترمین مشهد هم می شناختند.

قدرت بر تکلّم می توانم خدمت آقا برسم و مشکل خود را عرض کنم؟ در این فکر بودم که ناگاه متوجّه شدم آقا به طرف من آمدند و به من فرمودند: سلام کن ! به عنایت حضرت سلام کردم، در حالی که زبانم نیز باز شد و قدرت تکلم گذشته را پیدا کردم.

### عریضه به امام عصر - ارواحنا فداه -

یکی از مراجع تقلید فرمودند: پدرم مبتلا به سردرد سختی شدند، به طوری که خوب نمی شد. شخصی به ایشان گفت: شما به امام عصر - ارواحنا فداه - عریضه بنویسید. پدرم عریضه ای نوشت و آن را داخل چاهی که بیرون منزل بود انداخت، وقتی از لب چاه برگشتند و به طرف منزل می رفتند سردرد ایشان خوب شد و دیگر اثری از آن دیده نشد.

### تشرّف به خدمت امام زمان علیه السلام

آیت اللَّه مصباح یزدی از مرحوم حجّه الاسلام حاج شیخ محمّد حسین فاضلی ابرقویی نقل کردند که فرمود: در مِنی بودم، دیدم شوق دارم از خیمه بیرون بروم، بیرون رفتم گویا به طرف مسجد خیف رفتم، به چادری رسیدم دیدم حضرت در آن جا تشریف دارند و ملل مختلف خدمتشان مشرّف می شوند و با هر کدام به زبان خودشان صحبت می فرمایند و با من به زبان فارسی صحبت فرمودند، و فرمودند: این ها تشنه معارف دین هستند، چرا زبان های مختلف را فرا نمی گیرید تا معارف دینی را به آنان برسانید.

### تشرّف در مسجد سهله

علاّمه حاج سید مرتضی عسکری فرمود: جدّم سید اسماعیل شیخ الاسلام در

مسجد سهله مشغول عبادت بوده است و تشرّف برای او حاصل می شود، ولی حضرت را نمی شناخته، حضرت به او می فرمایند: چه می خواهی؟ گفته بوده است: می خواهم به ساوه بروم. حضرت فرموده: برای چه؟ جدّم عرض کرده: به خاطر آن که حبّ الوطن من الإیمان. حضرت فرموده بودند: این جا امیرالمؤمنین است. جدّم عرض کرده بود که: می خواهم به ساوه بروم. حضرت فرموده بودند: برو، ولی به نجف باز می گردی. بالاخره پس از مرگ جدّم، جنازه او را به نجف آوردند.

### خبر دادن از پیروزی انقلاب

آیت اللَّه مصباح یزدی از مرحوم حجّه الاسلام حاج شیخ محمّد حسین فاضلی ابرقویی نقل کردند: موقعی که امام خمینی در نجف بودند و هنوز به پاریس نرفته بودند مشرّف به حج شدم. از جدّه به مدینه که می رفتم دیدم سید بزرگواری کنار من نشسته و با هم صحبت می کردیم، صحبت از امام خمینی به میان آمد، من عرض کردم: ایشان در نجف هستند. ایشان فرمودند: نه فعلاً در پاریس هستند و مدّتی بعد (و مدت آن را تعیین کردند) پیروزمندانه به ایران برمی گردند. من متوجّه امر نبودم تا به یکی از قهوه خانه ها رسیدیم، پیاده شدیم و پس از آن که سوار شدیم، راننده پرسید: همه سوارند. من گفتم: یک نفر پایین است. گفتند: او کیست؟ گفتم: همان آقایی که کنار من نشسته بود. گفتند: کسی این جا پیش شما ننشسته بود، آن وقت فهمیدم که حضرت بودند و من متوجّه نبودم.

### نامه جواب ندارد

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار(1) گفتند: سر قبر حاج شیخ مرتضی حائری



---

1- 31. از علما و اساتید حوزه علمیه قم.

بودم و یکی از شاگردان ایشان هم نشسته بود، از او پرسیدم: آیا خاطره ای از ایشان دارید؟ گفت: آری، شخصی بود که خدمت امام عصرعلیه السلام می رسید، روزی سر درس، آقای حائری نامه ای به من دادند و گفتند که این نامه را به آن شخص برسان. من نامه را رساندم، [آن شخص به من فرمودند: نامه را دربسته بازگردان. و فرمودند که: آقای حائری بحمد اللّه به لباس تقوی آراسته است و نامه جواب ندارد، به خاطر این که جواب آن، ملازم با کشف اسرار این و آن است.

### عنایت امام زمان علیه السلام

علاّمه عسکری فرمود که: پسر بزرگ مرحوم آیت اللّه حاج آقا حسین قمی، آقای سید محمّد طباطبایی که بانی مسجد موزه قم و تعمیر امامزاده سید محمّد در سامرّا بود، به من گفت: از راه خاکی به مکّه رفتم، در برگشتن نرسیده به اردن راه را گم کردم و رفیقم از شدّت تشنگی بی حال شد، او را زیر تپّه ای قرار دادم و خود بالای آن تپّه رفتم و صدا زدم: أباصالحا ! أباصالحا ! ناگهان دیدم شخصی از بالای تپه پایین می آید و به من گفت: چه می خواهی؟ گفتم آب، فرمود: آب پایین تپّه است، پایین تپّه رفتم دیدم آب موجود است، قمقمه را آب کردم و چند قطره در دهان رفیقم ریختم، به هوش آمد و بلند شد. بعد آقا فرمود: کجا می خواهید بروید؟ گفتم: جادّه را می خواهیم، جادّه را به ما نشان داد، ناگهان دیدیم آقا نیست.

### تشرّف در خواب

حجّه الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالعلی قرهی(1) فرمود: در خواب دیدم درب منزل امام عصر - ارواحنا فداه - رفتم و برگه ای و سکّه ای توسط شخصی به من



---

1- 32. ایشان سال ها خدمت امام خمینی قدس سره بود.

داده شد، پرسیدم: این برگه آزادی است؟ گفت: بله، و آن شخص می خواست یکی از آن دو را از من بگیرد، امّا من ندادم و از آن زمان تا به حال نیاز پیدا نکردم.

### تشرّف در خواب

مرحوم حجّه الاسلام آقای مظاهری واعظ قمی فرمود: مرحوم حاج آقای علماء (از وعّاظ قم) فرمود: من در رژیم پهلوی از شیوع فساد و بی بند و باری خیلی نگران بودم، شبی در عالم خواب به من گفته شد: حضرت حجّت علیه السلام به حرم حضرت معصومه علیها السلام آمده اند، من به حرم رفتم و خود را به آن حضرت رساندم و به ایشان از اوضاع شِکوِه کردم، آن حضرت روی مبارک به طرفی کرد و فرمود: ما به ایشان دستور دادیم قیام کند، من نگاه کردم دیدم آن شخص امام خمینی است.

### عنایت حضرت صاحب الامر - ارواحنا فداه - به امام خمینی قدس سره

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار گفتند: یکی از دوستان گفت: خواب دیدم که حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - با شما کاری دارد، فردای آن روز دیدم حضرت آقای حق شناس(1) ساکن جهرم به دنبال من فرستاد و فرمود: این پول را در قم خدمت آقای خمینی ببرید، که بردم و به وسیله ای به امام خمینی رساندم.

### بوی عطری مخصوص

و نیز آیت اللَّه شب زنده دار گفتند: مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ مرتضی حائری فرمودند: به مسجد جمکران رفتم، در آن جا بوی عطری که در عمرم به مشامم نرسیده بود، استشمام کردم. از مسجد جمکران برگشتم و به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام برای اقامه نماز جماعت رفتم، هنگامی که از مسجد امام خارج شدم به



---

1- 33. از علمای جهرم.

مغازه ای رسیدم که از زمان پدرم تاکنون تغییر مهمّی در آن داده نشده، همان بوی عطر را در آن مغازه احساس کردم. به صاحب مغازه گفتم: آقا این جا تشریف داشتند، او ناراحت شد و خوشش نیامد و گفت: اصحاب خاصّ آقا این جا می آیند.

### آیت اللَّه العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری

و نیز آیت اللَّه شب زنده دار گفتند: مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ مرتضی حائری مطالبی را که در سه شب روضه فاطمیه (که این روضه از زمان پدرشان بوده) عنوان می کرد، می نوشت. روزی به منزل ایشان رفتم، این نوشته جلوی ایشان بود، در آن نوشته دیدم فرموده: من می شناسم کسی را که با صاحب الامر - ارواحنا فداه - به حق و انصاف رفتار می کرد و سهم امام را به مصرف می رساند و چیزی برای وارث خود باقی نگذاشت، و می شناسم کسی را که بعد از مرگ پدرش، در مواقع اضطرار امام عصرعلیه السلام برای او چیزی می فرستاد.

### پیرمرد گم شده در مِنی

حجّه الاسلام والمسلمین آقای لطفی قمی که از مؤلّفین هستند، فرمودند: در یکی از سال هایی که به مکّه مشرّف شدم، پیرمردی ترک زبان در مِنی گم شد، همه از فقدان او نگران شدند، مدیر کاروان خیلی تفحّص کرد مأیوس شد، نیمه های شب بود دیدم پیرمرد با شخصی نورانی وارد چادر شد، از او پرسیدم: کجا بودی و چگونه به این جا آمدی؟ گفت در مکّه سرگردان بودم، این آقا مرا به این جا آورد.

### عنایت امام زمان علیه السلام

حجّه الاسلام والمسلمین آقای سیدان(1) فرمودند: آقایی در مشهد مقدّس است



---

1- 34. از علمای مشهد مقدّس .

که هم اکنون حدود صد سال دارد و ایشان مرحوم آقای حاج سید علی سیستانی جدّ آیت اللّه العظمی سیستانی را درک کرده است. ایشان می گفت: من همراه شخصی به مکّه رفتم و هرکدام مبلغ سیصد تومان داشتیم، در بین راه به مرضی مبتلا شدم که حدود سیصد تومان خرج شد، تا بالاخره به جدّه رسیدیم و در مدینه الحاج سکونت کردیم، امّا خیلی ناراحت بودم که دو نفر با سیصد تومان در کشور غریب چه کنیم.

همان طور که در اتاق نشسته بودم، دیدم آقای محترمی به اتاق من آمد و فرمود: ثلثمأه تکفیک! سیصد تومان برای تو کافی است. گفتم: برای عمّه تو کافی است، دیدم برگشت و فرمود: سیصد تومان برای تو کافی است و هرکس هم که از تو پول خواست به او بده، برای تو کفایت می کند. این را گفت و رفت، من آن وقت متوجّه شدم این دیدار غیر عادی بوده است و گریه کردم که چرا با ایشان این طور صحبت کردم. رفیقم آمد و پرسید: چرا گریه می کنی؟ قضیه را به او نگفتم تا به مکّه رفتیم، پشت سر هم افراد آمدند و هرکدام صد تومان صد تومان خواستند و من هم دادم، برای اجاره منزل گفتند صد تومان جلوتر باید بدهید دادم، برای رفتن کربلا گفتند صد تومان بدهید دادم، به منزل آیت اللّه آقای حاج سید علی سیستانی که فعلاً از مراجع نجف هستند رفتم و از وضع حال ایشان پرسیدم، معلوم شد سیصد تومان بدهکار هستند، سیصد تومان هم به ایشان دادم، تا آخرین بار کسی گفت: چهل تومان بدهی داریم، گفتم: از کیسه امام زمان می دهم و به او دادم. دیگر بعد از آن که این مطلب فاش شد، پول ادامه پیدا نکرد.

شفای چشم

حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عبدالعلی قرهی فرمودند: آقای حاج

فضل اللَّه عابدی که شخص موثّقی است، نقل کرد: در اثر تصادف من پایم آسیب دید و عیالم از ناحیه محدوده چشم آسیب دید و ورم کرد و چشم او نمی دید و هرچه چشم او را معالجه کردیم، خوب نشد و دکترها نفهمیدند که منشأ آن چیست، تا در ماه مبارک رمضان شبی عیالم از خواب بیدار شد و گفت: این شخص که سفیدپوش بود کی بود، آمد دست به صورت من کشید؟ گفتم: کسی این جا نیامده بود، دیدم آثاری از آن ورم در چشم او نیست و چشم او هم می بیند.

### آیت اللَّه حاج شیخ طه نجف

آیت اللَّه محفوظی(1) فرمودند که آیت اللَّه العظمی بهجت فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ طه نجف(2) خدمت امام عصر تشرّف داشته است. و نیز فرمودند: معروف است که آقای شیخ طه نجف مدّتی نگران بوده که امام عصرعلیه السلام از او و رویه اش راضی است یا خیر؟ امام عصر به منزل او آمدند و به او فرمودند: أنت مرضی.

جمعی از طلاّب به شخصی هندی که اهل ریاضت بود، گفتند: الآن امام عصر - ارواحنا فداه - کجاست؟ گفت: الآن امام در منزل شیخ طه نجف است. جمع مذکور به طرف منزل شیخ طه نجف شتافتند، وقتی به در منزل رسیدند دیدند عربی از منزل ایشان خارج شد، داخل منزل رفتند دیدند شیخ طه نجف گریه می کند، از او پرسیدند: سبب گریه چیست؟ گفت: مدّتی بود نگران بودم که آقا از من راضی است یا خیر؟ این شخص که الآن از منزل خارج شد و من او را نشناختم، سه بار گفت: أنت مرضی عندنا. بعد که رفت متوجّه شدم جواب من را دادند و او امام زمان علیه السلام بوده است.



---

1- 35. از علما و مدرّسان حوزه علمیه قم.
2- 36. از مراجع تقلید و معاصر میرزای شیرازی.

### آیت اللَّه شیخ علی اکبر مرندی

آقای شیخ فاضلی مازندرانی فرمود که: خدمت مرحوم آیت اللَّه شیخ علی اکبر مرندی رسیدم فرمود: مرحوم آیت اللَّه آقای سید علی قاضی (که استاد ایشان بودند) صاحب کرامت بود و خدمت حضرت مهدی - ارواحنا فداه - تشرفاتی داشت، و مرحوم آقای قاضی کم خوراک، کم خواب و کم حرف بود و این حالت ها در مقامات ایشان مدخلیت داشت. آیت اللَّه العظمی آقای بهجت از مقامات معنوی آقای مرندی تعریف می فرمودند، آقای مرندی حدود 118 سال عمر کردند و در اواخر عمرشان از منزل بیرون نمی آمدند.

### امام زمان علیه السلام در جمکران

عموی بزرگوارم مرحوم حاج سید محمّد کسایی خرّازی فرمود: شخصی چهل بار به مسجد جمکران رفت و به من گفت: بار چهلم سید نورانی را بیرون مسجد مشاهده کردم، آن بزرگوار به من فرمود: برو بین راه شیخ محمّد تقی (بافقی) اشتغال به صاف کردن جاده دارد، به او بگو: از پولی که در کیسه داری به من بده تا مشکلاتت حل شود. آن شخص گفت: به سراغ شیخ مذکور رفتم، دیدم به اصلاح جاده اشتغال دارد، سلام کردم و ماجرا را گفتم. شیخ بر سر خود زد که چرا مولایم را ندیدم، سپس مقداری از پولی که در کیسه داشت به من داد، و این پول سبب برکت و حل مشکلاتم گردید.

### راهنمایی علما

و نیز ایشان فرمود: مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد در مجلس دعای ندبه حضور پیدا می کرد و حاضر نبود روی صندلی بنشیند یا روی زیرانداز بنشیند

و دعای ندبه را خودش با صدای بلند می خواند، وقتی به «أین الحسن أین الحسین» می رسید، گریه می کرد و گریه او تا آخر دعا ادامه داشت. در مجلس دعای ایشان مجتهدان و بزرگان حضور پیدا می کردند، تا از انفاس قدسی ایشان بهره مند گردند و احیاناً علما زودتر از ایشان می آمدند. روزی به خاطر دارم که علما جمع بودند و راجع به مسائل مختلف صحبت می کردند، شیخ از راه رسید بدون معطّلی خطاب به علما کرد که شما وظیفه دیگری دارید، اگر به این مسائل بپردازید از کار خود باز می مانید.

### توسّل به امام زمان علیه السلام

آیت اللّه آقای مصلحی فرمودند: خواهرم همانی که توفیق تشرّف به محضر مبارک حضرت بقیه اللّه - ارواحنا فداه - را پیدا کرد، مدّتی تب عفونی داشت و آزمایش های زیادی داد و به دکترهای متعدّدی مراجعه نمود، ولی مؤثّر واقع نشد و کسالت ایشان مجهول بود. چندی قبل پیش من آمد و گفت: من خوب شدم. گفتم: چگونه؟ فرمود: متوسّل به حضرت بقیه اللّه - ارواحنا فداه - شدم، گفتم: آقا! من توفیق پیدا کردم در حال طواف دست خودم را به پشت شما بگذارم و با شما طواف کنم، حال چگونه حاضر می شوید این اندازه به دکترهای نامحرم مراجعه کنم، دیدم دستی رو به روی صورتم قرار گرفت و به من فرمودند که: خوب شدی. و اثری از آن تب عفونی در خودم نمی بینم.

مؤلّف گوید: بعد از چندی از آقای مصلحی پرسیدم: حال خواهرتان چطوراست؟ فرمود: خوب است و اثری از آن تب در او مشاهده نمی شود. باز پس از مدّتی از ایشان پرسیدم: خواهر محترمتان چطورند؟ فرمود: تب ایشان بازنگشته و حالشان خوب است.

## لطف امام زمان علیه السلام

حجّه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ ضیاء نجفی از آیت اللَّه العظمی آقای بهجت در مورد پدر خود نقل کردند که: آقای بهجت فرمودند: پدر شما حاج شیخ محمّدحسین نجفی برای امرار معاش به امام عصر - ارواحنا فداه - متوسّل شد، بعد دید کسی با او مصافحه کرد و مقداری پول به او داد و در همان حال غایب شد.

## امام زمان علیه السلام در مدینه

آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمود: در زمان ما هم افراد زیادی خدمت آن حضرت مشرّف می شوند، یکی از سادات اصفهان به مدینه منوّره رفت و ضمن نامه ای از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خواست که توفیق تشرّف خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - نصیبش گردد. آن سید محترم می فرمود که تشرّف حاصل نشد تا روزی که می خواستیم از مدینه برویم، در آخرین ساعات که زیارت کردم و می خواستم از درب خروجی خارج شوم، دیدم ازدحام زیاد است و به سختی می شود خارج شد، ناگهان دیدم آقای نورانی وارد حرم می شود و هیچ گونه ازدحام مانع ورود او نیست، به راحتی داخل شد، به من که رسید سلام کرد و فرمود: أنا ابنه یعنی من پسر پیامبرم، بعد در فکر فرو رفتم او که بود که ازدحام جمعیت مانع او نبود و سلامش و گفتارش چه بود، فهمیدم آن بزرگوار بوده است.

و نیز آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: به حج که می روید، اهمّ حاجات را از خدا بخواهید و آن فرج حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - است که فرج بشریت است، و بعد از آن ازاله حکومت های فاسد و جائر را بخواهید.

## توسّل به امام زمان علیه السلام

و نیز آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: یکی از سادات که عمامه هم

نداشته و روضه می خوانَد و مسئله می گوید و اخیراً هم نزدیک مسجد جمکران خانه گرفته و همان جا زندگی می کند، مکرر آن حضرت را دیده که پس از بیرون آمدن از مسجد جمکران غایب می شوند، ولی در یکی از دیدارها همان وقتی که با هم صحبت می کردند آن حضرت غایب شده است. به هر صورت به ایشان فرمود که: به کسانی که دعای فرج را می خوانند، بگو آن را در اول وقت بخوانید.

آن شخص اظهار می کرد: بچه سه روزه ام بیمار شد، دکتر گفت: باید به آن سرم بزنی، من از آن امتناع کردم و به مسجد جمکران رفتم و متوسّل شدم، آن حضرت را در خواب دیدم که در محراب نشسته است و همه را مورد تفقّد قرار می دهد، جلو رفتم و حاجت خود را اظهار کردم و گفتم: بچه ام مریض است و تا شفای او را ندهید از این جا نمی روم، و خانه می خواهم و به کربلا هم می خواهم بروم.

آن حضرت فرمودند: بچه خوب شده است، به خانه برگرد اهل خانه می گویند بهتر است، و بعد از ظهر کسالت او برطرف می شود، خانه هم درست می شود و به کربلا هم خواهی رفت. به خانه برگشتم و دیدم بچه بهتر شده است، بعد از ظهر کسالت او رفع گردید و خانه هم درست شد، یک نفر به او زمین و دیگری ساختمان و دیگری چیزی دیگر داد تا خانه کامل شد، و در آخر هم شخصی بانی کربلای او گردید و به کربلا رفت.

### تشرّف آقا شیخ محمّد کوفی

و نیز آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: من آقا شیخ محمّد کوفی را دیده بودم و از ایشان دو تشرّف مشهور بود که احتیاجی به سند نداشت. یکی از دو تشرّف به این شرح است که: ایشان در بالا خانه خود سکونت داشته است، صدایی از پایین می شنود که آقا در مسجد سهله تشریف دارند، به آن جا برو. آقا شیخ

محمّد می ترسد شب راه بیفتد و به مسجد برود، اعتنا نمی کند. دوباره صدا را می شنود، بالاخره خانمش به او می گوید: بلند شو و برو. آقا شیخ محمّد با ترس و لرز به طرف مسجد روانه می شود، نزدیک مسجد عرب جوانی را که خنجر داشته می بیند و می ترسد، ولی آن جوان عرب به او تبسّم می کند، تا با هم نزدیک در مسجد می شوند، آن عرب از پشت در صدا می زند درب باز می شود و هر دو در مسجد وارد می شوند، و هرکدام در گوشه ای مشغول عبادت می شوند. آقا شیخ محمّد پس از گذشتن مدّتی تازه می بیند در مسجد را باز کردند.

و نیز آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: دعای فرج اگر موجب فرج عمومی نشود، برای دعا کننده موجب فرج خواهد بود إن شاء اللَّه، چنان که در برخی از روایات آمده: دعا کنید که در آن فرج شماست.

و نیز ایشان فرمودند: آنچه به عنوان ارث به ما رسیده کتاب و عترت است و ما باید بیش از این ها از آن ها استفاده کنیم، برخی از مردم به مرحوم آقای شیخ حسنعلی تهرانی متوسّل می شدند و نتیجه می گرفتند و متوجّه امام عصر - ارواحنا فداه - نیستند. ما باید به امام عصر - ارواحنا فداه - بیش از این ها متوسّل باشیم تا نتیجه بگیریم، مسلّماً امام عصر - ارواحنا فداه - بهتر از هر کسی می تواند مؤثّر باشد.

ابتلائات شیعه امروز بسیار زیاد است، امراض مختلف، سرطانِ حوادث باید در مشاهد مشرّف و مواقف مهمّه برای رفع ابتلائات شیعه دعا کرد و تضرّع نمود. آقای بهجت فرمودند: مرحوم امام خمینی گفتند: آقای سید عبدالهادی شیرازی برای معالجه به تهران آمدند و بعد به مشهد مقدّس رفتند، من به دیدن ایشان رفتم، ایشان دیدِ چشمش را از دست داده و به همه اطرافیان خود متوسّل می شد که برای من دعا کنید. آقای بهجت فرمودند: ابتلائات شیعه امروز به مراتب بیشتر

از ابتلای مرحوم آقای سید عبدالهادی است، ما از همه باید بخواهیم که متوسّل شوند و دعا کنند و تضرّع نمایند تا بلکه فرجی حاصل شود.

### شیخ اسماعیل سرخابی

آیت اللّه آقای شیخ ابوطالب تجلیل(1)، از مرحوم پدر بزرگوار خود حاج علی اکبر تجلیل نقل فرمودند: یکی از منبری های تبریز به نام آقا شیخ اسماعیل سرخابی در مغازه من که توتون فروشی داشتم، آمده و نشست و مشغول صحبت بود، سید بزرگواری رسید و خطاب به آقا شیخ اسماعیل کرد که آدم بدون وضو دست به مفاتیح نمی زند. من گفتم: آقا شما از کجا می دانید ایشان وضو ندارد، آقا جوابی نداد و رفت. آقا شیخ اسماعیل لرزید و گفت: این شخص کی بود، از کجا دانست من وضو ندارم، من چهل روز است ختمی را مشغول شدم که خدمت حضرت ولی عصر - عجّل اللّه فرجه الشریف - برسم و امروز غفلت کردم وضو بگیرم و نمی دانستم که وضو ندارم، او از کجا دانست که من وضو ندارم، شاید او همان آقا امام زمان علیه السلام باشد. من و آقا شیخ اسماعیل از مغازه بیرون آمدیم و هرچه جستجو کردیم کسی را ندیدیم، آقای تجلیل فرمودند: من این قضیه را از خود آقا شیخ اسماعیل هم پرسیدم، ایشان عین همان را نقل کرد.

### حاج شیخ حسنعلی نخودکی

حجّه الاسلام شیخ محمّد علی شاه آبادی از مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمود حلبی نقل کردند که: مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی فرمود: من مدّت یک سال شب زنده داری کردم تا شب قدر را درک کنم و مقصودم



---

1- 37. از علما و مدرسان حوزه علمیه قم.

این بود که خدمت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - تشرّف پیدا کنم و از ایشان برای امرار معاش سرمایه بگیرم. یک سال بدین منوال گذشت، به من گفته شد: در مغازه فلانی که سیب زمینی و پیازفروش است برو، رفتم دیدم آقا کنار او نشسته و صحبت می کند و آن مرد هم به صحبت های آن حضرت گوش می دهد، ولی در عین حال به کار خود مشغول است. من مضمون صحبت ها را نمی شنیدم، ولی ناظر بودم و نمی توانستم جلو بروم، تا آن حضرت به من نگاه کردند و جلو رفتم و یک ریال به من دادند، عرض کردم: این کم است، یک ریال را پس گرفتند و دیگر چیزی ندیدم، از آن مرد پرسیدم: این آقا را می شناختی؟ نگاهی به من کرد و چیزی نگفت، دانستم او را می شناسد. گفتم: چه وقت ها او را می بینی؟ گفت: هر وقت دلم بگیرد، ایشان این جا تشریف می آورند و با من صحبت می کنند. یک سال دیگر همان کار را ادامه دادم، باز به من همان مغازه آدرس داده شد و این بار به همان کیفیت آن حضرت را دیدم و ایشان یک ریال به من دادند و من آن را گرفتم و سرمایه خودم قرار دادم.

برادرزاده آیت اللَّه سید محمّد فشارکی

مقام معظّم رهبری - مدّ ظلّه العالی - فرمودند: مرحوم آیت اللَّه آقای حاج شیخ مرتضی حائری رحمه الله از مرحوم حاج سید حسین حائری نقل کردند: من در کرمانشاه بودم، یکی از علما که در علوم غریبه وارد بود به کرمانشاه آمده و سکونت کرده بود، من پیش ایشان رفتم و از امام عصر - ارواحنا فداه - پرسیدم: شما فی الجمله می توانید از ایشان اطلاعی بدهید؟ گفت: امام عصر - ارواحنا فداه - به روضه شما خواهد آمد، آن روزی که همه روضه خوان ها از حضرت مهدی - ارواحنا فداه - صحبت می کنند، آن

حضرت در جمعی که لباس کردی دارند به روضه شما می آیند، من مراقب بودم که ببینم این قضیه واقع می شود یا خیر؟ یک روز از اول صبح هر روضه خوانی که شروع کرد از حضرت مهدی علیه السلام، گفت: بعد دیدم چند نفر که لباس کردی داشتند از در دیگر خانه وارد خانه شدند و نشستند، به خادم گفتم: چایی بردی؟ گفت: بله، ولی هیچ کدام نخوردند، خودم هم می خواستم نزدیک بروم نتوانستم تا از منزل خارج شدند.

مقام معظّم رهبری - مدّ ظلّه العالی - فرمود: من آقا سید حسین حائری را قبل از بلوغم دیده بودم، ایشان برادرزاده مرحوم سید محمّد فشارکی - اعلی اللّه مقامه - بودند.

حجّه الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی از حجّه الاسلام آقای کریمی که قبل از نماز جمعه تهران مسئله می گوید، نقل کرد که: مرحوم آقای عصار(1) نقل کرد: در زمان مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ عبدالنبی نوری، یکی از طلاّب نجف به تهران آمد و به درس فقه و اصول و حکمت پرداخت و طلاّب با اشتیاق زیاد به درس او حضور یافتند. شخصی به آقای شیخ عبدالنبی نوری گفت: این چرا این کار را می کند و باید احترام شما را داشته باشد.

مرحوم آقای نوری فرمود: باید ببینیم علمی دارد یا نه؟ افرادی را موظف کرد تا در درس حکمت ایشان شرکت کنند و وضع علمی او را برای ایشان خبر بدهند، من مأمورشدم در درس حکمت ایشان شرکت کنم، من در درس او سؤالی مطرح کردم، ایشان فرمود: اسفار را به همراه داری یا نه، از هر کجای آن که می خواهی باز کن و سؤال کن، من آن را باز کردم و دیدم از بَر همه آن را می خواند، گفت: دوباره امتحان کن، باز جای دیگر را باز کردم دیدم همه اسفار را از بَر دارد.



---

1- 38. از علما و اساتید معروف دانشگاه.

از قضیه او سراغ گرفتم، گفت: من در نجف اشرف بودم، بعد از پایان تحصیلات به سراغ من آمدند تا به وطن خود بازگردم، ولی در همان زمان مبتلا به حصبه شدم و حدود چهل روزِ بی هوش بودم، بعد از آن که به هوش آمدم، دیدم چیزی در یاد ندارم، اصلاً همه چیز را فراموش کردم. متوسّل به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدم، آن حضرت به من فرمودند: چرا ناراحتی؟ انگشت مبارک خود را در عسل فرو بردند و آن را در دهان من گذاشتند، از خواب بیدار شدم دیدم هرچه را از آغاز تحصیل خوانده ام تا به آخر، همه را حفظ هستم.

## راهنمایی در مِنی

عموی بزرگوارم مرحوم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی فرمود: به مکّه رفته بودم، پایم سوزش پیدا کرد آن را بستم، به عرفات و مشعر رفتم وقتی می خواستم به مِنی روم از راه رفتن عاجز بودم و سعی کردم وسیله ای فراهم کنم، ولی موفق نشدم. عاقبت با همان پا خود را به مِنی رساندم و یک نفر از سادات بغداد هم همراه من بود، هرچه گشتیم که چادر خودمان را پیدا کنیم نتوانستیم، تا بعد از ظهر می گشتیم و در آن هوا خیلی بی حال و مضطرب شدیم.

همراه من از ناراحتی و گرما، سر خود را داخل یکی از خیمه ها کرد، وقتی به او گفتم: بیا فلان کار را انجام دهیم، دیدم گریه می کند و مضطرب و مضطرّ شده است. من رو به قبر مطهّر حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام کردم و عرض کردم: آقا! مضطرّ شدیم، به ما عنایت فرمایید. همان گاه دیدم کسی بالای سر ما ایستاده و بدون سابقه به ما می گوید: چادر خودتان را می خواهید؟ گفتم: آری، گفت: همراه من بیایید. ده قدمی رفتیم ما را به چادرمان رساند، نگاه کردیم دیدیم آن مرد نیست.

و نیز ایشان گفت: به مشهد برای زیارت رفتم، جوان بودم آداب زیارت را نمی دانستم، در بازگشت بسیار ناراحت شده و گریه زیادی کردم و خوابیدم، در خواب حضرت رضاعلیه السلام را دیدم که به من دست دادند و مصافحه کردند و مطالبی گفتند که در خاطر ندارم.

### نجات از رضاخان

شخص موثّقی از مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی نقل کرد که ایشان در خطبه نماز جمعه پس از حادثه طبس و شکست آمریکا فرمود: مرحوم آیت اللَّه آقای حاج سید محمّدتقی خوانساری از یکی از علما نقل کرد که: خواب دیدم به طرف مشهد مقدّس مسافرت دارم، به جایی رسیدیم جمعی در آن جا بودند، به من گفته شد رسول خداصلی الله علیه وآله در این جا هستند. در عالم خواب نزد آن بزرگوار مشرّف شدم، عرض کردم: آقا! ما را از دست رضاشاه نجات بدهید. آن حضرت مرا ارجاع به علی بن موسی الرضاعلیه السلام داد، نزد ایشان رفتم و حاجت خود را خدمت ایشان تکرار کردم، آن بزرگوار فرمود: من دستور دادم تا برداشته شود، ولی مردم قدر نمی دانند.

### نام حضرت زهراعلیها السلام

آیت اللَّه العظمی آقای بهجت(1) فرمودند: آقا سید مرتضی کشمیری به چند نفر که پشت درب بسته مانده بودند و کلید نداشتند در را باز کنند می رسد، کسی می گوید: نام مادر حضرت موسی - علی نبینا وآله وعلیه السلام - را بیاورید، قفل باز می شود. آقای کشمیری می فرماید: اسم مادرم حضرت زهراعلیها السلام را می آورم. اسم را می آورد و درب باز می شود.



---

1- 39. از مراجع تقلید.

## توسّل به حضرت رضاعلیه السلام

مؤلّف می گوید: من از آیت اللَّه العظمی آقای بهجت پرسیدم: شما کراماتی که از حضرت رضاعلیه السلام دیده یا شنیده اید، نقل فرمایید. فرمود: اما آنچه را خودم دیده ام نمی توانم نقل کنم، امّا در مورد دیگران، دو نفر از معاودین عراقی که از حال هم اطّلاع نداشتند، گفتند: غدّه ای در جبین یکی از آنان درآمد، به طوری که دکتر گفته بود عمل آن خطرناک است، به حضرت رضاعلیه السلام متوسّل می شود، دیگری بدون این که از جریان توسّل او خبر داشته باشد حضرت معصومه علیها السلام را درخواب می بیند، می فرماید: غدّه فلانی خوب شد. و از خواب بیدار می شود و مطّلع می گردد که غدّه او خوب شده است.

## جواب امام رضاعلیه السلام را شنید

و نیز ایشان فرمودند: یکی از بستگان خوب که به تجارت و کسب اشتغال داشت، گفت: به مشهد مقدّس رفتم و خانه یکی از اخیار سکونت کردم، آن مرد بافضیلت در اطاقی را باز کرد و گنبد مطهّر نمایان شد و از همان جا به حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام سلام داد. وقتی او سلام داد جواب حضرت را شنیدم، به او گفتم: حاج آقا! جواب حضرت را شنیدم، آن مرد باتقوا گفت: ائمّه جواب همه را می دهند، این فراست شماست که جواب را شنیدی. و با این کیفیت می خواست خودش مطرح نباشد، بلکه شنونده را مطرح کند.

## شنیدن صدای غیبی در اثر توسّل مرحوم بادکوبه ای

مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین آقای محامی خراسانی نقل کردند: مرحوم پدرم حاج شیخ غلامحسین بادکوبه ای در یک شب جمعه برای ادای قرض و دین

خود، به اوراد و اذکار خاصی پرداختند. پس از تمام شدن اذکار وقتی از اتاق بالا پایین آمدند، صدایی شنیدند که: کار شما درست شد. صبح وقتی با هم سر سفره برای صرف صبحانه نشسته بودیم، کسی درب منزل ما آمد و حواله ای آورد که با وصول آن مشکل مرحوم پدرم به طور کلّی حل گردید.

### نجات از مرگ به سبب توسّل به امام حسین علیه السلام

حجّه الاسلام آقای افتخاری جهرمی نقل کردند: برادرم در جبهه ترکش خورده بودند و او را به تصور این که به شهادت رسیده است، جزو شهدا قرار داده تا در سردخانه بگذارند. شخصی کمی احساس گرمی در بدن ایشان می کند، او را از میان شهدا بیرون کشیده و به او آمپول مخصوصی تزریق می کند. پس از اطمینان از زنده بودن، او را به اتاق عمل می برند و عمل می کنند در حالی که امیدی به ادامه حیات او نداشتند. بعد از آن به خواست خدا ایشان خوب می شوند.

او بعد نقل کرد که: من در حال بیهوشی، افرادی را دیدم که به عالم بالا برده می شوند، نوبت من که رسید، آقایی فرمود: ایشان امانت است، و نگذاشت مرا ببرند. برادرم پس از خوب شدن وقتی به خانه برگشت، از مادرم پرسید: شما چه کرده بودی؟ مادرم گفت: وقتی تو به جبهه رفتی، به امام حسین علیه السلام متوسّل شدم و شما را به حسین بن علی علیهما السلام سپرده و امانت دادم.

### ذکر صلوات و حلّ مشکلات

مرحوم آیت اللّه العظمی آقای اراکی فرمودند: من هرگاه مشکلی پیدا می کنم، یک دور تسبیح صلوات می فرستم و ثواب آن را نثار چهارده معصوم علیهم السلام می کنم، آن گاه مشکل من به آسانی حل می شود. البته این کار را بیشتر در مورد مشکلات علمی انجام داده ام.

## حلّ مشکل به سبب توسّل به امام عصر - ارواحنا فداه -

مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی نقل کردند: یکی از دوستانم گریان نزد من آمد و سخت از تنگدستی و قرض و مریضی خانمش ناراحت بود و دعا می کرد. بلند شدم خدمت آیت اللَّه آقای حاج سید مهدی روحانی رفتم که او را دعا کنند، ایشان فرمودند: من به مسجد جمکران می روم و او را دعا می کنم.

نزد آیت اللَّه آقای بهاء الدینی نیز رفتم و از ایشان هم خواستم که او را دعا کنند. مدّتی نگذشت دوست مذکور شاد و خرّم نزد من آمد و گفت: شخصی قرض های مرا به عهده گرفت و کسالت خانم هم برطرف گردید.

آیت اللَّه روحانی می فرمودند: من به مسجد جمکران به منظور دعا کردن برای دو نفر مشرّف شدم که یکی از آن ها را فراموش کردم، ولی فلانی را دعا کردم.

## توسّل مرحوم آیت اللَّه العظمی شیخ عبدالکریم حائری و نجات از مرگ

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: آیت اللَّه آقای حاج شیخ مرتضی حائری فرزند مرحوم آقای حاج شیخ(1)، از مرحوم آیت اللَّه آقای حاج سید حسن فرید اراکی نقل کردند که آقای حاج شیخ فرمودند: وقتی که کربلا بودم شبی در عالم خواب دیدم که شخصی به من هشدار داد که تا ده روز دیگر بیشتر زنده نیستی، از خواب بیدار شدم و پیش خود گفتم: خواب حجّت نیست و به آن اعتنایی نکردم.

روز دهم فرا رسید، برخی از دوستان اظهار کردند: خوب است امروز به یکی از باغات کربلا برویم، من هم موافقت کردم. وقتی به باغ رسیدیم متوجّه شدم که در وجودم حالت سردی به وجود آمده، هرچه خواستم تحمّل کنم نتوانستم، دوستان



---

1- 40. مقصود از حاج شیخ، مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم است.

مرا با عبا و غیره پوشانیدند ولی فایده نکرد، آن قدر حالم بد شد که نتوانستم در آن جا بمانم.

از دوستان خواستم مرکب بیاورند تا مرا به منزل بازگردانند. دوستان مرکب را آماده کرده و مرا روی آن نشاندند، ولی از شدت کسالت نتوانستم روی آن قرار بگیرم. سرانجام دوستانم با مراقبت و محافظت مرا به منزل رساندند و در رخت خواب بستری شدم و رفته رفته حالم بدتر شد، تا این که به حالت احتضار درآمدم. در آن حالت دو ملک را دیدم که از سقف وارد اتاق شدند، با ورود آن ها بلافاصله به امام حسین علیه السلام متوسّل شدم، تا آن که ملک دیگری نزد آن دو ملک آمد و گفت: امام حسین علیه السلام می فرمایند: از وی دست بردارید.

طولی نکشید که امام حسین علیه السلام شخصاً آمدند و آن دو ملک در حضور حضرت، با کمال ادب کنار رفتند. پس از حضور حضرت من به حال عادی برگشتم، ولی هیچ قدرتی جهت صدا کردن نداشتم. عیالم را دیدم که بالای سرم نشسته و گریه می کند، تنها کاری که توانستم بکنم این بود که چیزی را که روی من انداخته بودند با یک انگشت تکان دادم. عیالم خوشحال شد و صدا زد: مرده زنده شد. این قضیه درست همان روز دهم بود که در خواب به من گفته بودند تا ده روز دیگر زنده نخواهی بود.

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی می فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ دارای درجات عالی از ایمان بودند، به مناسبتی که یادم نیست چه مناسبتی بود، مرحوم حاج شیخ به من گفتند: یقینی که من دارم هیچ کس ندارد. من خیلی تعجّب کردم، البته می دانستم که ایشان در زندگی به این گونه قضایا برخوردهایی داشته که همان ها باعث یقین کامل ایشان شده است.

لازم به ذکر است که او در زندگی مشکلات فراوانی داشته که در سازندگی ایشان اثر فراوانی داشته است، از جمله آن که مدت ها خانمشان کور بوده، ایشان به تنهایی از خانم و بچه ها پذیرایی می کردند، و همچنین مادرشان نیز از کار افتاده بوده که به نحو احسن وظیفه فرزندی را در حقّ مادرشان به جا می آوردند.

### توفیق تحصیل

مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین حاج شیخ قوام الدین وشنوه ای(1) از حضرت آیت اللّه العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نقل کردند: آیت اللّه آقای حاج سید محمود مرعشی (پدر بنده) هنگامی که فوت کرد، دایی من اصرار می کرد که من به کار و کسب مشغول شوم، ولی من علاقه زیادی به درس خواندن داشتم و ایشان حاضر نمی شد. از طرفی به مردم هم بدبین بودم.

روزی از نجف به کربلا مشرّف شدم و شب را در حرم به دعا و نماز گذراندم تا این که خوابم برد و در حال خواب مرحوم پدرم را پشت سر مرقد مطهّر مشغول خواندن قرآن دیدم، حاجت خود را به پدرم گفتم. ایشان فرمود: امام حسین علیه السلام روی ضریح تشریف دارند، از خودشان حاجت خود را بخواه.

خدمت اŠŮŠRحسین علیه السلام عرض کردم: آقا! می خواهم درس بخوانم و چنین و چنانم. آن گرامی مقداری نبات به من دادند، آن را خوردم و بعد فرمودند: چرا به مردم بدبینی؟ به آن ها بدبین نباش! سپس در حال خواب خدمت پدرم رفتم و به او گفتم: شما ناراحتی نداری؟ گفت: نه این جا با مرحوم مجلسی و دیگران مشغول خواندن قرآن هستیم، فقط به حاج رضای بقّال در فلان محلّه بدهکارم و از آن ناراحتم و مقدار آن را معین کرد.



---

1- 41. صاحب تألیفات فراوان.

از خواب بیدار شدم و صبح به نجف برگشتم، آقا دایی را دیدم که در رأیش تجدید نظر کرده و راضی شده که من به درس مشغول شوم. و همچنین چیزهای دیگری را که از امام حسین علیه السلام خواسته بودم، به من داده شد. بعد از آن به سراغ حاج رضا بقّال رفتم تا بدهی پدرم را بپردازم، اما مردم گفتند: او از کثرت سنّ و پیری به مغازه نمی آید.

به خانه اش رفته و گفتم: آقای سید محمود مرعشی به شما بدهکار است؟ گفت: می خواهی چه کنی؟ اصرار کردم، گفت: مقداری بدهکار است، ولی نمی دانم چه مبلغی به من بدهکار بوده.

گفتم: دفتر حساب را لطف کنید تا ببینم. گفت: دفتر در مغازه است.

به دکان او رفتم و دفتر را به دست آوردم، دیدم که در آن نوشته آقای سید محمود مرعشی بدهکار است، و همان مقدار را که پدرم در خواب گفته بود در دفتر دیدم. همان جا نیز من بدهکاری پدرم را پرداخت کردم.

آیت اللَّه آقای تجلیل فرمود که: آقا نجفی فرمود: سه حاجت داشتم:

1 - بتوانم دروس حوزوی را بخوانم.

2 - حافظه سرشاری نداشتم، خواستم که حافظه خوبی داشته باشم.

3 - نسبت به افراد بدبین نباشم، که آن حضرت همه را به من عنایت فرمود.

### شفای ضعف بینایی چشم مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی

برخی از اساتید محترم ما از مرحوم آیت اللَّه العظمی بروجردی(1) نقل فرمودند: چشم من ضعیف بود، روزی از روزهای عزای امام حسین علیه السلام، مردم شهر بروجرد



---

1- 42. از مراجع تقلید شیعه.

به سر و صورت خود گِل می مالیدند، من مقداری از آن گل ها را به چشم خود مالیدم، این سبب شد که ضعف چشمم به طور کلّی برطرف گردید.

مؤلّف گوید: من خودم مرحوم آقای بروجردی را در مجالس ختم و فاتحه اموات زیارت کردم که بدون عینک و بدون آن که قرآن را نزدیک چشم خود بگیرند، به خوبی قرائت می کردند، در حالی که حدود نود سال از عمر شریف ایشان می گذشت.

### حفظ از خطر توسط حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم آقا سید عبّاس تهرانی که در قداست و تقوا نمونه و حجّت بر دیگران است، فرمود: به قصد زیارت حضرت رضاعلیه السلام به مشهد می رفتم. حدود سی فرسخ به یکی از شهرهای بین راه مانده بود که برادرم را در آن جا دیدم از طرف مقابل می آمد، رو به من کرده و گفت: برادر! به مشهد نرو که مورد تجاوز دزدان قرار می گیری، دزدها به مال ما تجاوز کردند. برادر! مبادا به مشهد بروی که در معرض خطر قرار خواهی گرفت.

من از شنیدن این جریان دلم شکست و متوسّل به علی بن موسی الرضاعلیه السلام شدم، بعد دیدم ماشین صدایی کرد و از زمین بالا رفت و حدود ده دقیقه نگذشت که وارد گاراژ شهر شدم و آنچه که تعجّب من را زیادتر می کرد، این بود که ماشین بنزین هم نداشت، اما پس از آن دیدم پر از بنزین شده است.

### شفای مرض صرع به واسطه توسّل به حضرت علی اصغرعلیه السلام

مرحوم آیت اللّه احمدی میانجی فرمودند: دوستی داشتم به نام حاج میرزا آقا ید اللّه. ایشان مرد متدینی بود، بچه ای داشت که از نوزادی دچار بیماری صرع(1)



---

1- 43. غش کردن.

بود. دایی های آن بچه نامه ای به حضرت علی اصغرعلیه السلام نوشتند و انگشت نوزاد را به مرکب آغشته کرده و آن را پای نامه زدند. نامه را به مسافرانی که قصد کربلا داشتند، دادند تا آن را به کربلا ببرند.

دوست مذکور برای من نقل کرد: بعد از مدّتی حضرت رضاعلیه السلام را درخواب دیدم که می فرماید: نامه را به علی اصغرعلیه السلام رساندیم. من از خواب بیدار شدم، دیدم بچه خوب شده است، ولی در تعجّب فرو رفتم که ما نامه را توسط مسافرانی که قصد کربلا داشتند فرستادیم، چگونه حضرت رضاعلیه السلام می فرماید: ما نامه را به علی اصغرعلیه السلام رساندیم. چیزی نگذشت که معلوم شد مسافرهای مذکور به قم رفته اند و آن جا به جهتی از جهات، از رفتن به کربلا منصرف و به جای کربلا به مشهد مشرّف شده اند و نامه را در ضریح مطهّر حضرت رضاعلیه السلام انداخته اند.

آقای احمدی فرمودند: به عنایت حضرت رضاعلیه السلام مرض آن بچه خوب شد، و هم اکنون بزرگ شده است و اثری از آن کسالت نیز در او به چشم نمی خورد.

### توسّل به امیر المؤمنین علیه السلام

حضرت آقای حاج سید علی شاهرودی گفت: پدرم آیت اللّه العظمی سید محمود شاهرودی هنگامی که چهار فرزند داشت از نظر مالی در مضیقه بود، به طوری که اجاره منزل که سالی دو دینار عراقی بود، سه سال به تأخیر افتاده بود. تصمیم گرفت به منزل مرحوم میرزا(1) برود و نماز و روزه استیجاری بگیرد، رفت و گرفت و سه ماه نماز را هم خواند، امّا هر وقت می خواست از آن پول استفاده کند دلش حاضر نمی شد وبالاخره پول را بدون این که مقداری از آن را خرج کند، برگرداند.



---

1- 44. شاید میرزای شیرازی مقصود باشد.

فرمود: هنگامی که از خانه میرزا برمی گشتم، به درب صحن امیرمؤمنان علیه السلام رسیدم و خطاب به آن حضرت گفتم: کلاه گوشی من هست و بیل هم دارم، اگر مرا نمی خواهید، می توانم بروم کار کنم و اگر می خواهید، از باب سهم خمس سادات به من بدهید تا فرزندانم را اداره کنم. این را گفتم و به منزل رفتم و مشغول مطالعه شدم، دیدم در خانه را می زنند و کسی از پشت در صدا می زند: سید محمود! این پول سهم سادات است، بگیر و درب را باز نکن. پول را گرفتم دیدم ده دینار است.

### توسّل به حضرت علی اصغرعلیه السلام و رفع مشکل

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار نقل کردند: من در صدد تهیه منزلی بودم و شدیداً نیاز به پول داشتم. به منزل مرحوم آقای حاج شیخ محمّد علی شیخ زاده(1) رفتم و به ایشان گفتم: روضه حضرت علی اصغرعلیه السلام برای من بخوانید، ایشان روضه خواندند. بعد از ظهر همان روز شخصی از جهرم به منزل ما آمد و در ضمن صحبت ها گفت: فلانی! من احساس می کنم شما ناراحت هستید.

گفتم: چیزی نیست، اما منزلی می خواهم تهیه کنم در فکر پول آن هستم.

گفت: إن شاء اللَّه درست می شود. بعد از آن با جهرم تماس گرفت و با شخصی صحبت کرد و بعد مبلغی بیش از آنچه من نیاز داشتم، برای من حواله کرد و بدین سان مشکل به عنایت حضرت علی اصغرعلیه السلام حل گردید.

### نجات از وادی برهوت به سبب محبت حضرت علی علیه السلام

آیت اللَّه مصلحی از مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی و ایشان از مرحوم آیت اللَّه حاج آقا حسن فرید اراکی به نقل از مرحوم آیت اللَّه العظمی حائری نقل کردند:



---

1- 45. از فضلاء حوزه علمیه بود و اهل منبر هم بود.

روزی با یکی از علما، کنار شطّ کوفه راه می رفتیم، ناگاه متوجّه شدیم که در همین مسیر جنازه ای را نیز تشییع می کنند. ایشان گفتند: بیایید ما هم برویم این جنازه را تشییع کنیم.

پرسیدم: مگر او را می شناسید؟ ایشان پاسخ دادند: من خوابی درباره این جنازه دیده ام که خلاصه آن این است: در عالم خواب، مشاهده کردم که ملائکه قصد دارند این جنازه را به وادی برهوت(1) ببرند، ولی او ملتمسانه اصرار می کرد که مرا به برهوت نبرید، امّا آن ها قبول نمی کردند. آخر الامر گفت: پس لطف کنید بروید خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و بگویید: فلانی می گوید: من یک عمر به مردم گفتم: من محبّ علی علیه السلام هستم، حالا پس از مرگ اگر مرا به سوی وادی برهوت ببرند، مردم درباره محبّ علی علیه السلام چه خواهند گفت؟

ملائکه نزد آن حضرت شرفیاب شدند و پیام او را به آن حضرت رساندند، پس از بازگشت گفتند: آقا امیرالمؤمنین علیه السلام با بزرگواری اجازه فرمودند که او را به وادی السلام(2) ببرید.

### نجات محکوم به اعدام، با توسّل به امیرالمؤمنین علیه السلام

آیت اللَّه العظمی آقای زنجانی فرمود: مرحوم حاج سید جواد زنجانی و حاج سید ابوالفضل زنجانی، آقازادگان مرحوم حاج سید محمّد زنجانی، هر دو از پدرشان این قضیه را نقل کردند. البته من آن را مطابق با نقل حاج سید ابوالفضل که اضبط بود، نقل می کنم. پدرم آقای حاج سیدمحمّد زنجانی فرمود: پسر کوچک مرحوم حاج شیخ جعفر کاشف الغطاء، به نام آقای حاج شیخ محمّدحسن کاشف الغطاء صاحب



---

1- 46. برهوت نام وادی برزخی است که ارواح کفّار و عاصیان به آن جا برده می شوند.
2- 47. وادی السلام نام وادی برزخی در نجف است که ارواح متقین و مؤمنین به آن جا برده می شوند.

کتاب انوار الفقاهه با صاحب جواهر معاصر بود و برخی او را بر صاحب جواهر ترجیح می دادند، حتی داماد صاحب جواهر هم از جمله آنان بود. هر دو با هم همنام بودند، البته صاحب انوار الفقاهه ریاست را نمی پذیرفت و مُعرض از دنیا بودند، لذا چندان معروف نبودند.

خلاصه در عهد این دو نفر، یکی از شیعیان در بغداد، به عایشه دشنام داد. دولت عثمانی او را دستگیر کرد و حکم کسی که عایشه را سبّ می کرد، پیش آنان اعدام بود، البته این حکم باید به نظر شیخ الاسلام وقت که در اسلامبول بود، برسد. این مطلب را به شیخ الاسلام گزارش دادند، شیخ الاسلام گفت: باید یک نفر از علمای شیعه هم در مجلس حکم حضور داشته باشد. بر این اساس، دولت عثمانی به نجف اعلام کرد که شیخ محمّدحسن در مجلس حاضر شود، و چون اسم صاحب جواهر و صاحب انوار الفقاهه هر دو محمّدحسن بود، مشتبه شد.

مرحوم صاحب انوار الفقاهه به صاحب جواهر گفت: امروز علم اسلام بر دوش شماست، ممکن است در آن مجلس نسبت به شما توهین شود. من خودم در آن مجلس می روم که اگر به من توهین شود، به شخص من توهین شده نه به اسلام. صاحب جواهر با این نظر موافقت کرد و صاحب انوار الفقاهه در مجلس حکم حضور یافت. ابتدا چندان به ایشان توجّهی نکردند و در جای نامناسبی نشست. حکم را یکی یکی امضا کردند.

صاحب انوار الفقاهه فرمود: من دیدم نزدیک است حکم را نزد من بیاورند، در همان وقت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متوسّل شدم، در ذهنم خطور کرد که این جنید اسکافی استتابه را قبل از اعدام شرط می داند و چون رأیشان نوعاً به ابوحنیفه نزدیک است، ناچار ابوحنیفه هم باید همین رأی را داشته باشد. محکوم را

نزد خود خواندم، به او گفتم: آیا از تو خواسته اند که توبه کنی؟ گفت: نه. صیغه توبه را به او یاد دادم، بعد موقع امضا که شد، گفتم: حکم به اعدام با فقه حنفی، که پادشاه عثمانی هم حنفی است، نمی سازد.

علمای عامّه که در مجلس بودند انکار کردند، بنا شد کتاب بیاورند. کتاب آوردند معلوم شد ابوحنیفه استتابه را لازم می داند. استتابه کردند، محکوم توبه کرد و حکم اعدام لغو شد. فرماندار برگه حکم را پاره کرد و به علمای عامّه اعتراض کرد که: شما حقوق می گیرید و به فقه خودتان آشنا نیستید؟!

از من می خواست که در آن جا بمانم، من عذر خواستم و پیش خود فکر کردم که حکم اعدام لغو شد، امّا ممکن است مردم عادّی محکوم را بکشند. از فرماندار تقاضا کردم که اجازه بدهد محکوم همراه من بیاید، فرماندار اجازه داد و از نزد آنان خارج شدیم، بعد به محکوم گفتم: شما از این محل بروید جای دیگر، و در این جا نمانید. به این مناسبت مرحوم حاج شیخ محمّدحسن مامقانی توصیه می کرد که به فقه عامّه آشنا باشید، گاهی چنین فایده هایی دارد.

ص:68

توضیح

کراماتی که از ائمه اطهارعلیهم السلام به ظهور پیوسته است، در هر قرن و عصری قطعی و متواتر است. مرحوم شیخ طبرسی رحمه الله پس از ذکر پاره ای از معجزات و کرامات حضرت رضاعلیه السلام می نویسد: اما آنچه پس از شهادت آن بزرگوار برای مردم ظاهر شده و شیعه و سنّی آن ها را نقل کرده اند قابل شمارش نیست.(1)

مرحوم شیخ حرّ عاملی رحمه الله نیز می نویسد: شنیدنی های من در معجزات و کرامات حضرت رضاعلیه السلام از حدّ تواتر متجاوز و دیدنی هایم طی مدت 26 سال سکونت در مشهد بسیار است، به خاطر ندارم دعایی در حرم مطهّر آن حضرت کرده باشم و مستجاب نشده باشد. برای نمونه: در همسایگی ما دختر لالی بود که به زیارت قبر حضرت رضاعلیه السلام رفت و حضرت او را شفا داد.(2)

آنچه در این کتاب از کرامات ائمه اطهار و اهل بیت علیهم السلام بیان شده، نمونه هایی است که در همین عصر به وقوع پیوسته است. این کرامت ها و معجزات که از رحمت و الطاف خدای متعال سرچشمه می گیرند، دلیل هایی است بر صحت راه و طریقه اهل بیت علیهم السلام و به این وسیله عموم مردم به سوی صراط مستقیم بیش از پیش سوق داده می شوند.



---

1- 48. اعلام الوری 2/62 چاپ 1417 قم.
2- 49. اثبات الهداه ج 6 ص 127 چاپ هفت جلدی.

اهل بیت عصمت علیهم السلام همان طور که در زمان حیات، مظهر علم و قدرت و رحمت خدا بوده اند، پس از مرگ نیز باب نجات و مشکل گشای مردم می باشند. به همین جهت، شبانه روز فوج فوج زائران با ثبات قدم و خلوص نیت، به سوی حرمشان می شتابند و با پاکی و طهارت از آنان کسب فیض می نمایند. جاذبه ای که ائمه اطهارعلیهم السلام بین مردم و خود ایجاد کرده اند، منشأ برکات و خیرات است. پس وظیفه ماست که مردم را به سوی اهل بیت علیهم السلام بخوانیم و آنان را در دریای مهر بی مثال و بی مانند آنان غوطه ور سازیم، تا با الطاف و محبت آنان به سوی اصلاح امور خویش بشتابند و در مشکلات زندگی و فراز و نشیب ها، نقطه اتّکای خود را بیابند و به آنان پناه برند.

### شفای سرطان به عنایت حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حاج شیخ محمّد علی اراکی(1) از آیت اللَّه العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خویی(2) نقل فرمود: هنگامی که بچه بودم، پدرم(3) در مشهد آشنایی داشت که مرد صالح و باتقوایی بود، او می گفت: دیر زمانی بود که در انگشتانم سوزشی را احساس می کردم به نحوی که روز به روز بر سوزش آن افزوده می شد. با وجود صبر و تحمّل فراوان نهایتاً بی طاقت شده و تصمیم گرفتم به نزد بهترین دکتر شهر که یک آمریکایی بود بروم. با مراجعه به او دریافتم که انگشتانم به سرطان مبتلا شده است و باید بریده شود. اما هرچه فکر کردم نتوانستم برای این کار خود را راضی کنم.



---

1- 50. از مراجع تقلید معاصر.
2- 51. از مراجع تقلید معاصر.
3- 52. پدر آیت اللَّه خویی عالمی وارسته و از سال 1346 ق ساکن مشهد بود.

مدّتی از این جریان گذشت تا از شدت درد، برای بریدن انگشت خود راضی شدم، وقتی دوباره پیش دکتر آمریکایی رفتم، گفت: سرطان پیشروی کرده و برای جلوگیری از آن، باید دست از مچ قطع شود. پذیرفتن این حرف برای من سخت بود، در نتیجه حاضر نشده و برگشتم، ولی درد توان را از من گرفت و برای بار سوم نزد دکتر آمریکایی رفتم که تشخیص او پیشروی مجدّد سرطان تا آرنج بود، که باید تا همان جا قطع می شد، اما باز من راضی به این کار نشدم و سرانجام برگشتم. مجدّداً از شدت درد، برای بار چهارم نزد دکتر رفتم، ولی در اثر پیشروی سریع سرطان تشخیص او این بود که باید دست از کتف قطع شود، اما من حاضر نشدم.

سرانجام چاره ای جز تسلیم ندیدم، لذا تصمیم گرفتم نزد دکتر بروم، ولی قبل از رفتن به مطب دکتر با وجود خستگی فراوان، ابتدا به حرم حضرت رضاعلیه السلام رفتم و با ناراحتی عرض کردم: این چه عنایتی است که به من دارید؟ دستم را باید یک دکتر خارجی قطع کند. همان جا خوابم برد، در حال خواب دیدم: سید جلیل القدری به طرف من می آید، عرض کردم: نزدیک من نشوید که دستم درد می کند. تبسمی فرموده نزد من آمد و دست مبارکش را روی دستم کشید و فرمود: خوب شدی.

از خواب که بیدار شده، دیدم اثری از آن درد نیست. به آن دکتر آمریکایی مراجعه کردم، وی پس از معاینه گفت: دست شما خوب شده است، بگو از چه کسی شفا گرفتی؟ گفتم: از حضرت رضاعلیه السلام آن دکتر آمریکایی که تعصب شدید نسبت به مسیحیت داشت شفای حضرت رضاعلیه السلام را نپذیرفت و در عوض گفت: حضرت مسیح علیه السلام تو را شفا داده است.

### به مکافات رسیدن دروغگو توسط حضرت عبّاس علیه السلام

یکی از برادران موثّق، از دایی مورد وثوق خود نقل کرد که: در صحن مطهّر

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بودم، دیدم یک نفر دست شخصی را گرفته به طرف حرم می آیند، تا آن که روبروی حرم مبارک رسیدند. یکی از آنان به دیگری گفت: بگو به ابوالفضل که من به تو بدهکار نیستم. آن مرد نیز قسم خورد که من به تو بدهکار نیستم. شخص طلب کار بدون آن که چیزی بگوید، از حرم خارج شد و رفت. شخصی که قسم خورده بود، در آن جا ایستاده بود که ناگهان شکم او باد کرد و بر زمین افتاد، خادمان حرم او را به سرعت از حرم خارج ساختند.

### شفای کور به عنایت حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم حجّت الاسلام آقای مجد، پدر مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد(1) کرامتی از حضرت رضاعلیه السلام در سفرنامه(2) خود می نویسد که حاصل آن بدین شرح می باشد: در سفری که به مشهد مقدّس مشرّف می شدم، ملاحظه کردم آقا سید ریحان اللّه مجتهد بروجردی(3) نیز با جماعتی از اهل تهران و بروجرد پیاده عازم مشهد بودند. در جمع آنان یکی از اعیان بروجرد که از هر دو چشم نابینا شده بود، در حالی دیده می شد که مردی دستش را گرفته و او با پای پیاده به سوی مشهد حرکت می کرد و تخت روانِ(4) او را در حالی که خالی بود، پیش روی او می بردند.

متعجب شدم، پیش رفته سؤال کردم که: این شخص با این که کور است چرا روی تخت روان نمی نشیند؟! گفتند: او نذر کرده است پیاده به مشهد مشرّف شود، تا از حضرت رضا - علیه آلاف التحیه والثناء - شفای چشم خود را بگیرد.



---

1- 53. تازگی کتابی در شرح حال ایشان تألیف آقای سیف اللهی چاپ شده است.
2- 54. این سفرنامه نزد مرحوم عمویم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی بود و من از روی آن یادداشت کردم.
3- 55. سید ریحان اللّه کشفی بروجردی صاحب تألیفات فراوان و متوفای 1328 ه.ق.
4- 56. تختی شبیه به صندوق که دارای چهار دسته است و مسافر در آن می نشیند و دو اسب یا استر به جلو و عقب آن می بندند و آن را می برند.

سرانجام کاروان با همین حال به مشهد رسید. هرکس جهت استراحت به استراحت گاهی رفت، غیر از آن شخص کور که به صحن مطهّر رفت و خود را با شالی که داشت به پنجره پولاد بست و تا سه شب در صحن مطهّر بیتوته کرد. شب سوم نزدیک سحر، حضرت رضاعلیه السلام را درخواب دید که نزد او آمده و دست مبارک خود را به چشم های او کشیدند و فرمودند: تو را شفا دادیم، ولی بایستی به خانه میرزا ناظر(1) بروی و او هم دست بکشد تا چشم هایت روشنی کامل یابد.

او از خواب بیدار شد، در حالی که هنوز با شالش به پنجره پولاد بسته شده بود و از خوشحالی فریاد می زد، نوکرهای او سراسیمه خود را به او می رسانند، او را باز می کنند. پس از بیان جریان شفا دادن حضرت، بلافاصله می پرسد: منزل میرزا ناظر کجاست؟ خدمت گزاران او به دنبال خانه میرزاناظر راه می افتند، پس از چندساعت منزل او را پیدا کرده و شخص شفایافته را به خانه میرزاناظر می برند و تفصیل را به عرض میرزاناظر می رسانند، ایشان هم دست هایش را به چشمان او می کشد، در نتیجه چشم های او روشن تر می شود. پس از بهبودی کامل چشم او، تولیت اطراف حرم را چراغانی کرده و به علامت شادمانی و سپاس، نقاره ها به صدا درمی آیند.

### شفای کور به وسیله حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم آیت اللّه العظمی اراکی فرمودند: در سال 1402 به مشهد مشرّف شدم. در این سفر آقای سلیمانی که شخص موثّقی است، داستانی از اعجاز حضرت رضاعلیه السلام بدین صورت نقل کرد: کارگری از اهالی قائم شهر در حالی که یک چشمش کور بود، با پدرش برای شفای چشمش به مشهد آمده بود. در عالم خواب حضرت



---

1- 57. این بزرگوار عجالتاً شناخته نشد.

رضاعلیه السلام را دید که به او فرمودند: برو پیش سلیمانی و از او قطره بگیر! وی از خواب بیدار شده نزد این جانب آمد، خواب را نقل کرد و از من تقاضای قطره چشم نمود.

با خود گفتم: من که دکتر نیستم و قطره ندارم. عاقبت به ذهنم آمد که روی ضریح مطهّر، گاهی گل های تازه ای را در گلدان ها می گذارند که برای حفظ تازگی آن ها، مقداری در آن گلدان ها آب می ریزند. من مقداری از آب گلدان ها را نزد خویش داشتم، با خود گفتم: خوب است از آب آن گلدان ها، قطراتی را به وی بدهم تا به وسیله آن استشفا کند، لذا قدری از آب آن گلدان ها به او دادم، او آب را گرفت و به سوی حرم شتافت. در حرم به قصد استشفا مقداری از آن آب را در چشم کور خویش می ریزد، به ناگاه چشم او شفا می یابد. در این هنگام دیدم در حرم مطهّر سر و صدای عجیبی برخاست. با جستجو دریافتم کارگر مذکور شفا یافته است. من برای اطمینان از نابینا بودن چشم او و شفا یافتنش به واسطه قطرات آب گلدان های ضریح، به قائم شهر تلفن کردم و وضع او را از کارخانه ای که در آن جا کار می کرد پرسیدم، صاحب کارخانه که خیال می کرد من این پرسش را برای ازدواج از او می کنم، بدون معطّلی گفت: بله، جوان متدینی است، ولی از یک چشم نابیناست.

### شفای چشم نابینا به وسیله حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم آقای سلطان الواعظین (مؤلّف کتاب شب های پیشاور)(1) می فرمود: من به کرمان برای تبلیغ رفته بودم، روزی برای یافتن منزل اجاره ای به کوچه ای رسیدم، ناگاه زنی را دیدم که به طرف من می آید. او پس از رسیدن، بدون معطّلی رو به من کرده و گفت: آقا شما امام زمانی؟!

من گفتم: من سلطان الواعظین هستم و برای تبلیغ به این جا آمده ام.



---

1- 58. بارها چاپ شده است.

زن زیر بار نمی رفت و می گفت همین که گفتم. از من انکار و از او اصرار. سرانجام گفتم: خوب! هرکه باشم، فعلاً می خواهم منزلی را اجاره کنم. گفت: این منزل در اختیار شما، به منزل او رفتم. ظهر که شد، دیدم از من به عنوان مهمان پذیرایی می کند نه به عنوان یک مستأجر.

شوهرش آمد، گفت: علّت این که ایشان این طور به شما اظهار محبت می کند، آن است که مدّتی است یکی از چشم های خانم من بینایی خود را از دست داده و معالجات تأثیری نداشته است و در عالم خواب خدمت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله مشرّف شده، آن گرامی به او فرموده اند که شفای چشمت را از این آقا بگیر! و آن آقایی که در خواب به او ارجاع شده، به شکل و قیافه شما بوده است. من گفتم: تربتی همراه دارم، مقداری از آن را به ایشان می دهم بخورد، ممکن است خوب شود و اگر نشد، ایشان را به تهران بیاورید من به دکترهای متخصص ومعروف دسترسی دارم، بلکه بتوانند چشم خانم شما را معالجه کنند.

پس از مدّتی به تهران برگشتم، آنان هم به تهران آمدند. بهترین چشم پزشک تهران پروفسور شمس بود، او را به همراهی تعدادی دیگر از چشم پزشکان به کمک یکی از سرهنگ ها جمع کردم شاید آن چشم را درمان کنند. پس از تشکیل شورای پزشکی، تشخیص نهایی آن ها این بود که این چشم قابل معالجه نیست، زیرا یکی از رگ های آن خشک شده است. زن و شوهر از معالجه آن مأیوس شدند.

شوهر که کارمند بانک بود قرار شد به زاهدان برود، ولی خانمش از وی تقاضا کرد که او را به مشهد ببرد، اما او موافقت نمی کرد. بالاخره با وساطت من پذیرفت که خانمش را به مشهد بفرستد و خود به زاهدان برود. پس از مدّتی که به مشهد بازگشت، دید که چشم خانمش هنوز خوب نشده است، عصبانی شد و حرفی را که

نباید بزند، زد. او با فریاد رو به همسرش کرده و گفت: معلوم می شود حلال زاده نیستی. زن با این گفتار مرد، به ناگاه آتش سراسر وجودش را فرا می گیرد، بی اختیار به سوی حرم می دود و کنار حرم بی هوش می افتد. زن می گوید: چیزی نگذشت که دیدم آقایی به شکل شما (سلطان الواعظین) نزد من آمده و فرمود: خوب شدی.

خانم مذکور به هوش می آید می بیند چشمش شفا یافته و به راحتی می تواند با چشم نابینایش ببیند. شوهرش پس از شفا یافتن همسرش، او را به تهران نزد این جانب (سلطان الواعظین) آورد. من به کمک همان سرهنگ، کمیسیون پزشکی سابق را مجدّداً تشکیل دادم. پزشکان چشم خانم را معاینه کردند و با تعجّب می گفتند: رگ چشم هنوز خشک است، ولی می بیند. این امر باعث تحیر و شگفتی آنان شد و آن سرهنگ پس از دیدن جریان، اشک شوق از دیدگانش روان گردید.

### شفای درد چشم به وسیله غبار ضریح امام حسین علیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام آقای مجد، پدر مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد، در سفرنامه خود کرامتی را نوشته است که حاصل آن چنین است: در سفری که به کربلا رفته بودم، مرحوم حاجی میرزاحسن(1) قدری از گرد پرده ضریح حضرت سیدالشهداءعلیه السلام به من مرحمت فرمودند، من آن را در جیب بغل گذاشتم و از جان خود آن را عزیزتر می داشتم.

وقتی که به تهران آمدم، چهارشنبه ای به بازار رفتم، به کاروانسرای دالان دراز رسیدم به سراغ دوست قدیمی خود که شخصی به نام مهدی بود رفتم، دیدم سر به زانوی خود گذاشته و غمناک و گریان است. گفتم: تو را چه می شود؟ گفت: هر دو چشمم آب آورده و دکترها نتوانسته اند آن را معالجه کنند. گفتم: من الآن به



---

1- 59. ظاهراً غیر از میرزای شیرازی متوفای 1312 مقصود است.

کیمیای حقیقی تو را معالجه می کنم، از آن خاک به مقدار دو میل به چشم های او کشیدم، چیزی نگذشت که چشم های او مثل اول باز شد و شفا یافت. او پس از مدّتی دکانش را فروخت و به عتبات عالیات رفت و همان جا ماند تا فوت کرد.

### شفای مسیحی و مسلمان شدن او به وسیله حضرت رضاعلیه السلام

یکی از موثّقین فرمود: پدرم که مورد وثوق بود، گفت: مشهدی حسن نامی که او نیز مورد وثوق و اطمینان من بود، اظهار کرد، یکی از ارتشیان دولت شوروی در مجاورت اتاق من در مشهد زندگی می کرد و به کسالت سختی دچار شد، به طوری که دکترها او را جواب کردند. من به او گفتم: ما دکتری داریم که اگر به او مراجعه کنی سریع بهبودی حاصل می کنی، او همان کسی است که مدفن شریفش زیر این گنبد ملکوتی است و منظورم امام هشتم علیه السلام بود.

او چیزی نگفت، نیمه های شب دیدم شخصی درِ اتاقم را می کوبد، بیرون آمدم دیدم همان همسایه و رفیق مسیحی است. متعجب شدم، چون او از شدّت مرض نمی توانست از جای خود حرکت کند. گفت: بیا برویم نزد آن دکتری که گفتی، زیرا الآن در خواب دیدم به حرم آن آقا رفته ام، مردی از میان ضریح بیرون آمد و به من گفت: برای چه آمده ای؟ گفتم: به دکتر آمده ام، باز فرمود: برای چه آمده ای؟ گفتم: برای درمان دردم به نزد دکتر آمده ام، آن آقا پس از کلام من با پای خویش به من اشاره کرد که برو پیش فرزندم حسین اسلام اختیار کن و شال سبزی هم که به کمر داشت، به کمر من بست. از خواب بیدار شدم دیدم اثری از کسالت در بدنم نیست. مشهدی حسن گفت: با او نزد آقای همدانی که از علمای مشهد بود رفتیم، ایشان فرمودند: شاید مراد حضرت از حسین، آیت اللّه حاج آقا حسین قمی باشد. به اتفاق نزدشان رفتیم و آن مرد مسیحی نزد ایشان به دین اسلام مشرّف گردید.

### خبر دادن حضرت زهراعلیها السلام از خروج روس ها

یکی از موثّقین فرمود: ده ساله بودم که روس ها به مشهد هجوم آوردند، پدرم از این موضوع بسیار ناراحت بود و آن را با فقیه بزرگوار و باتقوا، مرحوم آقای سید علی سیستانی(1) در میان گذاشت، ایشان فرمودند: نگران نباش، زیرا صبح امروز در حال سجده حضرت زهراعلیها السلام را مشاهده کردم که به من فرمودند: روس ها تا سه روز دیگر از مشهد خارج می شوند؛ و همین طور هم شد.

### شفای محتضر به وسیله غبار حرم حضرت رضاعلیه السلام

یکی از موثّقین فرمود: به زنجان رفتم و از جوان مریضی که دکترها او را جواب کرده بودند و در حال احتضار هم بود، عیادت کردم. پس از مدّتی دیدم آن جوان خوب شده و از منزل بیرون آمده است. قصّه را از مادرش پرسیدم، گفت: پسرم به هوش آمد و گفت حضرت رضاعلیه السلام می فرمایند: از خاک قبر ما نزد شما هست، بگو از آن به بدنت بمالند تا شفا حاصل کنی، وقتی پسرم این را گفت، به یادم آمد که در سفر مشهد مقداری خاک حرم را با خود آورده بودم، رفتم مقداری از آن را به بدن پسرم مالیدم، پسرم فوراً شفا پیدا کرد و فردای آن روز به مغازه خود رفت.

آن شخص موثّق گفت: من از خود جوان نیز این قصّه را پرسیدم گفت: آری، در حال بیهوشی دیدم به حرم حضرت رضاعلیه السلام مشرّف شدم، حضرت از میان ضریح بیرون آمد و فرمود: به مادرت بگو از خاک حرم ما پیش شما هست، چرا به آن استشفا نمی کنید؟ من به هوش آمدم و این جمله را به مادرم گفتم و دوباره از هوش رفتم، چیزی نگذشت که به هوش آمدم و دیدم اثری از بیماری در وجودم نیست.



---

1- 60. جدّ آیت اللَّه سیستانی که از مراجع تقلید و در نجف هستند.

## تشریف آوردن حضرت رضاعلیه السلام به قم و سفارش به حضرت معصومه علیها السلام

آیت اللَّه شیخ محمّدتقی مصباح یزدی، از مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی نقل کردند که مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حاج سید محمّد تقی خوانساری(1) از مرحوم حاج شیخ حسنعلی تهرانی(2) که از اوتاد و بزرگان و شاگردان میرزای شیرازی بود، نقل فرمود: در نجف اشرف تحصیل می کردم و برادرم ماهانه مبلغی جهت مخارج زندگی می فرستاد تا از تحصیل فارغ شدم و به خراسان آمدم. برادرم فوت کرد و او را به قم بردند، اما من دسترسی نداشتم بر سر قبر او بروم و به عوض آن به زیارت حضرت رضاعلیه السلام رفتم و از آن بزرگوار تقاضا کردم که لطف کنند به قم بروند و به خواهرشان سفارش برادرم را بنمایند.

پس از این جریان، یکی از اصحاب مرحوم حاج شیخ حسنعلی که از این موضوع اطّلاعی نداشت، خواب می بیند که در عالم خواب به قم مشرّف شده و به حرم حضرت معصومه علیها السلام رفته است، خدام حرم مردم را کنار می زنند و می گویند: حضرت رضاعلیه السلام به قم تشریف آورده اند و می خواهند سفارش برادر حاج شیخ حسنعلی را به خواهرشان حضرت معصومه علیها السلام بنمایند.

مؤلّف گوید: من خودم نیز، این قضیه را از مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی شنیدم و فرمودند: من این قضیه را برای آقای مروارید(3) که از بیت آن جناب در مشهد هستند نقل کردم، ایشان هم تصدیق نمودند.



---

1- 61. از مراجع تقلید شیعه.
2- 62. متوفای 1325 ه. ق.
3- 63. آیت اللَّه میرزا حسنعلی مروارید از علمای مشهد و مؤلّف کتاب «تنبیهات حول المبدأ والمعاد»، نوه مرحوم شیخ حسنعلی تهرانی است.

## شفای ناقص الخلقه به عنایت حضرت علی علیه السلام

یکی از موثّقین فرمود: در سال 1347 ه. ق در نجف اشرف بودم، به حرم حضرت علی علیه السلام رفتم، دیدم زنی بچّه ای را که دست و پایش ناقص و غیر طبیعی بود، نزدیک ضریح انداخت و گفت: این بچه مال خودت و رفت. فردا دیدم ولوله اعراب بلند شد، فهمیدم معجزه و کرامتی از آن حضرت ظاهر شده است، جلو رفتم دیدم همان بچّه صحیح و سالم شده و راه می رود، مردم دنبال مادرش می گشتند و شرطه ها از او محافظت می کردند. شهر نجف را به شکرانه این معجزه و کرامت چراغانی کرده و جشن گرفتند.

## تحویل گرفتن کیسه پول به واسطه حضرت ابوالفضل علیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام جناب آقای مجد پدر مرحوم شیخ مرتضی زاهد، در سفرنامه خطّی خود که نزد عموی بزرگوارم مرحوم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی موجود بود و من خلاصه ای از آن را ذکر می کنم، نوشته است که: به کربلا مشرّف شدم، خواستم به حرم حضرت عبّاس علیه السلام بروم، اول کرامتی که ازآن بزرگوار مشاهده کردم، این بود که در بازار رو به روی قبر مرحوم جنّت مکان آقا سید محمّد مجاهد(1) دکان سلمانی بود و سکویی داشت که شخصی روی آن سکو نشسته بود و انار می فروخت. بنده مشغول خواندن فاتحه بودم، دیدم چند نفر از زن های عرب همراه دختری آمدند انار خریدند. بعد از وزن کردن انار، دختر دست برد و کیسه پولش را از جیبش بیرون آورد و پول انار را داد و آن را در همیان ریخته و رفتند و داخل صحن شدند.



---

1- 64. صاحب کتاب مناهل.

من هم از عقب سر آنان داخل صحن مطهّر شدم، دیدم آنان حلقه زده و مشغول خوردن انار هستند. بعد از خوردن انار، دختر دست در جیب خود می کند و می بیند کیسه پولش نیست، دو دستش را بر سر می زند و فریادش بلند می شود، سراسیمه و شیون کنان نزد انارفروش می رود، انارفروش که از جریان اطّلاعی نداشته، اظهار بی اطّلاعی می کند. حقیقت امر این بوده که شاگرد سلمانی کیسه را برداشته و داخل دکان برده و مخفی کرده است، ولی دختر و همراهان او که از جریان مطّلع نبوده اند، گریبان شخص انارفروش را گرفته و از او مطالبه کیسه پول را می کنند. آن بیچاره هرچه قسم می خورد که من کیسه تو را ندیده ام، آنان قبول نمی کردند.

سرانجام دختر می گوید: بیا برویم به حرم حضرت عبّاس علیه السلام، آن جا قسم بخور تا من قبول کنم، شخص انارفروش در کمال خاطرجمعی راه می افتد تا در حضور حضرت عبّاس علیه السلام قسم بخورد. آن دختر وقتی آرامش او را می بیند، می گوید که قسم نخور من یقین کردم تو از کیسه خبر نداری و گرنه با این جرأت برای قسم خوردن حاضر نمی شدی، تو برو دنبال کارت و من می روم کیسه پولم را از خود حضرت عبّاس علیه السلام می گیرم.

آن دختر وارد حرم مطهّر می شود و ضریح مطهّر را می گیرد و فریاد می زند: یابن امیرالمؤمنین! من کیسه پولم را از تو می خواهم. یک مرتبه صدای کیسه در پیش پای او بلند می شود، نگاه می کند می بیند کیسه پول خودش است، آن را برداشته و هلهله کنان به دکان انارفروش می آید و از انارفروش عذرخواهی می کند و می گوید: من کیسه خودرا از حضرت عبّاس علیه السلام گرفتم. آن جوان سلمانی تعجّب می کند و فوراً به داخل دکان می رود و می بیند کیسه پول نیست، جوان مذکور نزد کلیددار می رود و جریان را شرح می دهد و به همین مناسبت در آن جا تا سه شب چراغانی می کنند.

## عظمت حضرت معصومه علیها السلام

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار(1) از مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی(2) نقل کردند که: شخصی به زیارت زکریا بن آدم در شیخان قم رفته و آن جا به این مطلب فکر می کرده که چقدر ایشان عظمت داشته اند که مورد توجّه حضرت رضاعلیه السلام واقع بوده اند، و بعد به ذهن او خطور می کند که آیا این شخص از حضرت معصومه علیها السلام بالاتر است یا نه؟ در همان حال می بیند شخصی با کلاه نمدی از دریچه ای که آن جاست، به او گفت: بالای سر را نگاه کن ببین چه نوشته است. وی توجّه نمی کند، بعد از آن که آن شخص می رود، ملاحظه می کند در همان بالا که آن شخص به آن جا اشاره کرده نوشته است: «اللّهمّ صلّ علی آل محمّد فی الأرواح». آن وقت متوجّه می شود که آن شخص از رجال الهی بوده و آن نوشته هم غیرعادی در آن جا نقش شده تا به او بفهمانند که آل محمّدعلیهم السلام با دیگران مقایسه نمی شوند.

## عنایت های خاصّ حضرت معصومه علیها السلام

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: یکی از اهل توفیق ساکن در قم می گفت: روزی دیدم نوری از طرف حرم مطهّر حضرت معصومه علیها السلام به طرف خانه ما می آید، دریافتم که باید به زیارت آن حضرت مشرّف شوم. قصد حرم کردم، وقتی به صحن رسیدم صدای خوش آمدی شنیدم. به حرم مطهّر مشرّف شدم باز صدای خوش آمدی شنیدم. آقای شب زنده دار فرمودند: من از ایشان پرسیدم: آیا در جای دیگری چنین صدایی شنیده اید؟ گفت: کنار مرقد مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله یک بار خوش آمدی شنیده ام.



---

1- 65. از اساتید بزرگوار حوزه علمیه قم.
2- 66. صاحب کتاب مکاتیب الرسول.

## شفای مفلوج به عنایت حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین آقای شیخ حبیب اللّه گلپایگانی که در صحن مسجد گوهرشاد مشهد اقامه جماعت می کردند، می فرمودند: در مشهد مشهور شد که دختر مفلوجی از حضرت رضاعلیه السلام شفا گرفته است، من این موضوع را پی گیری کردم، صحّت آن برایم به اثبات رسید.

## پول بابرکت

یکی از موثّقین فرمودند: پدرم گفت: بدهی زیادی داشتم متوسّل به حضرت علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحیه والثناء - شدم، در بالای سر مطهّر نشسته بودم، ناگهان دیدم از بالا پولی به طرف پایین افتاد، من آن را برداشتم و هرچه از آن خرج می کردم چیزی از آن کم نمی شد، تا این که عیالم از وضع من سؤال و پرسش کرد، من جریان را به او گفتم و بعد از گفتن به او، دیگر آن وضع ادامه پیدا نکرد.

## شفا گرفتن مجنون به عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام آقای سید اسماعیل سجاد (از روحانیان مشهد مقدّس) فرمودند: هنگامی که به کربلا مشرّف شده بودم، روزی به حرم مطهّر حضرت عبّاس علیه السلام رفتم و دیوانه ای را دیدم که با زنجیر به حرم می آوردند، چیزی نگذشت که مشاهده کردم دیوانه خوب شده و با همراهان خود غذا می خورد و به من هم تعارف کردند.

## معرفی دکتر توسط حضرت رضاعلیه السلام

یکی از موثّقین گفت: مدّتی به دردی گرفتار شدم که از سر انگشت پا تا سرم به آن درد مبتلا بود. به مشهد مشرّف شدم به حرم مطهّر رفتم و در آن جا خوابم برد.

در عالم خواب دیدم حضرت رضاعلیه السلام به من می فرمایند: دکتر فخر الدین محلاتی. و این جمله را تکرار می فرمودند. من از خواب بیدار شدم ولی دکتری را به این نام نمی شناختم، وقتی به تهران بازگشتم سراغ او را از این و آن گرفتم، سرانجام او را پیدا کرده و پیش او رفتم، با یک نسخه دردِ مرا خوب کرد و دیگر اثری از آن درد تا به حال در من وجود ندارد.

### اثر اخروی ولایت

آیت اللَّه آقای سیدعلی محقّق فرزند مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای داماد فرمود: شبی که مرحوم پدرم دفن شدند، ایشان را در عالم خواب دیدم، پرسیدم: چطور بر شما گذشت؟ فرمود: به عنایت صاحب قبّه بیضاء (مولی امیرالمؤمنین علیه السلام) و زینب کبری علیها السلام آسان گذشت. مرحوم آقای داماد، ولایت کاملی داشت و در مصایب حضرت سیدالشهداءعلیه السلام سخت گریان می شد و خود در منابر ذکر مصیبت می نمود.

### قصیده سید حمیری

آیت اللَّه آقای مصلحی فرمودند که مرحوم پدرم فرمود: برای هر شیعه لازم است که قصیده سید اسماعیل حمیری را حفظ کند.

### زیارت عاشورا

آیت اللَّه بهجت فرمودند: دو نفر از مشایخ من نسبت به زیارت عاشورا خیلی مقید بودند و لعن و سلام آن را می خواندند، گرچه در بین راه و رفت و آمد باشند، یکی از آن ها مرحوم حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی و دیگری مرحوم آقا سید حسین بادکوبه ای است که دائم الذکر بود.

و فرمودند: مرحوم آقای بادکوبه ای، از شاگردان مرحوم جلوه و آقا علی مدرس بودند. مرحوم آقای اصفهانی فرمود: اگر آقا علی مدرس الآن بود، من به درس او می رفتم.

و فرمودند: من پیش آقای بادکوبه ای اشارات و اخلاق ابن مسکویه را خواندم.

و نیز فرمودند: عجایب و غرایب از قبور امام زاده ها ظاهر می شود، چه رسد به امامان معصوم علیهم السلام. مشایخ ما عجایب و غرایب را از دیگران نقل می کردند و از خودشان چیزی نمی گفتند.

و فرمودند: چرا متوجّه دنیای اهل دنیا هستیم و اگر آن ها را نداریم به تماشای آن ها می پردازیم، این ها باقی نمی ماند. ما باید متوجّه باقیات صالحات باشیم و توجّهی به دنیا نداشته باشیم، چرا قصیده ازری و قصیده مرحوم آقا سید اسماعیل پدر آقای حاج سید عبدالهادی را طلاّب و وعّاظ حفظ نمی کنند و آن ها را برای مردم نمی خوانند؟ این قصیده ها مطالب بلندی دارد و دارای اهمّیت خاصی است و آقای بهجت خودشان مقداری از دو قصیده مذکور را از حفظ خواندند.

### تبرئه شدن زن بی گناه به عنایت امیرالمؤمنین علیه السلام

مرحوم آیت اللّه العظمی اراکی فرمودند: در رجب سال 1397 ه. ق که به نجف اشرف مشرّف شدم، مرحوم آیت اللّه العظمی آقای خویی فرمودند که امام جماعت مسجد مزار میرزای شیرازی که بسیار صالح و متقی بود، گفت: در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای زیارت رفته بودم، دیدم دو قبیله از قبایل عرب به حرم آمدند، قبیله اول به طرف ضریح مطهّر رفتند و قبیله دوم نیز به دنبال آنان.

در بین قبیله دوم زنی بود که تا چشمش به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، صدا زد: «بَرِئْنِی»؛ یعنی ای امیرالمؤمنین! مرا از نسبتی که به من داده شده، تبرئه کن. ناگهان

دیدم مردی از قبیله اول از زمین بالا برده شد و چنان به زمین کوبیده شد که تمام استخوان هایش درهم شکسته و مانند گوشت بدون استخوان به طرفی افتاد، او را از حرم بیرون بردند و در همان حال جان سپرد.

جریان را پرسیدم، گفتند: این مرد و زن، زن و شوهر بودند و هنوز عروسی نکرده بودند بین آنان اختلاف افتاد، این مرد در خفا نزد آن زن رفته و او را اغفال کرده که ما با هم اختلافی نداریم و با او همبستر شده و بعداً به اختلاف ادامه داده. وقتی که زن حملش ظاهر شده نسبت زنا به آن زن داده. قبیله او قصد قتل آن زن را کرده، زن هرچه گفته بود حمل من از شوهرم می باشد، کسی باور نکرده تا عاقبت تصمیم قتل او را می گیرند. زن تقاضا می کند که من از کشته شدن حرفی ندارم، ولی به شرط این که شوهرم به نزد حضرت ابوالفضل علیه السلام برود و قسم بخورد که این حمل از من نیست، آن وقت مرا بکشید. همه قبول کرده و به راه می افتند، وقتی به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می رسند، زن می گوید: من حال آمدن تا حرم ابوالفضل علیه السلام راندارم، همین جا نزد پدر او قسم بخورد، کافی است. به حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می آیند و دیدید که چه شد.

### شفای مرد کور به وسیله حضرت رضاعلیه السلام

یکی از موثّقین فرمود: در مشهد، شخص کوری بود به نام کربلایی رضا، که دخترش دست او را می گرفت و به این طرف و آن طرف می برد. پس از مدّت ها شنیدیم که کربلایی رضا شفای چشم خود را از حضرت رضاعلیه السلام گرفته است. او را ملاقات کردم و ملاحظه کردم که کربلایی رضا به خوبی می بیند، حتی خطهای ریز را از دور به خوبی می بیند و تشخیص می دهد.

جریان را از او پرسیدم، گفت: چند سال پیش چشمم آب آورد، دکترها گفتند باید عمل شود، اما من حاضر نشده و مسامحه کردم تا به طور کلّی نابینا شدم. دوباره به دکترها مراجعه کردم، گفتند چشم تو دیگر خوب شدنی نیست. هفت سال در حالت کوری زندگی کردم، دخترم از هفت سالگی دست مرا می گرفت تا این که به سنّ چهارده سالگی رسید. شخصی به من گفت: دخترت بزرگ شده و دیگر صلاح نیست دست تو را بگیرد، او را به عنوان کنیزی و خدمت کار به من واگذار کن. من دلم شکست و به حضرت رضاعلیه السلام متوسّل شدم، ناگهان دیدم گنبد مطهّر آن حضرت را می بینم. به دخترم گفتم: من گنبد را می بینم، اما او باور نکرد. عصا را به او دادم و در میان صحن دویدم تا یقین کند که حضرت چشمم را شفا داده اند. نظیر این مطلب را از مقام معظّم رهبری شنیدم که تفصیل آن به خواست خداوند متعال ذکر می شود.

### شفای دختر کور به وسیله حضرت ابوالفضل علیه السلام

یکی از موثّقین فرمود: پدرم که مرد موثّق و معتمدی بود، گفت: روزی به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام رفته بودم، دیدم چند شخص عرب دختر کوری را آوردند و می خواستند شفای دخترشان را از آن حضرت بگیرند. چیزی نگذشت که بعد از توسّلات چشم آن دختر شفا یافت و آنان هم بسیار خوشحال و مسرور شدند.

### افتادن قندیل و نشانه کرامت

یکی از موثّقین از شخصی مورد اعتماد خود نقل کرد: در حرم مطهّر حضرت رضاعلیه السلام زنی دیده می شود که رو به حرم نشسته و از حضرت چیزی طلب می کند، ناگهان قندیلی از سقف در دامن زن می افتد، خدّام و مأمورین قندیل را از زن می گیرند، او ناراحت شده و نزدیک ضریح می رود و می گوید: شما لطف فرمودید،

ولی نوکرانتان پس گرفتند. پس از لحظه ای زن می گوید: حضرت رضاعلیه السلام می فرمایند که: این قندیل به دوازده گره به سقف بسته شده، ببینید اگر گره ها همه باز شده و افتاده است، قندیل مال این زن است؛ و اگر پاره شده، اتفاقی بوده است. چون ملاحظه می کنند و می بینند دوازده گره باز شده و افتاده است. آن وقت قندیل را به آن زن مستمند برمی گردانند.

### شفای لال به عنایت حضرت علی علیه السلام

مردی والامقام می فرمود: کلیددار حرم حضرت علی علیه السلام که یکی از موثّقین بود، روزی با حال گریه گفت: روزی وقتی که به درب منزل خود رسیدم، دیدم چند نفر از عرب ها همراه دختری قصد منزل ما را دارند و می گویند: مدّتی است که این دختر لال شده و صحبت نمی کند و هرچه او را معالجه کرده ایم، نتیجه ای نداشته است، اکنون از تو می خواهیم که ما را به حرم مطهّر حضرت علی علیه السلام ببری تا شفای او را از حضرت علی علیه السلام بگیریم.

آنان را به داخل منزل دعوت کرده و پس از صرف ناهار با هم به حرم رفتیم. در آن جا همگی متوسّل به حضرت امیرعلیه السلام شدیم و به شدّت گریستیم، بنده به آن حضرت عرض کردم: ای مولا! سال هاست که نوکر این درگاهم، از شما می خواهم که این دختر را شفا دهید. ناگهان زبان دختر گویا شد، از دختر پرسیدم: چه شد؟ گفت: دستی را دیدم به دهان من اشاره کرد و دراثر معجزه و عنایت آن حضرت گویا شدم.

### شفای مفلوج به عنایت حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم آیت اللّه حاج شیخ مجتبی قزوینی خراسانی(1) نقل فرمودند: مفلوجی از



---

1- 67. مؤلّف کتاب بیان الفرقان، کتابی به نام متألّه قرآنی در شرح حال ایشان منتشر شده است.

اهل آذربایجان را دیدم که برای زیارت به مشهد آمده بود، همه روزه او را با تخت روان به حرم مطهّر حضرت رضاعلیه السلام می آوردند. آن چنان پای او بی حس بود که هنگام راه رفتن پای او بر زمین کشیده می شد.

تا این که یک روز شنیدم نقاره می زنند، تفحص کردم، متوجّه شدم همان شخص آذربایجانی شفا گرفته بر جای بلندی رفته و ایستاده است، در حالی که اثری از بیماری فلج در پای او وجود نداشت. صبر کردم تا مردم متفرق شوند، آن گاه دیدم او شروع به راه رفتن کرد، در حالی که اثری از حالت قبلی در پاهای او دیده نمی شد.

### شفای بیمار به عنایت حضرت رضاعلیه السلام

یکی از موثّقین فرمود: به مشهد مقدّس مشرّف می شدیم. جوانی متجدّد مآب نیز همسفر ما بود. گاری که وسیله سفر آن روز بود، در بین راه چپ شد و مقداری از آهن آلات که در آن بود، بر روی آن جوان ریخت و بدنش در اثر فشار و ضربه آهن آلات شدیداً مجروح گردید.

نزدیک مشهد از آن جوان پرسیدند: آیا تو را به بیمارستان ببریم؟ جوان گفت: مرا به حرم مطهّر ببرید. وقتی وارد مشهد شدیم، او را بلافاصله به حرم مطهّر بردند، چیزی نگذشت که شنیدم نقاره می زنند، جلو رفتم دیدم جوان همسفر ما شفا گرفته است و او را در جای مخصوصی گذاشته اند.

گفتم: راه بدهید که من او را ببینم، راه باز کردند، نزدیک رفتم تا جریان را از خودش بپرسم. تا چشمش به من افتاد، قبل از هر چیز گفت: یک سلمانی برای من بیاورید تا موهای سر مرا اصلاح کند. در گوشه سر او، جای انگشت شستی را دیدم، پرسیدم چیست؟ گفت: من در همان حال که افتاده بودم، حضرت را دیدم که تشریف آورده و انگشت شست مبارک خود را بر سر من نهادند و فرمودند: خوب

شدی، ولی شیعیان ما این طور مو نمی گذارند. و این جای انگشت مبارک آن حضرت است که شما آن را می بینید.

### شفای بیماری وبا به عنایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام جناب آقای مجد، پدر مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد در سفرنامه خود کرامتی را می نویسد، که حاصل آن چنین است: روزی من به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرّف شدم، پس از زیارت آن حضرت به قهوه خانه ای که بیرون صحن مطهّر بود، رفتم و یک پیاله قهوه خوردم، ناگهان حالت قی بر من عارض شد و متوجّه شدم که مبتلا به وبای سختی شده ام به طوری که مردم مرا بر دوش کشیدند و به خانه رساندند. چشم ها به گودی رفت، ناخن ها سیاه شد و آثار مرگ در من نمایان گردید.

والده ام پشت بام خانه رفت و رو به گنبد مطهّر نموده و شروع به گریه کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من پسرم را از تو می خواهم. من هم در عالم بی حالی از روی اخلاص عرض کردم: یا علی! اگر کسی میل نداشته باشد که در جوار تو بمیرد، بیشترین ظلم را به خود کرده است، ولی من اگر بمیرم مادرم دیوانه شده و در کوچه و بازار سرگردان خواهد شد و تو بر این امر راضی مشو. از شما طلب می کنم که این بار مرا شفا عنایت فرمایید.

همان لحظه، به عنایت آن بزرگوار بدنم فوراً گرم شد و چشمم را باز و مادرم را صدا کردم، او دید که من تب کرده ام و بدنم گرم است، خوشحال شد و خدا را شکر کرد. فردا صبح، من با پای خود به حمام رفته و پس از غسل زیارت و نظافت به حرم مطهّر مشرّف شدم.

## شفای چشم به وسیله حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام آقای سید اسماعیل سجاد (که از روحانیان مشهد مقدّس و بسیار مورد وثوق و علاقه متدینین بودند) نقل می کردند که: من در حدود دوازده سالگی بودم که جوشی در سفیدی چشمم ظاهر شد و نزدیک بود به سیاهی چشمم برسد، که اگر به سیاهی چشمم می رسید، بینایی چشمم به طور کلی از بین می رفت و به اصطلاح بابا قوری می شدم.

دوستان به من گفتند: باید پیش حسین خان طبیب بروید، من هم نزد او رفتم و او پس از معاینه نظر داد که باید چشم من جرّاحی شود. وقتی نتیجه طبابت این شد، تصمیم گرفتم نزد حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحیه والثناء - رفته تا از ایشان شفا بگیرم و یقین هم داشتم که آن حضرت مرا شفا خواهند داد.

با حالت توجّه و توسّل و با چشمانی گریان، وارد حرم مطهّر شدم و از آن حضرت شفا خواستم، چیزی نگذشت که یقین پیدا کردم حضرت مرا شفا داده اند. از حرم مطهّر بیرون آمدم و در آینه ای نگاه کردم، دیدم اثری از آن جوش در چشمم نیست و به عنایت حضرت به کلّی محو شده است.

## نجات از خطر مرگ به عنایت حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام

حضرت آیت اللَّه العظمی جناب حاج آقا موسی زنجانی(1) فرمودند که حاج آقای فقیهی(2) گفتند: مرحوم سید اسداللّه یزدی پسر مرحوم آیت اللّه العظمی آقای سید محمّدکاظم یزدی(3) فرمود: یکی از تجّار محترم به نام آقای حاج سعید که همیشه



---

1- 68. از مراجع تقلید زمان ما.
2- 69. از علمای حوزه علمیه قم.
3- 70. صاحب کتاب عروه الوثقی.

در نماز جماعت پدرم حاضر می شد، روزی به کاظمین و از آن جا به بغداد رفت. یکی از تجّار بغداد پس از خبردار شدن، او را جهت صرف شام دعوت کرد.

در شب موعود، وسط راه به سید عقیل که شخصی بلندقامت، پرتوان و مکبّر پدرم نیز بود، برخورد می کند. حاج سعید پس از احوال پرسی می گوید: من منزل یکی از تجّار بغداد دعوت دارم. سید عقیل می گوید: من هم همراه شما می آیم.

حاج سعید با ناراحتی می گوید: شما دعوت ندارید و مناسب نیست با من بیایید. سید عقیل برای آمدن به مهمانی اصرار می کند، حاج سعید به تصوّر این که شاید سید عقیل پول ندارد و محتاج است، مقداری پول به سید عقیل می دهد و می گوید که اگر غذایی می خواهید تهیه کنید. سید عقیل پول را پس داده و می گوید: من پول نمی خواهم، بلکه باید امشب همراه شما به مهمانی بیایم.

حاج سعید ناگزیر همراه او به طرف خانه تاجر بغدادی حرکت می کند، وقتی به منزل او می رسند در می زنند، تاجر بغدادی درب را باز کرده، پس از تعارفات معمولی آنان را به داخل منزل هدایت می کند. از آن جایی که در بغداد رسم این بوده است که مهمان را به پشت بام منزل برده و پذیرایی کنند، آنان را به سوی پشت بام هدایت می کند. حاج سعید و سید عقیل در حال عبور و رفتن به پشت بام می بینند چند نفر آدم گردن کلفت با سبیل های مخصوص در اطاق پایین نشسته اند، چیزی نمی گذرد که رفتار تاجر بغدادی تغییر کرده و به تعارفات تمسخرگونه ای اقدام می کند. چند لحظه ای نمی گذرد که او با صراحت می گوید: امشب شما را به جزایتان می رسانیم. حاج سعید گفت: تازه فهمیدم که با خطر بزرگی مواجه شده ایم.

در این حال ناگاه سید عقیل از جای خویش بلند شده و بدون آن که چیزی بگوید، پایین رفت و برگشت و پس از بازگشت تاجر بغدادی را که روی پشت بام بود، بغل

کرده و او را به درون رودخانه بغداد که پشت منزل او بود، پرتاب نمود و به من گفت: بلند شو برویم. از پله ها پایین آمده و از درب حیاط خارج شدیم، شهر تاریک بود، نمی دانستیم کجا برویم، به لب رودخانه رسیدیم و در گوشه ای نشستیم و در حیرت بودیم که در این شهر غریب چه کنیم؟!

ناگهان دیدیم قایقی از دور به طرف ما می آید. هنگامی که به نزدیکی ما رسید، از دور صدا زد و گفت: حاج سعید، سید عقیل! سوار شوید. ما هم بلافاصله سوار قایق شدیم، او ما را به آن سوی رودخانه برد و به منزلمان رسانید. از او پرسیدیم: شما از کجا اسم ما را بلد بودید؟ گفت: در عالم خواب حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام را دیدم که فرمود: بلند شو برو حاج سعید و سید عقیل را از فلان محل بردار و بیاور. از خواب بلند شدم، ولی بدون توجّه مجدّداً خوابیدم، دوباره دیدم آن حضرت به خواب من آمدند و همان مطالب را تکرار کردند. این بود که سریعاً از جای برخاسته و به همان نشانی که آن حضرت داده بود، آمدم و شما را آن جا یافتم...

## شفای مفلوج به عنایت حضرت معصومه علیها السلام

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: همه تقریباً می دانند که آقا سیف از اطرافیان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری(1)، به آقا سید کمال فالج که از کمر به پایین فلج بوده، گفته است؛ اگر تو سید می بودی، شفای خود را از حضرت معصومه علیها السلام تا به حال گرفته بودی! آقا سید کمال وقتی این حرف را از آقا سیف می شنود، بی اختیار می شود و به وسیله کسی که او را حمل می کرده است، به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرّف می شود و پای ضریح می نشیند و به حضرت خطاب می کند که: از این جا نمی روم تا شفای مرا بدهید.



---

1- 71. مؤسس حوزه علمیه قم.

بعد از مدّتی، گویا در خواب می بیند کسی به او می گوید: بلند شو! می گوید: نمی توانم برخیزم. آن شخص به او می گوید: بلند شو! این کاغذ را هم به آقا سید حسین تاجر (که در بازار قم مشغول کسب بوده است) بده. از جا بلند می شود و می بیند کاغذی در دست اوست، دست خود را از ترس این که مبادا دوباره مفلوج شود، باز نمی کند و فوراً درب خانه آقا سید حسین رفته و بدون آن که بفهمد که در کاغذ چه چیزی نوشته شده است، آن را به او می دهد. از آقا سید حسین هرچه پرسیدند که: در کاغذ چه نوشته شده است، از گفتن آن امتناع کرد و نگفت.

مؤلّف گوید: مرحوم حجّهالاسلام والمسلمین حاج شیخ قوام الدین وشنوه ای(1) فرمودند: حتی مرحوم آیت اللّه العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری و مرحوم آقای نجفی مرعشی هم از محتوای نامه پرسیده بودند، او گفته بود: اجازه ندارم بگویم. آقای حاج شیخ قوام فرمود: آقا سید حسین مرد باایمانی بود و در اقامه عزای امام حسین علیه السلام در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام سهم بزرگی داشت.

### نجات جوان از دست دشمنان خود به عنایت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام

یکی از موثّقین از شخص مورد اعتماد خود این چنین نقل کرد: من به کربلا مشرّف شده و به حرم مطهّر امام حسین علیه السلام رفتم، زنی را دیدم که وارد حرم شده و با زبان عربی به حضرت علیه السلام عرض می کند که: من الآن جوانم را می خواهم، بعد مثل آن که صدایی به گوشش رسید، به دنبال آن عرض کرد: بعد نگویی که من نگفتم و از در حرم بیرون رفت.

پس از مدّتی دیدم دست جوانی را گرفته و به سوی حرم آمد و به جوانش می گفت: برو نزدیک ضریح مطهّر و آن را ببوس، جوان دستور آن زن را انجام داد.



---

1- 72. صاحب تألیفات متعدّد از جمله «رساله الثقلین» که در مصر چاپ شد.

زن دست آن جوان را گرفت و گفت: سیدنا ممنون! و از حرم بیرون رفت. من عقب آن ها راه افتاده و از زن قضیه را سؤال نمودم، آن زن گفت: چند روزی بود که جوانم گم شده بود و دشمنان زیادی هم داشت. خیلی ناراحت بودم، پیش حضرت آمدم و خواست خویش را عرض کردم، صدایی شنیدم که فرمودند: فرزندت را در میان صحن آوردیم. من هم به ایشان عرض کردم: دوباره نفرمایید که من نگفتم، به سوی صحن رفتم جوانم را یافتم. از او سؤال کردم: کجا بودی؟! گفت: در دست دشمنان گرفتار بودم، ناگهان آن ها فرار کردند و مرا وا گذاردند و من با خیالی آسوده به حرم آمدم.

### شفای زخم به عنایت امام حسین علیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام سقازاده واعظ تبریزی یک روز در ماه رمضان 1378 ه. ق در منبر قضیه ای را نقل نمودند و من از ایشان خواهش کردم که آن را بنویسند، ایشان هم قبول فرمودند. هم اکنون خلاصه نوشته خود آن مرحوم را در این جا ذکر می کنم: شمس الدین سقازاده فرزند بنده، از دو سالگی در اثر آلوده بودن سوزن آبله کوب، زخمی چرکین در بالای بازویش پیدا شد. تدریجاً به ناحیه بیخ گوش راست او سرایت کرده و غدد زیادی در اطراف آن زخم دیده شد، آن زخم در حال خواب خارش زیادی داشت به طوری که بچّه با ناخن های خود پوست زخم را می کَند و احیاناً خون هم از آن جاری می شد. لذا ما مجبور بودیم که دست های طفل را ببندیم.

حالت عمومی کودک به حدّی رقّت آور بود که مردم از مشاهده این بچه متأثّر می شدند. اغلب اطبّای متخصّص از معالجه آن عاجز مانده بودند، تا این که در سال 1375 ه. ق، با خانواده به زیارت عتبات مقدسه مشرّف شدیم. دست کودک را

گرفته و به حرم حضرت امام حسین علیه السلام بردیم و به او یاد دادم که جلو برود و دست خودش را به ضریح مقدّس بمالد و عرض کند: ای امام حسین! گوشم را شفا عنایت کن. با زبان کودکی، بچّه جلو رفت و ما هم با خانواده در بالای سر حضرت مشغول زیارت بودیم.

وقتی خواستیم از حرم مرخّص شویم، شمس الدین را صدا کردم آمد، دست او را گرفتم و وارد صحن مقدّس شدیم، اول خیال کردم که اشتباهاً طفل دیگری را به خیال فرزند خودم آورده ام، زیرا این بچه کاملاً صحیح و سالم بود، وقتی کاملاً دقت کردم، دیدم اثری از آثار زخم در بچّه دیده نمی شود و به طور کلی خوب شده است.

در برگشتن به تهران، یکی از دکترهایی که در اثر تبلیغات سوء، بهایی شده بود، پس از دیدن این واقعه نادم گشت و مسلمان شد، به طوری که به احکام شرعی کاملاً پایبند گردید.

### بند آمدن زبان در اثر خشم حضرت ابوالفضل علیه السلام

مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی فرمودند: پدر آیت اللَّه موسوی اردبیلی(1) به کربلا مشرّف می شوند و در مورد نذری که برای حضرت ابوالفضل علیه السلام شده بود، می گویند آن را به ضریح تبرّک کنید و به فقرا بدهید، این کار بهتر از آن است که پول را داخل ضریح بیندازید.

وقتی ایشان از حرم مطهّر حضرت علیه السلام بیرون می روند، زبانشان بند می آید، هر کاری می کنند زبانشان باز شود مؤثر نمی شود، تا این که از گفته خویش در مورد نذر، پشیمان می شوند و توبه می کنند و به برادرشان اشاره می کنند که آن پول نذر را در ضریح بیندازند، آن وقت زبانشان باز می شود.



---

1- 73. از مراجع تقلید زمان ما.

همین طور از ایشان نقل شده که: روزی سوار اسب بوده اند اسب رَم می کند، در همان لحظه متوسّل به حضرت ابوالفضل علیه السلام می شوند، اسب رام می شود و ایشان از خطر نجات پیدا می کنند.

### برگشت بینایی چشم به عنایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای سلیم زاده(1) فرمودند: همراه مادرم به شهر ری رفتیم. چشم مادرم ناراحتی داشت، او را به بیمارستان فیروزآبادی در شهرستان ری بردم و چشم او را عمل کردند، ولی دکتر گفت: عمل مفید واقع نشده و چشم او بینایی ندارد. به مادرم گفتم: دکتر چنین می گوید. مادرم گفت: آری، چشمم هیچ نمی بیند.

با دلی شکسته به حرم مطهّر حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفتم، زیرا حدود یک ماه در شهر ری سکونت کرده بودم، در آخر کار هم جواب دکترها منفی بود. با اخلاص متوسّل به حضرت عبدالعظیم شدم و شفای مادرم را از آن حضرت خواستم. وقتی به بیمارستان برگشتم، مادرم رو به من کرده و گفت: چشمم می بیند. وقتی دکتر معالجش معاینه کرد، گفت: معجزه شده است.

### شفای سرطان به عنایت امام سجادعلیه السلام

شخصی را می شناسم که سرطان بدخیمی داشت، او را عمل کرده و قسمتی از روده بزرگ او را همراه غدّه ای که در آن بود برداشتند، به همین منظور شش بار او را شیمی درمانی کردند و ضعف و ناتوانی زیادی بر او غلبه کرده بود. شبی در عالم خواب دید که به او می گویند: امام سجادعلیه السلام به دیدن و عیادت شما آمده اند. از



---

1- 74. از اعضای هیأت مدیره مؤسسه در راه حق قم.

خواب بیدار شده و پس از آن خواب، روز به روز حال او بهتر از قبل گردید. هم اکنون که سال 1383 ه. ش است و نوزده سال از عمل جرّاحی او می گذرد، اثری از سرطان در او وجود ندارد.

### شفای معلول به عنایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

پدرم مرحوم آقای حاج سید مهدی خرّازی، از مرحوم شیخ مرتضی زاهد - نوّر اللّه مرقده - نقل کردند: زنی به نام امّ لیلی که از پا فلج بود و گاهی اوقات هم به منزل ما می آمد، با کمک دخترش برای توسّل قصد حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام می کند، ولی به اشتباه، به جای حرم مطهّر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، وارد حرم امامزاده حمزه شده و متوسّل به حضرت عبدالعظیم علیه السلام می شود و در همان جا به خواب می رود.

در عالم خواب می بیند: پنج نفر وارد حرم شدند، آخرین آن ها به اولی از آن ها عرض می کند که آقا! ایشان هم متوسّل شده اند. آقا می فرمایند: صبر کنید تا شخصی که از اهل شک و تردید است، از حرم بیرون برود. وقتی آن شخص از حرم بیرون می رود، برای شفای امّ لیلی دعا می کنند و خدا او را شفا می دهد، به طوری که امّ لیلی وقتی از خواب بیدار می شود، با پای خود به سراغ دخترش می رود، دخترش از راه رفتن او تعجّب می کند و می گوید: چطور شما بدون وسیله و با پای خود آمدی؟ آن گاه امّ لیلی متوجّه می شود که در پای خود اثری از فلجی دیده نمی شود و به طور کلی خوب شده و شفا گرفته است.

مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد فرمودند: من این مطلب را به مرحوم آیت اللّه حاج سید اسماعیل صدر(1) نوشتم، وقتی این اعجاز را خوانده بودند، به شکرانه



---

1- 75. از مراجع تقلید شیعه و معاصر صاحب عروه الوثقی بود.

شنیدن این کرامت به سجده افتاده و فرموده بودند: الحمد للّه کرامت و قضیه ای را شنیدم که قطعی و یقینی است.

### شفای دختر مسیحی به عنایت حضرت عبّاس علیه السلام

خطیب دانشمند جناب حجّه الاسلام آقای صادقی قمی فرمودند: من ایام محرم در تهران منبر داشتم، روز تاسوعا برای رفتن به مجلس روضه سوار تاکسی شدم، در بین راه به دسته ای برخوردیم که به مناسبت روز تاسوعا به عزاداری پرداخته بودند. راننده تاکسی به من گفت: آقا چه خبر است؟

گفتم: امروز روز تاسوعاست.

احساس کردم که نفهمید، گفتم: مگر شما مسلمان نیستید؟ گفت: نه. گفتم: چه مذهبی داری؟ گفت: من مسیحی هستم. به او گفتم: تاسوعا یعنی روز ابوالفضل العباس علیه السلام. تا این جمله را گفتم، دیدم راننده سرش را روی فرمان ماشین گذاشت و شروع به گریه کرد. گفتم: چرا گریه می کنی؟!

گفت: من شفای دخترم را از این آقا گرفتم. دخترم فلج بود برای معالجه او خیلی خرج کردم، به حدّی که خانه خود را فروخته در نتیجه اجاره نشین شدم، اما مفید واقع نشد. روزی در همسایگی ما مجلس روضه خوانی بود، همسایگان، خانم مرا هم به روضه دعوت می کنند و به او می گویند به مجلس امام حسین علیه السلام بیا! خانم من به مجلس روضه رفته، همسایگان به او می گویند: برای ابوالفضل العباس علیه السلام گریه کن تا بچّه ات شفا پیدا کند. خانم من هم گریه زیادی می کند.

وقتی از روضه برگشت، شام درست نکرده بود، گفتم: چرا امشب شام درست نکردی؟ گفت: به مجلس روضه همسایگان رفته بودم و برای ابوالفضل العباس علیه السلام

گریه کردم، زیرا همسایگان به من گفتند: توسّل پیدا کن، بچه ات شفا پیدا می کند. وقتی این موضوع را از همسرم شنیدم گریه ام گرفت. موقع خواب که شد، بچه را بین خودمان خوابانیدیم در حالی که دست بچه در دست من بود و در ایوان اتاق هم خوابیده بودیم. ناگهان دیدم بچه دستش را از دست من کشیده و می خواهد بدود. گفتم: چه شده است؟! گفت: آقای اسب سواری را دیدم که به من گفت: بیا! من نگاه کردم، دیدم بچه ام خوب شده است.

### صله گرفتن آقا شیخ ابراهیم صاحب زمانی از حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی از قول مرحوم آقای شیخ ابراهیم صاحب زمانی نقل فرمودند: زمانی به مشهد رفتم که تولیت آستانه با قاجار بود و مجالس ادبی برپا می کرد و من هم در آن مجلس شرکت می کردم. در آخر کار دیدم بی پول شده و راهی به جایی ندارم، به فکرم رسید که خوب است قصیده ای در مدح تولیت بگویم، ولی پس از تمام شدن قصیده به فکر افتادم این چه کاری است که من کردم! خوب است شعر و قصیده را عوض کنم و برای حضرت رضاعلیه السلام مدح بگویم و از ایشان صله بگیرم.

به حرم مطهّر رفته و پشت به دیوار حرم کردم و رو به ضریح ایستادم و آن اشعاری را که برای حضرت رضاعلیه السلام گفته بودم، خواندم. در همان حال دیدم شخصی آمد و در حال مصافحه ده تومان به من داد، نزد ضریح مطهّر رفتم و به حضرت عرض کردم: ده تومان کم است. دوباره شروع به خواندن شعر کردم، دیدم دیگری آمد و ده تومان دیگر داد. باز نزد ضریح رفتم و مطلب قبلی را تکرار کردم و برگشتم. برای بار سوم اشعار را خواندم، شخص دیگری آمد و ده تومان داد.

همین طور این کار تکرار شد و بالاخره شصت تومان گرفتم و بعد از آن، دیگر خجالت کشیدم از کمی پول صحبت کنم.

از حرم مطهّر بیرون آمده و به منزل خویش رفتم، بعد از مدّتی شنیدم درب منزل را می زنند. درب را باز کردم، دیدم آقای حاج شیخ حسنعلی تهرانی است، بنده هم به کسی این موضوع را تا آن موقع نگفته بودم، ولی آقای حاج شیخ حسنعلی فرمود: آن شصت تومان را بده. من پول را به ایشان دادم و در عوض مرحوم حاج شیخ حسنعلی صد و بیست تومان به من دادند.

مرحوم آیت اللَّه العظمی خوانساری به آقای حاج شیخ ابراهیم گفتند: خوب بود ده تومان آن را برای خود نگه می داشتی و نمی دادی! گفت: نتوانستم.

### کرامت و فضیلت و عظمت امامزاده سید محمّد عابد

مرحوم حضرت آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: در دو فرسخی اراک امامزاده ای است به نام سید محمّد عابد که از اولاد بلافصل و یا از احفاد حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام می باشد. که بدن آن امامزاده هنوز هم تازه است.

ایشان فرمودند: این امامزاده خیلی باکرامت است، به طوری که وقتی مرحوم آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی(1) در اراک بوده اند، پیاده به زیارت این امامزاده بزرگوار می رفته اند. و گفته می شود هرچه هم ایشان داشته اند، از الطاف آن بزرگوار بوده است. ایشان وقتی در عراق اقامت داشته اند، به بعضی از زوار امام حسین علیه السلام که به ایران برمی گشتند، شرط و قرار می کرده اند که شما در اراک از طرف من به زیارت امامزاده سید محمّد عابد بروید، من هم در این جا از طرف شما به زیارت امام حسین علیه السلام می روم.



---

1- 76. از علمای بزرگ و معاصر میرزای شیرازی.

آقای اراکی افزودند: آقا ابوالحسن - فرزند ایشان - به درد چشم سختی مبتلا شده بود، مادر ایشان وی را سر قبر امامزاده سید محمّد عابد برده و به آن بزرگوار متوسّل شد، بلافاصله چشم ایشان از میان عدّه ای از بچه هایی که به درد چشم مبتلا بوده اند خوب شد، به طوری که باعث تعجّب همه گردید.

### شفای درد چشم به عنایت حضرت زینب علیها السلام

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: مرحوم پدرم نقل می کردند که به منزل آقای سید محمّد باقر که از پسرعموهای مرحوم حاج آقا محسن اراکی(1) بود رفته بودم. غروب آفتاب، قباله ای را آوردند که امضا کنند، ایشان بدون عینک آن را خواند و امضا کرد در حالی که سنّ ایشان بین 80 - 90 سال بود. من از این که ایشان در آن سن و سال بدون نیاز به عینک می توانستند بخوانند، خیلی متعجب شدم امّا خجالت کشیدم در این مورد سؤالی کنم، تا این که بعداً در کتاب دارالسلام حاجی نوری دیدم داستانی از آقا سید محمّد باقر پیرامون صحّت و سلامتی چشم ایشان نقل کرده است که همان نیز سبب بینایی عجیب چشم ایشان است.

حاجی نوری از قول ایشان می گوید: چشمم درد می کرد، کاروانی از زائران که به سوی کربلای حسین علیه السلام حرکت می کرد به بروجرد رسید، با مشاهده این کاروان، دل من هم کربلایی شد. از آن ها تقاضا کردم که مرا هم به کربلا ببرند، ولی آنان به خاطر درد چشم من امتناع کردند. هرچه من اصرار کردم آنان نپذیرفتند، تا این که با قلب شکسته به خواب رفتم. در عالم رؤیا، حضرت زینب کبری علیها السلام را دیدم که با گوشه مقنعه خود بر چشم من می مالند. از خواب بیدار شدم، متوجّه شدم اثری از



---

1- 77. شرح حال پدر آیت اللَّه اراکی و حاج محسن اراکی و آقا سید محمّد باقر را در کتاب شرح احوال آیت اللَّه العظمی اراکی ببینید.

درد چشم در من مشاهده نمی شود. این معجزه و کرامت را همه دوستان و آشنایان دیدند و متعجب گردیدند.

### شفای مجروحین جنگی به عنایت حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای کاردان(1) می فرمودند: ابوالزوجه این جانب که از خدام آستان مقدّس حضرت رضاعلیه السلام است، اظهار می نمودند که: پس از انقلاب اسلامی ایران مکرر دیده اند مجروحین جنگی را به حرم مطهّر می آورند، آنان به عنایت حضرت رضاعلیه السلام شفا می گیرند، آن ها همان جا ویلچرشان را کنار گذاشته و با پای خود به راه می افتادند.

### زنده شدن مرده به عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام

یکی از موثّقین از مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ مجتبی قزوینی نقل کرد که: به حرم مطهّر حضرت ابوالفضل علیه السلام رفته بودم، عربی را دیدم که بچه ای روی دست گرفته و با مادرش شیون کنان به سوی حرم می شتافتند و می گفتند: یا اباالفضل! شفای این بچّه مرده را از تو می خواهیم.

من هم بالای سر مطهّر به نماز مشغول شدم، طولی نکشید که سر و صدا بلند شد، من نماز را ترک کرده نزدیک رفتم، بچه را زنده یافتم و متوجّه شدم که حضرت ابوالفضل علیه السلام تفضل نموده و او را شفا داده است.

### شفای چشم به وسیله حضرت معصومه علیها السلام

حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ عبداللَّه فقیهی(2) می فرمودند:



---

1- 78. از مدرّسان حوزه علمیه قم.
2- 79. مؤسس درمانگاه قرآن و عترت در قم.

روزی به دنبال مرحوم حضرت آیت اللّه العظمی بروجردی می رفتیم، ایشان با چند نفر از بروجردی ها برخورد کردند، به آن ها فرمودند: چرا نرفتید؟! آن ها با شادی و سرور اظهار داشتند که: دیشب آن علویه متوسّل به حضرت معصومه علیها السلام شد و چشم او به برکت آن حضرت شفا یافت.

مرحوم آقای بروجردی وقتی این ماجرا را شنیدند، با این که آن ساعت، زمان تشرّف ایشان به حرم مطهّر نبود، برای عرض ارادت به حرم مطهّر مشرّف شدند. بعداً معلوم شد آن ها از بروجرد برای درمان چشم آن علویه در تهران به قم آمده بودند، ولی پس از اعجاز حضرت معصومه علیها السلام از رفتن به تهران خودداری کردند.

### شفای بیمار مشرف به مرگ با عنایت حضرت رضاعلیه السلام

حجّه الاسلام آقای برهان یزدی(1) از پدرشان نقل می کردند که: ایشان شصت مرتبه به مشهد مقدّس مشرّف شده اند که سه مرتبه آن با پای پیاده بوده است. در یکی از دفعاتی که پیاده به مشهد می رفته، پس از رسیدن به مشهد سخت مریض می شوند به طوری که اطرافیان ایشان نگران شده و انتظار مرگ ایشان را می کشند.

پدرم می فرمود: من در آن حال احتضار به اطرافیان خود فهماندم که مرا به حرم مطهّر ببرند. دو نفر از آن ها زیر بغل مرا گرفته در حالی که پاهایم روی زمین کشیده می شد به سوی حرم حرکت کردند، پس از رسیدن به حرم مرا در قسمت بالای سر مبارک حضرت نشاندند. من نیز به آن حضرت متوسّل شدم، ناگهان دیدم حضرت رضاعلیه السلام نزد من آمده و دست مبارکشان را روی من گذاشتند و فرمودند: بلند شو. گفتم: نمی توانم. فرمودند بلند شو. بلند شدم، به عنایت حضرت متوجّه شدم اثری از کسالت در وجودم نیست.



---

1- 80. امام جمعه یکی از شهرهای استان یزد.

## رفع اتهام و پیدا شدن پول به سرقت رفته با عنایت حضرت ابوالفضل علیه السلام

فرزندم آقا سید محمّد باقر از قول مرحوم حجّه الاسلام آقای واله(1) نقل می کرد که حجّه الاسلام آقای سید جعفر دعایی فرموده بودند: من به زیارت قبر حضرت سید الشهداءعلیه السلام مشرّف شده بودم، شخص عربی پول خود را گم کرده بود و به سوی ضریح رفت و به حضرت عرض کرد: پول من را این آقا برده است! من تعجّب کردم این چه تهمتی است که به من می زند؟!

بعد از زیارت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام رفتم، در آن جا نیز آن مرد عرب آمد و به حضرت ابوالفضل علیه السلام گفت: این آقا پول مرا برده است. من از این تهمت سخت ناراحت شدم، گفتم: خدایا این عرب چه می گوید؟! یک مرتبه دیدم شخصی از زمین بالا برده شد و از جیب او پول دزدیده شده به زمین ریخت، عرب آن را برداشت و از حضرت تشکر کرد و من هم به عنایت آن حضرت از اتّهام آن مرد عرب خلاص شدم.

## شفای درد چشم و خشکی دست

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: من دو عارضه داشتم که سخت از آن نگران و ناراحت بودم. اول این که هر سال چشم درد می گرفتم به حدّی که از درد فریادم بلند می شد. و دوم این که دستم در فصل زمستان ورم می کرد و خشک می شد و ترک برمی داشت و از لا به لای پوست آن خون می آمد، به طوری که باید تیمّم می کردم. من این دو کسالت را داشتم اما به زبان نمی آوردم، ولی هر دو کسالت به عنایت و فضل حضرت معصومه و حضرت رضاعلیهما السلام برطرف شد، به طوری که هم اکنون بحمد اللَّه اثری از هیچ کدام آن ها وجود ندارد.



---

1- 81. از منبری های معروف مشهد.

من همان طوری که مرحوم آیت اللَّه آقای حاج شیخ ابوالقاسم کبیر قمی(1) فرمود: بر اساس روایت «استعینوا فی قضاء الحوائج بکتمانها» حاجت خود را کتمان کردم و به زبان نیاوردم، ولی حضرت رضا و حضرت معصومه علیهما السلام از روی لطف و عنایتی که به من داشتند و دارند، مرا شفا دادند.

### شفای مرض وبا به عنایت امامزاده سید علی در اراک

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: من چند برادر ناتنی به نام آقایان میرزا فتح اللَّه و میرزا حسن و میرزا حسین داشتم که این ها پشت سر هم بودند. سالی که وبا آمده بود، هر سه آن ها به مرض وبا مبتلا شدند. مادرشان که در اراک زندگی می کرد، خیلی نگران شده، در هوای سرد اراک از روی برف ها، به امامزاده سید علی در چهار فرسخی اراک می رود و شفای آنان را از آن امامزاده بزرگوار طلب می کند و هر سه آن ها از مرض وبا شفا می یابند.

### متعرض نشدن پلنگ نسبت به زائر سید حسن واقف

از اجداد و دودمان مادری مرحوم حضرت آیت اللَّه آقای اراکی، شخصی به نام آقا سید عقیل بوده است. آقای اراکی می فرمودند: ایشان عازم زیارت سید حسن واقف(2) که از اجدادش بوده و در نطنز است، می شود. در بین راه ناگهان با پلنگی برخورد می کند. آقا سید عقیل از خود بی اختیار شده و در جای خود توقف کرده و درمی یابد که راه رفت و برگشت ندارد. پلنگ نزدیک می شود و در چند قدمی او توقف می کند، بدون آن که کوچک ترین تعرّضی نسبت به او انجام دهد.



---

1- 82. از علمای بزرگ قم و معاصر حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی.
2- 83. جدّ مادری آیت الله العظمی اراکی است و قبر او در نطنز گنبد و بارگاه دارد.

زمانی چند می گذرد، آقا سیدعقیل خسته می شود می نشیند، پلنگ هم می نشیند، آقا سید عقیل از نشستن خسته می شود راه می افتد، پلنگ هم بدون آن که سید را مورد حمله قرار دهد با فاصله چند قدمی به دنبال سید راه می افتد، تا به محل روستا می رسند، سید به پلنگ می گوید: این راه روستاست، راه تو از آن طرف است، پلنگ و سید هر کدام به راه خود می روند. سید به درب منزل که می رسد، از هول و هراس ماجرا غش می کند.

### اطاعت حیوانات از فرمان مردان خدا

آقای تجلیل فرمودند: منزل ما در خیابان باجک بود، من برای این که به خیابان خاکفرج بروم، باید خیابان باجک را به طرف مسجد امام آمده و از آن جا از روی پل عبور می کردم تا به خاکفرج بروم و این راه طولانی بود. با خود گفتم: خوب است از کف رودخانه عبور کنم تا مسافت کمتر شود. وارد رودخانه شدم، مواجه شدم با گروهی از سگ ها. من سر جای خود نشستم، دست بردم و مقداری سنگ و خاک به طرف آن ها ریختم، آن ها هم رو به روی من بودند. تا دیدم یکی از آن ها به طرف پشت من رفت، در آن موقع احساس خطر کردم و متوسّل به حضرت معصومه و اهل بیت علیهم السلام شدم، ناگهان دیدم همه آن ها به طرف دیگر راه افتادند و رفتند.

### شفای نابینا به لطف حضرت رضاعلیه السلام

به همراه جامعه مدرّسین، خدمت مقام معظّم رهبری - مدّ ظله العالی - رسیدیم، جناب حجّه الاسلام والمسلمین حاج آقای مسعودی خمینی نمونه ای از کرامات حضرت معصومه علیها السلام را خدمت معظّم له ذکر کردند، ایشان فرمودند: کرامات حضرت رضاعلیه السلام آن قدر زیاد رخ می دهد که برای مشهدی ها ذکر کرامت تازگی ندارد، من خودم کوری را می شناختم که از حضرت رضاعلیه السلام شفا گرفت و بینا شد.

در مسجد مرحوم پدرم، فردی مکبّر نماز بود به نام کربلایی رضا و نابینا بود. دختر بچّه ای داشت که دست او را می گرفت و به مسجد می آورد و در گوشه ای می نشست و کربلایی رضا تکبیر نماز را می گفت، بعد از نماز، کربلایی رضا به کناری می آمد و می نشست و بعضی مردم به او کمکی می کردند و معروف شده بود به کربلایی رضا عاجز (در لهجه مشهدی عاجز یعنی کور).

این وضع را من و دیگران همیشه دیده بودیم، به خاطر دارم در سال های 1334 یا 1335 ه. ش بود که یک شب تابستان پس از منبر مرحوم پدرم، مرحوم آقا سید احمد مصطفوی از مریدان همیشگی نماز ایشان آمد و به ایشان گفت: آقا! کربلایی رضا شفا پیدا کرده و قرار شد کربلایی رضا را بیاورد پیش ایشان. من به خوبی به یاد دارم که مرحوم پدرم از منبر آمدند پایین و مرحوم آقا سید احمد مصطفوی کربلایی رضا را آوردند نزد ایشان. ایشان گفتند: کربلایی رضا! حالا من را می بینی؟ و کربلایی رضا دستش را زد بر سینه ایشان و گفت: مکبّر آقاجان شما را می بینم.

قضیه شفا پیدا کردن او از این قرار بود که سال ها گذشته بود و دختر او بزرگ شده بود و مثل همیشه با کربلایی رضا به مسجد می آمد، ظاهراً یکی از شاگردهای کسبه بازار به آن دختر اهانت و جسارتی کرده بود. این مسئله برای کربلایی رضا گران آمده بود، دلش شکسته بود و رفته بود در بازار، رو به حرم مطهّر کرده بود و به آن حضرت شکایت کرده بود: چشم من نمی بیند و به دختر من اهانت می کنند، به لطف حضرت علیه السلام بینا شده بود.

من سال ها پس از آن قضیه کربلایی رضا را می دیدم، خودش می رفت و می آمد. ظاهر آراسته ای نسبت به قبل پیدا کرده بود. داماد خوبی هم پیدا کرد، بعدها شنیدم که می گفتند: کربلایی رضا احتیاج به کار کردن ندارد، زیرا وضع دامادش در حدّی است که او را هم اداره می کند.

## کرامت امام حسن عسکری علیه السلام

مرحوم آیت اللَّه حرم پناهی از آیت اللَّه سید صادق شریعتمداری تبریزی و ایشان از آیت اللَّه حاج شیخ محمّدعلی صفایی حائری نقل کردند که: در دوران طلبگی به سامرّا رفتم و تابستان بود، علمای أعلام هم به سامرّا می آمدند، از جمله میرزای نایینی هم به سامرّا آمده بود.

من وضع مالی خوبی نداشتم، یکی از شب ها گرسنه خوابیدم، صبح پیش خود گفتم: به بیرونی آقای... بروم تا پذیرایی شوم و از گرسنگی بیرون آیم، امّا به خود گفتم: نه، آن جا نمی روم. به بیرونی امام حسن عسکری علیه السلام که همان صحن مطهّر است می روم تا از من پذیرایی کنند. به صحن رفتم، تا ظهر نشستم خبری نشد، با خود گفتم: از این جا نمی روم تا پذیرایی شوم. ناگاه دیدم مرحوم آیت اللَّه العظمی میرزای نایینی از حرم بیرون آمد و تنها بود به طرف من آمد و دو لیره در کف دست من گذاشت و فرمود: ما در این بیرونی بسیار نشسته ایم.

## کرامات امام رضاعلیه السلام

از مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ حسنعلی مروارید در مشهد پرسیدم: از کرامات حضرت رضاعلیه السلام دیده اید، برای ما نقل فرمایید. فرمود: مرد کوری بود که مدّت ها نابینا بود، به حرم رفت و سر خود را به ضریح مطهّر زد و متوسّل شد و شفا گرفت.

شخص دیگری که پاهای او به طرف هم برگشته بود، پس از مدّتی از حضرت رضاعلیه السلام شفا گرفت، امّا به طور کامل صاف نگردید. شخص دیگری مانند قبلی پاهای او به طرف هم برگشته بود و اهل ساری بود، به مشهد آمد و شفای کامل خود را گرفت.

و همچنین در مورد شخص خودم کرامات زیادی دیده ام.

## کرامت حضرت معصومه علیها السلام

آقا سید ابوالحسن علی رضوی کشمیری گفت: عموزاده ام آیت اللّٰه سید عبدالکریم کشمیری فرمود: یخچال نداشتم، به حرم مطهّر حضرت معصومه علیها السلام رفتم و از آن حضرت یخچال خواستم، به منزل که برگشتم دیدم درب منزل گاری ایستاده و یخچال آورده است. گفتم: از کجا آورده ای؟ گفت: مأمور نیستم بگویم.

آقا سید ابوالحسن علی رضوی کشمیری گفت: از ایشان ذکری برای رفع تنگدستی خواستم، فرمود: روزی صد و ده بار بگو: «اَللّٰهُمَّ أَغْنِنِی بِحَلالِکَ عَنْ حَرامِکَ وَبِفَضْلِکَ عَمَّنْ سِواکَ.

## عنایت حضرت مهدی علیه السلام

حجّه الاسلام والمسلمین سلیم زاده تویسرکانی گفت: یکی از بچه های من مریض شد، دکتر اظهار یأس و ناامیدی کرد، به حضرت مهدی علیه السلام متوسّل شدم و عرض کردم: آقا اگر من به شما خدمت کرده ام، به دادم برسید. دیدم بچه خوب شد و دکتر گفت: معجزه شده است.

## خدمت در مجلس عزای امام حسین علیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام آقا سید عبّاس حسینی قمی واعظ گفت: شخصی در قم با این که شغلش حلبی سازی است و درآمد زیادی ندارد، مقید به روضه خوانی در وفات ائمّه اطهارعلیهم السلام است. به او گفتم: شما که کسب پُر درآمدی نداری، چرا در هر وفات، مجلس روضه برقرار می کنی؟ گفت: من از اهل بیت علیهم السلام دست برنمی دارم.

من درمسجد عشقعلی برای استماع روضه شرکت می کردم، شبی از شب ها هیئتی آمد و در آخر وقت بود چایی خوردند و عزاداری کردند، آقای حاج میرزا عبّاس هدایتی که شخص محترمی بود، برخاست و استکان ها را جمع کرد. شب در عالم

خواب دیدم امام حسین علیه السلام به مسجد عشقعلی آمد و روی منبر نشست و فرمود: اسامی خدمت گزاران را بیاورید و آوردند، فرمود: چرا نام حاج میرزا عبّاس ذکر نشده است، ایشان هم استکان ها را جمع آوری کرد.

### ارادت زردتشتی به حضرت رضاعلیه السلام

حجّه الاسلام والمسلمین راشد یزدی گفت: دو برادر زرتشتی به مشهد آمدند و فرش برای بالا سر مطهّر تهیه کردند، به آن ها گفته شد: شما که زرتشتی هستید! گفتند: همه چیز ما از آقا است.

### شفای بیمار به عنایت رسول خداصلی الله علیه وآله

آیت اللَّه محفوظی فرمودند: آزاده ای که از قسمتی از بدن فلج بود و دچار عوارضی در مجاری ادرار گردیده بود، به مدینه منوّره مشرّف می گردد و به حرم مطهّر رفته و از روی اضطرار اظهار می دارد: مرا شفا دهید، اگر مرا شفا ندهید دیگر اسمی از شما و ذرّیه شما نخواهم آورد و اسمم را که مهدی است، عوض می کنم.

او می گوید: در حرم نشسته بودم که احساس کردم سبک شدم و این احساس شدت پیدا کرد، تا آن جا که دیدم می توانم بدون چوب های زیربغل برخیزم، به کسی که همراه من بود، گفتم: من خوب شدم، چوب ها را به دیگری بده. او تعجّب کرد و همه عوارضم برطرف شد. و از قراری که شنیدم، قرار بوده است بنیاد مستضعفان او را به خارج از کشور برای معالجه بفرستد.

### دعای علوی مصری

حجّه الاسلام و المسلمین آقای قوچانی، داماد مرحوم آیت اللَّه حاج سید عبداللَّه شاهرودی گفت: در زندان عراق بودم. برای نجات خودم و دیگران به دعای علوی

مصری که در مهج الدعوات مذکور است پرداختم، فردای آن روز خبر رسید که رئیس انتظامات عوض شد و ما از فشارهایی که او می آورد، نجات پیدا کردیم.

### عنایت حضرت رضاعلیه السلام

حجّه الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمّدعلی شرعی فرمودند: مادربزرگم، پدرم را که تب نوبه داشته و با مراجعه به اطبّا علاج نشده بود، به مشهد مقدّس می برد. پدرم می گوید: برای صرف ناهار کنار سفره نشستم، مادرم پشت به من کرده بود و می خواست غذا را آماده کند و سر سفره بیاورد که یک مرتبه تب عارضم شد، مادرم متوجّه شد سفره را جمع کرد و گفت: عجب تب بی حیایی! و دستم را گرفت و به حرم مطهّر برد و پشت پنجره فولاد در داخل رواق مرا نشاند و خود به حرم مطهّر رفت. تب من خوب شد و پس از مدّتی برگشت، پرسید: چطوری؟ گفتم: خوبم. برگشتیم، تب من رفت و رفت و دیگر برنگشت.

### ختم صلوات

و نیز آقای شرعی فرمودند: مادربزرگم اجازه داده بودند پدرم به لار برای تحصیل علوم دینی برود، پدرم گفت: پس از چند روز که لار رفته بودم، یک مرتبه دیدم دچار گرفتگی شدم، لار بر من تنگ آمد، دیدم طاقت ندارم. رفتم سراغ مکاری گفت: مال(1) نداریم، دیگری را معرفی کرد، پیش او رفتم، گفت: ما سه تا مال داریم، هر سه را یک جا کرایه می دهیم. ناچار هر سه را کرایه کردم و مقداری اجناس خریدم و با آن ها به سوی داراب حمل کردم، به منزل رسیدم وارد خانه شدم دیدم مادرم در حیاط خانه است، چشمش به من افتاد گفت: غلامحسین(2) تویی؟! گفتم:



---

1- 84. مال: حیوان سواری. مکاری: کرایه دهنده حیوان سواری.
2- 85. آیت اللّه حاج شیخ غلامحسین شرعی از علمای قم.

بله. مادرم گفت: من دیدم دلم برای تو خیلی تنگ شده، ختم صلوات گرفتم. الآن به پایان رسید و به شکرانه دیدار من به سجده افتاد و خدا را شکرگزاری کرد.

### کرامت حضرت اُمّ البنین و حضرت عبّاس علیهما السلام

آیت اللّه حاج شیخ احمد آذری فرمودند: من می خواستم به عراق و نجف اشرف بروم، پدرم حاضر نمی شد، پول هم نمی داد، کتاب های خود را فروختم تا خرج سفر کنم، ولی پدرم حاضر نمی شد. خانم برادرم گفت: احمد! دورکعت نماز برای امّ البنین بخوان و نذر کن که اگر حاجتم برآورده شد، پنج ریال برای حضرت عبّاس علیه السلام به عنوان صدقه می دهم. من دو رکعت نماز را خواندم، نماز تمام شد دیدم پدرم آمد گفت: احمد می خواهی بروی برو.

و من مکرّر این کار را کرده ام و دیدم مجرب و مؤثر است، از جمله: وقتی به نجف اشرف رفتم، مرحوم آقای سید اسداللّه مدنی(1) که معلم و مرشد من بود، مرا از ماندن در نجف اشرف منع کرد و من چون به قصد ماندن در نجف رفته بودم ناراحت شدم، زیرا نمی توانستم به نهی ایشان ترتیب اثر ندهم. بالاخره نماز را برای امّ البنین خواندم، فردای آن روز دیدم ایشان آمد و گفت: فلانی! من به فکرم آمد که فعلاً شش ماه در این جا بمانی و ما با خیال راحت در آن جا ماندیم.

### کرامت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

آیت اللّه آقای حاج میرزا ابوطالب تجلیل(2) فرمود: من دربیمارستان فیروزآبادی تهران بستری شدم و برخی عروق میانی کبد و طحال پارگی پیداکرده بود



---

1- 86. ایشان در اواخر امام جمعه تبریز بود و شهید شد.
2- 87. از علمای قم و صاحب تألیفات.

و خونریزی شدیدی داشتم، مدّتی معالجه کردم، حالم رو به وخامت گذاشت و دکترها مأیوس بودند. روز پنج شنبه ای پرونده مرا تکمیل کردند که اگر روز جمعه فوت پیش آمد معطّل نمانم.

من در حال بیهوشی بودم، پدر و مادرم به عیادت من می آیند و مرا صدا می زنند جواب نمی شنوند، پدرم به مادرم می گوید: برویم حرم مطهّر حضرت عبدالعظیم علیه السلام، می روند به حرم و در آن جا متوسّل می شوند و در برگشتن به بیمارستان، من به حال آمدم و دیدم پدر و برادرم کنار من هستند، من کاغذی طلب کردم، پدرم با اطمینان گفت: وصیت لازم نیست بکنی، خوب شدی. گفتم: می خواهم بدهکاری را یادداشت کنم. دکتر آمد دید من بهتر شدم و میل نداشت من از بیمارستان خارج شوم و گفت: شما بروید و برگردید، ولی من بیرون آمدم و برنگشتم و حالم خوب شد.

چندی پیش که حدود سی سال از این قضیه می گذرد، سونوگرافی و عکس از طحال و کبد گرفتم، متصدّی گفت: آقا چیز عجیبی می بینم، رگی که در میان آن دو است بسیار ضخیم و کلفت است و مشابه آن را ندیدم، من چیزی به او نگفتم، ولی فهمیدم همان رگی است که پاره شده بود و با توسّل به حضرت عبدالعظیم علیه السلام پارگی آن برطرف گردید و سالم شد.

### توسّل برخی از حیوانات به امام رضاعلیه السلام

آیت اللَّه حاج شیخ عبدالکریم حق شناس امام جماعت سابق مسجد امین الدوله تهران فرمودند: طبق گفته بعضی از موثّقین، در یکی از کوچه های مشهد، سگی بچه آورده و موجب مزاحمت اهل آن جا شده بود. بالاخره کسی کیسه ای فراهم می کند و بچه های آن سگ را جمع کرده و خارج شهر می برد. با این عمل، ماده سگ از فقدان بچه ها به اضطراب می افتد.

آن شخص اظهار کرد که: من شب خوابیدم و در عالم رؤیا می خواستم به حرم حضرت ثامن الحجج علیه السلام مشرّف شوم، کسی آمد و به من گفت که حضرت رضاعلیه السلام فرموده اند: امشب اجازه تشرّف به حرم را نداری. عرض کردم: چرا؟! پاسخ دادند: به جهت این که آن سگ را از بچه هایش جدا کردی، آن سگ بچه های خود را از ما طلب می کند. از خواب بیدار شدم به طرف محل سگ روانه شدم، دیدم سگ درست سر خود را به طرف حرم کرده و زوزه می کشد. بلافاصله به خارج شهر رفته و بچه های آن سگ را به محلشان بازگرداندم.

### پناهنده شدن شتر به صحن مطهّر حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام آقای مجد، پدر مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد در سفرنامه خود قضیه ای را می نویسد که خلاصه آن بدین شرح است: یکی از روزها شتری سفیدرنگ، نعره زنان وارد صحن مطهّر علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحیه والثناء - شد و نزدیک پنجره پولاد متحصّن شد و ناله سر داد. جماعتی دور آن را گرفته بودند و دسته دسته برای آن حیوان علف می آوردند. ناگهان صاحب شتر از راه رسید و آن را نوازش کرد و سپس قصد کرد آن را افسار کند و به همراه خود ببرد که ناله و جزع شتر بیشتر شد، به طوری که صدای آن در صحن مطهّر پیچید.

در این هنگام جناب متولّی باشی خبردار شده و خود را به محل واقعه می رساند و به صاحب شتر می گوید: قیمت این شتر را از من بگیر، تا آن را داخل شترهای حضرت کنم. صاحب شتر نیز قبول کرد، سپس متولّی باشی دستور داد افسار جدید آوردند. عجب آن بود که تا افسار شترهای حضرت را آوردند، این حیوان به جان و دل آن افسار را قبول کرد و آن را بر سر گرفت و حرکت کرد.

برکات زیارت امام حسین علیه السلام

مصونیت از وبا به برکت زیارت عاشورا

استاد بزرگوار مرحوم آیت اللّه حاج آقا حسن فرید اراکی از مرحوم آیت اللّه العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسّس حوزه علمیه قم نقل کردند: در جلسه درس مرحوم آقا میرزا محمّد تقی شیرازی شرکت می کردیم. روزی مرحوم آقای سید محمّد فشارکی به حوزه درس ایشان آمد، مرحوم میرزا به احترام ایشان از ادامه درس خودداری کرد.

مرحوم فشارکی رو به مرحوم میرزا کرده و گفت: شما مرا مجتهد می دانید؟ مرحوم میرزا تبسمی کرد. آقای فشارکی مجدداً اظهار کرد: من از این سؤال مقصودی دارم. مرحوم میرزا فرمود: بلی شما را مجتهد می دانم.

سپس پرسید: مرا عادل می دانید؟ باز مرحوم میرزا تبسم کرد. دوباره آقای فشارکی گفت: مقصودی دارم بفرمایید. مرحوم میرزا فرمود: بلی شما را عادل هم می دانم.

آن وقت مرحوم آقای فشارکی فرمودند: پس مجتهد عادل حکم می کند شیعیان برای نجات از خطر وبا غسل کنند و زیارت عاشورا بخوانند و ثواب آن را به مادر حضرت بقیه اللّه، امام عصر - ارواحنا فداه - یعنی حضرت نرجس خاتون علیها السلام تقدیم

نمایند، تا آن گرامی نزد پسرش از شیعیان شفاعت کند و آن حضرت برای نجات شیعه از این خطر دعا کند. آن گاه ادامه داد و فرمود: اگر کسی از شیعه این کار را بکند و به این مرض بمیرد، به گردن من.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری فرمود: این حکم موجب شد شیعیان این کار را بر خود واجب دانسته و آن را انجام دهند و در نتیجه از خطر وبا نجات یابند و چنان شد در خانه ای که شیعه و سنی با هم زندگی می کردند، سنّی در اثر مرض وبا می مرد، امّا شیعه نمی مرد.

مؤلّف گوید: آیت اللَّه العظمی اراکی نیز این داستان را از مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم نقل می فرمودند،(1) با این اضافه که: مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم اظهار می کردند: سالی که در سامرّا وبا آمد، هرجا می نشستیم صحبت از مردن این و آن بود، تا این که مرحوم آقای فشارکی به مرحوم میرزا محمّدتقی گفت: شما مرا حاکم عادل می دانید؟ ایشان فرمود: بلی.

بعد گفت: شما حکم حاکم را نافذ می دانید؟ ایشان جواب داد: محل اشکال است. مرحوم فشارکی فرمود: اشکال داشته باشید یا نه، منِ مجتهد عادل حکم می کنم که هرشیعه چه مرد و چه زن، بایدزیارت عاشورابه نیابت مادرگرامی امام زمان علیه السلام بخواند.

مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم فرمود: زیارت عاشورا با این حکم ایشان، بر همه واجب شد و شیعیان زیارت عاشورا خواندند و درآن تاریخ در سامرّا شیعه ای به مرض وبا نمرد.



---

1- 88. حضرت آیه اللَّه العظمی آقای حاج موسی شبیری زنجانی نیز این داستان را با اندک اختلافی از دائی خود مرحوم آقای ولائی و ایشان از مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل فرمودند با این اضافه که در پاسخ، اینکه شما حکم حاکم را نافذ می دانید مرحوم آقای میرزا محمّد تقی شیرازی فرمود اطلاق آن محل اشکال است.

## برطرف شدن ضعف چشم به وسیله خاک کف پای زوار امام حسین علیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین حاج میرزا مهدی بروجردی(1) نقل می کردند: من همراه مرحوم آیت اللّه العظمی آقای حاج سید محمّدرضا گلپایگانی به مکّه مشرّف شدیم، بعد از مراجعت تصمیم گرفتیم که کربلا مشرّف شویم، ولی قطار پیدا نمی شد، تا آن که بالاخره قطاری آمد ولی جمعیت آن قدر زیاد بود که ناگزیر شدیم در واگن هایی که مخصوص حمل حیوانات بود سوار شویم.

به همراه ما نیز عرب هایی بودند که قصد زیارت امام حسین علیه السلام را داشتند، وقتی متوجّه قصد آنان شدم، رقّت و حالتی خاصّ به من دست داد. چشم من نیز خیلی ضعیف بود به طوری که قرآن های بزرگ را باید خم می شده تا قرائت کنم. در آن حال به قصد استشفا مقداری از خاک کف پای شخص عربی را برداشته و به چشم خود مالیدم، به لطف خدا ضعف بینایی من برطرف شد به طوری که هم اکنون موقع خواندن کتاب دعا و غیر آن اصلاً احتیاجی به عینک ندارم و قرآن های ریز خط را به راحتی می توانم بخوانم.

## زیارت عاشورا

آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: زیارت عاشورای غیر معروفه، زیارت خوبی است و نباید اسم آن را غیر معروفه بگذارند. و نیز فرمودند: از امام هادی علیه السلام نقل شده است که در زیارت عاشورای معروفه اگر یک بار لعن و سلام را کامل بگوید و بعد 99 بار «اللّهمّ العنهم جمیعاً» و 99 بار «السلام علی الحسین وعلی علی بن الحسین وعلی أولاد الحسین وعلی اصحاب الحسین» بگوید، کفایت می کند.



---

1- 89. مؤلّف کتاب برهان روشن در عدم تحریف قرآن. ایشان ابوالزوجه آیت اللَّه العظمی حاج سید محمّدرضا گلپایگانی بودند.

## اقامه عزای حسینی

### عزاداری ارواح در مصیبت سیدالشهداءعلیه السلام

آیت اللَّه آقای حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: شخصی که حافظ قرآن و دعای عرفه است، برای من نقل می کرد: در محرم سال 1410 روح مرحوم آیت اللَّه علاّمه امینی رحمه الله را در کنار خود دیدم که برای حضرت سیدالشهداءعلیه السلام گریه می کند و چون در حال گریه نام شریف حضرت را می برد، لازم نبود بپرسم برای چه گریه می کنید.

همچنین روح علاّمه طباطبایی را دیدم که او نیز گریه می کند، از ایشان پرسیدم: شما برای چه گریه می کنید؟ فرمودند: برای حضرت سیدالشهداءعلیه السلام.

و نیز روح مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ غلامحسین شرعی(1) را دیدم که او نیز گریه می کند، از ایشان پرسیدم: شما برای چه گریه می کنی؟ گفت: برای حضرت سیدالشهداءعلیه السلام.

### ارزش روضه خوانی و توسّل به اهل بیت علیهم السلام

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: شبی در خواب دیدم که در قبرستان



---

1- 90. پدر حجّهالاسلام والمسلمین حاج شیخ محمّدعلی شرعی و پدر همسر آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری قبری آماده کرده اند. در خواب به من اشاره شد شخصی را در آن قبر دفن خواهند کرد که از نظر معنویت هم طراز مرحوم صاحب جواهر است.

فردا صبح که به درس مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری رفتم، ایشان بالای منبر فرمودند: آقای حاج شیخ ابراهیم صاحب زمانی از دنیا رفته است، قضی ما علیه وبقی ما علینا، همه با هم به تشییع جنازه ایشان می رویم. همه در تشییع جنازه آن بزرگوار شرکت کردیم و سرانجام در قبرستان حاج شیخ دفن گردید. اتّفاقاً یک هفته بعد هم مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری نیز از دنیا رحلت فرمودند.

مرحوم آقای صاحب زمانی ساکن قم و اهل منبر بود، وی در منبرهایش همیشه به یاد امام زمان حضرت مهدی - عجّل اللّه فرجه الشریف - بود، او در اواخر عمرش از ناحیه پا نقص پیدا کرده بود.

شخصی نسبت به ایشان ارادت شدید می ورزید، به طوری که فداکارانه شب های چهارشنبه او را به کول می گرفت و به مسجد جمکران می برد. همین آقای محترم که فعلاً از ائمه جماعت تهران است، می گفت: آقای صاحب زمانی در آخرین لحظه عمر خود، اظهار کرد: یا اباعبداللّه ! یک عمر من برای تو نوکری کردم، پنج دقیقه تو هم به فریاد من برس. و بالاخره در حال سجده از دنیا رفت.

### اهمّیت عزاداری

مرحوم آیت اللّه العظمی اراکی به نقل از مرحوم آیت اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله می فرمودند که: میرزا شیرازی بزرگ در سالی دستور داد که روز عاشورای حسینی همه روحانیون به طور دسته جمعی به عزاداری بپردازند.

نوحه خوانی نیز برای آنان به من - حاج شیخ عبدالکریم - محول گردید.(1) قصیده مرحوم سید اسماعیل شیرازی(2) را برای آقایان اهل علم می خواندم و آن ها نیز به عزاداری می پرداختند.

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی می فرمودند: در دورانی که آیت اللَّه العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری به اراک تشریف آوردند، همین عزاداری های دسته جمعی ادامه یافت. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری از حلاوت بیان خاصّی برخوردار بود، درس و بحث و صحبت او شیرینی خاصّی داشت و شاید بدان جهت بوده که امام حسین علیه السلام در عالم خواب به ایشان یک مشت نُقل داده و ایشان نیز آن ها را خورده بود.

### توفیق درک بهترین درس به جهت عزاداری

آیت اللَّه مصلحی از پدرش مرحوم بزرگوار خود آیت اللَّه العظمی اراکی و ایشان از مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل می کردند که: استادشان مرحوم آقای سید محمّد فشارکی گفته بودند: در کربلا به درس مرحوم فاضل اردکانی می رفتم، برای این که توفیق درک درس بهتری داشته باشم، قصد کردم روز عاشورا همراه طایفه طوریجی ها عزاداری کنم و به این نیت با طوریجی ها(3) همراه شدم، در بین راه به کجاوه مرحوم میرزای شیرازی رسیدم.

تا چشم میرزای شیرازی به من افتاد، اشاره فرمودند که نزد ایشان بروم، من نیز جلو رفتم. ایشان پس از احوال پرسی، مرا برای درس و بحث به سامرّا دعوت



---

1- 91. مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم صدای بلند و رسایی داشت و به خوبی می توانست نوحه خوانی کند.
2- 92. یعنی پدر مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج سید عبدالهادی شیرازی.
3- 93. دسته عزاداری و سینه زنی معروفی است.

کردند. من نیز دعوت ایشان را پذیرفته و به سامرّا رفتم و از درس ایشان استفاده زیادی کردم. در آن جا متوجّه شدم نهایت فکر فاضل اردکانی بدایت فکر مرحوم میرزای شیرازی است.

ص:122

درباره تربت امام حسین علیه السلام

درباره تربت امام حسین علیه السلام

استشفا به تربت سیدالشهداءعلیه السلام

در تاریخ دوازدهم ذی حجه 1408 به قصد شرکت در امر تبلیغ جبهه های جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران به اهواز عزیمت کردم، در این سفر روز سیزدهم ذی حجه با حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای شیخ محی الدین حائری شیرازی - دامت برکاته - برخورد کردم، ایشان از کسالت من خبر داشتند و به من فرمودند: تربتی پیش من است، به آن استشفا کنید.

من به اتاق خود در ستاد اعزام مبلّغین رفتم، ایشان نیز تربت را آورده و فرمودند: این تربت از آقای نسّابه که بقیه الماضین و ساکن داراب فارس هستند، می باشد. وقتی مرحوم آقای حق شناس یکی از علمای لار بیمار شدند و می خواستند برای معالجه از لار به شیراز بیایند، آقای نسّابه مقداری از این تربت را برای ایشان فرستادند تا به آن استشفا کنند، آقای حق شناس هم به آن تربت استشفا کرده و خوب شدند و نیازی به معالجه در شیراز پیدا نکردند، من نیز به آن ترتب استشفا کردم.

ص:123

مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای فقیهی(1) نقل کردند: موقعی که من مکاسب می خواندم، تمایل شدید پیدا کردم به کربلا مشرّف شوم. بالاخره به هر وسیله ای بود، خود را به کربلا رساندم، هنگامی که تشرّف یافتم، گفتم: خوب است مقداری از تربت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام را به دست آورم. در همان موقع پیرمردی را ملاقات کردم، با خود گفتم به او بگویم، شاید وی تربت داشته باشد، وقتی با او صحبت کردم، گفت: آری، نزد من تربت هست و برای شما می آورم.

مرتبه دیگر، آن پیرمرد را دیدم که درون شیشه مقداری تربت ریخته و آن را به من داد و حفاظت و نگهداری از آن را به من توصیه کرد.

این جریان گذشت و من دیگر آن پیرمرد را ندیدم. پس از چند سال به مرضی مبتلا شدم که طاقت فرسا بود، به حدّی که دوستانم تقریباً از من قطع امید کرده بودند، به اندازه ای حال من بد شده بود که وقتی مادرم می خواست با تلفن با من صحبت کند، توان تکلّم با او را نداشتم و بالاخره شخص سومی واسطه بین من و مادرم می شد.

هرچه معالجه می کردم نتیجه نمی گرفتم، تا بالاخره از درمان آن مأیوس شدم و به انتظار مرگ نشستم، تا این که در شبی از شب ها به ذهنم خطور کرد که به وسیله زیارت جامعه و نوشتن نامه ای به حضرت صاحب الزمان علیه السلام توسّل پیدا کنم و به تربتی که دارم نیز استشفا نمایم. فردای آن روز با وجود کسالت شدید، زیارت جامعه را خوانده و نامه را خدمت حضرت نوشتم. تربت را برداشته تا مقداری از آن را بخورم.



---

1- 94. بروجردی .

یکی از رفقای من که در کنارم بود، برای انجام کاری به مدت کوتاهی از اتاق خارج شد. در این فرصت مقداری از آن تربت را خوردم. وقتی تربت از گلویم پایین رفت، آن درد و مرضی که داشتم کاملاً مرتفع گردید. وقتی رفیقم ازانجام کار فراغت پیدا کرد و برگشت گفت: فلانی چه کردی که رنگ تو تغییر کرده است و حال شما به حالت طبیعی برگشته؟! من جریان را برای ایشان نقل کردم.

در ضمن یکی دیگر از دوستانم که به بیماری روانی مبتلا شده بود به همان تربت استشفا کرد و از آن مرض نجات یافت.

### شفای بیمار به وسیله تربت امام حسین علیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام آقای مجد، پدر مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد تهرانی در سفرنامه خویش درباره استشفای به تربت سیدالشهداءعلیه السلام قضیه ای را می نویسد که خلاصه آن بدین شرح است: در سفری که به آذربایجان داشتم، مبتلا به مرض سختی شدم، تا جایی که به گریه افتاده و از حیات خود مأیوس شده بودم. پای راست من ورم کرده بود و پای دیگرم خشک شده و قدرت دست زدن بر آن را نداشتم.

با خود گفتم: راه به جایی ندارم مگر این که تربت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام مرا شفا بدهد. به قدر یک گندم تربت در یک استکان آب انداخته و سه بار سوره مبارکه قدر بر آن خواندم و پس از دمیدن در آن، آب تربت را سر کشیدم، بدون معطّلی بعد از چهل شبانه روز بدخوابی، خوابم برد. نیمه شب گذشته بود که از خواب بیدار شدم، آن قدر عرق کرده بودم که جامه خواب پر از عرق شده بود. بلافاصله متوجّه شدم که سیدالشهداءعلیه السلام مرا شفا داده است.

با خود گفتم: اگر چنین باشد باید ورم و درد پای من هم خوب شده باشد، دست به ورم پا گذاشتم دیدم هیچ اثری از آن نیست. تعجّب کردم، دوباره با خود گفتم: پس پا هم می بایستی باز شود، کم کم آن را دراز کردم بدون درد و اذیت باز شد، فهمیدم کسالت به کلّی برطرف شده، بسیار مسرور و خوشحال شدم.

دو ساعت به صبح مانده مرحوم وقایع نگار با چراغ از اندرون بیرون آمده و به عادت همیشه نوکرش را صدا زد و گفت: کجایی؟ گفت: در قهوه خانه ام. مرحوم وقایع نگار ادامه داد: من به تو سفارش کردم که مواظب حال فلان کس باش و غفلت از او نکن. گفت: آقا خودش با اصرار مرا مرخّص کرد.

وقایع نگار چراغ به دست وارد اطاق من شد، دید پاهای من دراز شده است. ابتدا یقین کرد که من مرده ام، زیرا دکتر به او محرمانه گفته بود که: امشب فلانی خواهد مرد. با چراغ بالای سر من آمد و متوجّه شد که چشم های من نیز باز است، از روی تعجّب گفت: فلانی حال شما چگونه است؟ من واقعه را برای او نقل نمودم و گفتم: که تربت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام مرا شفا داد. آن پیرمرد گریه بسیاری کرده و سجده شکر به جا آورد.

### دگرگون شدن رنگ تربت اصل در روز عاشورا

شخصی موثّق از مرحوم آیت اللّه العظمی حاج آقا حسین قمی(1) نقل کردند: من خود دیدم که تربت حضرت امام حسین علیه السلام روز عاشورا تغییر رنگ می داد و به رنگ خون مبدّل می گشت.

ناقل مذکور می گفت: من خودم این مطلب را نیز مشاهده کرده ام، زیرا یکی از اشخاصی که به من علاقه مند بود، روزی از کربلا به دیدن من آمد و گفت: تربت



---

1- 95. از مراجع تقلید شیعه.

اصل برای شما آورده ام و آن را به من داد. من آن تربت را در جای مخصوصی نگهداری می کردم، روز عاشورا آن را مشاهده کرده و دیدم که رنگ تربت متمایل به قرمز گردیده، به طوری که کاغذ اطرافش سرخ شده است. من از آن تربت مقداری به باطن چشمم کشیدم، پس از چند دقیقه با کهنه سفیدی از گوشه چشمم آن را پاک کردم، ملاحظه کردم که کهنه خون آلود شده است. به خانواه نشان دادم همه آن را مشاهده کردند و از دیدن این منظره متأثّر گردیدند، ولی پس از روز عاشورا دیدم رنگ تربت به حال اول خود بازگشته است.

### استشفای محتضر به تربت اصل

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی نقل فرمودند: پدرم همراه بیست نفر مسلّح به عتبات عالیات مشرّف شدند. در آن زمان دولت، قدرت تأمین راه ها را نداشت و مردم خودشان می بایستی امنیت راه ها را فراهم کنند.

پدرم می گفت: وقتی به کربلا رسیدیم، سر و صورتم را اصلاح و مرتب کرده و به حرم مطهّر حضرت ابی عبداللّه علیه السلام مشرّف شدم. اتفاقاً مشاهده کردم ضریح مطهّر را برداشته و در سرداب باز است، و یکی از اهل علم یک کاسه تربت از قبر برداشته و دارد از سرداب بالا می آید. به او گفتم: آیا ممکن است از این تربت به من هم بدهید؟ فرمود: آری، و به قدر یک تخم مرغ از تربت قبر مطهّر به من داد.

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی فرمودند: بعد از پنجاه سال وقتی دَرِ مجرا (کشو) باز می شد، بوی عطر تربت به مشام ما می رسید. یکی از همسایگان ما که هم مباحثه بودیم، سخت مریض شد و به حال احتضار درآمد، به طوری که وقتی به عیادت او رفتم، مرا نشناخت. مقداری از تربت به او دادم به عنایت حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام راه افتاد و حالش بحمد اللَّه خوب شد.

مرحوم آیت اللَّه بهاء الدینی نقل فرمودند: شخصی به من اظهار کرد که دخترم دچار اضطراب روحی شده، می ترسم بی اختیار از خانه بیرون برود و به کوچه و بازار بزند. من نزد آقای حاج شیخ محمّدعلی صفایی(1) که مدت زیادی درکربلا مجاورت داشتند، رفتم و از ایشان مقداری تربت قبر امام حسین علیه السلام گرفتم. این تربت توسط کلیددار حرم به دست ایشان رسیده بود. آقای صفایی فرمود: من از این تربت به هر زخمی پاشیدم، خوب شد. من مقداری از آن را به آن شخص مضطرب دادم تا به آن استشفا کند، آن شخص به آن استشفا کرد و دخترش خوب شد.

مرحوم آیت اللَّه مروارید از مرحوم صدر الحفاظ نقل کرد که: مرحوم حاج شیخ حسنعلی برای صرف غذا جایی نمی رفت، منزل من و یک شخص دیگری می رفت. یک وقت من مریض شدم و از خود مأیوس شدم، به دنبال ایشان فرستادم، ایشان آمد و قلیان می کشید، از گوشه عمّامه خود تربتی درآورد و به من داد و فرمود: تا قلیان تمام شود، خوب می شوید. هنوز قلیان تمام نشده بود که احساس کردم خوب شدم. به ایشان عرض کردم: شما چطور با اطمینان خاطر خبر از شفای من دادید؟ فرمود: نوکری که به ارباب خود خیانت نکرده، چطور اطمینان نداشته باشد.

آیت اللَّه بهجت فرمودند: تاکنون دو نفر را دیدم که اظهار می کردند ما داخل سرداب حضرت سیدالشهداء شدیم. یکی از آن ها می گفت: قبر مطهّر حدود سه چارک از زمین بلندتر است و طول آن یک متر و نیم است، دیگری می گفت: قبر مطهّر در اتاق مانندی است، اولی می گفت: من بچه بودم با یکی از خان ها که در سرداب را برای او باز کردند به داخل رفتم، وقتی چشم خان به قبر مطهّر افتاد از



---

1- 96. از علمای حوزه علمیه قم و معاصر آیت اللَّه العظمی حائری.

هوش رفت، آب آوردند او را به هوش آوردند. قبر مطهّر هیبت عجیبی داشت و نمی شد زیاد در آن جا توقف کرد، ما چند دور طواف کردیم و بیرون آمدیم.

و درباره تربت صحبت شد، آیت اللَّه بهجت فرمودند: احترام آن به اضافه به قبر مطهّر است، هرچه نزدیک تر به قبر باشد احترام و آثار او بیشتر است.

ص:129

برخی از استخاره ها

خبر دادن از قصد استخاره کننده توسط مرحوم غروی تبریزی

حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای شیخ ابوالقاسم غروی تبریزی فرمودند: پدرم استخاره های جالبی داشت که مردم تبریز آن را می دانند. گاهی با حساب های جفر و غیره مطالب را می گفت و گاهی هم قرآن را باز می کرد و بدون حساب مطلب را می گفت.

روزی کسی برای استخاره خدمت ایشان آمد و ایشان استخاره کرد و فرمود: ازدواج می خواهی بکنی؟ گفت: آری. فرمود او معیوب است. گفت: چه عیبی دارد. فرمود: یک پستان ندارد. گفت: درست است، ولی چون خیلی زیباست می خواهم او را بگیرم.

روزی فرد دیگری آمد استخاره خواست، پدرم استخاره کرد و فرمود: زمینی را که می خواهی بفروشی باعث ضرر تو می شود. گفت: آری صد هزار تومان قیمت دارد، نود هزار تومان می خواهند بخرند. پدرم فرمود: تا شش ماه دیگر همین طور این زمین تنزل می کند و بعد از شش ماه قیمت آن بالا می رود، تا آن که قیمت آن به صد برابر می رسد.

بعد از گذشتن پنج ماه روزی نزد پدرم آمد و گفت: زمین به چهل هزار تومان رسیده است. پدرم گفت: صبر کن بعد از گذشتن شش ماه گران می شود. خلاصه پس از مدت مذکور زمین گران شد تا آن جا که زمین مزبور به مبلغ ده میلیون تومان فروش رفت. پس از چندی فرد مذکور با یک جعبه شیرینی نزد پدرم آمد و مراتب قدردانی خود را ابراز کرد.

### تأثیر گرسنگی برادران ایمانی بر دیگران

آیت اللّه خزعلی فرمودند: پدر همسر من، مرد بسیار لطیفی بود، از او شنیدم که می گفت: روزی خواستم غذا بخورم، متوجّه شدم غذا از گلوی من پایین نمی رود. فهمیدم باید یکی از دوستانم گرسنه باشد. با استخاره سراغ یکی از دوستان در مدرسه علمیه رفتم، دیدم خوابیده است. او را از خواب بیدار کرده و پرسیدم: غذا خورده ای یا خیر؟ بالاخره فهمیدم که چند وعده است که او غذا نخورده است، لذا با غذایی که با خود برده بودم، با او هم غذا شدم.

### استخاره آقای کشمیری

آقای اعتمادیان واعظ تهرانی در حضور آقای مروی گفت: در مجلسی خدمت مرحوم آقای سید عبدالکریم کشمیری بودیم. من مدح امیرالمؤمنین علیه السلام را خواندم، آقای سید عبدالکریم کشمیری خیلی خوشحال شد و سرحال آمد. چون مادرم برای خواستگاری این طرف و آن طرف می رفت، روزی به من گفت: فلان جا رفتم. گفتم: من از آن محل بدم می آید.

گفتم: خوب است امروز پیش آقای کشمیری در این مورد استخاره کنم و قصدم این بود که بلکه بد بیاید و پاسخ مادرم را همان استخاره قرار دهم. به آقای

کشمیری عرض کردم: یک استخاره برای من بفرمایید. ایشان حدود ده دقیقه یا بیشتر به استخاره مشغول شد، با قرآن استخاره می فرمود و پس از آن به من فرمود: این استخاره برای نکاح است. گفتم بلی. فرمود: طرف علویه و تاج سر شماست و اسم او چنین است و خصوصیات جسمی او را بیان کرد و فرمود: برو ازدواج کن.

من نمی داستنم او علویه است و اسم او را هم نمی دانستم، من پیش مادرم رفتم و عرض کردم: این طرف علویه است. گفت: نمی دانم. از خواهرم سؤال کردم، گفت: نمی دانم. از اسم او پرسیدم، مادرم گفت: نمی دانم. خواهرم اسم او را گفت. دیدم همانی است که آقای سید عبدالکریم کشمیری گفته است. به مادرم گفتم: بروید تمامش کنید. گفتند: شما که نمی خواستی و او را ندیدی؟! گفتم: نه! بروید تمام کنید. بعداً دیدم خصوصیات جسمی او همانی است که آقای کشمیری فرمود.

درباره قرآن مجید

کربلایی کاظم تویسرکانی

کربلایی کاظم تویسرکانی(1)مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ صدر الدین حائری(2) فرمودند: من کربلایی کاظم تویسرکانی را مکرر دیده بودم، وی علاوه بر این که همه قرآن را از حفظ داشت، می گفت: من به خواص و آثار قرآن نیز آگاهی دارم. لذا در همین زمینه، وی مطالبی را عنوان کرد که من آن ها را یادداشت کردم، ولی چون خطوط نوشته شده کم رنگ بود به آقای اخوی(3) دادم تا رونویسی کند، ولی متأسفانه نزد ایشان مفقود شد.

آنچه از خواصّ آیات شریف قرآنیه یاد دارم، آن است که ایشان می فرمود: سوره مبارکه زلزال برای حصول خشوع مؤثّر است. و کسی که از نظر روزی در تنگی و مضیقه است، ششصد بار آیه شریفه «وَمَنْ یتَّقِ اللَّهَ یجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» را بخواند، خداوند فرج خواهد کرد.



---

1- 97. به کتابی که درباره او نوشته شده، رجوع شود.
2- 98. از علمای شیراز.
3- 99. امام جمعه شیراز.

## استشفا به قرآن

حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای سلیم زاده می فرمودند: من مدّتی به مرض تب نوبه مبتلا بودم و هرچه معالجه می کردم علاج نمی شد، روزی یکی از علمای تویسرکان مرا دید و گفت: چرا رنجور هستی؟ گفتم: تب نوبه دارم.

گفت: بیا منزل ما. به منزل ایشان رفتم، وی آیه ای روی قطعه نانی نوشت و به من گفت: وضو بگیر و آن را بخور. من آن را خوردم و عارضه تب نوبه در وجود من به کلّی برطرف گردید.

## نور قرآن

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: مرحوم آیت اللَّه آقای حاج شیخ مرتضی حائری فرمودند: من به کتاب دُرر الاصول پدرم آشنا هستم، ولی اگر بخواهم مواردی که در آن کتاب به آیات قرآن استشهاد شده تشخیص بدهم، باید جستجو کنم، ولی کربلایی کاظم تویسرکانی آیات قرآن را از میان کلمات عربی بدون کوچک ترین معطّلی تشخیص می داد و می گفت: قرآن نور دارد و من به وسیله آن نور، آیات قرآن را از غیر آن تشخیص می دهم.

مؤلّف گوید: من خودم در سفری که به برخی از کشورهای خارجی داشتم، بعضی از تازه مسلمانان را دیدم که انگیزه اسلام اختیار کردن خود را مشاهده نور قرآن بازگو می کردند.

## قرآن نور دارد

حجّه الاسلام والمسلمین آقای شاهرخی خرم آبادی از ملاّکاظم تویسرکانی که همه قرآن را با اعجاز و کرامت از حفظ بود، نقل کرد که: من از او آیه ای را پرسیدم و گفتم: چند تا میم دارد. گفت: یازده عدد.

وقتی میم های آن آیه را شمردم، دیدم ده میم دارد. گفتم: ده میم دارد. گفت: اشتباه حساب کردی دوباره بشمارید. وقتی دوباره شمردم، دیدم درست می گوید، یازده میم دارد.

خیلی مایه تعجّب و شگفتی بود که وی می توانست هر سوره را از آخر شروع کند و به اول آن ختم نماید، همچنین وقتی کتاب مغنی را که یکی از کتاب های ادبی حوزه است، به او می دادم و می گفتم: قرآنِ آن را بخوان! آیات قرآنی را تلاوت می کرد، با این که آیات از غیر آن ها مشخص نبود. به وی گفتم: تو که سواد عربی نداری، پس چطور قرآن را تشخیص می دهی؟ گفت: قرآن نور دارد.

### خبردادن آیت اللَّه مرحوم آقای قاضی از چگونگی خواندن قرآن

یکی از مراجع تقلید از مرحوم آیت اللَّه آقای حاج شیخ محمّدتقی آملی(1) نقل فرمودند: روزی زیر کرسی نشسته و قرآن می خواندم، ولی رعایت ادب تلاوت قرآن را آن طوری که باید و شاید نکرده بودم، پس از پایان قرائت به صحن مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای زیارت تشرّف یافتم. در همان هنگام مرحوم آقای حاج میرزا علی قاضی را دیدم، ایشان بلافاصله و بدون مقدّمه به من خطاب کرد و فرمود: انسان در حال خواندن قرآن مؤدّب می نشیند و قرآن می خواند.



---

1- 100. صاحب شرح عروه الوثقی و حاشیه شرح منظومه سبزواری.

## تدبیرهای خاص الهی

هر واحدی از واحدهای جهان خلقت با حساب خلق شده است و تحت ربوبیت و تدبیرهای عام و مداوم الهی چرخش و گردش دارد. چیزی در جهان هستی از تحت تدبیر و ربوبیت او بیرون نیست و نخواهد بود، و گرنه نه خدا، خدای مطلق بوده و نه آن چیز می تواند بدون ربوبیت و تدبیر خدا به هستی خویش ادامه دهد. این تدبیرها عام است و همه موجودات از آن برخوردارند، البته با تفاوت ظرفیت ها و شرایط.

ولی یک نوع تدبیرهای خاصّ دیگری از خدای متعال درباره افراد خاصّی در زمینه های مختلف ظاهرمی شود که بسیار شگفت انگیز و تعجّب آور است. تدبیرهای خاصّ در زندگی انسان نیز نشانه ربوبیت مطلقه الهی است که خداوند بنده خویش را در شرایط مختلف و سخت زندگی فراموش نکرده و تحت نظر دارد. نمونه هایی که یاد می شود، گویای همین حقیقت است. آدمی باید با توجّه به این نمونه ها، خود را در ظلّ توجّهات مبدأ متعال و حمایت او ببیند، با این کیفیت زندگی در کام او از عسل شیرین تر می شود، به خصوص وقتی حمایت و حکمت و تدبیرهای خاصّ او را درک و لمس می کند.

ص:136

مأموریت کلاغ برای رساندن نان

حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای سلیم زاده فرمودند: استادی به نام آقای امامی داشتم که نقل می کرد: در زمانی که نان کمیاب بود، من با چند نفر از رفقا به زحمت نانی تهیه کرده و به صحرا رفتیم، در آن جا به دنبال تهیه هیزم و غیره رفته بودیم که کلاغی آمد و مقدار زیادی از یک قرص نان را به منقار گرفت و پرواز کرد، یکی از دوستان من ناراحت شد و گفت: در چنین موقعیتی نباید بگذاریم که کلاغ نان را ببرد.

کلاغ پس از پیمودن مسافتی روی دیوار قلعه ای نشست، تا آن شخص برای گرفتن نان جلو رفت، کلاغ نان را داخل قلعه انداخت، وی برای به دست آوردن نان وارد قلعه شده و ناگهان می بیند: درست در زیر همان محلی که کلاغ نشسته بود، شخصی با دست و پای بسته افتاده و نمی تواند حرکت کند، ولی نان به گونه ای افتاده است که در نزدیکی دهان او قرار گرفته و مشغول خوردنش می باشد.

او بلافاصله دست و پای مرد را باز کرده و از حال او جویا می شود، او در جواب می گوید: دزدها مالم را بردند و مرا به این کیفیت در این جا انداخته اند و من هرچه صدا زدم، کسی نبود که به دادم برسد تا بالاخره مأیوس شدم و به خدای بزرگ پناه آوردم و از او استمداد طلبیدم تا از گرسنگی هلاک نشوم، خدا هم مرا نان داد و هم تو را روانه این جا کرد تا دست و پای مرا باز کنی.

نجات کودک از مرگ

یکی از موثّقین می فرمود: مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ محمّدعلی شاه آبادی(1) فرمود که: من در زیرزمین منزل خوابیده بودم، در عالم خواب دیدم یکی از بچه ها



---

1- 101. استاد امام خمینی قدس سره.

در آب انبار افتاده و فقط پای او نمایان است، از شدت هول و هراس از خواب بیدار شدم و بی اختیار از جا برخاستم، چشمم به همان آب انبار افتاد، دیدم بچه توی آب انبار افتاده و فقط پای او پیداست. بچه را نجات دادم و خدا را حمد و سپاس نمودم که با این لطف خویش کودک را از مرگ حتمی نجات داد.

نجات از زیر آوار رفتن

مرحوم استاد روزبه(1) که در وثاقت و جلالت مقام کم نظیر بود، نقل کرد که: در عالم خواب دیدم هواپیمایی آمد بالای بام خانه ام و روی سقف خانه بمبی انداخت، من از هول و هراس از خواب پریدم و داد کشیدم که فرار کنید و خودم هم در حالی که لحاف را به دوش می کشیدم از زیر سقف بیرون رفتم و بچه ها نیز بیرون رفتند. پس از آن که همه از زیر سقف بیرون رفتیم، طاق اتاق فرو ریخت در حالی که ما همگی سالم ماندیم.

تکفل امور مردان الهی

مرحوم آقا سید عبّاس تهرانی که مورد وثوق و اطمینان کامل بود، نقل کرد که: من رانندگی می کردم ولی در شهر تهران کار نمی کردم، بلکه بین راه روستای مسکرآباد، اطراف تهران کار می کردم. شخصی با اصرار زیاد از من تقاضا کرد که من در فلان نقطه شهر تهران کار دارم مرا به آن جا ببر، من هم پذیرفتم. وقتی او را پیاده کردم و خواستم بپچیم و برگردم، دیدم دست های من قادر به گردش نیست و باید مستقیم بروم، من نیز به ناچار به حرکت مستقیم خویش ادامه دادم، ناگهان دیدم آیت اللّه العظمی حاج سید احمد خوانساری با شخص دیگری کنار خیابان



---

1- 102. انسانی وارسته بود و در مدرسه علوی تهران با همکاری مرحوم علاّمه خدمات فراوانی انجام داد.

ایستاده اند و منتظر وسیله هستند، ماشین را نگه داشتم، ایشان را سوار کرده و آنان را به مقصد رساندم. آن شخص می گفت: حدود یک ساعت در این جا معطّل ماشین هستیم، ولی ماشین پیدا نمی شد.

شنیدن صدای غیبی و نجات کودک از مرگ

یکی از موثّقین فرمودند: مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین حاج سیدرضا دربندی که از مناقب و فضایل زیادی برخوردار بودند، فرمودند: روزی پس از صرف غذا خواستم بخوابم، صدایی شنیدم که می گفت: بلند شو دم منگل(1) فلانی برو. من اعتنایی به آن نکردم، دوباره صدای مذکور را شنیدم، بالاخره بلند شدم و به آن جا رفتم و در اطراف آن نشستم، یک مرتبه کودکی به جلو دوید، تا این که در میان منگل افتاد در حالی که کسی او را جز من نمی دید، بنده که در آن جا نشسته بودم، به لطف خداوند او را نجات دادم.

خواسته های ناخودآگاه و نجات از مرگ

آیت اللَّه حاج سید جعفر کریمی از آقای نجفی باخترانی نقل کردند که: دکتری از دکترهای باختران همه روزه تنها به بیمارستان می رفت. یکی از روزها خانم وی اصرار می کند که من هم امروز با شما به بیمارستان می آیم. هر چه شوهر می گوید: وقت کار است من شما را کجا ببرم، فایده ای نمی کند و بالاخره بااصرار به بیمارستان می روند. دکتر پس از عوض کردن لباس ها هنگامی که آماده خدمت می شود، به او خبر می دهند که خانه شما مورد هجوم هواپیماهای عراقی و اصابت بمب های آن قرار گرفته و ویران شده است.



---

1- 103. مظهر نهر آب قنات.

الهام الهی

آیت اللّٰه آقای حاج شیخ عبّاس محفوظی نقل کردند: در همسایگی ما جوانی بود که گاهی بدون گفتن «یا اللّٰه» بالای بام می آمد، ما هم مجبور شدیم تیغه ای روی دیوار بکشیم تا از دید او در امان باشیم. اتّفاقاً ما شب ها کنار همان تیغه می خوابیدیم.

یکی از شب ها، بچه ها گفتند: امشب برویم آن طرف حیاط بخوابیم، همگی در آن طرف حیاط خوابیدیم. اهل بیتم در عالم خواب دید که تیغه مذکور خراب شده و به پایین می ریزد. از خواب که بیدار می شود طولی نمی کشد تیغه خراب شده و بچه ها به لطف الهی از این حادثه در امان ماندند، زیرا اگر مثل هر شب در آن طرف می خوابیدند، همگی زیر آوار تیغه از بین می رفتند.

ص:140

## رؤیاهای صادقه

### اشاره

هدایت های الهی انواع و اقسام مختلفی دارد. نزول کتاب های آسمانی، آمدن پیامبران الهی و نصب ائمه طاهرین علیهم السلام، همه و همه از انواع هدایت های مختلف الهی است که براساس کمال مطلق الهی و حکمت حکیم علی الاطلاق صورت می گیرد. از جمله هدایت های الهی، خواب های صحیح و رؤیاهای صادقه است که خدای متعال از این راه پیامبران و اولیای خود را راهنمایی می کند. خواب حضرت یوسف علیه السلام درباره سجده شمس وقمر و ستارگان به او، خواب پیامبراسلام صلی الله علیه وآله درباره ورود آن حضرت در مسجد الحرام، آن گاه که مشرکین مانع از آن بودند، و خواب های دیگر از این باب بوده است.

این خواب ها برای بندگان مؤمنین نیز هست و مقصود از آن ها، گاهی اشاره به وضع افراد است که باید با این گونه خواب ها تجدید نظر کنند و به فکر بیفتند که اگر نقصانی و اشکالی در آنان وجود دارد، خود را اصلاح کنند که این خود از کمک های بسیار پرارزش می باشد، و پاره ای از خواب ها برای تأیید سالک است که راهی را که در پیش گرفته ادامه دهد و بیشتر بر آن مواظبت کند، و بعضی از خواب ها برای نجات اموات از گرفتاری و دیگر چیزهاست.

ص:141

نمونه ای اندک از این خواب ها در این کتاب ذکر شده است که مطالعه آن ها انسان را به حقیقت رؤیای صادقه آگاه می کند، که خود بابی از باب های بزرگ هدایت است.

### رؤیای صادقه و مسافرین خانه خدا

مرحوم آیت العظمی آقای حاج سید احمد خوانساری(1) نقل کردند که: چند عموزاده در اصفهان داشتم که بعضی از آن ها می گفتند: در سال هایی که حجاج از راه دریا به حج مشرّف می شدند، دو نفر به نام های فلان و فلان به قصد تشرّف به حج به طرف دریا رفتند تا با کشتی به حج مشرّف شوند. پس از آن که آنان به مسافرت رفتند، چندی بعد خواب دیدم هر دو فوت شده اند، منتهی یکی را به قبرستان مسلمانان و دیگری را به قبرستان کفار می برند.

از خواب بیدار شدم و در تعجّب فرو رفتم که این خواب چه تعبیری دارد؟ در حالی که این دو نفر با هم به مکّه رفته اند و کسی که مکّه نرود، هنگام مرگ به او گفته می شود: «متّ یهودیاً أو نصرانیاً». مدّتی گذشت و خبر رسید هر دوی آنان مرده اند. یکی از آنان وقتی لب دریا می رسد، از دریا می ترسد و از سفر حج منصرف شده و برمی گردد و در بین راه می میرد. دیگری نترسیده و سوار کشتی می شود، ولی در بین راه مکّه مرگش فرا رسیده و وفات می کند. آن وقت متوجّه شدم که خوابم درست مطابق با واقع درآمده و با روایت معروف هم تطبیق می کند.

### خبر از کیفیت نیت زیارت حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم آیت اللّه آقای حاج میرزا عبدالعلی تهرانی که از اساتید اخلاق بودند،



---

1- 104. از مراجع تقلید شیعه.

فرمودند: به مشهد مشرّف شدم. هر دفعه که به حرم می رفتم، قصدم این بود که به نیت پیامبر و یا ائمه اطهارعلیهم السلام مشرّف شوم. یک دفعه به این نیت به حرم تشرّف پیدا کردم که ثواب زیارت آن برای کسانی باشد که بر من حقّی دارند، البته هرکس مطابق حقّی که دارد از ثواب این زیارت ببرد و خودم هم هیچ سهمی از ثواب این زیارت حتّی همین نیت را هم نخواستم.

مدّتی از این جریان گذشت، روزی یکی از دوستان به من گفت: فلان شب در خواب دیدم شما روی چهارپایه ای رفته ای و دور و اطراف شما انواع و اقسام اجناس موجود است و عدّه ای اطراف شما جمع شده اند و شما به هر کسی چیز خاصّی می دهید در حالی که خودتان هم گرسنه و تشنه هستید. وقتی جریان این خواب را شنیدم، متوجّه شدم این خواب که درست با نیت من مطابق بوده، در همان شبی واقع شده که من با این نیت به زیارت رفته بودم.

### خبر از مرگ زائر توسط حضرت رضاعلیه السلام

مرحوم حجّه الاسلام آقای مجد، پدر مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد در سفرنامه خود نقل می کند که: آقای سید ریحان اللّه بروجردی (کشفی) به حرم مشرّف می شوند و زیارت وداع حضرت رضاعلیه السلام را می خوانند. طلبه جوانی، از همراهان ایشان که با آقا نسبت و قرابت داشت، در خواب می بیند که حضرت رضاعلیه السلام از ضریح مطهّر بیرون آمده و زائرین خود را یک به یک مرخص می کند، تا این که به طلبه جوان رسیدند، آن گاه به او فرمودند: بایستی پیش ما باشی.

جوان مذکور از خواب بیدار شده و خواب خود را برای آقا سید ریحان اللّه نقل می کند. چیزی نمی گذرد که سحر می شود، در سحر حالش به هم می خورد و صبح از

دینا می رود، پس از آن جنازه طلبه جوان را با احترام برمی دارند و در صحن مطهّر دفن می کنند.

### دیدن قبر مرحوم مجلسی در عالم خواب

مرحوم پدرم می فرمود: مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد درباره شخصیت مرحوم مجلسی برای ما صحبت می کرد، همان شب من در عالم خواب دیدم که همراه دوستان خود به اصفهان رفته ام، سپس با آنان به مرقد مرحوم مجلسی رفتیم. خصوصیات آن قبر و مقبره را در عالم خواب دیدم؛ از جمله مشاهده کردم که یک خشت از خشت های قبر افتاده است. مدّتی از جریان گذشت، با عده ای از دوستان برای اولین بار به اصفهان رفتیم و قبر مرحوم مجلسی را زیارت کردیم؛ خصوصیاتی را که در عالم خواب دیده بودم همه را در خارج همان گونه که در خواب دیده بودم، مشاهده کردم و به دوستان گفتم: من در عالم خواب این جا آمده ام و خصوصیات این مقبره همان خصوصیاتی است که در خواب دیده ام، یکی از چیزهایی که من در عالم خواب دیده ام، آن است که یک خشت از خشت های قبر افتاده بود، حالا نمی دانم آن هم وجود دارد یا خیر؟! روپوش قبر را کنار زدیم، دیدیم درست است یکی از خشت های قبر افتاده است.

### اطّلاع یافتن از مرگ شخصی پیش از وقوع آن

حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمّدرضا غروی(1) - زید عزّه - نقل کردند که: در خواب دیدم خاله ام با ماشین تصادف کرده و جنازه او را به قم برده و در قبرستان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری دفن کردیم، در حالی که کنار



---

1- 105. ایشان ابوالزوجه این جانب هستند.

قبرش هم مقداری خاک ریخته شده بود. مدّتی بعد، این تصادف واقع شد، او را در قبرستان مذکور دفن کردیم و همان خصوصیاتی را که در خواب دیده بودم، در بیداری آن ها را مشاهده کردم.

### خبردارشدن از جریان کار پیش از وقوع آن

و نیز ایشان نقل کردند که: در خواب دیدم به دو مجلس عقد رفتم و صیغه عقد را من خواندم، فردای آن روز این دو مراسم عقد اتفاق افتاد، به همان مجلس ها که در خواب دیده بودم رفتم و صیغه عقد ازدواج را جاری کردم.

### تصدیق سیادت به وسیله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

مرحوم پدرم نقل می کرد که: من به دمل های بزرگی مبتلا شدم به طوری که نمی توانستم حرکت کرده و جابه جا شوم، از این بابت خیلی به من سخت می گذشت، تا این که شبی از روی ناراحتی گفتم: چرا اجداد ما به فریاد ما نمی رسند، مگر ما سید نیستیم؟! در همان شب برادرم با این که از گفته من اطّلاعی نداشت، خواب دید: ما در اتاقی که مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد روزهای جمعه در آن دعای ندبه می خواندند، هستیم و یکی از ارتشیان هم به آن جا آمده است و اظهار می کند: شما به ما نیازمندید. و ما در مقابل به او می گوییم: خیر، شما به ما احتیاج و نیاز دارید.

ناگهان در این بین امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند، آن شخص باکمال ادب و کوچکی کناری ایستاد، حضرت به او فرمودند: شماها به اینان احتیاج و نیاز دارید. و بعد رو کردند به ما و به یک یک از ما فرمودند: فرزند! تو از منی. فرزند! تو از منی. فرزند! تو از منی. و با این گفتار جواب مرا دادند که ما سیدیم و خوب نشدن دمل ها دلیل سید نبودن نیست.

### ارائه امور آینده توسط رؤیای صادقه

شخص موثّقی نقل کرد: من شب جمعه دهم ذی القعده 1395 در خواب دیدم جنازه مجلل و محترمی را به خیابان چهارمردان آوردند و علما و بزرگان آن را تشییع می کنند. از خواب که بیدار شدم، مواظب بودم تا روز جمعه جنازه چه شخصی را می آورند؟! بعد دیدم جنازه مرحوم آقای حاج سید مهدی خرّازی را در چهارمردان آوردند و علما و محترمین او را تشییع و در باغ بهشت (مقبره مهدی زادگان) دفن کردند.

### رؤیای صادقه درباره مقدار و اندازه کوتاهی پا

حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید اسداللّه مسعودی علوی کاشانی(1) نقل می کردند: عمویم شکستگی پا پیدا کرده بود، او را به بیمارستان منتقل کردند، شب در خواب دیدم که به بیمارستان برای عیادت او رفته ام، عمویم در خواب به من می گفت: پایم شش سانت کوتاه شده، وزنه به پایم بستند تا کوتاهی پا برطرف شود. بعد وقتی به عیادت ایشان رفتم، دیدم همان طور که در خواب گفته بود، اظهار می کند: وزنه به پایم بسته اند، تا شش سانت که کوتاه شده بدین وسیله جبران شود.

### رؤیای صادقه و نشان دادن جای مطلب

حجّه الاسلام و المسلمین حاج سید محمّد آل طه(2) از مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا علی آقا فرزند محدث بزرگوار حاج شیخ عبّاس قمی نقل فرمودند: من روضه می خواندم که امام حسین علیه السلام روز عاشورا از شدّت تشنگی



---

1- 106. یکی از اعضای هیئت مدیره مؤسسه در راه حق قم.
2- 107. از منبری های بسیار معروف قم.

از میدان به خیمه ها برگشتند و فرمودند: فرزند شش ماهه ام را بیاورید، آن وقت زبان مبارکشان را در دهان آن طفل گذاشتند تا بدین وسیله رفع تشنگی نمایند.

بعد از منبر، کسی پرسید: این مطلب در کجا نقل شده؟ من نمی دانستم این مطلب را کجا دیده ام و در نتیجه نتوانستم جای آن را نشان بدهم. شب مرحوم پدرم را در خواب دیدم که فرمود: آن مطلب در کتاب نَفَس المهموم فلان صفحه ذکر شده است، امّا چیزی که مدرکش را نمی دانی، نقل نکن.

### رؤیای صادقه و ارشاد و دستگیری

و نیز آقای آل طه از مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزا علی آقا فرزند محدّث قمی نقل فرمودند که: من به تهران رفتم و برای امرار معاش با یکی از دفترخانه های ثبت اسناد صحبت کردم تا برای نوشتن دفاتر به آن جا بروم و در مقابل آن، ماهانه حقوقی دریافت کنم تا بتوانم امور خود را اداره کنم. وقتی برای این کار تصمیم گرفتم، شخصی به منزل آمد و گفت: پدرتان را در خواب دیدم، فرمودند: این پول را به شما بدهم. و به من هم فرمودند: به شما بگویم کاری را که قصد دارید مشغول شوید، کنار بگذارید.

### رؤیای صادقه و پیدا کردن انگشت

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار، فرمودند: (آیت اللَّه) آقای محمّد مؤمن نقل کردند که: وقتی جنازه برادرم را پس از شهادت، که به وسیله انفجاری قبل از انقلاب در راه انقلاب انجام یافت، دفن کردیم، شهید به خواب خواهرم آمده و گفته بود که یک انگشت من نیست. شخصی را به محل مربوط فرستادیم تا جستجو کند، پس از تفحص معلوم شد که یک انگشت از جسد ایشان باقی مانده که ما آن را

ضمیمه کرده و دفن نمودیم. مؤلّف گوید: من این قضیه و داستان را به همین کیفیت از حضرت آیت اللَّه مؤمن نیز شنیدم.

### رؤیای صادقه و نشان دادن امور آینده

حجّه الاسلام و المسلمین سید موسی موسوی اصفهانی(1) نقل کردند که: من کلاس ششم ابتدایی را می خواندم، صحبتی شد که روحانی و از اهل علم بشوم.

مدّتی قبل از فوت مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی، در خواب دیدم که روحانی شده ام و شخصی از علما، عده ای را به اطراف و شهرها می فرستد و به من پول زیادی می دهد و می فرماید: آن ها را بین اهل سنّت تقسیم کن و در همان خواب هم به من گفته شد آن شخصی که شما و دیگران را به جاهای مختلف می فرستد، آقای خمینی است.

من از خواب بیدار شدم و تا آن موقع اسم آقای خمینی را نشنیده بودم، برای مرحوم پدرم خوابم را تعریف کردم. ایشان فرمودند: بله! آقای خمینی از مدرّسین والامقام و بزرگ حوزه علمیه قم است. امّا این خواب برای من و پدرم مبهم ماند که تقسیم پول بین اهل سنّت یعنی چه؟ این جریان گذشت، من اهل علم شده و به قم آمدم، پس از مدت ها که انقلاب شد، امام رحمه الله افراد و اشخاص را به شهرها و کشورها فرستادند و از جمله من را هم به نمایندگی به کردستان فرستادند.

### رؤیای صادقه

«إنّا للَّه وإنّا إلیه راجعون» روز 26 رجب 1419 ه.ق همراه مادرم به مشهد مقدّس می رفتیم، پس از گذشتن از شاهرود، در بین راه شاهرود - سبزوار، ماشین ما



---

1- 108. نماینده امام خمینی و مقام معظّم رهبری در امور روحانیون اهل تسنن کردستان.

دچار حادثه ای شده و چپ گردید، مادرم از ماشین به بیرون افتاد و من هم کوفتگی شدیدی عارضم شد. خلاصه مادرم در بین راه سبزوار نیشابور به رحمت خدا رفت و من را به بیمارستان سبزوار و از آن جا به بیمارستان مشهد منتقل کردند و روز بعثت، مادرم را تجهیز کردند و طواف دادند و برحسب وصیت به قم بازگرداندند.

شخصی از اخیار اهل علم و احبّای اهل بیت علیهم السلام در خواب دید که من به عتبات رفتم و پس از زیارت مراجعت نمودم، در عالم خواب به دیدن من می آید، من در عالم خواب به او می گویم: مادرم را به کربلا رساندم و خودم هم شفا گرفتم. آن شخص می گفت: در عالم خواب خیلی خوب شده بودید و نورانی بودید و این خواب را با حال گریه برایم نقل کرد.

### رؤیای صادقه

حجّهالاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عبدالمجید بنابی رئیس حوزه علمیه بناب فرمود: من در کودکی ناتوانی جسمی داشتم و خیلی ضعیف بودم، به طوری که پدر و مادرم امیدی به ماندن من نداشتند. یادم است که پای کرسی ایستاده بودم و به اندازه کرسی بودم، خواهرم به پدرم گفت: دیشب خواب دیدم مجید مجتهد شده است، (این اصطلاحی است که برای اهل علم شدن می گویند؛ یعنی فلانی اهل علم شده است) و این خواب باور کردنی نبود، بعدها که زنده ماندم و اهل علم شدم، پدرم متوجّه خواب شد که خواب درستی بوده است و به زبان می آورد.

### خواب خروسی

حجّهالاسلام آقای پیرعبّاس مسجدسلیمانی فرمود: برادر من در مسجدسلیمان دوستی دارد که کاراته باز است، دوست برادرم مقید به نماز نبود، من و برادرم به او

نصیحت می کردیم که در مورد نماز اهمّیت بدهد و همیشه نماز بخواند. او گاهی می خواند و گاهی هم مسامحه می کرد.

برادرم اخیراً اظهار کرد که به تازگی دیدم مقید به نماز شده است، از او پرسیدم: دوست عزیز! چه شد که مقید به نماز شدی؟ گفت: ما در خانه خروسی داریم، شبی در عالم خواب دیدم خروس با من صحبت می کند و می گوید: من چقدر تو را برای نماز صدا بزنم، بس که من تو را صدا زدم کور شدم. از خواب بیدار شدم، به سراغ خروس رفتم، دیدم از دو چشم کور شده است، این سبب شد به نماز اهمّیت بدهم.

### آیت اللَّه خوانساری

آیت اللَّه سید محمّدباقر خوانساری فرزند مرحوم آیت اللَّه العظمی آقا سید محمّدتقی خوانساری از مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج آقا حسین بروجردی نقل کردند که ایشان فرمودند: شب وفات آقای خوانساری خواب دیدم سید مرتضی وفات یافته و خواستم دستم را به جنازه او برسانم، به خاطر ازدحام جمعیت نتوانستم، امروز که آمدم برای تشییع جنازه ایشان، خواستم دستم به جنازه او برسد، امّا دیدم همان چیزی که در خواب دیدم رخ داد و به خاطر هجوم جمعیت نتوانستم دستم را به جنازه ایشان برسانم.

مؤلّف گوید: حجّه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالعلی قرهی هم فرمود: در مجلس فاتحه ای که آیت اللَّه بروجردی برای مرحوم آیت اللَّه سید محمّدتقی خوانساری گرفته بود، منبری، این خواب آقای بروجردی را در منبر نقل کرد.

### رؤیای صادقه

آیت اللَّه مجتهدی به من (مؤلّف این کتاب) فرمودند: بعد از مدّتی که شما اهل

علم شدید، پدرتان به من گفت: در عالم خواب دیدم که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یک لیوان شربت به فرزندم محسن داد و او خورد. پدرتان گفت: این خواب را برای حاج آقا احمد روحانی قمی(1) گفتم، ایشان که نمی دانست فرزند من اهل علم شده است، گفت: فرزند شما اهل علم می شود و به قم می رود.

### خواب مؤلّف

شب وفات آیت اللَّه حاج سید مهدی روحانی که از وفات ایشان اطّلاعی نداشتم، در خواب دیدم: در کوهساری ییلاقی هستم و آقای روحانی آن جا هستند، آیت اللّه احمدی میانجی که چند روز پیش از ایشان از دنیا رفته بودند، به آن جا آمدند. البته من در عالم خواب متوجّه وفات ایشان نبودم، دیدم محاسنِ بلندتر و سفیدتری دارند، گفتند: من برای همیشه می خواهم در همین جا بمانم، من در عالم خواب تعجّب کردم و گفتم: عالِم که برای همیشه در کوهسار نمی ماند، دیدم ایشان به این حرف اصرار دارد.

از خواب بلند شدم به دوستان گفتم: از قرار معلوم آقای روحانی از دنیا می رود، و آقای احمدی هم به ایشان در بهشت ملحق می شود، زیرا بهشت است که مؤمنان در آن مخلّد هستند. چند ساعتی بعد خبر رسید که آقای روحانی به رحمت خدا رفتند، خداوند هر دوی آن ها را رحمت فرماید و من را هم به آنان ملحق نماید.

### خواب شیخ جواد مشکور

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: از مرحوم حاج شیخ جواد مشکور نقل کردند که فرمود: حضرت عزراییل را در خواب دیدم که فرمود: از



---

1- 109. ایشان در تعبیر خواب معروف بود.

شیراز می آیم، پرسیدم: چه خبر؟ فرمود: آقای حاج سید ابراهیم محلاّتی (از شاگردان میرزای شیرازی) از دنیا رفت، من با چند هزار ملک برای قبض روح او به شیراز رفتم.

وقتی این خواب را برای میرزای شیرازی اظهار می کند، مرحوم میرزا شروع می کند به گریه کردن و به ایشان می گویند: این موضوع خوابی بیش نیست! می فرماید: امّا خواب آقای مشکور است، و چیزی نگذشت که خبر وفات حاج سید ابراهیم در همان شب که آقای مشکور خواب دیده بودند، رسید و کاملاً با خواب ایشان مطابق بود.

### خواب آیت اللَّه العظمی وحید خراسانی

حضرت آیت اللَّه العظمی آقای وحید خراسانی فرمود: بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی، مرحوم حاج میرزا احمد کفاتی از من پرسید: نظر تو چیست؟ من گفتم: من اعلم را نمی دانم، ولی آقا حاج میرزا عبدالهادی شیرازی فقیه عادلی است. این سبب شد که ایشان مرحوم حاج میرزا عبدالهادی را در مشهد معرفی کرد، سپس در تهران مقلّدین زیادی پیدا کرد.

من ناراحت شدم مبادا این جا کار درستی نکرده باشم چون وضع جسمی ایشان مساعد برای مرجعیت نبود، ایشان از دیده عاجز بودند. شب خواب دیدم در جمع اصحاب استفتای ایشان هستم، ایشان یک مرتبه عبای خود را برداشت و به طرف قبله رهسپار شد، هرچه در خواب ایشان را صدا زدیم برنگشت و به راه خود ادامه داد. فردا خواب خود را برای مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی گفتم، فرمود: ایشان یا از مرجعیت استعفا می کند یا از دنیا می رود، چندی بعد خبر رسید که ایشان از دنیا رحلت فرمود.

## خواب درباره حوزه علمیه قم

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ قوام الدین وشنوه ای نقل کردند که: یکی از علمای قم وقتی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به قم آمدند، گفت: من تصمیم گرفتم از قم به مشهد بروم و به مشهد رفتم، به مشهد که رسیدم خسته بودم خوابیدم، در عالم خواب دیدم: دو نفر بزرگوار به طرف من آمدند، یکی از آن ها که به خیالم حضرت ثامن الحجج - صلوات اللَّه علیه - بود، از من تفقّد فرمود و دیگری که به خیال من حضرت حجّت - صلوات اللَّه علیه - بود، فرمود: چرا به مشهد آمدی؟ فوراً برگرد، که اگر در این جا بمانی به بلای بزرگی دچار خواهی شد، آقای حاج شیخ را ما به قم فرستادیم. من از خواب بیدار شدم و فوراً به قم بازگشتم.

## خواب درباره آیت اللَّه بروجردی

آیت اللَّه مصلحی فرمودند: قبل از وفات مرحوم آیت اللَّه العظمی بروجردی، خواب دیدم جنازه ای در مدرسه فیضیه آوردند و گفتند: جنازه امام مجتبی علیه السلام است. بعد آقای بروجردی به رحمت خدا رفتند و من به همین جهت از رحلت ایشان تأثّر زیادی پیدا کردم.

## خواب سید عبدالغفار مازندرانی

آیت اللَّه العظمی بهجت فرمودند: مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری به مدرسه می آید و بین طلاّب پولی تقسیم می کند، به آقا سید عبدالغفار مازندرانی که می رسد پول را در کفش او می گذارد، طلاّب علّت آن را می پرسند، می گوید: او سید است. برخی از طلاّب می گویند: از کجا معلوم است که سید باشد؟!

سید عبدالغفار ناراحت می شود و به کربلا می رود با سه حاجت:

1 - حضرت سید الشهداءعلیه السلام سیادت او را تأیید کند.

2 - خانه ای برای او تهیه شود.

3 - در عالم خواب از دنیا برود.

در خواب حضرت را می بیند و به او می فرماید: تو فرزند من و سیدی و مشکل خانه حل نمی شود (و تا آخر هم حل نشد) و حاجت سوم تو هم انجام می شود.

پسر سید عبدالغفار نقل کرد که پدرم هنگام وفات فرمود: پسرم! این خروس ما همسایه ها را ناراحت می کند. گفتم: آن را ذبح می کنیم و می خوریم. فرمود: من امشب مهمان شما هستم. من خیال کردم سخنی عادی می گوید و به محل کار خود رفتم، ایشان دامادش آقا سید احمد مستنبط را دعوت می کند که قبل از خواب با صدای زیبای خود نزد ایشان قرآن بخواند، آقا سید احمد این کار را انجام می دهد و می رود. هر شب مرحوم سید عبدالغفار قبل از اذان صبح بیدار می شد، امّا آن شب بیدار نشد، وقتی سراغ او رفتند دیدند از دنیا رفته است.

### خواب آقا مرحوم شیخ کاظم شیرازی

و نیز آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: استادم آقای حاج شیخ کاظم شیرازی(1) فرمود: رفیقی داشتم که پس از مرگش، او را در خواب کنار قصرهای مجلّلی دیدم، گفتم: این ها از کیست؟ گفت از من است. گفتم یکی از آن ها کافی است، این همه قصر برای چیست؟ گفت: از آن تعجّب می کنی! عجب آن است که همه آن ها را به خاطر چهار فلس به من دادند.

از خواب بیدار شدم، گفتم: این چه حرفی است که رفیق ما گفت؟! تأمّل کردم، پس از مدّتی یادم آمد که من در صحن مطهّر چهار فلس دادم به یکی از افراد که



---

1- 110. صاحب حاشیه مکاسب.

آب سَبیل(1) می کرد و آن آب را سبیل کردم و در نیتم این بود که ثواب آن مربوط به همان رفیقی که او را در خواب دیدم باشد.

### خواب فرزندم

فرزندم آقا کاظم خرّازی گفت: پیش از آن که نمرات آزمون خود را بگیرم، در خواب دیدم نمره ام 97 است، وقتی با مسؤولین مربوطه صحبت می کردم، گفتند: نمره شما چند باید باشد؟ گفتم: 97. گفتند: درست است نمره شما همان است.

### خواب آقای وزیری

حجّه الاسلام آقای وزیری نوه مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین وزیری یزدی مؤسس کتابخانه وزیری در یزد، از مادر بزرگ خود نقل کرد که: آقا از خواب بیدار شد و اللَّه اکبر می گفت، مقارن با همان حال درب منزل را زدند، فرمود: خودم باید درب را باز کنم، رفت و برگشت، دیدم یک بقچه کتاب برای او فرستادند، قضیه را از ایشان پرسیدم.

گفت: در عالم خواب دیدم نجف هستم و حضرت امیرعلیه السلام چند نسخه کتاب به من دادند و فرمودند: به کار تو می آید. از خواب بیدار شدم و دم درب رفتم، دیدم شخصی از نجف اشرف آمده و می گوید: این بقچه کتاب را آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی (مرجع تقلید شیعه) برای شما فرستاده و فرموده به کار شما می آید. من فهمیدم که باید کتابخانه ای تأسیس کنم و به آن شروع کردم.

### پدر آقای دشتی

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار گفتند: مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین



---

1- 111. خیرات.

دشتی مترجم نهج البلاغه و مؤلّف معجم نهج البلاغه گفت: پدرم از عوام بود و در جنگل های شمال زندگی می کرد، گاهی در خواب خدمت ائمه اطهارعلیهم السلام می رسید، او را معطّر می کردند به عطری که نمونه نداشت و باعث تعجّب دیگران می شد و گاهی به او غذا می دادند و مقداری هم می ماند که در بیداری از آن استفاده می کرد.

### رؤیای صادقه

مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی فرمودند: دامادم حجّه الاسلام جمالی خواب دید خانمی درب منزل ما آمده است و جنازه شهیدی را آورده و می گوید: آن را بردارید. از خواب بیدار می شود و چیزی نمی گوید، ناگاه تلفن می شود که آقای حاج محمّدتقی اسلامی (که از اخیار بود) در راه مشهد - تهران تصادف کرده و از دنیا رفته است، بیایید در تحویل ایشان کمک کنید.

### حاج شیخ عبّاس شیرازی

حجّه الاسلام و المسلمین آقای شیخ محی الدین انواری از حجّه الاسلام والمسلمین فاکر خراسانی نقل کرد که: در خواب دیدم در پشت حجر اسماعیل هستم و حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ عبّاس شیرازی آن جاست، گفتم: رفیق چطوری و چه خبر از آن جا داری؟! گفت: همین قدر به تو بگویم که ای کاش به جای غذا خوردن نماز می خواندم.

### آقا شیخ مرتضی زاهد

برخی از موثّقین فرمودند: یکی از علمای تهران در خواب دید مرحوم آقا شیخ مرتضی وارد مسجد جامع شد و حوض مسجد یخ بسته، بدون معطّلی از روی یخ ها

عبور کرد. عالم مذکور گفت: من هم خواستم از روی یخ ها

عبور کنم نتوانستم، در خواب از شیخ پرسیدم: شما چطور توانستید عبور کنید؟ ! فرمود: اجتناب از محرمات و عمل به واجبات، از خواب بیدار شدم به محضر شیخ رفتم، خواب را گفتم ولی جمله آخر را نگفتم، دیدم شیخ مثل خواب فرمود: جهت آن اجتناب از محرمات و عمل به واجبات است.

### حاج آقا حسن فرید اراکی

استاد بزرگوار، مرحوم آیت اللَّه حاج آقا حسن فرید که از اعاظم و اسوه تقوا بودند، فرمودند: عموزاده من شخص باتقوایی بود، اظهار می داشت: پیش از آن که فلانی را در قم دستگیر کنند، در عالم خواب صدایی شنیدم که می گفت: فلانی را گرفتند. چیزی نگذشت که خبر رسید او را گرفتند.

### کامل الزیارات

حجّه الاسلام و المسلمین آقای قرشی فرمود: حجّه الاسلام و المسلمین آقای نجمی فرمود: پدرم با مرحوم علاّمه امینی رفاقت داشت، لذا ایشان به منزل ما آمدند و در ضمن صحبت هایی فرمودند: من نسخه کامل الزیارات را تصحیح کردم ولی مخارج چاپ آن را نداشتم، آن را کنار گذاشتم تا بودجه آن را فراهم کنم.

به مسجد کوفه رفتم، به شخصی برخورد کردم که ترک بود و از من پرسید: کتاب کامل چه کتابی است؟ گفتم: کامل متعدّد است، کدام را می گویی؟ گفت: نمی دانم اجمالاً دنباله دارد، گفتم: کامل الزیارات را می گویی؟ ! گفت: آری ! برای چه دنبال آن می گردی؟ گفت: امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم، به من فرمود: کتاب کامل الزیارات را چاپ کن. گفتم: نسخه های آن را من دارم و کتاب به هزینه او چاپ شد.

## بدهی به قصاب را بدهید

آیت اللَّه طاهری گرگانی از آیت اللَّه حاج آقا سجاد علوی(1) و ایشان از مرحوم آقای اشکذری نقل کرد که: در خواب طلبه ای را که در سامرّا زندگی می کرد، دیدم که می گوید: من مرده ام، من از او پرسیدم: پدرم کجاست؟ گفت: می گویم امّا به شرط این که بدهی مرا به فلان قصاب که حدود هفتاد دینار است، ادا کنی. گفتم: مانعی ندارد. از خواب بیدار شدم طولی نکشید، خبر رسید که فلانی مرده است، به سراغ همان قصاب رفتم او نمی دانست مقدار بدهی چه مقدار است، بنا شد دفتر را ببیند، بعد معلوم شد که همان هفتاد دینار است و بالاخره با او به نصف مبلغ مذکور مصالحه کردیم، بعد مرحوم پدرم را در خواب دیدم و از جای او بااطّلاع شدم.

## داستان عسل

حجّه الاسلام و المسلمین حاج آقا جواد گلپایگانی از مرحوم پدرشان آیت اللَّه العظمی گلپایگانی نقل کردند که: به نجف اشرف رفته بودند و مهمان آقای مشکات بودند. شب در حجره ایشان خواب می بینند به حرم مطهّر حضرت مولی المتقین امیرالمؤمنین علیه السلام مشرّف شده اند، و کاسه ای از عسل روی قبر مطهّر گذاشته شده. در عالم خواب صدایی می شنود که از عسل بخور. ایشان هم با انگشت خود از آن عسل می خورد و بعد اجازه می خواهد که آن را برای آقا سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله ببرد، به او گفته می شود: به ایشان از آن عسل داده ایم.

از خواب بیدار می شوند و به آقای مشکات می گویند که: چیزی بیاور من با آب دهانم، آن را تبرّک کنم. آقای مشکات نباتی می آورد و مرحوم پدرم آن را به آب دهانشان متبرّک می کنند که خود همان نبات مورد استشفای برخی از افراد گردید.



---

1- 112. پدر آیت اللَّه علوی گرگانی.

آقای مشکات فرموده بود: من به حرم مطهّر رفتم و گفتم: شما به مهمان من این عنایت را داشتید به من هم عنایت فرمایید. در عالم خواب دیدم که در حرم هستم، یکی از قندیل های حرم باز شد و افتاد در دامن من، پیش خود گفتم: اگر این مطلب درست باشد، نباید خدّام حرم متعرض من شوند. دیدم خدّام متعرض من نشدند.

به هر صورت عجیب این است که مذاق فقهی مرحوم آقای گلپایگانی نزدیک به مذاق فقهی مرحوم آقای سید ابوالحسن اصفهانی است و این علامت وحدت همان عسلی است که موفق به خوردن آن شده اند.

### اثر تکبّر

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین دیباجی از مرحوم آیت اللّه آقای حاج آقا رحیم ارباب(1) نقل کردند که فرمودند: برخی از اقوام و یا دوستان نقل کردند که: در قبرستانی، جمجمه شخصی از قبر بیرون افتاده بود و بچه ها با آن بازی می کردند و به این طرف و آن طرف پرتاب می کردند، من بچه ها را از این کار بازداشتم و سر را از آنان گرفتم و دفن کردم. شب درعالم خواب دیدم شخصی از من تشکر می کند و گفت: من کدخدا بودم و تکبّر داشتم و همین تکبّر من بود که این طور مورد بی حرمتی بچه ها قرار گرفتم.

### مرحوم آقای کافی

آقای سید مهدی غروی فرمود: من لیستی از اسامی افراد از دوستان و خویشان نوشته بودم و مطابق آن در مظآنّ دعا به آنان دعا می کردم، در این لیست اسم مرحوم آقای کافی واعظ، اول بود، بعد این لیست را تغییر دادم و اسامی اقوام را اول



---

1- 113. از علمای بزرگ اصفهان.

ذکر کردم. شبی خواب دیدم مرحوم آقای کافی آمده می گوید: چرا اسم مرا حذف کردی؟ گفتم: حذف نکردم جا به جا کردم. گفت: نه حذف کردی، از خواب بیدار شدم لیست مذکور را نگاه کردم، دیدم درست می گوید نام ایشان حذف شده است، آن را اصلاح کردم، دوباره به خوابم آمد و گفت: حالا درست شد.

### آقا مرتضی ساعت ساز

حجّه الاسلام و المسلمین سید محمّد آل طه فرمودند: مرحوم آقا مرتضی ساعت ساز گفت: من عادت به زیارت شاهزاده سیدعلی در قم داشتم، در یکی از دفعات که به زیارت می رفتم، دیدم عده ای از دور من را به هم نشان می دهند، نفهمیدم مقصودشان از این کار چیست، تا نزدیک آمدند و گفتند: ما مریض داریم و ما به این امامزاده که از احفاد حضرت عباس علیه السلام است متوسّل شدیم، در خواب به ما گفته شد: به آقایی که طبق معمول به زیارت من می آید، رجوع کنید.

مرحوم آقا مرتضی ساعت ساز گفت: من به آنان گفتم من ساعت سازم، از درمان امراض اطّلاعی ندارم، بیمار شما چه عارضه ای دارد؟ گفتند: مبتلا به یرقان است. من در آن موقع به یادم آمد که مرحوم آقا سید محمود مدرسی به من گفته بود: شخصی نزد حضرت رضاعلیه السلام آمد و گفت: من یرقان دارم و آن حضرت به او فرمودند که: خیار تخمی را بگیر و پوست آن را بپز و آب آن را بخور. آن فرد طبق دستور عمل کرد و خوب شد، من همین مطلب را برای آنان بازگو کردم.

### برائت نامه

حجّهالاسلام آقای بهمنی فرمود: یکی از اساتید دانشگاه اصفهان که شاگرد آیت اللّه جوادی آملی - دامت برکاته - بوده است، اظهار داشت: یکی از شهدای انقلاب جمهوری

اسلامی

را در خواب دیدم، گفت: برائت نامه ام را به دستم دادند، دیدم روی آن ضرب در کشیده و آن را باطل ساخته اند، گفتم: به چه مناسبت ضرب در بطلان خورده است؟ گفتند: شما موقعی که در آموزش و پرورش بودی، خانمی را بی جهت از کار برکنار کردی و این مظلمه است که برائت نامه شما را باطل ساخته است و از من خواست که درباره استحلال از آن خانم تلاش کنم.

من از خواب بیدار شدم به سراغ برادر آن شهید رفتم و با هم به سراغ آن خانم رفتیم و مطلب را اظهار کردیم، آن خانم گفت: او حیثیت مرا از بین برد و مرا بیچاره کرد، من راضی نمی شوم. گفتیم: نصف اموال او را به شما می دهیم راضی شو، امّا راضی نشد.

### خبر از زمان وفات

یکی از آقازادگان مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عبداللَّه مجد فقیهی بروجردی فرمود: پدرم حدود دو سال قبل از فوت، فرمودند: در خواب، جریان وفاتم را دیدم در شب جمعه إن شاء اللَّه که باایمان از دنیا خواهم رفت و همین طور هم شد.

### آقای مجد فقیهی

یکی از آقازادگان مرحوم آیت اللَّه آقای شیخ عبداللَّه مجد فقیهی گفت: من در سوگ پدرم تا چهل روز سیاه پوشیدم، ولی در عاشورا تا هفتم امام حسین علیه السلام سیاه پوشیدم. یکی از دوستان به من گفت: پدرت را در عالم خواب دیدم از شما گله دارد و ناراحت است که چرا در سوگ ایشان تا چهل روز سیاه پوشیدی، ولی برای عزای امام حسین علیه السلام چنین کاری را نکردی.

## حضرت رضاعلیه السلام در ساعت آخر زندگی یکی از دوستانش

حجّه الاسلام و المسلمین آقای احمدی اصفهانی فرمود: به یک واسطه از حجّه الاسلام حاج آقا حسن بهشتی که به دست منافقین به شهادت رسید، نقل می کنم که فرمود: من موقع وفات پدرم کنار او بودم و وقت وفات ایشان را متوجّه بودم و شخص دیگری از وقت دقیق وفات ایشان خبر نداشت، مراسم را برگزار کردیم.

جوانی نزد من آمد و گفت: تسلیت عرض می کنم، پدر شما در فلان شب فلان ساعت از دنیا رفت. دیدم دقیقاً ساعت وفات و دقایق آن را بیان می کند. گفتم: شما از کجا متوجّه شدی در این ساعت و در این دقایق پدرم وفات نمود؟ ! گفت: مشهد رفته بودم، در مسافرخانه بودم، در عالم خواب دیدم به حرم مشرّف شدم، دم در حرم دیدم حضرت رضاعلیه السلام از حرم بیرون می رود، گفتم: آقا من به زیارت شما آمدم کجا می روید؟ فرمود: می روم اصفهان، حاج آقا مصطفی بهشتی در حال احتضار است، می خواهم موقع مرگ کنار ایشان باشم. من از خواب بیدار شدم و آن ساعت را یادداشت کردم و همین ساعتی بود که خدمتتان عرض کردم.

## خواب مؤلّف

صبح روز پنج شنبه بیست و سوم ماه صفر 1422 در عالم خواب دیدم: در منزل مرحوم آیت اللّه العظمی حکیم هستم و با ایشان مشغول صحبت بودم، موقع خارج شدنم، ایشان هم با من خارج شدند و با هم می رفتیم. در بین راه از ایشان پرسیدم: شما ولایت فقیه را مطلقه می دانید؟ ایشان فرمود: بلی، گفتم: دلیل آن چیست؟ فرمودند: روایات و ادلّه ای که ما را از تولّی و تمایل به کفّار نهی می کند، می تواند دلیل بر مشروعیت ولایت فقیه باشد. من از ایشان اجازه گرفتن وجوهات را تقاضا

کردم، ایشان فرمودند: مانعی ندارد ولی محرج نباشید، و بعد از من خداحافظی کردند و فرمودند: من می خواهم بروم منزل آقا میرزا علی مشکینی.

من از خواب بیدار شدم، بعد به فکرم آمد که این گفتار برمی گردد به همان مطلبی که مرحوم آقای بروجردی می فرمودند: نمی شود ما را از ولایت طاغوت ها و اهل تسنّن برحذر بدارند و یله و رها سازند، پس بالضروره باید همان نحو ولایتی که برای طاغوت و کفار هست برای فقهای شیعه وجود داشته باشد، پس تمام آنچه که حکومت ها مدّعی ولایت آن هستند، فقیه آن ها را دارد.

یکی از اعلام فرمود: این خواب رؤیای صادقه است، زیرا کلمه محرج کلمه شما نیست، بلکه کلمه آقای حکیم است.

## عنایت حضرت رضاعلیه السلام

آیت اللَّه علوی گرگانی فرمودند: مرحوم آیت اللَّه حاج آقا حسین خادمی اصفهانی از دوستان مرحوم پدرم بود، در ملاقاتی که با پدرم داشتند، گفتند: ما به مشهد مقدّس رفتیم، محل سکونتمان کنار آشپزخانه حضرتی بود، بوی غذا را همیشه استشمام می کردیم، ولی از غذای حضرتی بهره مند نشدیم. روزی که عازم برگشت بودیم قورمه سبزی داشتند، به مزاح خطاب به حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام کردم و گفتم: ما قورمه سبزی نخوردیم ولی بوی آن را استشمام کردیم.

در بین راه ماشین ما توقف کرد، راننده گفت: آقایان ما حدود دو سه ساعت در این جا هستیم، ماشین خرابی دارد. چاه آبی در آن نزدیکی بود، رفتیم آن جا برای تجدید وضو، طولی نکشید اهل آن آبادی به سراغ ما آمدند و گفتند: آقا نماز خود را در مسجد ما بخوانید، من هم قبول کردم. پس از اقامه نماز خواستم برگردم به

نزد ماشین، کسی از اهل ده گفت: آقا ناهار مهمان حضرت رضاعلیه السلام هستید، دیشب ایشان را در خواب دیدم، به من فرمودند: فردا آقایی که در این جا می آید، او را قورمه سبزی مهمان کنی.

توسّل به امام عصر - ارواحنا فداه -

آقای توکلی دبیر محترم رو به روی منزل ما در قم سکونت دارند، ایشان چند سال قبل گرفتار سرطان حنجره شدند و درمان می کردند، طولی نکشید که خوب شدند و خودشان ماجرای خود را این چنین بیان کردند که: من متوسّل به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - شدم، در عالم خواب دیدم نوری به منزل ما آمد و در عالم خواب در اتاق می گشت تا به تخت من رسید و جلو آمد و صحبت از خوب شدن به گوشم رسید. از خواب بیدار شدم. من که از جای خود نمی توانستم بدون کمک بلند شوم، رفتم در آشپزخانه، خانمم گفت: چطور خودت آمدی؟ گفتم: خوابی دیدم، گفت: نگو، من هم خواب دیدم بگذار من اوّل بگویم، وقتی شروع کرد به نقل خواب، دیدم همان طور که من در عالم رؤیا دیدم، ایشان هم دیده است و بحمداللّه کسالت مرتفع شد و فعلاً به کار خود بانشاط ادامه می دهد.

رؤیای صادقه

مرحوم حجّه الاسلام آقای سید علی مدرسی واعظ اظهار کرد: به پسر مرحوم آیت اللّه آذری گفتم: نمی خواهی برای پدرت خیراتی کنی؟ گفت: چرا! حواله کفش و لباس به من داد، من آن ها را تهیه کردم و بین فقرا تقسیم نمودم. پیرمردی که از ماجرا خبر نداشت، به من گفت: فلانی من خواب دیدم صحرای محشر است و مردم می خواهند از پل صراط عبور کنند و نمی توانند، تو از آن عبور کردی. به شما در

عالم خواب گفتم: چگونه از پل صراط گذشتی؟ در عالم خواب گفتی: با کفش خیرات گذشتم.

رؤیای صادقه

فرزندم آقا کاظم از برادر خانم خود آقا محسن موسوی نقل کرد که: من روی برخی از کتاب های ادبی مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین مدرس افغانی کار می کردم، ایشان را در خواب دیدم، ضمن تحسین کارم فرمود: من سی چهل صفحه در اخلاق دارم، روی آن ها کار می کردی بهتر بود. من از خواب بیدار شدم و از این مطلب اطّلاعی نداشتم، پیش کسی که نوشته های ایشان را در اختیار داشت، رفتم و گفتم: ایشان نوشته اخلاقی هم دارند؟ گفت: بلی سی چهل صفحه دارند. خواب را برای ایشان گفتم.

رؤیای صادقه

حجّه الاسلام و المسلمین آقای جوانمرد واعظ تبریزی در قم بالای منبر فرمود: خانم یکی از روضه خوان ها از دنیا رفت، شخصی ایشان را در وضع خوبی خواب دید، از او پرسید: این وضع به خاطر چیست؟ گفت: من نگران مرگ و مواقف بعدی بودم شوهرم به من می گفت: ناراحت نباش، تقوا داشته باش! وقتی حضرت عزراییل را دیدی، بگو: من همسر فلان روضه خوانم، به تو کاری نخواهد داشت. و همین طور وقتی نکیر و منکر را دیدی، همین مطلب را بگو. من چنین کردم و آنان به من کاری نداشتند و در این وضع قرار گرفتم.

شخص خواب بیننده نزد آن مرد روضه خوان می رود و ماجرا را شرح می دهد، می گوید: من این مطلب را فقط به او گفته بودم و به دیگری اظهار نکرده بودم.

## تازه ماندن اجساد و بدن های پاکان

### تازه ماندن بدن مرحوم ملاّ احمد نراقی

شخص موثّقی از مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای نجفی مرعشی نقل کرد: روزی با پدرم به صحن مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتیم، ناگهان متوجّه شدیم در گوشه ای از صحن، عدّه ای اجتماع کرده اند، نزدیک رفته و در کمال تعجّب مشاهده نمودیم قبر مرحوم ملاّ احمد نراقی خراب شده و بدن ایشان نیز پیدا شده است در حالی که آن بدن سالم باقی مانده است. پدرم به نزدیکی بدن رفت، دست او را بلند کرده و بوسید و فرمود: دست او مانند دست کسی بود که تازه خوابیده است.(1)

### تازه بودن بدن عالم بزرگوار مرحوم شهید سید مهدی خوانساری

تازه بودن بدن عالم بزرگوار مرحوم شهید سید مهدی خوانساری(2)آیت اللَّه آقای مصلحی از پدرشان آیت اللَّه العظمی اراکی نقل کردند: در خوانسار عالم بزرگواری به نام آقای سید مهدی خوانساری بود که حدود اسلامی را جاری می ساخت، حاکم خوانسار از او بسیار ناراحت بود و پس از چندی او را به دار آویختند. جنازه آن مرحوم را طبق وصیت به امانت در خوانسار دفن کردند تا بعداً



---

1- 114. به کتاب شرح احوال و آثار ملاّ مهدی و ملاّ احمد نراقی ص 509 رجوع شود.
2- 115. به کتاب فرزانگان خوانسار ص 172 رجوع شود.

به نجف اشرف حمل شود. پس از چند سال برای اجرای وصیت، جنازه آن بزرگوار را از خاک بیرون آوردند و به نجف حمل نمودند.

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای سید محمّدتقی خوانساری از مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ موسی خوانساری (صاحب تقریرات مرحوم آیت اللَّه العظمی نایینی) نقل کردند که: وقتی جنازه عالم بزرگوار سید مهدی خوانساری را به نجف آوردند، مرا متصدّی امر دفن جنازه آن مرحوم کردند. وقتی ما جنازه آن مرحوم را از تابوت بیرون آوردیم، جنازه را بعد از گذشت چند سال، صحیح و سالم و تازه یافتیم در حالی که بوی عطر سیب نیز از جنازه به مشام می رسید.

### تازه بودن بدن شیخ طوسی

یکی از موثّقین نقل کرد: وقتی که در نجف ساکن بودم، روزی مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای خویی پدرم را خواست. من نیز به همراه پدرم خدمت آن بزرگوار رسیدیم، ایشان رو به ما کرده و فرمودند: جنازه شیخ طوسی در حال تعمیر قبر، نمایان شده و قرار است با چندنفر به زیارت بدن آن مرحوم برویم، لذا خواستم شما هم همراه من باشید. با هم به سوی مقبره شیخ طوسی رفتیم.

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حکیم و مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای شاهرودی و عده ای دیگر هم آمده بودند، همه ما مشاهده کردیم که جنازه شیخ طوسی رحمه الله پس از گذشت قرن ها تازه و سالم مانده است، نیمی از محاسن ایشان رنگ حنا داشت و ناخن ها نیز حنا بسته شده بود، قدّ ایشان متوسط، بدن لاغراندام و گویا پوست بدن به استخوان ها چسبیده بود. پس از آن که حضرات آیات عظام بدن مبارک شیخ را زیارت کردند، آقای حکیم دستور فرمودند قبر مطهّر آن بزرگوار را بپوشانند و سنگ مرمر اعلایی هم بر روی قبر ایشان بگذارند.

### تازه بودن جسد یکی از سادات پس از حدود یکصد سال

در خبرنامه داخلی جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم شماره 4/4/1381366 آمده است: طبق اطلاعات واصله از رفسنجان، چندی قبل به دنبال ریزش شدید برف در روستایی از توابع رفسنجان، از داخل باغی واقع در محلّه مهدی آباد، جسد جوانی 25 الی 30 ساله کاملاً سالم با کفنی تمیز که با زعفران بر روی آن سوره جمعه نوشته شده بود، کشف می گردد. این جسد احتمالاً مربوط به یکصد سال قبل و متعلق به یکی از سادات بوده که از سابق مورد توجّه و علاقه اهالی بوده و مردم در این محل اقدام به پرداخت نذورات و... جهت گرفتن حاجات خود می نمودند.

این جسد در حضور امام جمعه محترم رفسنجان مجدّداً در همان محل دفن شده و مقبره نیز با نرده هایی محصور گردیده، بعد از آن هم مردم سراسر استان با کسب اطّلاع، به تدریج به این محل مراجعه کرده و بیماران خود را جهت شفا به آن جا می آورند. گفته شده: تاکنون چند بیمار از جمله یک دختر 18 ساله کر و لال شفا یافته اند.

### تازه بودن بدن قطب راوندی

مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ محمّدعلی اراکی می فرمود: با مرحوم آقای حاج سید محمّدتقی خوانساری - اعلی اللَّه مقامه - به خوانسار رفتیم. مرحوم آخوند محمّدحسن جلالی(1) نقل کرد که: استادم مرحوم آقا شیخ محمّدحسن(2) فرمود: وقتی که صدر اعظم (قریب به زمان مشروطیت) صحن مطهّر قم را تعمیر می کرد، در اثر



---

1- 116. ایشان از هم بحث های مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی و مورد وثوق ایشان و مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای خوانساری و مردم خوانسار بود.
2- 117. وی نیز از اساتید مرحوم آقای خوانساری و مورد اعتماد بوده است.

تعمیر، روزنه ای به قبر قطب راوندی باز شده بود. من رفتم و از نزدیک دیدم که دو سر زانوی مرحوم قطب راوندی سالم است، سر خود را داخل قبر کردم و سر زانوی آن بزرگوار را بوسیدم در حالی که اثری از فرسودگی در آن نبود و هیچ تأثیری هم از بوسیدن من در آن به وجود نیامد...

مرحوم آیت اللَّه اراکی می فرمودند: من قبلاً این داستان را شنیده بودم و این مطلب هم بین مردم قم متواتر بود که جنازه مرحوم قطب راوندی تازه است.

### تازه بودن جسد آقا شیخ موسی

مرحوم آقای حاج ابوالحسن عطّار از قول مشهدی محمّدکریم نقل می کرد: پس از گذشت 54 سال از مرگ عالم جلیل القدر آقا شیخ موسی(1) پسر مرحوم حاج ملاّ جعفر(2)، جنازه او را تر و تازه دیدم به طوری که حتی بوی کافور از جسد پاک او استشمام می شد. لازم به ذکر است که قبر آن مرحوم در یکی از رواق های حضرت عبدالعظیم علیه السلام بوده است.

### نمونه دیگر

آیت اللَّه حاج سید علی محقق فرمودند: مرحوم پدرم برای تبلیغ به گرکان می رفت و آن جا موقوفه ای بود که متولّی آن آقای حاج میرزا احمد غریب بود و به پدرم بابت تبلیغ از همان موقوفه می دادند و پدرم از این موضوع خوشنود بود که از مردم چیزی نمی گیرد. آقای غریب فوت شد و وصیت کرده بود که پدرم به ایشان



---

1- 118. عیسی ظ.
2- 119. در کتاب اختران فروزان ری و تهران ص 120 و 290، شرح حال حاج ملاّ جعفر تهرانی و فرزندش حاج شیخ عیسی یاد شده است.

نماز بخواند و بعد او را به امانت در جایی دفن کردند و پس از 13 یا 14 سال او را از محلی که به امانت گذارده بودند، طبق وصیت به جایی دیگر بردند. مرحوم پدرم فرمود: جنازه ایشان بعد از 13، 14 سال تازه بود.

ص:170

## آثار نیک و بد اعمال و داستان های دیگر

### نماز اوّل وقت

مرحوم حجّه الاسلام آقا سید عبّاس حسینی واعظ قمی فرمود: مشهد رفتم و خدمت مرحوم آقای حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رسیدم، به ایشان عرض کردم: برای عاقبت به خیری و روزی چه کاری باید کرد؟ فرمود: نماز اوّل وقت، نماز اوّل وقت، نماز اوّل وقت.

### اثر انجام واجبات

آیت اللَّه مصلحی فرمودند: مرحوم پدرم وقتی مردم به خانه مرحوم آقای حاج سید محمّدتقی خوانساری آمدند و از ایشان تقاضای اقامه نماز استسقا کردند، برای مردم صحبت کرده بودند که شما خمس و زکات و واجبات مالی و غیره را انجام بدهید، مورد مغفرت الهی قرار می گیرید و باران خواهد آمد و نیازی به نماز استسقا نیست و خیلی ها صلاح نمی دانستند که اقامه نماز شود، ولی بالاخره مرحوم آقای خوانساری نماز استسقا را اقامه کرد.

### مکاشفه حال احتضار یکی از تجّار گنه کار

آیت اللَّه مصلحی فرزند مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ محمّدعلی اراکی

فرمودند که: پدرم از مرحوم حاج سید مهدی کشفی(1) نقل می کرد که: روزی ناگهان دیدم خانه ما بزرگ شده و دور تا دور خانه، اتاق ها و حجره های فراوانی به چشم می خورد. چشم خود را مالیدم، گفتم: شاید خواب هستم، دیدم خواب نیستم در حیرت و تعجّب فرو رفتم، در این هنگام متوجّه شدم از داخل یکی از حجره ها صدای ناله ای به گوش می رسد، جلو رفتم ناگاه یکی از تجّار تهران را دیدم که او را در آن حجره خوابانده اند و روی سینه اش تا نزدیک سقف اتاق، سنگ آسیا روی هم چیده اند و یک نفر هم روی سنگ ها نشسته است. از آن مرد خواستم که از این تاجر دست بردارد، ولی او اعتنایی به من نکرد، برگشتم.

از این جریان چیزی نگذشت که به حال عادی برگشتم، خدمت استاد بزرگوارم مرحوم آیت اللّه آقای حاج میرزا جواد آقای تبریزی - نوّر اللّه مرقده - رسیدم و داستان را برای ایشان شرح دادم. آن بزرگوار فرمود: این تاجر در حال احتضار بوده است، و به شما حال احتضار او را نشان داده اند و او هم اکنون باید مرده باشد. چیزی نگذشت که جنازه او را از تهران به قم آوردند و معلوم شد جریان همان طور بوده که استاد فرمودند.

### مکاشفه برخی از اهل تقوا

آیت اللّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: یکی از دوستان کاسب من در جهرم در اثر تقوا و پرهیزِ از غذای شبهه ناک به جایی رسیده بود که گاهی دیوار برای او حجاب نبود. ایشان تعریف می کرد: روزی برای خرید جنسی به طرف منزل شخصی رفتم، صاحب منزل در حالی که در کوچه ایستاده بود، گفت: چنین جنسی را ندارم، ولی چون دیوارها و ستون ها برای من حجاب نبود و به صورت شیشه بود،



---

1- 120. از شاگردان آیت اللّه اراکی و نواده سید ریحان اللّه بروجردی.

من از پشت دیوار همان جنس را در زاویه ای از زیرزمین منزل او می دیدم. و می فرمود: بعد این حالت از من گرفته شد.

آقای شب زنده دار می فرمودند: دوست مذکور حال خوبی دارد، در حال قنوت نماز وتر، بعضی از مناجات های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با حالی بسیار خوش می خواند.

### اثر غیبت و بدگویی از دیگران

حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محی الدین حائری شیرازی(1) فرمودند: شیخ بهلول نقل کرد: در زمان رضاخان به خاطر آن که مورد غضب شاه بودم و مأموران در تعقیب من بودند، همسر خود را طلاق دادم؛ زیرا اگر او به زوجیت من باقی می ماند، ممکن بود مورد تعرّض دستگاه قرار بگیرد، حتی پس از آن که او را طلاق دادم و عده او تمام شد، وسیله ازدواج مجدّد را برای او فراهم آوردم تا هیچ ناراحتی و خطری از ناحیه من متوجّه او نشود.

مدّتی گذشت این زن مُرد، من در خواب سه نفر زن را دیدم که نزد من آمدند. از آنان پرسیدم: شما کیستید؟ یکی از آن ها گفت: من عمّه پدر تو هستم، و دو نفر دیگر هم از خویشان به شمار آمدند.

به هر صورت آنان به من گفتند: حضرت زهراعلیها السلام ما را فرستاده است تا این مطلب را به شما برسانیم که وقتی زن شما از دنیا رفت، ملائکه عذاب قصد عذاب او را داشتند، ولی حضرت زهراعلیها السلام دستور فرموده است: فعلاً دست از عذاب او بردارند. علّت عذاب، غیبت هایی بود که او از بعضی از مردم کرده بود و دلیل



---

1- 121. امام جمعه شیراز.

دستور توقّف عذاب از سوی حضرت زهراعلیها السلام نیز آن است که شاید از غیبت شدگان رضایت خواهی شود و آنان نیز رضایت دهند.

شیخ بهلول گفت: من پس از بیدار شدن از خواب، فوراً خود را به محل سکونت آن زن رسانیده و به منبر رفتم، بالای منبر به مردم گفتم: شخصی از اهل این محل از دنیا رفته و غیبت بعضی از مردم را کرده است، از تقصیر او بگذرید و او را عفو کنید تا از عذاب اخروی نجات یابد و به دیگران هم که در جلسه حاضر نیستند، بگویید تا از تقصیر او بگذرند.

بعد از مدّتی، همسر سابقم را در خواب دیدم که رو به من کرده و گفت: فلانی راحت شدم. و اضافه کرد که: تو نیز این جا بیا، چرا در دنیا این محل کثیف مانده ای...

### نمونه ای از صورت های برزخی

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار نقل کردند: در محل ما جهرم، مواعظ مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری - اعلی اللَّه مقامه - زیاد خوانده می شد و تربیت شده های آن مجالس بسیار رشد معنوی می کردند.

روزی یکی از آنان اظهار می کرد: به اصفهان سر قبر بابا رکن رفتم، در حال فاتحه خواندن مشاهده کردم بین من و بابا رکن به اندازه یک مقوّا بیشتر فاصله نیست. در صورتی که بابا رکن قبر بلندی دارد. و نیز فرمودند: آن جا صدایی را شنیدم، اما مضمون صدا را نقل ننمودند.

### قدرت روحی مرحوم آیت اللَّه آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی

مرحوم آیت اللَّه حرم پناهی(1) ازشهید آیت اللَّه دکترسید محمّدبهشتی - اعلی اللَّه مقامه -



---

1- 122. حاج شیخ محسن حرم پناهی از علما و مدرسان حوزه علمیه قم.

نقل کردند: شخصی شهردار مشهد شده بود، از نظر دینی وضع خوبی نداشت و متعبّد به آداب اسلامی هم نبود. پس از مدّتی او را دیدم که متعبّد به آداب اسلامی شده است.

از او پرسیدم: چطور تغییر کردی؟ گفت: واقع مطلب این است که در سالن بیمارستان شاه رضا موریانه پیدا شد و من نیز با جدّیت تمام به مبارزه با آن ها پرداختم، انواع دواهای موریانه کُش به کار گرفته شد، ولی نتیجه ای نداشت.

روزی در دفتر کار خود نشسته بودم یکی از کارمندان با اجازه به داخل اتاقم آمد، به او گفتم: چه کاری داری؟ گفت: می خواهم ببینم ناراحتی شما برای چیست؟ من با عصبانیت به او گفتم: به تو مربوط نیست.

وی از دفتر بیرون رفت، بعد با خود گفتم: این چه کاری بود مرتکب شدم، شاید او بتواند راهی را به من نشان بدهد. دوباره او را خواسته و مشکل موریانه را به او گفتم و اضافه کردم که اگر سالن خراب شود جواب رضاشاه را چه باید بدهم؟!

گفت: راه حل این است که پیش آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی بروید و از ایشان کمک بگیرید. گفتم: تو برو و بگو. گفت: نمی شود، شما خودتان باید نزد ایشان بروید و مشکل را مطرح کنید. گفتم: پس بیا با هم برویم. او نیز قبول کرد.

تا آن که روزی با هم خدمت آن بزرگوار رسیدیم، ایشان را در اتاق بدون فرشی روی حصیر نشسته دیدیم، سر خود را بالا کرد و فرمود: چه می خواهید؟ مشکل را گفتم، آن بزرگوار کاغذی برداشت و روی آن نوشت: موریانه ها بروید. آن را به من داده و فرمود: این کاغذ را وسط سالن به سقف آویزان کنید.

من از حرف ایشان نزدیک بود بخندم، ولی به هر زحمتی بود خود را کنترل نمودم، آن گاه با هم برگشتیم، در راه به آن فرد گفتم: اگر من چنین کاری بکنم، همه

جا پخش می شود و مورد تمسخر افراد می شود. کارمند مذکور گفت: من آن را آویزان می کنم. فردا که به سالن آمدم، آن را به سقف آویزان دیدم، به ناگاه مشاهده کردم که تمام موریانه ها به صف شده و از سقف به پایین آمده و در همان جا می میرند. چیزی نگذشت که همه آن ها از بین رفته و لاشه های آن ها روی هم ریخته و انباشته گردید.

باز خاطره دیگر این که: خانم من به سرطان مبتلا شد، هرچه او را معالجه می کردم سودی نداشت، عاقبت به من گفت: شما پیش حاج شیخ حسنعلی برای موریانه رفتید، چرا برای معالجه من پیش ایشان نمی روید؟! گفتم: آخر تو بی حجاب هستی، چطور می توانیم پیش ایشان برویم؟ گفت: من چادر به همراه خود می آورم و نزدیک منزل ایشان که رسیدیم، چادر به سر می کنم.

سرانجام خدمت ایشان رسیدیم، ایشان پرسیدند: چه شده است؟ ماجرا را گفتیم. او انجیری را به همسرم داد و فرمود: آن را بخور. ایشان انجیر را خورد و پس از چندی خوب شد و اثری از سرطان باقی نماند. این جریان ها مرا به این نکته که عالم دیگری غیر از عالم مادّه وجود دارد، معتقد ساخت و سبب شد که تغییراتی در من به وجود آید.

### مشکل شدن امور به خاطر ترک نماز

آیت اللَّه شیخ عبدالکریم حق شناس تهرانی(1) نقل کردند: موقعی که من در قم ساکن بودم، یکی از جوان هایی که با من رابطه داشت نامه ای به من نوشت که: فلانی! مرا برای سربازی طلبیده اند، شما دعا بفرمایید تا شاید از آن خلاص شوم. من هم به حرم حضرت معصومه علیها السلام رفتم و برای نجات او دعا کردم.



---

1- 123. سال ها امام جماعت مسجد امین الدوله بازار تهران بود.

شبان گاه خواب دیدم که جوان مذکور به اتاقم آمده و به سینه می زند و حسین، حسین می گوید. خواب را برای مرحوم آیت اللّه آقای حجّت نقل کردم. ایشان چنین تعبیر فرمود: این شخص مضطرّ است، بیشتر درباره او دعا کنید. من هم اجابت کرده و بیشتر دعا کردم. تا آن که شبی مجدّداً در عالم خواب به من گفتند: ما رفتن به سربازی را از او برمی داریم به شرط آن که او نماز بخواند و هرگاه در نماز کوتاهی کند، دوباره او را مبتلا می کنیم.

من پس از بیدار شدن از خواب، بسیار تعجّب کردم و همان طور که در خواب شرط شده بود، دستوری را طی نامه ای برای او نوشتم. او نیز در جواب من نوشت: شما از کجا ملتفت شدید که من نماز نمی خوانم؟ ! هیچ کس حتی پدر و مادرم نیز از آن اطّلاع نداشتند.

### قدرت روحی حاج شیخ غلامحسین بادکوبه ای

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین محامی نقل کردند: شخصی نزد مرحوم پدرم حاج شیخ غلام حسین بادکوبه ای آمد و گفت: بچّه من خون دماغ شده و هرچه معالجه کرده ایم، نتیجه ای حاصل نشده است و الآن نتیجه خون دماغ به جای خطرناکی رسیده است.

پدرم همراه آن شخص به نزد بچه رفته و فرمود: خون نیاید. پس از این دستور خون دماغ آن کودک بند آمد و دیگر هم خون دماغ نشد. اکنون هم آن بچّه به درجه دکتری نیز نایل آمده است.

### نماز استسقای مرحوم آیت اللّه العظمی خوانساری و نزول باران

آقای جعفری تبریزی که خود در نماز مرحوم آیت اللّه خوانساری جهت نماز

استسقا شرکت کرده بودند، اظهار داشتند: ایشان روز اول با مردم شهر به اقامه نماز پرداختند، اما باران نیامد. روز دوم با جمعی از اهل علم به نماز ایستادند که بحمد اللّه به لطف پروردگار باران نازل شد.

آقای مصلحی هم نقل می کردند، آیت اللّه العظمی اراکی که در نماز فوق شرکت داشتند، می فرمودند: روز اول مرحوم خوانساری به منطقه خاکفرج رفته و ادای نماز نمودند،(1) ولی باران نیامد. روز دوم (روز شنبه) پس از درس، ایشان به سوی قبرستان نو رفته و در کنار آن قبرستان نماز را خواند، به عنایت پروردگار همان روز باران بارید. به همین مناسبت، عصر آن روز مرحوم آقای اشراقی در مدرسه فیضیه منبر رفتند.

مؤلّف گوید: بنده نیز از آیت اللّه العظمی اراکی شنیدم که می فرمود: وقتی مردم به دنبال مرحوم آقای خوانساری برای اقامه نماز استسقا راه افتادند، سربازان انگلیسی ابتدا تصوّر می کردند که مردم برای مقابله با آنان به راه افتاده اند؛ لذا آماده شدند که اگر مردم به سوی آنان بروند به طرف آنان شلیک کنند، ولی بعد که با دوربین های خود دیده بودند مردم با پای برهنه و تحت الحنک انداخته راه افتاده اند و چیزی در دست ندارند، مطمئن شده بودند که خطری آنان را تهدید نمی کند و در عین حال ناظر جریان نیز بودند. پس از نزول باران آنان بسیار تعجّب کرده بودند و برای مرحوم آیت اللّه خوانساری پیغام دادند که آقا به ما هم دعا کن، زیرا مدّت زیادی است دور از وطنیم و از این که در این دیار غربت مانده ایم، ناراحتیم.



---

1- 124. آن روز، روز جمعه بوده است که بعد از ادای نماز جمعه، نماز استسقا خواندند.

### تأثیر کلام مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد

آیت اللَّه حاج سید محمّد حسن لنگرودی از مرحوم پدرشان آیت اللَّه حاج سید مرتضی لنگرودی(1) نقل کردند که: مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد تهرانی گفتند: یک وقت پشه ها ما را آزار می دادند، من رفتم دم در اتاق و گفتم: ای پشه ها! مگر در علم خدا گذشته که شما این قدر ما را آزار برسانید؟ از آن روز به بعد پشه ای نیامده و آزاری نرساندند.

مؤلّف گوید: من هم از مرحوم حجّه الاسلام آقای شیخ عبدالحسین جاودان، فرزند مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد شنیدم که می گفت: چهل سال است از وقتی که پدرم به پشه ها اشاره کردند که نیایند، در اتاق ایشان پشه ای دیده نشده است.

### اثر ارادت به سادات و از خود گذشتگی

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی نقل فرمودند که: مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری - نوّر اللَّه مرقده - فرمودند: سه انکشاف برای حاج شیخ ابراهیم رخ داده بود:

یک بار امام عصر - ارواحنا فداه - را در خانه میرزای بزرگ شیرازی دیده بودند که آن جا تشریف دارند در حالی که سه نفر از علما: میرزای بزرگ شیرازی، حاجی نوری و ملاّ فتحعلی سلطان آبادی در خدمت ایشان هستند، در بین آنان کسی که از همه بهتر با امام عصر - ارواحنا فداه - می توانسته صحبت کند، حاجی نوری بوده است. بار دوم، لقمه غذایی را به صورت عذره می بیند که پس از تحقیق معلوم می شود غصبی بوده است. بار سوم، گیاهی را می بیند که در حال تسبیح الهی است.

علّت این انکشافات این بوده که: هنگامی که حاج شیخ ابراهیم در مدرسه ای در یک حجره دو نفری زندگی می کرده است، با هم حجره ای خود قرار می گذارند که



---

1- 125. از علمای بزرگ حوزه علمیه قم و معاصر آیت اللَّه العظمی بروجردی.

کارهای حجره را به نوبت انجام دهند، ولی مرحوم حاج شیخ ابراهیم به خاطر آن که هم حجره ای او سیدی از اهل شهر ری بوده است، خود بنا را بر این می گذارد نوبت او را نیز خودش انجام دهد. در نتیجه این گذشت و ارادت به فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله، انکشافات مذکور برای او رخ می دهد.

### اثر خدمت و احترام به پدر و مادر

آیت اللَّه خزعلی از عموی بزرگوار خود، مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ محمّدرضا بروجردی(1) چنین نقل می کردند که پدر آقای مشکور(2) در عالم خواب می بیند: به حرم امام حسین علیه السلام مشرّف شده است و همه مردمی که آن جا به زیارت مشغول هستند - به جز چند نفر - به صورت حیوانات دیده می شوند. در همان حال نیز مشاهده می کند که جوانی به حرم وارد شده و گفت: السلام علیک یا اباعبداللَّه! و از آن حضرت جواب شنید: وعلیک السلام احسنت.

آقای مشکور می گوید: از خواب بیدار شده و به حرم مشرّف شدم، منظره حرم را همان طوری که در خواب دیده بودم، مشاهده کردم. البته همه به صورت انسان هستند، اما افراد همان افرادی بودند که در خواب آن ها را مشاهده نموده بودم. چیزی نگذشت که ناگهان دیدم همان جوان نیز آمده و سلام داد، ولی من جواب سلام حضرت را نشنیدم.

سراغ جوان رفته و جریان خوابم را به او گفتم. جواب داد: مهم نیست. گفتم: چطور این خواب برای شما مهم نیست؟ گفت: من جواب آن حضرت را شنیدم.



---

1- 126. عموی آیت اللَّه خزعلی، آیت اللَّه حاج شیخ محمّدتقی بروجردی صاحب تقریرات اصول آیت اللَّه آقای ضیاء الدین عراقی است، شاید عموی دیگری هم داشته باشند.
2- 127. از علمای نجف اشرف.

گفتم: شما چه کردی؟ جواب داد: من هر شب جمعه به زیارت حضرت می آیم و هربار پدر یا مادرم را به حرم می آورم. یک بار پدر و مادرم هر دو با هم گفتند ما را ببر. در بین راه پدرم به زمین خورد و از راه رفتن عاجز شد. ولی باز از من خواست که او را به حرم ببرم، من او را روی دوش خودم قرار داده و به حرم بردم، لذا حضرت جواب من را دادند و مرا تحسین کردند.

### نورافشانی دهان مبارک محدث بزرگوار حاج شیخ عبّاس قمی

مرحوم حجّه الاسلام آقای سید مرتضی سبزواری(1) با دو واسطه موثّق نقل کردند: شبی به همراه یکی از دوستان از زیارت حضرت رضاعلیه السلام بازمی گشتیم. در بین راه از دور متوجّه شدیم شیخی عبا به سر کشیده و به طرف صحن می رود در حالی که گاهی جلوی او روشن می شود، از آنچه دیدیم بسیار تعجّب کردیم.

شخصی که همراه من بود، گفت: من نمی روم تا بفهمم این روشنایی چه چیزی است که گاهی پدید می آید؟ ! نزدیک تر رفته و متوجّه شدیم چراغی در دست او نیست، بلکه او هر موقع ذکر می گوید و دندان های او نمایان می شود، روشنایی نیز حاصل می شود، جلوتر رفته دیدیم آن شخص بزرگوار مرحوم آقای حاج شیخ عبّاس قمی صاحب کتاب مفاتیح الجنان است.

### باز شدن چشم برزخی و رؤیت ملکوت افراد و اشخاص

مرحوم آیت اللَّه آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی، از آیت اللَّه آقای سید موسی زرآبادی(2) نقل کردند که: من در تهران مشغول درس بودم، روزها مردی کنار راه



---

1- 128. از منبری های معروف مشهد بود.
2- 129. مرحوم آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی درباره ایشان فرمودند: گرچه ما سید بحرالعلوم را درک نکردیم، ولی مرحوم زرآبادی نمونه او بود و اگر او را نمی دیدیم معنویاتی را که از سید بحرالعلوم نقل می شود، باور نمی کردیم.

بساط می انداخت و کسب می کرد در حالی که هیچ سر و صدایی نداشت. من رفته رفته با او رفیق شدم، یک وقت به من گفت: فلانی من مردم را نوعاً به صورت آدمی ÜÖ نمی بینم، حتی برخی از افراد که به صورت آدم می باشند پاهایشان شبیه پای شتر است.

من از او خواستم که اگر ممکن است من هم بتوانم این واقعیت ها را ببینم. وی گفت: تو طاقت نداری. من اصرار کردم، به اشاره او این حال برای من نیز حاصل شد به طوری که غالب مردم را به صورت آدم نمی دیدم. مدّتی بدین منوال گذشت دیدم طاقت ندارم، روزی از او خواستم مرا به حالت قبلی برگرداند، که به توسط او به حالت عادی برگشتم.

### تبدیل پول های نماز و روزه استیجاری به پول های گداخته

مرحوم آیت اللَّه حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی(1) نقل کردند: مرحوم پدرم در درس یکی از اساتید شرکت می کردند، ایشان می فرمود: من دیدم استاد دست خود را موقع درس و غیره در کاسه آب سردی فرو می برد و آب آن کاسه را هم پس از مدّتی عوض می کند.

پدرم از دیدن این منظره تعجّب می کند، روزی خصوصی از سبب این کار از استاد پرسش می کند. استاد در پاسخ می فرمایند: روزگاری مردم نزد من وجوهی برای نماز و روزه می آوردند، من آن ها را به یکی از دوستان که به تصوّرم آدم خوبی بود، می دادم و او پول ها را از من می گرفت، اما در واقع نه نماز می خواند و نه روزه می گرفت.



---

1- 130. از مراجع تقلید شیعه و استاد امام خمینی قدس سره.

من از این موضوع هیچ اطّلاع نداشتم، تا آن که او مُرد، به تشییع جنازه او رفته و او را خود در قبر گذاشتم. موقعی که قصد داشتم بند کفن را باز کنم، ناگاه دیدم سطح بدن او پوشیده از پول های گداخته شده است. در این هنگام نوک انگشتان من با آن پول های گداخته اصابت کرد. از آن روز به بعد انگشتان من سوزش شدیدی پیدا کرده است که من ناچار برای رفع سوزش آن را در آب سرد فرو می برم و پس از مدّتی آب سرد که گرم می شود، باید آب را عوض کنم.

### خشک شدن پا به واسطه کوتاهی در ادای احترامات

مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی فرمودند: شخصی از آیات و علمای بزرگ قم را پس از فوتش در خواب دیدند که می گوید: علّت آن که در آخر عمر مدّتی پایم فلج شد و از کار افتاد، آن بود که نسبت به فلان عالم آن طوری که شایسته مقام او بود، ادای احترام نکردم.

### بچه دار شدن به برکت شرکت در جبهه های جنگ تحمیلی

حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ زین العابدین باکویی، امام جمعه فریدون کنار فرمودند: تاکنون دو نفر از اشخاصی را که از آن ها اولاد نمی شده است، می شناسم که نذر کرده اند: سه ماه در جبهه های جنگ علیه عراق با نیت خالصانه شرکت کنند تا بچه دار شوند، آنان پس از حضور در جبهه دارای بچه شدند.

### تأثیر و قدرت نفس مردان خدا

مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی فرمودند: پدر مرحوم آقای حاج سید حسین قاضی(1) شخصی متدین و والامقام بود. ایشان فرمود: در حرم حضرت رضاعلیه السلام



---

1- 131. عموزاده علاّمه طباطبایی.

تشرّف یافته بودم، زائری را دیدم خواستم با او صحبت کنم، ولی او در قلب من تصرّف کرد، به طوری که قدرت نیافتم تا با او سخنی بگویم.

### اثر ترک حج

حجّه الاسلام والمسلمین حاج سید موسی اصفهانی ساکن سنندج گفتند: دایی من با مرحوم آیت اللّه العظمی حکیم مرتبط بود و به درس ایشان می رفت، ایشان گفت: آقای حکیم فرمودند: با شخصی دوستی فراوانی داشتم و با هم قرار گذاشته بودیم که هرکدام زودتر از دنیا رفتیم، به خواب دیگری بیاییم.

دوست من وفات یافت و حدود یک سال گذشت و به خوابم نیامد، پس از گذشت یک سال به خوابم آمد، گفتم: قرار بود زود به خوابم بیایی! گفت: هنگامی که مُردم، به من گفتند: مُتّ یهودیاً أو نصرانیاً. گفتم: چرا؟ گفتند: چون حج به گردن داری. بسیار ناراحت شدم، امّا در آن حال حضرت فاطمه زهرا و ائمه اطهارعلیهم السلام را دیدم، دست به دامن حضرت زهراعلیها السلام شدم، آن بزرگوار سفارش مرا به حضرت مهدی علیه السلام کرد، آن حضرت حجّ مرا به گردن گرفت تا در سال آینده به جا آورد، و من تا حج را آن حضرت انجام نداد، آزاد نشدم.

### حل مشکلات

مرحوم حاج آقای عسکری فرمودند: مرحوم حاج محمود آقای کاشانی ضمن برشمردن مشکلش به رسم چاره جویی به من گفت: فلانی نمی دانم چه کنم؟ چندی پیش بندرانزلی رفته بودم، متوجّه شدم که کنار دریا، عدّه ای از دوستانم کنار جوانی نشسته اند. مرا نیز صدا زدند و من نیز به سوی آنان رفتم، جوانی که آن جا نشسته بود، از او چیزهایی می پرسیدند و جواب می گرفتند.

آن جوان به من گفت: شما یک چیزی به داخل دریا بیندازید، اگر بیرون آورده شد مشکل شما حل می شود. من نیز جا سیگاری، که برای منزل خریده بودم را در دستمال پیچیده و به دریا انداختم، بعد از مدّتی با تعجّب بسیار دیدم کنار دریاست. آن جوان به من گفت: اگر می خواهی مشکل شما حل شود، مقدار ششصدتومان طلا و نقره بیاور تا آن را طلسم کنم و به دریا بیفکنم، تا مشکلتان حل شود. حالا نمی دانم چه کنم؟ این کار اسراف نیست؟! من گفتم: این کار را نکن، ممکن است حقه و کلک باشد و احتمال دارد با اجنّه نیز ارتباط داشته باشد و آن طلا و نقره را بعد از آن که به دریا انداخت، بیرون بیاورد و خودش آن را تصاحب کند.

بعد از مدّتی حاج محمودآقا را دیدم، گفت: فلانی من پس از ملاقات با تو به منزل رفته و با توجّه به شک و تردیدی که داشتم، قرآن را برداشتم و با خدای خود مناجات کردم و گفتم: خدای عزیز! مرا راهنمایی کن چه کنم؟ خوابیدم. در عالم خواب دیدم کسی مرا مخاطب قرار داده، می گوید: ششصد تومان را بردار و به نشانی منزلی در کوچه هفت تن ببر و آن را به شخص سیدی که در آن جا هست بده تا حاجت تو برآورده شود.

از خواب بیدار شدم، پول را برداشته و به سمت کوچه مذکور به راه افتادم، از مغازه دار محل سراغ سید را گرفتم، او گفت: سیدی در انتهای این کوچه منزل دارد. به آن جا رفته و درب را به صدا درآوردم، آقایی درب را باز کرد، پول را به او دادم و بازگشتم. دو روز دیگر ملاحظه کردم که به راحتی مشکل من حل شد. مشکل من در آن زمان که سخت مرا به خود مشغول کرده بود، اجناسی بود که در مرز شوروی توقیف شده بود و به هیچ وجه آن را ترخیص نمی کردند، که به لطف خداوند، پس از دادن آن وجه به سید مذکور، اجناس من ترخیص شد و از ناراحتی بیرون آمدم.

### مرحوم علاّمه طباطبایی

مرحوم حجّه الاسلام آقای سید عبّاس حسینی واعظ فرمود: روزی به خانه حاج سید عبداللّه (از علمای معروف قم بوده است) برای روضه خوانی رفته بودم، مرحوم علاّمه طباطبایی وارد شدند، از من پرسیدند: اتاقی که مردم صد سال است در آن برای امام حسین علیه السلام گریه کرده اند، کجاست؟ من به ایشان نشان دادم، ایشان درآن اتاق رفتند و برای شرکت در عزاداری نشستند.

### حاج شیخ حسنعلی تهرانی

مرحوم آیت اللَّه آقای مروارید نقل فرمودند: مرحوم حاج شیخ حسنعلی تهرانی(1) از نجف همراه میرزای شیرازی به سامرّا رفتند و در سامرّا بودند و اجتهاد خود را مکتوم می داشته و بسیار مورد احترام میرزا بوده است. در سامرّا سه مجلس عزا در عاشورا برپا می شده است که بسیار مهم بوده است: 1 - منزل میرزای شیرازی، 2 - منزل حاجی نوری، 3 - منزل حاج شیخ حسنعلی تهرانی.

مرحوم حاج شیخ حسنعلی از روی کتاب جلاء العیون مرحوم علاّمه مجلسی روضه می خوانده است، در یکی از روزهای عزا که حاج شیخ می باید به منبر رود تأخیر می کند، سراغ او می روند می بینند با چشم های سرخ و گریان بیرون آمد. از او می پرسند: چطور امروز تأخیر فرمودید؟ فرمود: من صبح از دریچه در به بیرون نگاه می کردم، دیدم آقا اباعبداللّه الحسین علیه السلام نیمه خیز به طرف منزل سر کشیدند و فرمودند: امروز از تشنگی من به مردم بگو، من گریان شدم و تا به حال مضطرب هستم. از او خواستند به منبر برود و مطلب را بگوید.



---

1- 132. جدّ مرحوم آیت اللَّه مروارید.

## حبیب بن مظاهر

حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ عبدالعلی قرهی از حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ جواد کربلایی نقل کردند که: مرحوم میرزا محمّد حسن شیرازی در مکاشفه ای حبیب بن مظاهر را دیدند و از ایشان پرسیدند که: شما می خواهید برای چه به دنیا برگردید؟ فرمود: برای سه کار: شرکت در مجلس عزای امام حسین علیه السلام، آب بدهم و صلوات بفرستم.

## آثار سوء سکونت در محلی که در آن ظلم شده است

حجّه الاسلام و المسلمین شیخ ابوالقاسم غروی می فرمودند: شخصی نزد پدرم آمد و طلب استخاره کرد. پدرم گفت: بد است ضرر می کنی، بلکه در هر معامله ای که انجام دهی، ضرر خواهی کرد.

آن مرد گفت: آقا! چرا این طور است؟ من می توانم کار را بیافرینم، اما در عین حال همیشه متضرر می شوم. پدرم گفت: می خواهی علت آن را بدانی؟ گفت: آری.

فرمود: علّت آن دو چیز است: یکی به خاطر خانه ای که در آن زندگی می کنی. دوم به خاطر استخفاف و بی اهمّیتی که نسبت به نماز داری. مثلاً همین امروز نماز تو قضا شده است. هرگاه احتیاج به غسل داشتی باید قبل از طلوع آفتاب غسل کنی و نمازت را با طهارت بخوانی.

آن مرد گریه کرد و رفت. بعد از مدّتی نزد پدرم آمد، ولی هنوز خانه خود را تبدیل نکرده بود. چندی بعد معلوم شد که این خانه از قبل محل زندان دولت بوده و در آن جا ظلم و ستم های زیادی به مردم شده است. در آب انبار آن خانه، سنگ های بزرگی بوده که با برداشتن سنگ ها سیاه چال های زندان ظاهر شد.

## اثر نفرین مادر چند بچه یتیم

آیت اللَّه خزعلی می فرمودند: پاسبانی برای من نقل کرد که: زنی بچّه های یتیم داشت و برای امرار معاش خود باقلا می فروخت. روزی به او گفتم: بساط خود را جمع کن. گفت: نمی کنم، چون بچّه های یتیم دارم.

من از جمع کردن بساط او منصرف شدم، ولی رفیقی داشتم که به سراغ او رفت و گفت: جمع کن. زن گفت: نمی کنم. رفیق پاسبانم با لگد، دیگ باقلای او را روی زمین ریخت. پس از این جریان رفیق من پا درد شدید گرفت به نحوی که هرچه معالجه کرد، خوب نشد. عاقبت تصمیم گرفت به کربلا برود. وقتی به کربلا رسید، شب بود، هنگامی که صبح شد گفت: اثاث را بردارید تا به وطن برگردیم.

به او گفتند: چرا؟ گفت: حضرت عبّاس علیه السلام را دیشب در خواب دیدم و به من فرمود: به بچه های یتیم آن طور می کنی و بعد به این جا می آیی؟ اگر به حرم من بیایی، تو را مکافات می کنم. رفیقم زیارت نکرده برگشت.

روزی به نزد من آمد و گفت: فلانی! می توانی آن زن را پیدا کنی؟ من تفحص کردم و بالاخره آن زن را پیدا کردم. رو به او کرده و گفتم: یادت هست روزی پاسبانی با تو چه کرد؟ گفت: آری. هر شب او را نفرین می کنم که از پایش خیری نبیند. با او صحبت کردم تا او را به درِ خانه رفیق پاسبان خویش آوردم تا او از آن زن عذرخواهی کند. رفیق پاسبان با دیدن زن، از او تقاضای عفو و گذشت کرد و آن زن با بزرگواری خود از او درگذشت.

## اثر نفرین مظلوم

مرحوم حجّه الاسلام آقای مجد، پدر مرحوم حجّه الاسلام شیخ مرتضی زاهد تهرانی در سفرنامه خود مطلبی را نوشته است که حاصل آن چنین است: در زمان

قحطی(1) در دوره ناصرالدین شاه به نانوایی رفتم، دیدم جمعیت فراوانی در اطراف میز نانوایی جمع شده بودند. به هر طریقی بود خود را به میان دکان رساندم. یک جوان یهودی را دیدم که برای گرفتن یک دانه نان التماس می کرد و شاطر به او اعتنایی نمی کرد.

چون جوان التماس را از حدّ گذراند، شاطر عصبانی شد و پارو را کنار گذارده، به جوان گفت: جلو بیا! آن بیچاره جلو رفت تا به درِ تنور رسید، آن وقت آن ناجوانمرد به نان گیر گفت: یقه پیراهن او را باز کرده وبا پر کردن پارو از ریگ داغ، آن را به پشت جوان ریخت که آن جوان فریادی بلند کشیده و تمام پشت و تن او سوخت و تاول زد، سرش را به آسمان بلند کرده و او را نفرین کرد و رفت.

پس از رفتن او، شاطر دوباره مشغول کار شد، یک مرتبه فریادش بلند شد: ای وای سوختم، آتش گرفتم. به فریادم برسید. مردم قبای او را کندند، از پشت گردن تا کمر او تاول های بزرگ نمایان شده بود که مثل آتش می سوخت.

مردم شاطر را به خانه بردند و چیزی نگذشت که شاطر مُشرف به مرگ شد. دو پزشک برای او آوردند، یکی مسلمان و دیگری یهودی. تفصیل قضیه را برای پزشک مسلمان گفتند، پزشک مسلمان گفت: بروید آن جوان را بیاورید و از او رضایت بخواهید و گرنه این مرض او را هلاک می کند.

صاحبان مریض به دنبال آن جوان رفته و او را حاضر ساختند و به او گفتند: فلان مبلغ به تو می دهیم که از او راضی شوی و دعا کنی که شاطر عافیت پیدا کند. او گفت: دیگر آن حال مخصوصی که او را نفرین کردم، برای من پیدا نمی شود. دو ساعت بعد شاطر جان داد و مرد.



---

1- 133. بنابر آنچه اهل اطّلاع گفته اند سال 1288 ه. ق زمان قحطی بوده است.

### تأثیر خیر کردن آب برای اموات

مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین حاج میرزا علی آقا محدث زاده(1) نقل فرمود: موقعی که نجف بودم، با برادرم قرار گذاشتیم که به نوبت هر شب جمعه یک کوزه آب در صحن مطهّر حضرت امیرعلیه السلام جهت پدرمان خیرات کنیم.

شبی مرحوم پدرم را در خواب دیدم که زبانش نزدیک بود از شدّت عطش بیرون بیاید، به پدرم عرض کردم: چه شده؟ فرمود: تشنه ام. گفتم: آب این جا هست بردارید و میل کنید. فرمود: از آب موجود در صحن مطهّر می خواهم بنوشم.

از خواب بیدار شده و از برادرم پرسیدم: دیشب شما به نوبت خود، آیا عمل کردید یا خیر؟ برادرم گفت: نه! با رفقا گرم صحبت شدم و فراموشم شد در صحن آب را به زائران حضرت برسانم.

### دعا برای دیگران

آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری قبل از اذان صبح به صحن مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرّف می شدند و آن زمان صحن مدرسه علمیه ای به نام مدرسه مرتضوی بوده است، ایشان به طلبه ای که در طبقه فوقانی ساکن بوده، فرموده: سلمان و ابوذر را دعا مکن، یعنی در نماز وتر که طلب مغفرت برای دیگران مستحبّ است، اکتفا به آنان مکن. آیت اللَّه بهجت فرمودند: دیگران به دعا و طلب مغفرت، محتاج تر از شایستگان هستند.

### اثر نارضایتی برخی از مؤمنین نسبت به عذاب های برزخی

مرحوم پدرم آقای حاج سید مهدی خرّازی از حاج جعفر صابونی نقل کرد که:



---

1- 134. فرزند محدث بزرگوار مرحوم شیخ عبّاس قمی مؤلّف کتاب معروف مفاتیح الجنان.

شبی چهارده صلوات می فرستادم و از خدا می خواستم امر تازه ای را به من نشان دهد. در عالم خواب حاج میرزا عبّاس شیشه بر را دیدم که حیوانی رو به روی او نشسته و مزاحم اوست، آن حیوان بسیار وحشتناک بود. وی اظهار می داشت: این حیوان در اثر نارضایتی میرزا حسام پهلوان است.

از خواب بیدار شده شخصی را پیش میرزا حسام فرستادم تا از قضیه مطّلع شوم. میرزا حسام پس از فهمیدن جریان، اظهار داشت: بلی درست است، در اثر تهمتی که به من زده است، از او ناراضی هستم. بالاخره من پیش او رفته و او را راضی کردم که از حقّی که بر مرحوم میرزا عبّاس شیشه بر دارد، بگذرد. بعد حاج میرزا عبّاس را در عالم خواب دیدم که از شرّ آن حیوان خلاص شده است.

### گرفتاری برزخی در اثر بدهکاری

یکی از موثّقین فرمود؛ پسرعمویم حاج حسین تهرانچی به نجف اشرف آمد و گفت: مرحوم آیت اللّه العظمی حاج آقا حسین بروجردی پولی به من دادند که به سادات بروجردی که در نجف اشرف ساکن هستند بپردازم، ولی در اثنای مسافرت به این شهر مقدّس، در یکی از قهوه خانه های بین راهی این پول را از پاپیچ خودم درآوردم و در جیب بغل گذاشتم. وقتی از قهوه خانه بیرون آمدم، شخصی سر راه من ظاهر شد و به من تنه زد، سپس چند قدمی رفت و دوباره برگشت، این بار هر دو شانه مرا گرفت و برای رد گم کردن گفت: خدا پدرت را بیامرزد! چند روز قبل شانه من به کسی خورد (و ضمن نقل این داستان ساختگی) شانه مرا گرفت و تکان داد و رفت. پس از لحظاتی متوجّه جیب بغلم شدم، دیدم پول را دزدیده است.

پس از نقل این واقعه، حاج حسین تهرانچی رو به من کرد و گفت: آیا من ضامن این پول هستم یا نه؟ بعضی به او گفته بودند که ضامن نیستی، چون جای حفظ پول

همان جیب بغل است. ولی من گفتم: تو ضامنی، چون در قهوه خانه جلوی انظار مردم آن پول را درآوردی و در جیب بغل خود گذاشتی و به این دلیل در حفظ آن کوتاهی کردی. پس از مدّتی این مرد به بروجرد بازگشت و در همان جا از دنیا رفت، جنازه او را برای خاک سپاری به نجف فرستادند.

مدّتی از این قضیه گذشت، آقای حاج حسن تهرانچی برادر حاج حسین تهرانچی که مردی با فضیلت و تقوا بود، به من گفت: آقا سید احمد شریعت دزفولی که او نیز مرد کم نظیری است و از قصّه اخوی هم هیچ گونه اطّلاعی نداشت، گفت: خواب اخوی شما را دیدم که به من گفت: به اخوی من بگویید: مبلغ 1200 تومان که باید به سادات بروجردی نجف بدهم به من برساند که به سبب آن گرفتار هستم.

ص:192

## آگاهی از وقت مرگ

### آگاهی مرحوم آیت اللّه العظمی حجّت رحمه الله از مرگ و محل دفن خود

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آقا شیخ حسن معزّی از مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین تیلی - که از اصحاب خاصّ مرحوم آیت اللّه حجّت بودند - نقل کردند: من خدمت مرحوم آیت اللّه العظمی آقای حجّت بودم، عده ای از تجّار نزد ایشان آمده و تقاضا کردند که به ما هم اجازه بدهید در ساختن مدرسه حجّتیه شرکت کنیم. آقا فرمودند: قسمت پایین تمام شده است، اگر آقایان مایلند در ساختن قسمت فوقانی شرکت کنند، ولی آقایان تجّار اصرار داشتند که در قسمت پایین می خواهیم حجره بسازیم.

آقا فرمودند: در پایین جایی برای حجره نیست، اگر مایلید فلان محل (قسمت شرقی مدرسه) را مسجد بسازید. آن وقت آقا شروع به گریه کردند، دامادشان چند بیت شعر خواند تا آقا حالشان عادی شد. تجّار رفتند، من به ایشان عرض کردم: گریه شما برای چه بود؟ فرمود: چندی پیش تولیت آستانه مقدّسه حضرت معصومه علیها السلام به من گفت: اگر میل دارید قبری برای شما در آستانه مهیا کنیم. در حالی که در خواب به من گفته اند: قبر شما در مدرسه می باشد، و در مدرسه مسجدی ساخته می شود، هر وقت بنای مسجد تمام شد عمر شما هم تمام می شود.

آقای تیلی فرمود: چیزی از این جریان نگذشت که تجّار شروع به ساختن مسجد کردند، آقا در آن زمان بیرون از شهر رفته بودند و علی الدوام می پرسیدند مسجد به کجا رسیده است؟ تا آن که روزی که ساختمان مسجد پایان یافت، آقا هم به رحمت خدا رفتند.

حجّه الاسلام حاج شیخ محمّد حسن قرهی(1) نقل کردند یکی از اساتید می فرمود: موقع احتضار آقای حجّت حضور داشتم و دیدم که ایشان به زبان ترکی می گوید: علی جان آمدی خوش آمدی!

مؤلّف گوید: آیت اللَّه آقای حاج شیخ مرتضی حائری داماد ایشان هم در آن جا حضور داشتند، لذا من این موضوع را از آقای حائری پرسیدم، ایشان فرمودند: همین طور است.

### خبردادن پدر آیت اللَّه العظمی اراکی از مرگ خویش

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی در مورد پدر بزرگوارشان فرمودند که: یکی از بستگانم به نام حاج غلام حسین - که از اخیار و شاگردان مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی بود - برای من نقل کرد که: مرحوم پدرم به ایشان گفته بود فلان شب نزد من بیا. ایشان در شب موعود خدمت پدرم می رسند، پدرم به ایشان می گویند: انگشتر پنج تن و تسبیح تربت را به من بده، سپس می خوابند و مدّتی بعد از جای بلند شده و می ایستند و سلام می دهند و مجدّداً می خوابند و جان به جان آفرین تسلیم می کنند.

دیگران درباره پدرم می گفتند: وی بسیار به اهل بیت عصمت علیهم السلام متوسّل بود و نیمی از اموال خودش را خرج مجالس حضرت سیدالشهداءعلیه السلام می نمود. در



---

1- 135. فرزند حجّه الاسلام و المسلمین شیخ عبدالعلی قرهی.

مجلس روضه خوانی هم حال خوبی پیدا می کرد و در تمام مدّت مجلس عزای امام حسین علیه السلام می ایستاد و حاضر نبود که بنشیند.

### خبر دادن آقای حجّت از وقت مرگ خویش

مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی نقل کردند که مرحوم آیت اللَّه حاج آقا مرتضی حائری فرمودند که: من منزل ابوالزوجه ام مرحوم آقای حجّت کوه کمره ای کم رفت و آمد می کردم، تا آن که در اواخر عمر ایشان خدمتشان رسیدم، همان طور که قبلاً فرموده بودند ایشان نزدیک ظهر فوت کردند. چند روزی قبل از فوت، ایشان دیگر سهم امام قبول نمی کردند و دستور شکستن مُهرشان را صادر کرده بودند.

### خبر دادن از وقت مرگ

مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی به نقل از پدرشان چنین می گویند: یک نفر از دوستانم به من گفت: امشب به منزل ما بیا که موقع مرگ من فرا رسیده است. من شب هنگام به نزد او رفتم، نیمه های شب رو به من کرده و گفت: مرا رو به قبله بخوابان و سپس به رسول خدا و ائمه اطهارعلیهم السلام سلام داد و بعد گفت: خدایا تو گفته ای پیرمردان را احترام کنید، اکنون من پیر شده ام و بعد از آن جان سپرد.

### خبردار بودن از وقت مرگ

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی به نقل از مرحوم پدرشان فرمودند: در محل ما شخصی به نام حاج محمّد که از قشون و ارتش آن روز و آجودان فوج بود، روزی به من گفت: شما و ملاّی ده، آقای ملاّ موسی به منزل من بیایید. ما هم به منزل او رفتیم. حاج محمّد صدا زد: قلیان آخری را بیاورید. قلیان را آوردند و آن را گرفت، ولی نتوانست پک بزند، قلیان را پس زد و دراز کشید و گفت: قلاّب محبت را به

پایم بستند، آقای ملاّ موسی دعای فرج را بخوان. آقای ملاّ موسی دعای فرج را شروع کرد، او گفت: روح من به زانو رسید و همین طور ادامه یافت، تا این که گفت به سینه ام رسید و چیزی نگذشت که به رحمت خدا پیوست.

### تعیین وقت مرگ میرزا محمّد همدانی

مرحوم عموی بزرگوارم آقای حاج سید محمّد خرّازی کسایی نقل کرد: مرحوم آیت اللَّه آقای حاج شیخ رضا سراج پای منبر میرزا محمّد همدانی نشسته بود، ناگهان متوجّه شدم که زمزمه کنان می گوید: این گوینده تا فلان مدّت بیشتر زنده نخواهد بود. من مدت مذکور را یادداشت کردم، چیزی نگذشت که آن منبری در همان تاریخ از دنیا رفت.

### خبر داشتن از زمان مرگ

علاّمه عسکری فرمودند: پدرم سید محمّد شیخ الاسلام در صحن مطهّر حضرت عبّاس علیه السلام می رود، یکی از دوستانش به ایشان می گوید: من می خواهم شما را وصی خودم قرار دهم، پدرم فرموده بود: من زودتر از شما از دنیا می روم، شما وصی من باش و همین طور هم شد.

آیت اللَّه آقا شیخ محمّد شاه آبادی(1) فرمودند: یک روز قبل از وفات پدرم شخصی که غسّال اموات بود به درب خانه آمد، وقتی پدرم متوجّه شد که اوست، فرمود: بگویید فردا یک بعد از ظهر بیاید و فردا همان ساعت پدرم وفات یافت.

آیت اللَّه حاج شیخ محمّد شاه آبادی فرمود: پدرم در عرفان نزد یکی از بزرگان درس می خواند و هم بحثی داشت که با هم به درس آن استاد می رفتند، پدرم



---

1- 136. از علما و اساتید بزرگ حوزه علمیه قم.

می فرمود: آن هم بحث من می توانست تجرید کند، یک روز کنار هم بودیم تجرید کرد و بعد از آن که به حال عادی برگشت، گفت: الآن میرزای شیرازی وفات یافت. پدرم فرمود: روز و ساعت را یادداشت کردم، پس از چندی خبر رسید که میرزای شیرازی در همان روز و ساعت وفات یافته است.

حجّه الاسلام و المسلمین آقای آل طه واعظ بزرگ قم نقل کرد: یکی از دایی زاده های من گفت: فلانی! نِقاش یعنی چه؟ من مراجعه به کتاب لغت کردم و گفتم: یعنی موشکافی در حساب، و بعد پرسیدم: مقصودت چیست؟ گفت: من مرحوم آقای حاج میرزا علی محدّث زاده واعظ را در خواب دیدم که به منزل ما آمده است و می خواست نماز بخواند، جانماز را آوردم مهر را برداشت و به آن زبان مالید و بو کرد و من متوجّه شدم که او مرده است، پرسیدم: به شما چه گذشت؟ گفت: از من گذشت، ولی امان از نِقاش در حساب. مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ مرتضی حائری این خواب را شنید و فرمود: این خواب از رؤیاهای صادقه است، زیرا خواب بیننده اطلاعی از معنی نِقاش نداشته است.

### حجّه الاسلام والمسلمین موسوی اصفهانی ساکن سنندج

حجّه الاسلام و المسلمین موسوی اصفهانی ساکن سنندج فرمود که: پدرم از مرحوم آیت اللّه حاج آقا رحیم ارباب نقل کرد که ایشان فرمود: مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی مدّتی در کاشان نزد کسی از اطبّای قدیم علم طب می خواندند، ایشان گفت: روزی در خدمت استاد بودم، کسی در خارج مدرسه آواز می خواند. استاد گفت: بروید او را بیاورید که مرگش نزدیک است، رفتند او را بیاورند که دیدند افتاد و مرد.

حجّه الاسلام و المسلمین آقای سید صادق حسینی یزدی (از شاگردان مرحوم آیت اللّه العظمی اراکی) فرمود: پدرم گفت: بیماری سختی پیدا کردم و در حال احتضار بودم که آقا علی علیه السلام را در آن حال زیارت کردم، فرمود: بیست و پنج سال دیگر عمر خواهی کرد. پدرم فرمود: به حال عادی بازگشتم و از آن تاریخ حساب می کرد و به ما می گفت: چند سال دیگر به فوت من مانده است و همان طور هم شد، در همان سال که 25 سال از تاریخ حال احتضار و بیماری او می گذشت، از دنیا رفت.

ص:198

## درباره امور غیر طبیعی و غیر عادی

### اشاره

مشاهده امور غیر عادی انسان را به این حقیقت آشنا می سازد که ماورای عالم طبیعی و مادی، نظام دیگری وجود دارد که ویژگی های عالم ماده را ندارد، و کسانی که هستی را در چهارچوبه ماده منحصر می کنند، سخت در اشتباه هستند. آنان به حقیقتِ خود هم نرسیده اند و گرنه چنین پنداری نداشتند.

کسی که از نفس و روح خود خبر ندارد، چگونه درباره بود و نبود ماورای طبیعت قضاوت می کند؟ ! و اساساً چه دلیلی بر نفی آن عالم دارد، جز آن که به ظنّ و تخمین اکتفا کند که ارزش علمی و معنوی هم ندارد.

طی کردن و پیمودن راه های طولانی در کمترین وقت بدون اسباب و وسایل عادی و ارائه دادن جریانات آینده با تطبیق کامل و باز شدن درب بسته و هزاران نکته دیگر که گوشه ای از آن در این کتاب ذکر شده است، همه از عالمی ماورای این جهان ماده حکایت می کند و بشر مادّی چاره ای جز تجدید نظر در افکار پوچ خویش ندارد.

خوشبختانه امروز پس از انقلاب اسلامی ایران و پیروزی ملّت مقاوم و مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی رحمه الله شاهد آنیم که مکتب های مادّی یکی پس از

دیگری به پوچی خود پی برده و بازگشت و رجوع خویش را از آنچه اصول مسلّم می پنداشتند، آغاز کرده اند و اگر به دام شیطان دیگری از شیاطین نیفتند بالطبع به سوی حق نزدیک خواهند شد، چون حق فطری است و باطل دوام و ثبات ندارد.

### باز شدن درب بسته

مرحوم پدرم حاج سید مهدی خرّازی فرمود: یکی از شب ها وقتی از مجلس درس مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد - نوّر اللّه مرقده - به خانه برمی گشتم در حالی که دیر وقت بود، با خود گفتم: اگر درب منزل را بزنم مادرم از خواب بیدار می شود و این کار موجب زحمت مادرم می شود، لکن بدون آن که در بزنم دست به در می زنم، اگر باز شد به داخل می روم و اگر باز نشد پشت درب منزل می نشینم تا صبح شود.

وقتی دست به درب خانه گذاشتم درِ بسته باز شد و به داخل منزل رفتم و متوجّه شدم که مادرم مقداری آب گوشت هم روی چراغ گذارده آن را برداشتم و خوردم. صبح که شد مادرم گفت: شما از کجا آمدید؟! گفتم: از درب خانه. گفت: من در را بسته بودم و کلون آن را هم انداخته بودم، چطور می شود از درب خانه آمده باشی؟!

من موضوع را برای مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد بیان کردم، ایشان فرمودند: گاهی چنین می شود و بعد به مناسبت این موضوع، مطلبی را بیان فرمودند که: یک شب وقتی از منبر فارغ شدم و به خانه بازگشتم دیدم بسیار دیر شده است، با خود گفتم: عیالم را بیدار نکنم، پشت درب خانه بنشینم تا صبح شود. در همین حال ناگاه عیالم درب منزل را باز کرد. با تعجّب به او گفتم: من که در نزدم، چطور در را باز

کردی؟! گفت: خواب بودم، در عالم خواب آقایی به من گفت: برخیز شیخ مرتضی پشت در منتظر است، از خواب بیدار شدم و به در خانه آمدم...

### شناختن بدن سادات

مرحوم عموی بزرگوارم آقای حاج سید محمّد خرّازی کسایی فرمودند: روزی برای وصول مطالبات به جلوی مسجد امام (مسجد شاه سابق) رفتم، پیرمردی را دیدم که انگشتر می فروشد. کسی که با او طرف حساب بودم، به من گفت: بیا با هم نزد این پیرمرد برویم، با هم نزد او رفتیم، عده ای دیگر هم حضور داشتند. من را در بین جمعیت قرار داد و رو کرد به پیرمرد و گفت: ای پیرمرد! در بین این جمع کدام یک از آن ها سید است؟! پیرمرد رو کرد به من و گفت: این آقا سید است. من متوجّه شدم که این پیرمرد سیدها را می شناسد و در این باره او را مکرّر امتحان کرده بودند.

### خبردادن از مفقود الاثر

و نیز ایشان نقل کرد که: شوهر خواهر ایشان مرحوم آقای امیر کبیری قبل از آن که با خواهر ایشان ازدواج کند، همسری داشته که مدّتی مفقود الاثر شده بود. ایشان می گفت: هرچه این طرف و آن طرف گشتم نفهمیدم کجاست، تا آن که پیش کسی رفتم، او مقداری اسپند دود کرد و بعد خوابید، وقتی از خواب بلند شد، گفت: خانم شما فردا ظهر به منزل برمی گردد.

ایشان می گفت: من به منزل رفتم، فردا نزدیک ظهر درب منزل را باز کردم و از داخل منزل به خارج آن مکرّر نگاه می کردم، ناگهان دیدم همسرم از سر کوچه نمایان و به منزل وارد شد.

طی الارض پیرمرد پینه دوز

مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ محمّدعلی اراکی همه شب ها پس از ادای نماز مغرب و عشا در مدرسه فیضیه به صحن مطهّر حضرت معصومه علیها السلام می رفتند و در کنار مرقدی فاتحه می خواندند. بنده از ایشان سؤال کردم: این قبر از کیست؟ فرمودند: مرقد حاج سید عبدالمطلب رشتی است، که نه با من خویش بوده نه رفیق، فقط یک منقبت برای من نقل کرده است، لذا من حقّ او را محترم می شمارم.

سید عبدالمطلب که شخصی موثّق و مورد اعتماد من بود، روزی به منزل مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای سید محمّدتقی خوانساری آمد و چنین گفت: وقتی من برای تحصیل به نجف اشرف مشرّف شدم، در آن جا شنیدم پیرمردی پینه دوز هر شب جمعه نزدیک غروب از نجف به کربلا طی الارض می کند و در حرم مطهّر امام حسین علیه السلام مشغول عبادت می شود و صبح شنبه دوباره با طی الارض به نجف بازمی گردد.

به فکر افتادم صحّت این مطلب برایم اثبات گردد، لذا از خود او هرچه پرسیدم چیزی دستگیرم نشد، سرانجام یکی از دوستان را به کربلا فرستادم تا غروب پنج شنبه نزدیک کفش داری حرم منتظر رسیدن نامه ای از من باشد و خودم هم در موقع غروب پنج شنبه به دکان و مغازه آن پیرمرد در نجف اشرف رفتم، نامه ای به او دادم و گفتم: من کاری فوری دارم، خواهش می کنم وقتی به کربلا رسیدید نامه را در اسرع وقت به فلانی که نزدیک کفش داری ایستاده، برسانید. پیرمرد پذیرفت و نامه را از من گرفت، پس از خداحافظی، او درب مغازه اش را بست و رفت. دوست ما در کربلا در همان محل موعود، نامه را در زمان غروب پنج شنبه دریافت کرد، بدین ترتیب بر ما روشن شد که پیرمرد مذکور با طی الارض به کربلا می رود.

ص:202

در یکی از روزها به نزد پیرمرد رفتم و صحبت از طی الارض کردم، ولی باز هم پیرمرد اظهار بی اطّلاعی کرد و زیر بار نرفت، سرانجام کاری که با او کرده بودیم را برایش بازگفتم، آن پیرمرد سخت ناراحت شد، من به او گفتم: آیا ممکن است این مقام را به من هم تعلیم کنی؟ پیرمرد به قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد و گفت: این آقا جدّ تو است یا جدّ من؟ گفتم: جدّ من است. گفت: هر چه من دارم از این بزرگوار است، از من چه می خواهی؟

آیت اللَّه العظمی بهجت(1) می فرمودند: آقای حاج سید عبدالمطلب، ناقل این داستان عالمی خوب و اهل ریاضت بود، من با او رفت و آمد داشتم. آن پیرمرد پینه دوز را هم دیده بودم و کفش های خود را برای تعمیر به او می دادم، او عادت داشت در مقابل کار خود قیمتی را معین نکند، بلکه هرچه به او می دادند قبول می کرد و سخنی هم نمی گفت. و عادت دیگر او این بود که: هر شب دوشنبه جمعی از مؤمنین را به منزلش دعوت می کرد و آنان را اطعام می نمود.

### خبر دادن از وقتِ فروش جنس توسط یکی از بندگان خاص خدا

یکی از بستگان می گفت: به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشرّف شده بودم و در صحن مطهّر منتظر شخصی بودم، به خاطرم آمد فلان جنسی که دارم، چرا به فروش نمی رود و از این بابت نگران بودم، در همان موقع پیرمردی عبا به دوش از پشت سر دست به شانه راست من گذاشت و سلام کرد و فرمود: آقا ناراحت نباشید جنس شما تا پنج روز دیگر به فروش می رسد. پیرمرد رفت و آن جنس سر پنج روز به فروش رسید.



---

1- 137. از مراجع تقلید زمان ما.

### طی زمان یا ارائه صورت زمان آینده

آیت اللَّه العظمی حاج آقا موسی زنجانی(1) از آیت اللَّه حاج آقا سید عزّ الدین زنجانی و ایشان از پدرشان آقای حاج سید محمود زنجانی و ایشان از مرحوم آیت اللَّه میرزا محمّد حسین نایینی نقل فرمودند که: مرحوم آقای حاج شیخ باقر نجفی مسجدشاهی(2) روزهای جمعه در مسجد امام (شاه سابق) اصفهان صحبت می کرد. من با یکی از رفقا یک روز دوشنبه ای به خیال این که روز جمعه است، به مسجد رفتم تا از صحبت های مرحوم حاج شیخ باقر نجفی مسجدشاهی استفاده کنیم، پس از پایان صحبت های ایشان، از مسجد بیرون آمدیم، بعد متوجّه شدیم که آن روز، دوشنبه بوده است نه جمعه، روز جمعه فرا رسید و دوباره به مسجد رفتیم همان مجلس و همان حرف ها و شنوندگان هم همان شنوندگان می باشند.

### همصدا شدن در و دیوار و موجودات با مناجات و اذکار آخوند کاشی

مرحوم آیت اللَّه حاج سید مصطفی خوانساری می فرمود: مرحوم پدرم و مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج آقا حسین بروجردی هر دو از استادشان آخوند کاشی نقل می کردند: وقتی ایشان شب ها به تهجّد مشغول می شد، در حال نماز بی اختیار شده و طمأنینه خود را از دست می داد، وقتی به رکوع و سجود می رفت و ذکر می گفت، گویا در و دیوار و درخت های مدرسه صدر اصفهان با ایشان هم صدا می شدند.



---

1- 138. از مراجع تقلید زمان ما.
2- 139. فرزند حاج شیخ محمّدحسین مسجدشاهی، پدر حاج آقا رضای مسجدشاهی صاحب کتاب وقایه.

حجّه الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ عبدالعلی قرهی می فرمود: به طور متواتر نقل شده که آخوند کاشی وقتی به مناجات و عبادت می پرداخت، در و دیوار با او هم صدا می شدند.

### ریاضت و کیمیاگری

حجّه الاسلام و المسلمین حاج سید محمّدرضا غروی - زید عزّه - فرمود: مرحوم پدرم آقای حاج سید مهدی غروی(1) نقل کرد که: با یکی از برادران روحانی مدّتی درباره کیمیاگری کار می کردیم، ولی بالاخره به جایی نرسیدیم. روزگار بین ما جدایی انداخت، تا این که پس از چند سال او را در یکی از بازارهای تهران، به نام بازار دروازه دیدم و به او گفتم: رفیق آیا به جایی رسیدی؟ گفت: آری، ولی نه از راه فن، بلکه از راه ریاضت. گفتم: چطور؟ دست در جیب خود فرو برد، یک مشت پول طلا از جیب خود بیرون آورد و گفت: ولی باید خودم نان و ترب بخورم.

### ارشادهای غیبی

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: یکی از دوستان متدین جهرمی به نام حاج مصطفی که شغل قنادی داشت، نقل کرد که: من در آغاز، کسب و کار خوبی نداشتم، ولی همیشه یکی دو نفر را جهت خواندن زیارت عاشورا دعوت می کردم و به صحرا می رفتیم. پس از آن، با نان و خرما و آرده از آن ها پذیرایی می کردم. این کار سال ها ادامه داشت و به قدری این برنامه توسعه یافت، که در این اواخر هیأت های مختلف عزا را اطعام مفصّل می کردم.

ایشان (حاج مصطفی) گفت: در زمان جنگ بین المللی من پول داشتم، ولی قند پیدا نمی شد تا جهت پذیرایی خوانندگان زیارت عاشورا آن را تهیه کنم، تا این که شخصی مقداری قند آورد و به من داد، خیلی خوشحال شدم. شب که خوابیده بودم



---

1- 140. از علمای تهران و امام جماعت مسجد حمام گلشن.

ناگهان دیدم درب منزل را می کوبند، از خواب بیدار شدم و نزدیک درب رفتم، کلون درب را بیرون آوردم ولی باز نشد. شخصی از پشت در گفت: آن قند را مصرف نکن، قند دیگری برای تو می رسد. بعد درب را که باز کردم هرچه نگاه کردم کسی پیدا نبود.

ایشان (حاج مصطفی) ادامه داد که: چیزی نگذشت که شخص دیگری قند آورد و من آن را مصرف کردم و دست به قند اولی هم نزدم. این جریان گذشت تا این که روزی با کسی که قند اولی را آورده بود، برخورد کردم. گفتم: این چه قندی بود که برای من آوردی؟ گفت: حاجی واللّه خودم دزدی نکرده بودم، لکن از کسی طلب داشتم به جای بدهی خود این قند را داد، ولی معلوم بود که این قند دزدی است.

حاج آقا مصطفی از دنیا رفت، پسر ایشان نقل کرد که: پدرش را در عالم رؤیا دیده و حالش هم خوب بوده و از او می پرسد: بر شما چه گذشت؟ می گوید: یک دقیقه ناراحت بودم و بر من سخت گذشت تا آن که آقا امام حسین علیه السلام با تبسّم به دیدنم آمدند و مرا صدا زدند و فرمودند: حاج مصطفی! می دانی چرا یک دقیقه ناراحت بودی؟ این ناراحتی به خاطر آن بود که در خانه اخلاق خوبی نداشتی.

### شنیدن صدای تسبیح موجودات

و نیز ایشان فرمودند: مرحوم آقای شیخ حسن معزّی از پدرش حاج شیخ مهدی معزّی تهرانی نقل کرد که یکی از اخیار از دنیا رفت، من در تشییع جنازه او حاضر شدم، دیدم حاج شیخ عبدالنبی نوری هم حاضر شده است، صحبت از برزخ و قبر شد، مرحوم حاج شیخ عبدالنبی نوری فرمود: من شش ماه است که صدای تسبیح موجودات را می شنوم و عالم برزخ را می بینم.

## آیت اللَّه بروجردی

و نیز فرمودند آقای حاج شیخ مجتبی اراکی(1) فرمودند: هنگام دفن آیت اللَّه العظمی بروجردی، دفن ایشان به من واگذار شد. مقدّمات دفن فراهم شد و من با صدای ایشان آشنا بودم، چون گاهی که به منزل ایشان می رفتم صدای قرائت قرآن ایشان را از کتابخانه می شنیدم. هنگام دفن همین که خم می شدم و سرم را در قبر می بردم صدای قرآن ایشان را می شنیدم و وقتی سرم را بالا می گرفتم و از سطح قبر بیرون می آمدم، صدا را نمی شنیدم.

## درخت چنار خونبار

در مجله میراث جاویدان شماره 11 - 12 سال 1374 صفحه 92 می نویسد: قریه زرآباد که مزار امام زاده علی اصغرعلیه السلام در آن جای دارد، از بزرگ ترین آبادی های بالا ولایت منطقه رودبار الموت است و از قزوین، مسیر جاده رودبار الموت 81 کیلومتر فاصله دارد.

و در ص 97 می نویسد: درخت چنار خون بار در کنار مقبره امامزاده علی اصغرعلیه السلام قرار دارد. در دوران پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی، موضوع خون آمدن از درخت چنار این بقعه در روز عاشورا چنان شهرت داشته که پادشاه صفوی، عالمانی را برای تحقیق صحّت و سقم مسئله به قریه زرآباد فرستاد، از جمله این فرستادگان میرزا قوام الدین محمّد بن مهدی حسینی سیفی قزوینی (متوفی 1150 ه.ق) بود که به امر شاه به زرآباد رفت و رساله ای از مشاهدات خود درباره این درخت به نام چنار خونبار تألیف کرد و برای پادشاه ارسال داشت.



---

1- 141. سرپرست کتابخانه مدرسه فیضیه قم.

پس از میرزا قوام الدین، عالم دیگری که به همین منظور به زرآباد سفر کرد، میررضا بن میرقاسم بن میرباقر بن میرجعفر کامل حسینی قزوینی (از دانشمندان خاندان تقوی - متوفای 1170 ه.ق) بود. او نیز رساله ای در این زمینه تألیف کرد که تاریخ تألیف آن ماده چنار خون بار (به حساب جمل 1113 ه.ق) می شود.

ابن علی شیرازی در کتاب مقتل سفینه النجاه ص 142، ملاّ محمّدصالح برغانی قزوینی (متوفی 1271 ه. ق) در مخزن البکاء ص 18، فاضل دربندی (متوفی 1285 ه.ق) در کتاب اسرار الشهادات ص 586 و 628، واعظ اصفهانی (متوفی 1329 ه.ق) در نفایس الاخبار ص 343، محمّدهاشم خراسانی (متوفی 1352 ه.ق) در منتخب التواریخ ص 232، شیخ مجتبی قزوینی در بیان الفرقان، اشرف الواعظین (متوفی 1361 ه.ق) در جواهر الکلام فی سوانح الأیام ص 514 و نمازی شاهرودی در مستدرک سفینه البحار ج 5 ص 364، نیز موضوع خون آمدن از این درخت چنار را در روز عاشورا و خشک شدن شاخه ای که از آن خون جاری شده نقل کرده اند. در نوشته های متأخّرتر از جمله در کتاب مینو دریا باب الجنّه قزوین و کتاب سرزمین قزوین دکتر ورجاوند در همین موضوع مطالبی آمده است.(1)

## اُنس با مؤمنان

حجّه الاسلام والمسلمین حائری شیرازی گفتند: پیمودن راه بدون اُنس با مؤمنان ممکن نیست، «وما أنا بطارد المؤمنین» دوستی با خدا، ملازم با دوستی با دوستان خداست. و گفتند: امدادهای الهی و هدایت های او تابع پذیرش و قابلیت انسان است، اگر انسان امدادها را بپذیرد، روز به روز آن ها بیشتر می شود، و برخی خواب ها



---

1- 142. البته این موضوع نیاز به تحقیق بیشتری است که باید در زمان، انجام پذیرد.

و خطورات از امدادهای الهی است، باید در آن ها تأمّل کرد. و گفتند: بیمار شدن برای به دست آوردن حالت انقطاع و ذکر خداست.

### آیت اللَّه میلانی

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار از مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی و ایشان از شخصی دیگر نقل کردند: خدمت مرحوم آیت اللَّه العظمی میلانی بودیم، ایشان فرمودند: فلانی به زیارت مشهد آمده است؟ گفتم: نه. چیزی نگذشت دوباره فرمودند: فلانی به زیارت آمده است؟ گفتم: نه، چیزی نگذشت برای بار سوم فرمودند، و من هم گفتم نه. امّا چیزی نگذشت دیدیم فلانی وارد شد و گفت: درخواب حضرت رضاعلیه السلام را دیدم که فرمودند: آقای میلانی میل دارد شمارا ببیند، آن گاه آیت اللَّه میلانی فرمودند: در حرم مطهّر دیدم میل دارم شما را ببینم و شرم کردم که از حضرت رضاعلیه السلام این مطلب را بخواهم.

### شعر حبیب بن مظاهر

آیت اللَّه آقای شیخ محمّد ابراهیم ربّانی بیرجندی نقل کرد که مرحوم فاضل نیشابوری پدر همسر آیت اللَّه العظمی حاج سید محمود شاهرودی گفت: در حسینیه ای رفته بودم، مداحان می آمدند و می خواندند امّا جلب توجّه نمی کرد، پیرمردی آمد و مشغول مرثیه خوانی شد، من که خود منبری بودم سخت تحت تأثیر قرار گرفتم و گریستم، بعد به پیرمرد گفتم: اشعار از کی بود؟ گفت: از خودم و شعر آخر از حبیب بن مظاهر بود.

### اثر زیارت عاشورا

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: یکی از آقازاده های مرحوم

آیت اللَّه شاه آبادی گفتند: پدرم یک روز از مردم گله کرده بود که چرا حاضر نیستید به راه بیفتید (و ترقّی کنید)، چند نفر اظهار آمادگی کرده بودند. پدرم فرمود: نماز را اوّل وقت بخوانید و هر روز پس از پایان کار خمس درآمدتان را بدهید و هر روز زیارت عاشورا بخوانید.

یکی از آنان که به این دستور عمل کرده بود، گفت: روزی به مسجدی رفتم و به امام جماعت اقتدا کردم، امّا در بین نماز دیدم امام حاضر نیست و غایب است و باز دیدم حاضر است و دوباره غایب است، پس از پایان نماز به او گفتم: آقا! من شما را در حال نماز چنین یافتم. فرمود: راست است، من امروز با همسرم بگو مگو داشتم و در حال نماز دو بار به خانه رفتم و با او دعوا کردم.

### حافظ قرآن

و نیز فرمودند: مرحوم آقای دستغیب فرمود: یکی از منسوبان من سواد نداشت، امّا صلوات می فرستاد و شروع می کرد به خواندن قرآن.

### تأثیر قرآن

و نیز فرمودند: یکی از آقایان که به درس مرحوم آیت اللَّه اراکی حاضر می شد، فرمود: ایشان سر درس فرمودند که: مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری فرمودند: در یکی از مجالس، مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری فرمودند که: من امروز می خواهم شماها را امتحان کنم، ببینم آیا مؤمن هستید یا نه؟ اگر مؤمن باشید آیات قرآن باید در شما اثر بگذارد. من آیاتی از قرآن می خوانم.

آقای حاج شیخ عبدالکریم فرمودند: گفتم عجب امتحانی پیش آمد، خدایا مرا از این امتحان خوب بیرون بیاور. مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری آیاتی از قرآن کریم خواندند، دیدم بحمد اللَّه در من اثر کرد.

## تأثیر آیه نور

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ صدر الدین حائری گفت: در زندان بودم، می خواستم بخوابم قضیه ای پیش آمد که باعث اضطراب من شد، ناگاه دیدم علاّمه طباطبایی حاضر شد و به من فرمود: دست روی قلب خود بگذار و آیه نور را بخوان، من متوجّه خود شدم و آیه نور را خواندم و قلبم آرام گرفت و دیدم کسی آن جا نیست (مکاشفه بوده است).

## احترام به قرآن

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین دیباجی فرمود: قرآن می خواندم حاج میرزا علی آقا شیرازی آمد. جلو پای ایشان برخاستم، ایشان افتاد روی زمین و گفت: من چه چیزی هستم که جلو پای من با وجود قرآن برمی خیزید. من نشستم، ایشان از روی زمین برخاست.

## درباره روح و تجرید و تسخیر و غیره

### اشاره

در دنیای امروز افراد زیادی هستند که انسان را یک بُعدی دانسته و از بُعد روحی او غفلت دارند، لذا در مقام تغذیه بُعد مادّی انسان برآمده و او را از هر نظر اشباع می نمایند و در نهایت لطمه بزرگی به حقیقت انسان می زنند؛ زیرا بُعد روحی او را به طور کلّی فراموش کرده و در استخدام بُعد ظاهری درآورده اند. در صورتی که کمال انسان به معنویت اوست و می باید بُعد مادی دراستخدام بُعد روحی او قرار بگیرد تا انسان به کمال واقعی خود که تکامل روحی و قرب إلی اللّه است، نایل آید. انبیا و اولیای خدا، همه در مقام تقویت معنویت و روح انسان ها بوده اند و بُعد مادّی آنان را در سایه کمال و قرب إلی اللّه قرار داده و او را راهنمایی می کردند.

درباره اثبات بعد روحی انسان، راه های فلسفی و عقلی روشن و پیچیده ای وجود دارد که در جای خود بیان شده است؛ ولی از همه روشن تر که برای همگان درک آن سهل و آسان است، نمونه هایی است که به عنوان تجرید نفس و تسخیر روح و ارسال آن در این جا آمده است؛ چرا که اگر انسان تنها جسم بود این مسائل مفهوم نداشت، همان طوری که حیات برزخی ارواح شاهد روشن دیگری بر دو بُعدی بودن انسان است و نیز کرامات ائمه اطهارعلیهم السلام که پس از مرگ ظاهری آنان به وقوع

پیوسته است، خود دلیل روشن دیگری بر وجود ارواح می باشد.

### تجرید نفس و ارسال آن

آیت اللَّه خزعلی نقل فرمودند که: شنیدم مرحوم آقا شیخ هاشم قزوینی(1) پیش کسی رفته و تجرید نفس کرده است، به حضورشان رسیدم تا شرح این موضوع را از خودشان هم بشنوم. وقتی خدمت ایشان رسیدم، فرمودند: شخصی در مشهد تجرید نفس می کرد، از او خواستم روح مرا هم تجرید کند. او گفت: شب جمعه نزدیک سحر وقت این کار است، گفتم: مانعی ندارد.

در وقت موعود خدمت او رسیدم، گفت: کجا می خواهی بروی؟ گفتم: قزوین.(2) روح مرا در همان موقع تجرید کرد، ناگهان خود را در قزوین دیدم و از جمله چیزی که در آن حال دیدم، این بود که: مردی بدون آن که متوجّه من باشد، آمد و جلوی آبی را که به زمینی مزروعی می رفت، بست و آن را به طرف دیگری جاری ساخت. آن گاه زارع دیگری آمد و با آن مرد مرافعه کرد و سرانجام به آن شخص حمله ور شد و او را کشت و فرار کرد در حالی که هیچ کدام متوجّه من نمی شدند. در آن حال من متوجّه شدم که نزدیک طلوع آفتاب است و ممکن است نمازم قضا شود، تا به فکر نماز افتادم خود را در مشهد یافتم.

شخصی که روح مرا تجرید کرده بود گفت: آنچه دیدی یادداشت کن. مدّتی از این قضیه گذشت بعضی از همشهری ها از قزوین به مشهد آمدند، از آنان پرسیدم: فلانی (مقتول) چه شد؟ گفتند: کشته شد. گفتم: قاتل او کی بود؟ گفتند: هنوز پیدا نشده است.



---

1- 143. از اساتید بزرگ حوزه علمیه مشهد بود.
2- 144. ایشان ساکن مشهد بودند.

البته من او را می شناختم ولی سکوت می کردم، تا این که روزی به قزوین رفتم، مردم به دیدنم می آمدند. روزی قاتل هم آمد، وقتی می خواست برود، به او گفتم: فلانی را چه کسی کشت؟ گفت: معلوم نیست. گفتم: کی بیل را برداشت و...؟! تا این کلمه را گفتم، بدنش به لرزه درآمد و دانست که من از قضیه اطّلاع دارم.

گفتم: نترس من تو را به دولت تحویل نمی دهم، بلکه می خواهم تو را از بدهکاری رها سازم، دیه قتل را به ورثه آن مقتول بپرداز. گفت: می ترسم مرا بگیرند. گفتم: لازم نیست آن مبلغ را به عنوان دیه قتل بپردازی تا تو را بگیرند، بلکه می توانی به عنوان بدهکاری بپردازی...

مؤلّف گوید: بنده این مطلب را نیز از استاد بزرگوار آیت اللّه العظمی آقای اراکی هم شنیدم که آن را از مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ حسنعلی مروارید و ایشان از حاج شیخ هاشم قزوینی نقل کردند.

### تجرید و خلع روح از مرحوم غروی تبریزی

حجّه الاسلام والمسلمین شیخ ابوالقاسم غروی از پدرشان آقا شیخ هدایت اللّه نقل می کردند که: روزی پدرم به من گفت: پسرم! چه دلیلی بر اصالت روح داری؟ من مطالبی را از بزرگان علم و فلسفه برای ایشان بیان کردم. ایشان فرمود: این که برای انسان موجب عقیده نمی شود.

من ناراحت شدم، گفتم: پس چه دلیل دیگری برای اصالت روح موجود است؟ گفت: دلیل دیگری وجود دارد، آن وقت گفت: اگر برادر شما این جا باشد و در وسط اتاق بیفتد و از گوشه اتاق با شما صحبت کند، آیا آن دلیل بر اصالت روح نیست؟! گفتم: هست.

گفت: حالا من در مورد خودم چنین می کنم ولی تو باید تحمّل کنی. یک مرتبه دیدم پدرم گفت: اللّه اکبر و بدنش خشک شد به طوری که گویا هیچ اثری از حیات در وجود او نبود. ناراحت شدم، بلند شدم که بروم و دیگران را باخبر کنم، هنوز درست بلند نشده بودم که از گوشه اتاق کسی به من می گفت: ناراحت نشو! چه چیزی را می خواهی؟! بگو تا من آن را انجام دهم! گفتم: آن کتاب را از آن جا به آن طرف اتاق ببرید.

به چشم خود دیدم کتاب از جای خود برداشته شد و در جای دیگری که گفته بودم قرار گرفت و بعد از مدّتی آثار حیات در وجود پدرم نمایان گردید و رفته رفته بیشتر شد، تا این که بلند شد و چشم هایش را مالید و نشست.

### جدایی روح از بدن و تجرید نفس

مرحوم آیت اللّه العظمی آقای اراکی فرمودند: آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی(1) نقل کردند که من بدون مقدّمه گاهی در حال نماز متوجّه جدایی روح از بدنم شده و خود را در کناری می بینم.

### تلاوت قرآن در حال خواب و اشراف نفس بر بدن

مرحوم آیت اللّه حاج میرزا عبدالعلی تهرانی(2) از مرحوم فخر الادباء(3) نقل نمودند: مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ عبدالنبی نوری(4) در حال خواب به تلاوت قرآن مشغول می شد و اگر احیاناً در برخی از آیات معطّل می ماند، از خواب برخاسته



---

1- 145. مؤلّف کتاب میزان المطالب.
2- 146. پدر آیت اللّه حاج آقا مجتبی تهرانی.
3- 147. یکی از روحانیان وارسته تهران بود.
4- 148. از علمای بزرگ تهران.

و قرآن را باز می کرد و همان موضع را که نتوانسته بود بخواند، از رو می خواند و دوباره می خوابید و یا بیدار می ماند.

### تسخیر روح پدر علامه طباطبایی

آیت اللَّه مصباح یزدی فرمودند: مرحوم علاّمه طباطبایی از اخوی محترمشان مرحوم حاج سید محمّدحسن طباطبایی معروف به آقای الهی، نقل کردند که روزی شخصی به منزل برادرشان آمده و از ایشان تقاضا کرده که اسفار را برای او تدریس کنند. آقای الهی می فرماید: به چه مناسبت؟

آن شخص می گوید: چون من علم تسخیر ارواح را می دانم، لذا روح ارسطو را حاضر کردم به جهت این که پیش او درس بخوانم، ارسطو کتابی در دست داشت و به من گفت: این طوری که نمی شود فلسفه خواند و کتابی را که در دستش داشت اسفار بود. آن را نشانم داد و گفت: این کتاب را نزد آقای الهی فرا بگیر. من به ارسطو گفتم: آقای الهی را نمی شناسم. او آدرس شما را به من داد و من پس از گرفتن آدرس از او به دیدن شما آمدم.

آقای الهی نقل کردند: من از او خواستم ارواح برخی از علما را حاضر کند، او این کار را انجام داد و من از آنان سؤالاتی کردم. همه آن هایی را که از او خواسته بودم حاضر کند حاضر کرد، به جز دو نفر که نتوانست آن ها را حاضر کند. به او گفتم: روح آقای حاج میرزا علی آقای قاضی(1) را حاضر کن. او روح ایشان را حاضر کرد، من از آن مرحوم پرسیدم: چرا آن دو نفر حاضر نمی شوند؟! آقای قاضی فرمودند: به خاطر این که آن ها از ملازمین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.



---

1- 149. همان عالم عارف و معلم اخلاق و سیر و سلوک.

سپس از آن شخص خواستم روح پدرم را حاضر کند، روح پدرم حاضر شد، از ایشان پرسیدم: شما از من راضی هستید؟ آن شخص گفت: پدر شما می فرماید از شما گله مندم و مسئله ای را در مورد من بیان فرمود.

و نیز فرمود: از آقای محمّدحسین هم گله دارم که مرا در ثواب تفسیری که نوشته است (المیزان)، شریک قرار نداده است.

آقای طباطبایی فرمودند: شخصی که برای برادرم تسخیر ارواح کرده بود، خودش نزد من آمد و این مطلب را به من گفت. من گریه کردم و گفتم: نمی دانستم تفسیری که نوشته ام ثواب هم دارد تا پدرم را در آن شریک قرار دهم. بعد از این جریان پدرم را شریک در ثواب تفسیر قرار دادم. دفعه بعد آن شخص روح پدرم را حاضر کرده بود، او را خوشحال یافته و به او فرموده بود: ثواب تفسیر به من هم رسید.

### تسخیر ارواح و خبر از مکان مفقود الأثر

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار به نقل(1) از مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی فرمودند: فرزند حاج شیخ عبدالحسین فقیهی معروف به صاحب الداری متصدّی کتابخانه مدرسه فیضیه، مفقود الاثر شد. ایشان بسیار به فرزندشان علاقه داشتند و از این جریان سخت ناراحت بودند، هرچه برای یافتن فرزندش تلاش می کرد به جایی نرسید. (و به قول بعضی از دوستان) در برخی از کتاب های کتابخانه پس از یادداشت وقف نامه، می نوشت: «یا رآدّ یوسف إلی یعقوب ردّ ولدی إلی».

بالاخره پس از مدّت ها نزد آقای حاج شیخ محمّدعلی خوانساری که علم تسخیر ارواح را می دانست، رفته و روح مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری را نیت می کند



---

1- 150. من هم این داستان را فی الجمله از حضرت استاد شنیده ام، لذا آنچه را که اضافه داشتم در آنچه در متن نقل شده درج نمودم.

تا حاضر کند، ولی تسخیر روح مرحوم حاج شیخ عبدالکریم برای او ممکن نمی شود. شخصی به نام برقعی (از اجداد آقای برقعی که در صحن مطهّر حضرت معصومه علیها السلام در زاویه شمالی نماز می خواند)(1) حاضر می شود. مرحوم خوانساری می گوید: ما شما را نخواستیم، آقای برقعی در جواب می گوید: حاج شیخ عبدالکریم اجلّ از آن است که این جا تشریف بیاورند. اگر کاری هست بگویید تا من خدمتشان عرض کنم و جواب آن را بیاورم.

آقای صاحب الداری فرمودند: من خواست خود را گفتم و بعد از مدّت کوتاهی جواب آمد که آقازاده شما در فلان مکان در اطراف قم است و کسی آن جا نرود و به زودی خودش خواهد آمد و همین طور هم شد، پس از مدّتی آمد و معلوم شد در همان مکان بوده است.

### تسخیر روح و تعیین مقدار بدهی

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی از مرحوم آیت اللَّه حاج سید مصطفی خوانساری نقل کردند که: پدرشان(2) مقداری بدهی داشتند، لکن ایشان مقدار آن را نمی دانسته اند، خدمت آقای حاج شیخ محمّدعلی خوانساری(3) می روند تا با روح پدرشان تماس بگیرد و مقدار بدهی را تعیین کنند. آقای حاج شیخ محمّدعلی خوانساری با روح پدرشان تماس برقرار می کند و به ایشان می گوید: تعجّب می کنم



---

1- 151. در زمان ما مرحوم آقا سید حسن برقعی و سپس فرزندش حاج آقا مصطفی برقعی در صحن اقامه جماعت می کردند.
2- 152. یکی از تألیفات پدر آیت اللَّه سید مصطفی خوانساری کتاب ارزنده «کشف الحجب» است که تألیفات علمای اسلام را معرفی می کند.
3- 153. حاج شیخ محمّدعلی خوانساری اهل منبر هم بودند، به طوری که آقای اراکی از قول امام خمینی رحمه الله می فرمودند که: من او را دیده بودم، منبر خوبی داشت.

که پدر شما مانند زمان حیاتشان در این عالم هم سبقت بر سلام جسته و به بنده سلام کردند. بعد از سلام مقدار بدهی را تعیین کردند. پس از تعیین شدن مقدار آن، ایشان بدهی را ادا می کنند.

مؤلّف گوید: بنده خودم، پس از شنیدن این قضیه با مرحوم آیت اللّه آقای سید مصطفی خوانساری ملاقات کرده و قضیه را طبق نقل آیت اللّه اراکی بازگو کردم. ایشان اظهار داشتند: یک ذیلی هم دارد و آن این است که پدرم توسط حاج شیخ محمّدعلی خوانساری فرموده بودند: به سید مصطفی بگویید خداوند به تو جزای خیر دهد که حقّ مرا ادا کردی.

### مرموز بودن ارتباط اموات با ارواح احیا

مرحوم آیت اللّه العظمی آقای حاج سید محمّدرضا گلپایگانی(1) فرمودند: بعضی از بزرگان را در خواب دیده بودند و از آن ها پرسیده بودند که شما از فلان واقعه خبر دارید؟! آن ها گفته بودند: آری. این خبر از بیت آقای گلپایگانی به ما رسیده است در حالی که ما از آن ارتباط، اطّلاعی نداشته و نداریم. بعد آقای گلپایگانی فرمودند: معلوم می شود ارتباطات ارواح عجیب و مرموز است، منتهی قابل دقّت است که چگونه می شود انسان به دیگری خبر دهد، ولی خودش مطّلع نباشد. امّا اهل ارتباطات روحی این امر را ممکن و واقع می دانند.

### تجرید نفس و دعوی شهود

آیت اللّه العظمی آقای حاج شیخ حسین وحید خراسانی - مدّ ظلّه العالی - می فرمودند: من به درس مرحوم حاج میرزا مهدی اصفهانی - نوّر اللّه مرقده - می رفتم. وی درباره



---

1- 154. از مراجع تقلید شیعه.

حدوث زمانی که یکی از مسائل فلسفی و کلامی است، بحث می کرد. من اشکالی به ذهنم رسید، به آقای حاج شیخ هاشم قزوینی که در درس شرکت می کرد، گفتم. ایشان هم گفت: اشکال من هم همین است، تو برو پیش آقا و اشکال را مطرح کن.

من خدمت ایشان رسیدم اشکال خود را بیان نمودم، ایشان فرمودند: از نظر علمی اشکال شما وارد است، ولی شهود، حدوث زمانی را تأیید می کند. گفتم: من که اهل شهود نیستم تا بتوانم آن را درک کنم، ولی قول شما برای من کفایت می کند. آیا شما تجرید نفس دارید یا خیر؟ ایشان فرمودند: بلی، من تجرید نفس دارم و گاهی هم دو ساعت به طول می انجامد.

## ارتباط با ارواح

حجّه الاسلام آقای خداگو همدانی می فرمود: دایی من، آقای حاج غلام حسین موصلی از تجّار متدین همدان است، یکی از شاگردانش پانزده مثقال طلا را از ایشان به سرقت برده و فرار کرده بود و ایشان نمی دانست کجا رفته است، و حیران مانده بود که چه کند. شخصی او را راهنمایی کرده بود که پیش آقایان جنانی ها برو تا آن ها به وسیله ارتباط با ارواح و یا اجنّه، جای شخص مذکور را به تو بگویند.

ایشان نزد آقایان مذکور می رود، به او می گویند: سارق در کردستان نزد فلان شخص است، دایی من هم مطابق همان آدرس، شخصی به کردستان می فرستد و آن شاگرد را همراه طلاها پیدا می کنند. فقط مقداری از طلاها نبوده که او آن را برای مخارج خویش به فروش رسانده بوده است.

آیت اللّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: پسر مرحوم آقای حدائق شیرازی را به تازگی دیدم که در مجمع دارالقرآن آیت اللّه العظمی گلپایگانی

شرکت کرده بود، به من گفت: برخی از روحیین می خواستند با پدرم تماس برقرار کنند نتوانستند، تا کسی از اموات گفته بود: روزی که با ایشان می خواستند تماس برقرار کنند روز دوشنبه بوده است و ایشان روزهای دوشنبه خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رسند و نمی شود با ایشان تماس گرفت.

حجّه الاسلام و المسلمین موسوی اصفهانی ساکن سنندج فرمود: خدمت مرحوم علاّمه طباطبایی رسیدیم، کسی پرسید: آیا تسخیر ارواح واقعیت دارد؟ فرمود: مدّعیان آن در خارج کشور دروغ می گویند، ولی کسی از بستگان هست که با علمای اسلام ارتباط برقرار کرده و می کند و تنها با سه نفر یعنی سید بن طاووس، ابن فهد حلّی و سید بحرالعلوم نتوانسته است ارتباط برقرار کند و سبب آن را از شیخ بهایی پرسیده، ایشان فرموده است: علّت آن است که آنان دائم الحضور در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند.

حجّه الاسلام و المسلمین سیدان فرمودند: در سابق پیش از خواب، دعای عشرات را می خواندم، یادم می آید که موقع خواب صورتم را بر روی دستم گذاشتم و سبحان اللّه گفتم، دیدم جسدم روی زمین است و خودم بالای بام مانند هوا در فضا هستم و داخل اتاق را می دیدم و پاره ای از حیوانات هم در بام به بازی اشتغال داشتند. از همان بالا خواستم دستم را از زیر صورت بردارم دیدم نمی شود، به هر صورت وحشت کردم و حدود ده دقیقه طول کشید و به حالت اوّل بازگشتم.

این مطلب را به آقای مرحوم آیت اللّه حاج شیخ مجتبی قزوینی گفتم، ایشان فرمود: این احوال زود پیش آمده است و آن حیوانات اجنّه بوده اند.

توضیح

حیات برزخی از جمله مراحلی است که انسان پس از مرگ ظاهری آن را طی خواهد کرد. آیات قرآن کریم و همچنین روایات بسیاری حیات برزخی انسان را مسلم و حتمی می دانند، به نصّ قرآن کریم شهدا زنده اند: «وَلا تَقُولُوا لِمَنْ یقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیآءٌ وَلکِنْ لا تَشْعُرُونَ»(1).

همچنین در مورد مجرمین و کفّار، قرآن کریم خبر می دهد که عذر و بهانه ای که کفّار پس از فوت خود می آورند، مورد قبول ملائکه واقع نمی شود: «إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّیهُمُ المَلآئِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأْویهُمْ جَهَنَّمَ وَسآءَتْ مَصِیراً»(2).

و نیز اخبار سؤال قبر و فشار قبر و تأثیر خیرات و مبرات برای اموات و غیره همه شاهد همین حیات برزخی است. نمونه هایی که در این جا آمده است، نیز روشن گر همین حقیقت است و به خوبی این حیات را واضح و روشن می گرداند و معلوم می شود ارواح با هم رفت و آمد دارند، برخی معذّب و ناراحت و برخی متنّعم به نعمت های الهی و خوشحال و نسبت به امور و جریاناتی که واقع شده یا می شود، مطّلع و باخبرند.



---

1- 155. سوره بقره آیه 154.
2- 156. سوره نساء آیه 97.

### رؤیت ارواح مؤمنین

مرحوم آیت اللَّه حاج میرزا عبدالعلی تهرانی که در اخلاق و فضیلت کم نظیر بودند، فرمودند: شخصی که من به او ارادت داشتم می گفت: گاهی از اوقات که به وادی السلام نجف می روم و مشغول خواندن فاتحه و ذکر می شوم، می بینم دسته ای در آن طرف دور هم جمعند، ولی وقتی نزدیک آنان می روم آن ها ناپدید می شوند.

### خبر از بدهی و مقدار آن

یکی از موثّقین از شخص موثّقی نقل می کرد که: پس از فوت پدرم، ایشان را در خواب دیدم که به من فرمود: مبلغ بیست و چهار تومان به فلان سوهان فروش بدهکارم، برو و بدهی مرا پرداخت کن. از خواب بیدار شده، به نزد آن مرد سوهانی رفتم و به او گفتم: پدرم به شما بدهکاری داشته است، او ابتدا از اظهار آن امتناع می کرد، ولی با اصرار من گفت: بلی، ایشان بیست و چهار تومان از من قرض گرفته بودند.

### اطّلاع دادن از وقت مرگ

مرحوم پدرم آقای حاج سید مهدی خرّازی از مرحوم آیت اللَّه آقای حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی(1) نقل کردند که: من در ماه مبارک رمضان به منزلی دعوت شدم، در آن جا آقایی به نام آقا سید محی الدین هم وارد شد، صاحب خانه به من گفت: من فلانی را در عالم خواب دیدم، به من گوشزد می کرد که آقا سید محی الدین پنجم شوال مهمان ماست. از مجلس بیرون آمدم و منتظر پنجم شوال بودم، پنجم شوال که رسید همان روز آقا سید محی الدین درگذشت.



---

1- 157. ایشان یکی از اساتید امام خمینی رحمه الله بود.

### آگاهی میت از اشیای مفقود شده

یکی از بستگان مورد وثوق گفت: مادرم فوت کرد، جزء اموال او چادری بود که مفقود شد، شبی مادرم را در خواب دیدم که به من گفت: چادر نزد فلانی است، دیگر دنبال آن نگرد. پس از مدّتی همان شخص چادر را آورد که تحویل بدهد، ولی من آن را نگرفتم.

### آگاهی برخی از اموات از جای انگشتر

یکی از بستگان مورد وثوق گفت: پس از مرگ مادرم، دنبال انگشترش می گشتم ولی آن را پیدا نمی کردم، عاقبت شبی در عالم خواب مادرم را دیدم که به من گفت: جای انگشتر در کیفی داخل صندوق خانه است. از خواب که بیدار شدم به سراغش رفتم، دیدم انگشتر در همان جایی است که مادرم در عالم خواب گفته بود.

### آگاهی بعضی اموات از چگونگی قبر خویش

یکی از موثّقین از بستگان گفت: وقتی مادرم فوت کرد، او را به قم بردند و در آن جا دفن کردند ولی من اطّلاعی از محلّ دفن او نداشتم. بیش از یک هفته از مرگ او نگذشته بود که ایشان را در خواب دیدم که به من می گفت: جایم خوب است فقط نهر آبی از بالای سرم عبور می کند و قبر مرا نمور کرده است. از خواب که بیدار شدم، موضوع را از افرادی که همراه جنازه مادرم به قم رفته بودند پرسیدم، گفتند: درست است بالای سر قبر آن مرحومه نهر آبی روان است...

### آگاهی بعضی از اموات از جای پول

یکی از بستگان مورد وثوق گفت: مادرم پس از مرگش به خوابم آمد و گفت:

داخل کیسه جورابی که درون صندوق است سیزده تومان پول می باشد، از خواب که بیدار شدم به دنبال آن رفتم، متوجّه شدم که درست گفته است.

### آگاهی بعضی از اموات از کیفیت درمان مریض

مرحوم پدرم به من فرمود: در کودکی به مرض سختی دچار شدی که معالجات در تو تأثیری نداشت، تا این که جدّه بزرگ تو به خواب دخترشان آمد که فلان چیز و فلان چیز را بگیرید و چنین و چنان کنید و به بچّه بدهید بخورد، شفا خواهد یافت. جدّه شما نزد من آمد و آن خواب را بیان کرد. من دوایی را که جدّه بزرگ تو در عالم خواب گفته بود یادداشت کرده و طبق آن عمل کردم، تا این که تو شفا یافتی.

مؤلّف می گوید: من خودم نیز این مطلب را از مادربزرگم پرسیدم، ایشان فرمودند: بله، همین طور بوده است.

### آگاهی برخی از اموات از جای مطلوب

مادربزرگم گفت: مدّتی به عنوان خواستگاری برای پسرم به این طرف و آن طرف می رفتم ولی دختر دلخواه یافت نمی شد. این کار سال ها ادامه داشت، تا آن که دیگر از این خواستگاری رفتن خسته شده و به ستوه آمدم. مادرم را در خواب دیدم که به من گفت: به قنات آباد فلان کوچه و فلان خانه برو، آنچه می خواهی آن جاست. من هم مطابق همان آدرس رفتم، دیدم آن دختر دقیقاً همان کسی است که ما به دنبال او بودیم، پس از آن وصلت صورت پذیرفت.

### خبردادن از حوادث آینده

حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای متّقی همدانی(1) فرمودند: قبل از آمدن به



---

1- 158. داستان شفا گرفتن همسر ایشان از امام زمان علیه السلام در همین کتاب و کتاب سرّ دلبران یاد شده است.

قم در تهران ساکن بودم. شبی مرحوم آیت اللَّه آقای حاج میرزا محمّد همدانی(1) پدر حضرت حجّه الاسلام و المسلمین آقای ثابتی همدانی را در عالم رؤیا دیدم و در خواب هم متوجّه بودم که ایشان به رحمت خدا رفته است، با خود گفتم: خوب است شست ایشان را بگیرم تا از ایشان سؤالاتی را بکنم، بعد در همان عالم رؤیا با خود گفتم: من اهل علم هستم، مناسب نیست کاری را بدون این که بر آن دلیلی از کتاب و سنّت داشته باشیم انجام دهم.

بالاخره با خود گفتم: از خود ایشان این موضوع را می پرسم، موضوع را از ایشان پرسیدم، ایشان فرمودند: آیه و روایتی بر این امر نداریم، ولی به تجربه رسیده است. من شست ایشان را گرفتم و به من گفت: به مکّه خواهی رفت و حوایج شما برآورده خواهد شد، انگشتری را هم به من داد. پس از بیدار شدن از خواب و گذشت زمان، آنچه ایشان گفته بود همه انجام گرفت.

### آگاهی بعضی از اموات از فاتحه خوانی و طلب مغفرت

یکی از موثّقین فرمودند: رفیقی داشتم که بارها به او پیشنهاد می کردم برای خود وصی متدین تعیین کن؛ ولی متأسفانه ایشان به شخصی که قابل وثوق و اطمینان باشد، وصیت نکرد و بالاخره در نهایت، وصی او کسی شد که درباره اش گفته می شد: روز سوم مرگ او، از خوشحالی مِی گساری کرد.

من از این موضوع بسیار متأثر شدم، با این که قبر او نزدیک قبر پدرم بود، برای او طلب مغفرت نکرده و فاتحه نمی خواندم، تا این که یکی از دوستان به من گفت: فلانی را در خواب دیدم که گله مند بود و می گفت: وقتی ایشان (یعنی شما) سر قبر



---

1- 159. مرحوم آیت اللَّه آقای میرزا محمّد همدانی از علما و مدرسین بزرگ حوزه علمیه قم بودند و در اواخر عمر به همدان برگشتند.

پدرشان می آیند برای پدر خود طلب مغفرت کرده و فاتحه می خوانند، ولی به من اعتنایی نمی کنند.

### آگاهی برخی از اموات از جای امانت

مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی نقل کردند از مرحوم پدرشان که ایشان مرحوم پدرش را در خواب می بیند و می فرماید: تنها چیزی که در این جا به دردم خورد، رحمت خدا بود. بعد درباره امانتی می فرماید: شخصی نزد من پولی به امانت گذاشته و من آن را در فلان محل گذارده ام، مشخصات آن امانت را هم می دهند.

پدرم گفت: وقتی از خواب بلند شدم و به آن محل رفتم، دیدم امانت با همان مشخصات هنوز موجود است.

### باز شدن فهم و درک بعضی از اموات

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسن معزّی تهرانی نقل کردند که آیت اللَّه آقای بهاء الدینی می فرمودند: در مجلس بحث ما کسی شرکت می کرد که از همه کمتر می فهمید. وقتی ایشان وفات کرد بعد از مرگ مطالبی را بازگو می کرد که در سطح بالایی بود، به طوری که در زمان حیاتش ممکن نبود چنین مطالبی را بفهمد و ابراز نماید و به قدری در مورد این مطالب خوب صحبت می کرد که من به گفته های او اطمینان حاصل می کردم، از جمله آن که روزی به من گفت: وضوی ارتماسی نگیر. از آن به بعد، بر اساس گفته او وضوی ارتماسی نگرفتم.

### آگاهی بعضی از اموات از احتیاجات اهل و عیال

و نیز ایشان نقل کردند که: مادرم پس از مرگ پدرم می گفت: هنوز پدر شما بیشتر از شما فرزندان به فکر من است؛ زیرا روزی به داخل آشپزخانه رفتم، دیدم

زردچوبه نداریم. گفتم: خدایا چه کنم کسی نیست برای من زردچوبه تهیه کند، زیرا بچه ها نبودند. مدّتی گذشت دیدم درب خانه را می زنند، درب را باز کردم دیدم شخصی یک پاکت زردچوبه به من داد و رفت در حالی که نفهمیدم این شخص از کجا می دانست که من زردچوبه ندارم.

آقای معزّی فرمودند: شخصی که زردچوبه را داده بود، روزی به اخوی ما گفته بود: من در عالم خواب مرحوم آقای حاج شیخ مهدی معزّ الدوله را دیدم که به من فرمود: یک پاکت زردچوبه ببر به منزل ما، زیرا خانم زردچوبه ندارد.

### شعله کشیدن آتش از قبر

آیت اللَّه مصلحی از پدرشان مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ محمّدعلی اراکی نقل کردند که ایشان می فرمودند: در جوانی من به قبرستان رفتم و با چشم خود دیدم که از قبری آتش شعله می کشید.

### اطّلاع برخی از مردگان از مرگ بعضی از زندگان

مرحوم حجّه الاسلام جناب آقای حاج شیخ محمّد آخوندی(1) در تشییع جنازه مرحوم پدرم حاج سید مهدی خرّازی شرکت کردند، در آن جا فرمودند: یکی از دوستانم از فوت پدر شما هیچ اطّلاعی نداشته، لکن دیشب پدر مرا در خواب دیده که ایشان فرموده است: ما امروز قصد داریم در نماز آقای حاج سید مهدی شرکت کنیم. نماز میت مرحوم پدرم را مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حاج سید احمد خوانساری خواندند.



---

1- 160. مؤسس دارالکتب الاسلامیه.

### اطّلاع بعضی از مردگان نسبت به اشتباه محاسباتی

پدرم مرحوم حاج سید مهدی خرّازی شب جمعه دهم ذی القعده 1395 ه. ق پیش از اذان صبح به رحمت خدا رفت، روز بعد مرحوم عمویم آقای حاج سید حسن کسایی به محاسبه اموال آن مرحوم پرداخت و در نهایت پس از جمع بندی صورت اموال را به من نشان داد.

چیزی نگذشت که ایشان مرحوم پدرم را در خواب دید که در مغازه آمده و می گوید: فلان بدهی را به حساب نیاورده ای، ایشان گفت: من از خواب بیدار شدم، به دفتر حساب مراجعه کردم دیدم درست است، فلان بدهی را به حساب نیاورده ام، از این مطلب خیلی تعجّب کردم، با این که مرحوم پدرم در زمان حیات با محاسبات سر و کاری نداشت و این کار به عهده عمویم بود.

### خبردادن بعضی از مردگان از جای ثبت بدهی

حجّه الاسلام مرحوم آقای معصومی(1) فرمود که پدرم فرمود: هنگامی که برادرم از دنیا رفت، شبی در عالم رؤیا او را دیدم که به من می گفت: من مقداری پول به آقای حاج ابوالحسن عطّار بدهکارم، اما وقتی پیش ایشان می روید خواهد گفت: فلانی چیزی بدهکار نیست، ولی شما بگویید در فلان صفحه از دفتر حساب مراجعه کند، آن جا حساب من نوشته شده است.

من به حاج ابوالحسن عطار مراجعه کردم، او گفت: من چیزی به یاد ندارم. گفتم: به فلان صفحه از دفتر مراجعه کنید. گفت: دفتر منزل است، در آن جا می بینم. روز بعد به ایشان مراجعه کردم، دیدم می خندد و می گوید: چیز قابل توجّهی نبود، من ایشان را حلال کردم.



---

1- 161. مؤلّف کتاب مهذّب المغنی.

## آگاهی مردگان از جریانات و امور

چون پدرم مرحوم آقای حاج سید مهدی خرّازی وصیت کرده بود که نماز و روزه برایشان بگیرم، از حاج عمویم که در مغازه پدرم مشغول کار بودند، خواستم مقداری پول بابت این جهت به من بدهند. ایشان فرمودند: فعلاً پول نداریم، این چک و سفته ها را بگیرید و برای این کار خرج کنید. گفتم: چک و سفته به درد افرادی که نماز استیجاری می خوانند، نمی خورد. ایشان فرمودند: ما فعلاً پول نقد نداریم و بالاخره ایشان نتوانستند پول بدهند. عاقبت چک و سفته ها را گرفته و به قم آمدم در حالی که چیزی از این جریان و موضوع به خانواده ام نگفته بودم.

روزی خانواده ام گفت: دیشب مرحوم پدرتان را در خواب دیدم، خواستم ایشان را نگاه دارم، گفت: نه، من می روم وقتی چک و سفته هایم وصول شد، آن وقت می آیم. به خانواده گفتم: پدرم درست فرموده است چک و سفته های ایشان در جیب من است پس از وصول به مصرف ایشان می رسد.

## دستگیری قاتل توسط مقتول

اخوی گرامی جناب آقای خرّازی از آقای دوایی نقل کردند: آقای قاسمی از نوادگان مرحوم نیکومنش به قم می رفتند، دو نفر به عنوان همشهری سوار ماشین او می شوند. به قم که می رسند، اصرار می کنند ما را به منزلمان برسان، در آن جا به شما پول می دهیم. به درِ منزل می روند، راننده - آقای قاسمی - می گوید: من نماز نخوانده ام، اجازه می دهید که به منزل شما بیایم و نماز بخوانم! آنان موافقت می کنند. وقتی به منزل وارد می شود آماده وضو گرفتن می شود، آنان آقای قاسمی را خفه می کنند و کسان او به دنبال قاتل او می گردند. خانم آقای قاسمی وی را در عالم خواب می بیند و آقای قاسمی آدرس قاتلان را به او می دهد. خواب تکرار

می شود، به آگاهی اطّلاع می دهند، آگاهی موضوع را تعقیب می کند تا بالاخره قاتلین را دستگیر می نمایند.

### انتظار اموات

یکی از موثّقین فرمود: من به قم مشرّف شدم، پس از هشت ماه مرحوم آقای سلطان الواعظین مؤلّف کتاب شب های پیشاور را در خواب دیدم گله می کند که با این که این جا ساکنی، یک ساعت پیش ما نمی آیی. از خواب بیدار شده، متوجّه شدم همین طور است، من با این که با ایشان رفاقت داشتم نسبت به ایشان اظهار ادب نکرده بودم و باید زودتر حقّ رفاقت را ادا می کردم.

### درخواست بیشتر طلب مغفرت

یکی از موثّقین نقل کرد: من چندماهه بودم که پدرم از دنیا رفت و من او را ندیدم، ولی همواره برای او طلب مغفرت می کردم. مدّتی قبل مادرم از دنیا رفت و من بیشتر برای او طلب مغفرت می کردم، شبی در عالم خواب پدرم را دیدم که به من می فرمود: برای ایشان دو سه بار (در روز یا هفته) طلب مغفرت می کنی، ولی برای من یک بار.

### احاطه علمی برخی از اموات نسبت به امور

یکی از موثّقین از مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید ابوالحسن مرتضوی اصفهانی نقل می کرد که: تصحیح منتهی الآمال مرحوم آقای حاج شیخ عبّاس قمی چاپ علمیه اسلامیه به من واگذار شده بود، به عبارتی رسیدم که به نظرم غلط آمد، پیش خود گفتم: چرا آن مرحوم چنین کرده است؟ به هر صورت آن را مطابق نظر خودم اصلاح نمودم. صبح اول وقت دیدم آقازاده ایشان

حاج میرزا علی آقا به منزل ما آمد و گفت: دیشب مرحوم آقای والد را در خواب دیدم و به من فرمود: صبح اول وقت برو نزد حاج سیدابوالحسن و بگو: من معذرت می خواهم، مطلب همان طوری است که اصلاح کرده اید. من از احاطه آن مرحوم نسبت به امور عالم دنیا در شگفت شدم.

ص:232

## فرشتگان، شیاطین و اجنّه

### اشاره

اجنّه و ملائکه نیز از موجودات عالمند. خداوند در قرآن کریم از وجود و احوالات آنان خبر داده است، از جمله: ملائکه، عبادت و تسبیح الهی به جا می آورند و از فرمان الهی سرپیچی نمی کنند و مردمانی که ایمان آورده و می گویند: خدا ربّ و همه کاره ماست و استقامت و پایداری می کنند، ملائکه بر آنان فرود می آیند و به آنان بشارت بهشت می دهند و می گویند: خوف و حزن نداشته باشید.(1)

انسان های شایسته مورد علاقه ملائکه هستند و جنّیان هم نسبت به آنان تسلیم و فرمان بردارند. جنّیان هم مانند انسان ها برای عبادت و قرب إلی اللّه آفریده شدند، و در میان آنان نیز مؤمن و کافر و جند اللّه و جند الشیطان وجود دارد و عدّه ای از جند اللّه، حضرت سلیمان علیه السلام را یاری می دادند؛ «وَحَشَرَ لِسُلَیمانَ جُنُودُهُ مِنَ الجِنِّ وَالإِنْسِ وَالطَّیرِ»(2).

و همچنین قرآن کریم از وجود شیاطین و عداوت و دشمنی آن ها با انسان ها به تفصیل صحبت کرده است، پس کسانی که موجودات عالم را در موجودات مادّی منحصر می کنند، از عوالم وجود بی خبرند و دلیلی هم بر نفی عوالم دیگر ندارند.



---

1- 162. سوره غافر آیه 7، سوره تحریم آیه 4 و سوره فصلت آیه 30.
2- 163. سوره نمل آیه 17.

نمونه های ذکر شده در این جا وجود عوالم دیگر را مورد تأکید قرار می دهد.

### ارتباط اجنّه با بعضی از علما برای انجام مراسم عقد

یکی از موثّقین فرمود: پدرم از جدّ بزرگوارش حاج شیخ محمّدطاهر نقل می کرد که گفت: شبی از نیمه شب گذشته بود متوجّه شدم درب منزل ما را می زنند، پشت درب رفتم و گفتم: کیست؟ گفتند: مجلس عقدی داریم، بفرمایید برویم.

گفتم: این موقع شب وقت مجلس عقد رفتن نیست و وسیله ای هم در اختیار ندارم. گفتند: آقا! ما شما را پشت خود سوار می کنیم و می بریم. بالاخره راضی شده و به راه افتادیم، وقتی به مجلس رسیدیم دیدم مجلس همانند مجلس انسان ها نیست، بالاخره هر طوری بود صیغه عقد را خواندم و پس از اتمام صیغه، یک چاقو به خاطر خواندن خطبه عقد به من دادند و بازگشتم.

شخص مذکور می گفت: آن مجلس مربوط به جنّیان بوده و عموی من اکنون زنده است و اظهار می کند که من آن چاقو را دیده ام.

### تسخیر اجنّه

مرحوم آیت اللَّه آقای حاج میرزا علی احمدی میانجی فرمودند: مرحوم علاّمه طباطبایی نقل کردند: من به مجلسی رفته بودم، شخصی در آن جا بود که می توانست تسخیر جنّ کند، در مقابل او شخص دیگری در همان مجلس حضور داشت که تسخیر جنّیان را انکار می کرد.

برای اثبات این که تسخیر جن ممکن است، قرار شد اجنّه نشانه ای در جیب منکر بگذارند و بعد به منکر گفته شود نشانه را از جیب خود درآورد و به همگان نشان دهد. پس از تسخیر جنّ توسط آن فرد، فرد دوم طبق قرار حاضر نمی شد دستش را

از جیب خود بیرون بیاورد، بالاخره حاضرین در مجلس به نزد او آمده و به زور دست او را از جیبش بیرون آوردند، دیدند جنیان جیب او را آلوده و کثیف کرده اند.

### ریسیدن پنبه توسط جنّیان

یکی از موثّقین فرمود: زنی در سبزوار بود که با جنّیان ارتباط داشت، روزی ما به نزد او رفتیم و ایشان هم به ما احترام کرد. نزد او نشسته بودیم و دیدیم که پنبه زیادی در جلوی خود گذاشته و می خواهد آن ها را بریسد. از ما خواهش کرد که چند دقیقه بیرون از اتاق برویم، ما هم بیرون رفتیم. او قلیانی چاق کرد و آن را به داخل اتاق برد، تقریباً ده دقیقه نگذشته بود که جنّیان رفتند و ما وارد اتاق شدیم. با چشم خود دیدیم تمام پنبه هایی را که جلوی او بود، ریسیده شده.

### شنیدن صدای ملائکه

استاد بزرگوارم مرحوم آیت اللَّه آقای حاج آقا حسن فرید(1) نقل می کردند: شوهر خواهر مرحوم آیت اللَّه آقا نور الدین اراکی که از موثّقین بود، می فرمود که خواهر مرحوم آقا نور الدین به ایشان می گوید: شنیده ام که حاج آقای صابری(2) فوت شده است. به برادرشان حاج آقا نور الدین عرض می کنند که بعضی می گویند: حاج آقای صابری فوت شده، برادرشان می گوید: درست نیست. ایشان می گویند: به چه دلیلی این سخن را می گویند؟ ایشان می فرمایند: هر مؤمنی که وفات می کند، ملکی است که وفات او را اعلام می کند و من چنین چیزی از ملک نشنیدم. طولی نکشید که معلوم شد همان طوری است که برادرشان فرمودند.



---

1- 164. نوه حاج آقا محسن اراکی.
2- 165. جدّ آقایان صابری های اراک.

## سلطه بعضی از بزرگان بر جنیان

یکی از موثّقین گفت: بعضی از شب ها که می خواستم از چاه آب بکشم، دلو آب زیاد سنگین می شد و هنگامی که دلو به لب چاه می رسید مثل این که کسی دلو را می گرفت و وارونه می کرد، آب آن به داخل چاه می ریخت. من این موضوع را به شخص بزرگواری اظهار کردم، آن بزرگوار فرمودند: برو بگو اگر شوخی است که هیچ، امّا اگر جدّی است ما هم بدانیم. من رفتم پیام آن مرد بزرگ را رساندم، از آن به بعد این کار تکرار نشد.

## شیاطین عدیله

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی از حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج آقا جواد گلپایگانی(1) نقل کردند که مرحوم آقای سید نصر اللَّه مستنبط(2) - ابوالزوجه محترم ایشان - می فرمودند: پدر مرحومشان آقا سید رضی گرفتار مرض وبایی می شود و به حال احتضار می افتد، در حال احتضار شیاطین عدیله به نزد ایشان آمده و به مناقشه در عقاید او می پردازند. ایشان مناقشات آنان را پاسخ گفته و آنان را با جواب مغلوب می کند. در این هنگام صدای هاتفی را از سوی خدا می شنود که ما از پاسخ تو خوشوقت شدیم و به همین جهت آن ها را اعدام می کنیم و بیست و هفت سال به عمر تو افزودیم. پدرم آقا سید رضی فرمود: من دیدم شیاطین عدیله مثل یخی که آب می شود، از بین رفتند.

مرحوم آقای مستنبط فرمود: پدرم بر اساس همین جریان، از سال مرگ خود اطّلاع داشت و دقیقاً همان سالی که به او گفته شده بود، ایشان درگذشت.



---

1- 166. فرزند آیت اللَّه العظمی حاج سید محمّدرضا گلپایگانی.
2- 167. از علمای بزرگ حوزه علمیه نجف، ایشان داماد آیت اللَّه العظمی سید ابوالقاسم خویی بودند.

## عزاداری جن ها

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: مرحوم آقای قدّوسی فرمود: مادرخانم من که خانم علاّمه طباطبایی می شد، فرمود: ما در عراق در بیرونی مرحوم آقا سید محمّدکاظم صاحب عروه سکونت داشتیم و مکرر شنیدیم اجنّه برای ایشان عزاداری می کردند.

## اطاعت اجنّه

حجّه الإسلام و المسلمین آقای حاج سید علی علوی قزوینی، داماد محترم آیت اللّه العظمی آقای زنجانی، از یکی از دوستانش نقل کرد که پدرم گفت: در همسایگی ما منزلی بود که شب ها اجنّه دختر او را آزار می دادند. همسایه ما خدمت آیت اللَّه آقای حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی رفت و ماجرا را باایشان بازگو کرد. آقا فرمود: شب بالای بام برو و بلند بگو: سید ابوالحسن می گوید شما... عهد و میثاق دارید که به مسلمانان آزار نرسانید. پدرم گفت: وقتی همسایه این مطلب را از قول سید ابوالحسن رفیعی گفت، دیگر اجنّه دختر او را آزار ندادند.

## رؤیت ملائکه در حال نماز

عموی بزگوارم مرحوم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی می فرمود: در نیمه شبی از ماه مبارک رمضان مشغول نماز بودم، ناگاه در حال قنوت ملاحظه کردم سفیدپوشی در جلوی من ظاهر شده است و هرچه قدر نماز ادامه داشت ،او نیز حضور داشت. همین که «السلام علیکم ورحمه اللَّه وبرکاته» را به رسم اتمام نماز ادا کردم، با شگفتی بسیار اثری از آن سفیدپوش نیافتم.

## آیت اللّه العظمی امام خمینی قدس سره

حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ عبدالعلی قرهی(1) فرمودند: موقعی که مرحوم آیت اللّه العظمی آقای خویی می خواستند در نجف به دیدن امام خمینی قدس سره تشریف بیاورند، امام فرمودند: طوری نشود که ایشان معطّل بنشینند تا من بر ایشان وارد شوم. من رفتم سر کوچه، منتظر ماندم تا همین که آیت اللّه خویی برسند امام را خبر کنم، امام هم پیش از آن که آیت اللّه خویی به اتاق وارد شوند، در اتاق نشسته بودند. به محض این که آیت اللّه خویی وارد شدند، امام از جا برخاستند و کاملاً نسبت به ایشان احترام کردند.

همچنین وقتی امام از ترکیه به عراق و نجف آمدند، آیت اللّه شاهرودی و آیت اللّه خویی جلوتر از آیت اللّه حکیم از امام دیدن کردند. پس از دیدارهای آنان، نوبت بازدید امام رسید. ایشان فرمودند: طوری نشود که بازدید آقای حکیم در آخر کار انجام بگیرد. طبق توصیه ایشان، آقای حاج شیخ نصراللّه خلخالی(2) برنامه بازدید از آیت اللّه حکیم را جلو انداخت.



---

1- 168. ایشان یکی از کسانی است که سال ها در بیت امام خمینی رحمه الله بوده است.
2- 169. از شخصیت های معروف نجف اشرف.

با امام به منزل آقای حکیم رفتیم، امام به آقای حکیم گفتند: شما از وضع ایران اطّلاع کاملی ندارید. آیت اللّه حکیم فرمود: فی الجمله اطلاعاتی می رسد. امام فرمود: به طور کامل اطّلاع ندارید و الاّ که... صحبت ها ادامه یافت.

ضمن گفت و گوها، مرحوم آقای حکیم صحبت از خون ریزی ها کرد. امام فرمود: امام حسین علیه السلام هم قیام کرد و خون ریخته شد. آقای حکیم فرمود: امام حسن علیه السلام هم امام بود و قیام نکرد. امام فرمود: امام حسن علیه السلام اگر به قدر شما مرید داشت، قیام می کرد. بعد امام بحث را به جای دیگر بردند تا ناراحتی به وجود نیاید.

* * *

امام در مصرف سهم امام علیه السلام بسیار محتاط بود و به من دائم می فرمود: بااحتیاط باش. یکی از خصوصیات امام این بود که هر کس کاری اختصاصی با ایشان داشت، در آن مجلس شخص سومی اجازه نداشت حضور پیدا کند. از این رو ما افراد را خدمتشان می بردیم و زود از آن جا خارج می شدیم، در این مورد حتّی حاج آقا مصطفی هم از این قاعده مستثنی نبود.

* * *

امام قدس سره در حفظ شخصیت های علمی بسیار اهتمام می ورزیدند، از جمله این که در مورد مرحوم آیت اللّه شاهرودی همین که اطّلاع یافتند که حکومت عراق ایشان را احضار کرده است، مرا(1) به محل استانداری عراق فرستاده و فرمودند: به آن ها بگو شما نمی دانید آیت اللّه شاهرودی در ایران چه موقعیتی دارد؟! این چه کاری است می کنید؟! من سخن صریح امام را به استاندار گفتم. استاندار گفت: «علی عینی؛ روی چشمم اطاعت می کنم» و از احضار ایشان صرف نظر کرد، امام این خدمت را



---

1- 170. یعنی حضرت حجّه الاسلام و المسلمین آقای قرهی.

هرگز به آیت اللَّه شاهرودی نگفتند، ولی من به مناسبتی به ایشان این خدمت بزرگ امام خمینی قدس سره را عرض کردم.

* * *

آیت اللَّه آقای حاج شیخ علی پناه اشتهاردی(1) فرمودند: در یکی از ایام، حضرت امام قدس سره در درس اخلاق فرمودند: این دعا را هفت بار بخوانید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد وادفع عنّا البلآء المبرم من السماء إنّک علی کل شی ء قدیر». و افزودند: این سید را دعا کنید. بعد معلوم شد مقصودشان آیت اللَّه آقای حاج سید احمد خوانساری بوده است که در آن زمان دچار کسالت شدید شده بودند، و اضافه فرمودند: ایشان در دنیا از نظر تقوا نظیر ندارند.

* * *

یکی از موثّقین از آیت اللَّه آقای حاج شیخ حسنعلی مروارید نقل کرد: امام قدس سره پس از پاسخ به کتاب اسرار هزارساله، روزی به مشهد آمدند، زمانی که مرحوم آیت اللَّه آقا میرزا مهدی اصفهانی امام قدس سره را دیدند، به پاس این اقدام شایسته دست مبارک امام را بوسیدند.

* * *

و نیز ایشان از مرحوم آیت اللَّه حاج میرزا جواد آقای تهرانی(2) نقل کرد که روزی ایشان در جلسه تفسیر خود، اسم امام خمینی قدس سره را آورده و فرمودند: سلام اللَّه علیه. و بعد افزودند: به من اعتراض نکنید که چرا گفتم: سلام اللَّه علیه؛ زیرا ما در نماز می گوییم: «السلام علینا و علی عباد اللَّه الصالحین» و امام از صالحین است.



---

1- 171. از علما و مدرسان حوزه علمیه قم.
2- 172. مؤلّف کتاب «عارف و صوفی چه می گویند».

* * *

یکی از موثّقین فرمود: وقتی اسراییلی ها فلسطین را اشغال کردند، مرحوم امام بسیار ناراحت شدند و فرمودند: من حاضرم تفنگ به دوش بگیرم و با آنان بجنگم.

* * *

و نیز یکی از دوستان به نقل از عدّه ای از دوستان موثّقش فرمود: ما در حدود سال های 42 و 43 - که امام قدس سره در تبعید بودند - خدمت مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ عبّاس تهرانی(1) رسیدیم و در مورد امام قدس سره با ایشان صحبت کردیم. ایشان فرمودند: آیت اللّه خمینی به وطن بازمی گردد و پیش از برگشتن، شاه را از مملکت بیرون می کند و پس از برگشتن، خود حکومت اسلامی تشکیل می دهد و بالاخره حکومت او به قیام حضرت مهدی - ارواحنا فداه - متّصل می شود.

این صحبت ها در آن سال های اختناق و فشار خیلی تازگی داشت، ولی خواست خداوند بر تحقق انقلاب اسلامی تعلق گرفته بود و انجام شد آنچه که انجام شد.

* * *

آیت اللّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: امام قدس سره در تشییع مرحوم آیت اللّه العظمی آقای بروجردی شرکت نکرده بودند، و در ضمن تدریس یا سخنرانی فرمودند: واللّه به خاطر این شرکت نکردم که اسم من در میان نیاید.

* * *

حجّه الاسلام و المسلمین آقای مسعودی خمینی(2) فرمود: پدر امام با خان ها درافتاد و عاقبت او را به شهادت رساندند، لذا امام هم پدر شهید بود و هم پسر شهید.



---

1- 173. از علمای قم که درس اخلاق داشت.

2- 174. تولیت آستانه حضرت معصومه علیها السلام.

* * *

امام قدس سره که در تابستان ها به شهرستان محلات می رفتند، صبح ها ساعت هفت مطالعه را شروع می کردند و ظهر از مطالعه دست می کشیدند.

* * *

امام قدس سره هفته ای یکبار به بیت مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی تشریف می بردند و آن جا برخی از اطرافیان به ایشان چندان توجّه نمی کردند، در عین حال ایشان به آن جا می رفتند و یکبار فرمودند: به جدّم ! من از همه بیشتر آیت اللَّه بروجردی را دوست می دارم.

* * *

آقای مسعودی خمینی همچنین نقل کردند که: فردی خدمت امام آمد و شصت هزار تومان سهم امام علیه السلام داد و بعد یک رساله خواست. امام فرمود: رساله را از کتابفروشی ها تهیه کنید.

و نیز فرمودند: امام قدس سره به مقدار نیاز همان روز لوازم زندگی می خریدند و اجازه نمی دادند زاید بر آن تهیه کنند.

* * *

همچنین فرمودند: برای چاپ یکی از کتاب های ایشان به پنج هزار تومان پول احتیاج داشتیم، وقتی مطلب را با ایشان در میان گذاشتیم، فرمود: من ندارم و اگر هم داشته باشم، نمی دهم. من خود پولی را قرض کرده و کتاب را به چاپ رساندم و یک نسخه از آن را به امام دادم. امام آن را دیده و برگرداندند و چیزی بابت قرض به ما ندادند. ما هزار نسخه از آن را به منزل ایشان بردیم که مصادف با نهضت و قیام ایشان شد و ساواک همه را توقیف کرد.

* * *

### مرحوم آیت اللَّه کاشانی

یکی از موثّقین فرمود: به عیادت مرحوم آیت اللَّه کاشانی رفته بودم، همان موقع محمّدرضا شاه مخلوع هم به عیادت ایشان آمد. آیت اللَّه کاشانی به محمّدرضا فرمود: بی سواد! حالا که من از کار افتادم، به دیدن من می آیی؟

محمّدرضا گفت: آیت اللَّه کار زیاد داشتم و عذر می خواهم و دست برد چکی به مبلغ پنجاه هزار تومان نوشت و آن را زیر تشک آقا گذارد و گفت: آقا چکی زیر تشک گذاشتم. آقا فرمود: آن برای چیست؟ گفت: برای مخارج شما.

فرمود: من مستحق آن نیستم. خودت مستحق آن هستی. مردم همان طوری که تاکنون مرا اداره کرده اند، بعد هم اداره خواهند کرد. شاه هم چک را برداشت و رفت.

### مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار به نقل از مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای گلپایگانی فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم در اخلاقیات ریاضت کشیده بودند. من این مطلب را خدمت مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی عرض کردم، ایشان نیز فرمودند: بلی درست است، و چه ریاضتی از این بالاتر که مدّت ها ایشان خانواده شان را که کور شده بود، به دوش می گرفتند و برای رفع نیازمندی هایش، او را از پله های غرفه ای که در منزلشان بود، بالا و پایین می بردند.

بعد این مطلب را خدمت مرحوم آیت اللَّه حاج آقا مرتضی حائری گفتم، ایشان فرمودند: بلی از این ها عجیب تر این که موضوع را حتّی به من هم نگفتند و من از کسان دیگر شنیدم که ایشان سابقاً چنین عیالی داشته اند.

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم از شاگردان مبرز مرحوم آقای سید محمّد فشارکی است، ولی هفت سال نیز نزد

مرحوم میرزا محمّدتقی شیرازی درس خوانده است و در این مدت برائت رسائل را گفت و گو می کرده اند.

آیت اللَّه العظمی آقای اراکی نیز فرمودند: زمانی که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به قم آمدند و در صحن مطهّر اقامه جماعت نمودند، آقا شیخ محمّد سلطان الواعظین - یا دیگری - پس از نماز منبر رفت و خطاب به مردم گفت: میرزا محمّدتقی شیرازی معروف به میرزای کوچک، اجتهاد و عدالت آقای حاج شیخ عبدالکریم را تصدیق نموده است.

### آیت اللَّه العظمی حاج شیخ محمّدحسین اصفهانی

آیت اللَّه مصباح یزدی از یکی از اساتیدشان نقل کردند که مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ محمّدحسین اصفهانی روزی فرمودند: در دورانی هندوانه زیاد مصرف کردیم، در صورتی که آیت اللَّه اصفهانی اهل زیاده روی نبود، بعد معلوم شد که ایشان به خاطر بی پولی، مجبور به خرید اجناس مورد نیاز به صورت نسیه بوده و در اواخر نیز کسی جز یک فرد هندوانه فروش حاضر نبوده است به ایشان نسیه بدهد. لذا مدّتی خورشت ایشان را هندوانه تشکیل می داده است.

از جمله ویژگی های مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ محمّدحسین اصفهانی این بوده است که در مجلس عزای حسینی، خودشان مبادرت به پذیرایی کرده و کفش های واردین را جفت می کردند و در حین پذیرایی نیز مرتب چیزی می خواندند. مرحوم حاج شیخ علی محمّد بروجردی(1) از ایشان می پرسد: آقا شما چه می خوانید؟ ایشان نیز فرموده بود: خوب است انسان شبانه روز هزار مرتبه سوره مبارکه قدر را بخواند.



---

1- 175. از علما و فقهای بزرگ.

آن مرحوم در هر شبانه روز زیارت عاشورا را با صد لعن و سلام می خواندند و نوافل را نیز ترک نمی کردند و بارها نیز می فرمودند: از خدا می خواهم که تا به آخر نسبت به این اعمال موفق باشم. و بالاخره همین طور هم شد.

ایشان گذشته از عبادات، به درس و بحث علاقه زیاد داشت، سیزده سال در درس مرحوم آخوند خراسانی شرکت کرد و در طول این مدت فقط یک روز نتوانست در درس حاضر شود، که دلیلش آن بود که ایشان مسافرت رفته و برای بازگشت وسیله پیدا نکردند تا سر ساعت به محل درس حاضر شوند و برای جبران غیبت از درس، با فکر خودشان تقریر درس آن روز را با مشرب آخوند می نویسند، و بعد که با تقریر دیگران تطبیق می کند، می بینند با درس استاد خود مرحوم آخوند خراسانی چندان فرقی هم ندارد.

از نکات گفتنی زندگی ایشان این است که: تدریس ایشان به لحاظ جذّابیت کاوش ها و تحقیقات ایشان زبانزد خاص و عام بود. با وجود این، روزی به طور معمول برای تدریس، مطلبی را عنوان و بعد اشکالی را ایراد می نمایند و جواب آن را نیز می دهند و درس خاتمه می یابد، ولی در کمال تعجّبِ شاگردانش، روز دوم و سوم نیز به همین منوال مجدّداً همان مطالب درس روز اول را تکرار می کنند، بدون این که درس تازه ای بدهند. آنچه که مشکل را بیشتر می کرد، این بود که از طرفی شاگردان حیا می کردند که از ایشان بپرسند علّت سه روز درس تکراری چیست؟ و از سوی دیگر خودشان هم بسیار باحیا بودند و هنگام درس کسی را نگاه نمی کردند. بالاخره مرحوم آقای حاج شیخ علی محمّد بروجردی که بهتر از همه می توانست با ایشان صحبت کند، از ایشان می پرسد: آقا چطور سه روز متوالی بحث شما تکرار می شود؟ ایشان در پاسخ می فرمایند: هرچه فکر می کنم مطلب تازه ای به ذهنم نمی آید و خدا می خواهد به من بفهماند که فکر تو از ماست.

حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد مجتهدی تهرانی فرمود: شخصی از موثّقین اظهار داشت: در یک سفر زیارتی که به مشهد رفته بودم، مرحوم آیت اللّه حاج شیخ مرتضی حائری را دیدم که قصد بازگشت از مشهد به تهران را داشت، اما ماشین نبود. یکی از شرکت های مسافربری به ایشان گفت: آقا وسط ماشین، کف اتوبوس می توانید بنشینید؟ ایشان بدون این که ناراحت شود، این پیشنهاد را بلافاصله پذیرفته و سوار ماشین می شوند.

ایشان در مقابل تعجّب این جانب از خودساختگی و تواضع خود، فرمود: من هنوز نتوانسته ام همچون آیت اللّه آقای حاج سید احمد خوانساری شوم، ایشان چنان خوددار و متواضع است که اگر شخص بی ادبی زبان جسارت بگشاید و متعرض ایشان شود، می توانند با کرامت و بزرگواری از کنار او عبور کنند و عکس العملی نشان ندهند، ولی من در این موارد ناراحت می شوم و مثل ایشان نمی توانم خودداری از خود نشان دهم.

حجّه الاسلام والمسلمین حاج شیخ احمد مجتهدی تهرانی فرمود: پس از حادثه پانزده خرداد سال 42 برخی از مراجع تقلید از جمله مرحوم آیت اللّه العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی به تهران آمده بودند. من ضمن دیدار، از ایشان دعوت کردم تا به مسجد حاج ملاّ جعفر بیایند و حوزه و مجلس تجزیه و ترکیب طلاّب را از نزدیک ملاحظه فرمایند. ایشان پذیرفتند و قرار شد در شب سه شنبه ای به مسجد تشریف بیاورند، از قضا در آن شب ایشان عارضه قلبی پیدا کرده و عذرخواهی نمودند.

برخی از دوستان که برای آوردن ایشان رفته بودند، می روند خدمت مرحوم آیت اللّه العظمی حاج سید احمد خوانساری و جریان را بازگو کرده و می گویند که

قرار بوده آیت اللَّه مرعشی نجفی به مجلس مذکور تشریف بیاورند و فعلاً به دلیل کسالت نمی توانند در مجلس برپا شده حضور پیدا کنند، در حالی که مردم نیز منتظر هستند، اگر شما لطف کنید خیلی بجاست. ایشان پس از استخاره و خوب آمدن آن، بلند شده و به مجلس مذکور می آیند. این تواضع و فروتنی ایشان برای ما موجب تعجّب و شگفتی گردید.

آیت اللَّه آقای شیخ علی پناه اشتهاردی فرمودند: بعد از رحلت آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی از آیت اللَّه العظمی اراکی درباره عدالت آیت اللَّه سید احمد خوانساری سوال شد، ایشان فرمودند: از عصمت ایشان سؤال کنید، نه از عدالت ایشان.

### مرحوم آیت اللَّه آقای سید محمّد حسین شهرستانی

آیت اللَّه العظمی حاج موسی زنجانی فرمودند: مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی نقل فرمودند که: خواهرزاده مرحوم میرزا محمّدتقی شیرازی همانند میرزا، دارای قدرت تحقیق و موشکافی بوده است. وی از شاگردان مرحوم آقا سید محمّدحسین شهرستانی بوده و با همه دقّت علمی که داشت، در حقّ استاد خود گفته است: مرحوم استاد در موضوع خاصّی رساله ای نوشته بودند، من تا صبح درباره آن فکر کردم، اما اشکالی به ذهنم نرسید.

زمانی خواهرزاده مرحوم میرزا از مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری اجازه اجتهاد خواسته بود، مرحوم حاج شیخ به من فرمودند: در مورد ایشان هرچه می خواهی بنویس که من او را شایسته و صالح می دانم. سپس فرمودند: مرحوم آقای سید محمّدحسین شهرستانی شاگرد مرحوم آقای اردکانی بود که برخی او را حتی بر شیخ انصاری ترجیح می دادند.

## آزاد شدن منع چادر به وسیله آیت اللَّه العظمی حاج آقا حسین قمی

آیت اللَّه سید مصطفی خوانساری فرمودند که: مرحوم آیت اللَّه حاج آقا حسین قمی به تهران آمدند و از طاغوت عصر محمّدرضا پهلوی خواسته هایی داشتند که از جمله آن آزادی منع چادر و حجاب برای خانم ها بود، اما محمّدرضای معدوم به ایشان توجّهی نمی کرد، لذا عدّه ای از علما به تهران آمدند تا از آیت اللَّه قمی حمایت کنند، ولی باز هم محمّدرضای ملعون توجّهی نکرد. تا این که حاج آقا حسین قمی کسانی را خدمت مرحوم آیت اللَّه حاج آقا حسین بروجردی به بروجرد فرستادند و از ایشان نیز برای آمدن به تهران دعوت کردند تا شاید با آمدن ایشان کار تمام شود.

آیت اللَّه بروجردی به من فرمودند: وقتی پیام آیت اللَّه قمی به من رسید، دیدم اگر خودم حرکت کنم و به تهران بروم، معلوم نیست اثری داشته باشد، لذا در جواب آیت اللَّه قمی (به کسانی که پیام او را آورده بودند) گفتم: شما بروید، من اقدام خواهم کرد. و بعد از آن نامه ای به محمّدرضا نوشتم؛ و تصریح کردم خواسته های آیت اللَّه قمی باید انجام بگیرد وگرنه غرب کشور قیام خواهد کرد.

محمّدرضا پس از این اخطار ناچار شد تا به خواسته های آیت اللَّه قمی توجّه کند و بدین ترتیب چادر بعد از آن ممنوعیت شدید در زمان رضاشاه ملعون و مطرود، آزاد شد.

## بی هوایی آیت اللَّه العظمی سید محمّد فشارکی

استاد بزرگوار مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی از قول استادشان مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم فرمودند: مرحوم آیت اللَّه سید محمّد فشارکی پس از فوت مرحوم میرزای شیرازی حاضر به نوشتن رساله عملیه نشد، روزی برخی از علاقه مندان

ضمن گفت و گو در مسیر منزلشان، با اصرار زیاد از وی خواستند تا در این مورد اقدام نمایند. ایشان همین که به منزل رسیدند، سوگند یاد کردند که: من اعلم هستم، ولی رساله عملیه نمی نویسم.

مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم اضافه می کند که آیت اللَّه فشارکی به من فرمودند: پس از آن که به منزل وارد شدم، در فکر رفتم که این چه کاری بود کردم و مردم را بعد از میرزای شیرازی از خود دور ساخته و متحیر ساختم، در این گیر و دار چرتی مرا فرا گرفت، در خواب دیدم یکی از کسانی را که رساله عملیه نوشته بود، حاضر ساختند و آهنی گداخته در حلق او وارد و از پایین او خارج کردند و به عکس همان میله آهنین را از طرف پایین داخل و از حلق او بیرون آوردند، پس از بیدارشدن از خواب آرامش خاصّی پیدا کردم که کار من (در مورد خودم) کار خوبی بوده است.

مؤلّف گوید: البته معلوم است هرکسی بهتر می تواند روحیات خود را بررسی کند، مرجعیت بار سنگینی است که شرایط زیادی لازم دارد و این داستان دلیل آن نیست که در همه موارد باید چنین کرد، بلکه هرکسی خودش باید به وضع و روحیاتش آشنا باشد. اگر می بیند این بار سنگین را نمی تواند تحمّل کند، خود را در معرض آن قرار ندهد.

### ساده زیستی مرحوم آیت اللَّه آقای نسّابه

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: مرحوم آیت اللَّه آقای نسابه در داراب فارس تشریف داشت و از علمای بسیار خوب آن منطقه بود و من خودم خدمت ایشان مقداری از مکاسب شیخ انصاری را خواندم، ایشان حتی بر تأمّل های شیخ در مکاسب مسلّط بود (با این که حواشی را در اختیار نداشت) و از خصلت های

خوب ایشان ساده زیستی بود، بسیار ساده زندگی می کرد و بسیار مورد علاقه مردم بودند به طوری که امور ایشان نوعاً از نذورات و هدایای مردمی اداره می شد، و حوزه علمیه ای تأسیس فرمودند که افراد شایسته ای تربیت شدند و بعضی از آن ها در حوزه مبارکه قم مشغول به خدمت هستند.

### مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج سید محمّد تقی خوانساری

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: همین که فداییان اسلام به آیت اللَّه حاج سید محمّدتقی خوانساری پناه آوردند، ایشان به آنان پناه دادند و مدّتی هم در منزل ایشان سکونت داشتند.

من از آیت اللَّه اراکی پرسیدم که: گفته می شود مرحوم نواب صفوی در پاره ای از ترورها، از آیت اللَّه حاج سید محمّدتقی خوانساری اجازه می گرفته است؟ ایشان فرمودند: من اطّلاعی از آن ندارم، ولی روزی خود مرحوم آیت اللَّه خوانساری در صدد قتل یکی از مرتدّین در قم برآمد و خادم خود را برای انجام این کار فرستاد، ولی از روی اتّفاق، او با آن شخص مرتد برخورد نکرد و نتوانست او را بکشد، اما طولی نکشید که آن مرتد در راه قم و تهران در اثر تصادف کشته شد و از بین رفت و مرحوم آقای خوانساری از این تقدیر الهی بسیار خوشحال شده بود.

### مرحوم آیت اللَّه آقا سید ابوالحسن اصفهانی

عموی بزرگوارم مرحوم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی فرمودند: من با عدّه ای از بازرگانان به نجف اشرف مشرّف شدیم و خدمت مرحوم آیت اللَّه العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی رسیدیم. همراهان من که قصد عزیمت به مکّه مکرمه را داشتند، از ایشان خواستند که اموال آنان را احتیاطاً دست گردان نمایند تا حجّ

و مکّه آنان با پولی انجام شود که احتیاط در آن رعایت شده باشد، لذا هر کدام از آنان پول خود را به ایشان می داد و ایشان دستی به صورت می کشید و بعد از تأمّل پول را برمی گرداند، من هم پولی را که یقیناً خمس بود همراه آورده بودم تا به شخص ایشان بدهم، پول را به ایشان دادم و نگفتم که این پول خمس است، ایشان دستی بر صورت کشید و بعداز تأمل فرمود: این که خمس است و باید ادا شود.

### مباحثه مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری با اخباری

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری با یک عالم اخباری بحث می کردند و در ضمن این مباحثه فرموده بودند: ما که در موضوعاتی چون خدا، قرآن، نماز، کعبه و... مشترک هستیم، پس چرا شما این قدر با ما اختلاف و نزاع می کنید؟ وی در جواب حاج شیخ گفته بود: به خاطر این که شما تقلید را از کیسه خودتان بیرون آوردید.

حاج شیخ فرموده بودند: دختری که حایض می شود درباره احکام حیض چه کند؟ خودش به روایات رجوع کند یا به صاحب حدائق رجوع کند؟ در پاسخ گفته بود: به صاحب حدائق رجوع کند.

مرحوم حاج شیخ فرموده بودند: چرا به ایشان رجوع کند؟ خودش به روایات رجوع کند واحکام را به دست آورد. در پاسخ گفته بود: او نمی تواند و به احکام جاهل است و باید به عالم رجوع کند. مرحوم حاج شیخ فرموده بودند: مراد ما هم از تقلید، رجوع جاهل به عالم است. اگر سر (اسم) تقلید با ما نزاع دارید، ما حاضریم از این پس عوض تقلید، رجوع جاهل به عالم بگوییم.

وی گفته بود: شما چرا عقل را همپایه کتاب خدا و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله می دانید؟ مرحوم حاج شیخ در پاسخ فرموده بودند: شما در مثل قول خداوند متعال: «اَلرَّحْمنَ

عَلَی العَرْشِ اسْتَوی چه می گویید؟ آیا به جسمیت خدای بزرگ قائل هستید، یا این که به حکم عقل می گویید جسمیت محال است و معنای آیه شریفه چیز دیگری است (یعنی مقصود کنایه از استیلای حقّ متعال بر همه جهان خلقت است)؟!

### میرزای شیرازی

مرحوم آیت اللَّه آقای مروارید نقل فرمود: مرحوم میرزای شیرازی به منزل مرحوم حاج شیخ حسنعلی تهرانی می روند تا در روضه شرکت کنند، مرحوم حاج شیخ در منبر این جمله را می خواند: «دخلت زینب علی ابن زیاد» میرزا حالشان متغیر می شود و می فرماید: بقیه را نگو، بس است! یعنی تا حق آن را ادا کنیم.

### عبادت شیخ انصاری

آیت اللَّه مصلحی از مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی نقل فرمودند که: مرحوم آخوند صاحب کفایه، مدّتی در نجف اشرف همسایه دیوار به دیوار مرحوم شیخ انصاری - اعلی اللَّه مقامه - بوده است. و از مرحوم آخوند نقل شده است که؛ وقتی ما به پشت بام می رفتیم فقط دیوار کوتاهی بین ما و شیخ فاصله بود، من خود مشاهده می کردم که بسیاری از اوقات، شیخ انصاری به نماز ایستاده و مرتب مشغول رکوع و سجود است، با تعجّب به خود می گفتم: شیخ با این همه عبادت کی و چگونه به تحقیقات می پردازد؟!

مرحوم آخوند، شاگرد میرزای بزرگ شیرازی بوده و زمان شیخ انصاری را هم درک کرده است.

### مباحثه و مناظره مرحوم آیت اللَّه العظمی حائری با صوفیه

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی فرمودند: در زمان حیات مرحوم آیت اللَّه

شیخ عبدالکریم حائری، یکی از قطب های صوفی های گنابادی همراه عده ای از اصحاب خویش به اراک آمد و بدین خاطر مجلس مناظره ای ترتیب داده شد.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری فرمودند: زمانی که من برای بحث و مناظره در مجلس او حاضر شدم، به او گفتم: خدا می داند که حقیقتاً مسترشد هستم و نیاز به مرشد حقیقی دارم و اگر مرشد حقیقی دست مرا نگیرد، یا بخیل است یا عاجز یا جاهل، و هیچکدام در مرشد حقیقی فرض ندارد.

سپس اضافه کردم: طایفه ای از صوفیه ادّعا می کنند ائمه علیهم السلام نور قمر بوده و خودشان نور شمس اند و به همین دلیل به احکام شرع نیز تعبّدی ندارند. گفت: ما جزو قسم دیگریم و این ادّعا را نداریم.

من به یکی از مریدان او (که بارها می گفت: مرشد ما جزو کسانی است که خود را شمس می داند و اتّفاقاً در آن مجلس، در میان همراهان او بود) گفتم: شما نگفتید مرشد ما جزو آن طایفه است؟ او انکار کرد، با این که این سخن را قبلاً به زبان آورده بود و بدین ترتیب معلوم شد که صداقت در کار نیست.

### اهمّیت پوشیدن لباس روحانیت و داستان مرحوم علاّمه طباطبایی

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ مجتبی اراکی مدیر کتابخانه مدرسه فیضیه قم، به نقل از مرحوم علاّمه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان فرمودند: در نجف اشرف که بودم، شخصی از ایران مخارج مرا قبول کرده و برای من، آن مخارج را حواله می کرد و امور من از همان حواله های او اداره می شد.

مدّتی به علت سخت گیری های دولت وقت حواله به من نرسید، من بدهکار شدم و ادای آن به قدری به طول انجامید که روزی طلب کاران مطالبه بدهی خود را از من کردند، بدین جهت خیلی ناراحت شدم و شب از ناراحتی نتوانستم بخوابم. صبح

که دمید، ناگاه متوجّه شدم درب منزل را می زنند، درب منزل شکافی داشت، از شکاف آن به بیرون منزل نگاه کردم، دیدم پیرمردی قدبلند پشت درب ایستاده است. بچه ها به طرف درب حیاط رفتند و از او پرسیدند: چه می خواهی؟ گفت: می خواهم فلانی را ببینم. بچه ها به من گفتند: پیرمردی است می خواهد شما را ببیند. گفتم: بگویید بیاید.

پیرمرد آمد و به من گفت: من فرستاده خدایم، خدا به شما سلام می رساند و می فرماید: بیست سال است که تو را فراموش نکردم، چرا نگران هستی؟! آن پیرمرد اضافه کرد که: من شاه حسین ولی(1) هستم و کار شما نیز تا یک هفته دیگر درست می شود و از پیش من رفت.

علاّمه طباطبایی فرمود: من گفتم این چه شخصی بود که با رمز با من صحبت کرد؟ گفتم: اگر تا آخر هفته کار من درست شد، معلوم می شود او از جانب خدا آمده است. آخر هفته عده ای تجّار به نجف اشرف آمدند و حواله رمزی آوردند و کار من درست شد، ولی نکته ای که برایم مبهم باقی مانده بود، این بود که از آغاز تحصیل من بیش از بیست سال می گذشت و نمی دانستم چرا او بیست سال را به زبان آورد؟ پس از مدّتی متوجّه شدم بیست سال از وقت عمامه گذاری من سپری شده است.

من تا آن موقع شاه حسین ولی را نمی شناختم، وقتی به تبریز رفتم، در خانه ای مهمان بودم، کتابی را به نام هزار مزار در آن جا دیدم که در آن، از شاه حسین ولی و محل قبر و خصوصیات دیگر او صحبت شده بود. روزی به قبرستانی که آن کتاب اشاره کرده بود، رفتم و قبر او را در آن جا پیدا کردم، ولی با تعجّب بسیار مشاهده کردم وی در دویست سال پیش فوت کرده است،(2) در حالی که در



---

1- 176. برخی از اهل اطّلاع فرمودند: وی حدود پانصد سال قبل از تاریخ مکاشفه مذکور فوت کرده است.
2- 177. دویست سال با پانصد سال که برخی از اهل اطّلاع فرمودند، منافات دارد.

آن کتاب از او یاد کرده بود با آنچه من در بیداری از او دیدم، تطبیق می کرد.

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی این داستان را از علاّمه طباطبایی با کمی اختلاف نقل می فرمودند، همچنین حجّهالاسلام و المسلمین جناب آقای موسوی همدانی مترجم المیزان، این موضوع را با کمی اختلاف نقل کرده است.

مؤلّف می گوید: از نکاتی که این داستان بر آن دلالت دارد، مسئله عمامه گذاری است که معلوم می شود از اهمّیت خاصّی برخوردار است، که باید مورد توجّه برادران اهل علم قرار گیرد. عمامه گذاشتن باعث تمرکز عمامه گذار شده و بهتر می تواند به وظایف روحانی خود بپردازد و نیز دیگران در او طمع نمی کنند و او را از ادامه درس باز نمی دارند، همچنین عظمت و شوکت حوزه های علمیه به آن است که عده قابل توجّهی در آن به وظایف حوزوی اشتغال داشته باشند، گذشته از آن که عمامه گذاشتن نیز آدمی را از کارهای نامناسب حفظ می کند.

### کرامت آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی از قول حاج شیخ ابراهیم صاحب زمانی نقل فرمودند: روزی خدمت مرحوم آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی رسیدم، ایشان به من فرمود: برویم ناهار بخوریم، به همراه ایشان برای صرف ناهار به منزل رفتیم، امّا مدت زیادی نشستیم، چیزی از داخل منزل برای صرف ناهار نیاوردند.

آقا پرسیدند: چه شده است؟ گفتند: امروز دیر به بازار رفتیم، نانوایی ها بسته بودند.(1) آقا به فرزندشان آقا باقر فرمودند: باقر برو بیرون از منزل، بلکه نانی گیر بیاوری. او بلافاصله از منزل خارج شد و چیزی نگذشت که با یک بغل نان وارد منزل گردید و گفت: وقتی به کوچه رفتم، کسی به نزد من آمد و این نان ها را داد.



---

1- 178. در آن زمان رسم بر این بود که نانوایی ها ظهر تعطیل می کردند و بعد از ظهر نان پیدا نمی شد.

## اخبار آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی از باقی مانده خواب حاج شیخ فضل اللَّه نوری

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی به نقل از مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری فرمودند که من در سامرّا بودم. روزی شیخ شهید حاج شیخ فضل اللَّه نوری که او هم در آن جا بودند، رو به من کرده و فرمودند: من زمانی پس از دیدن خوابی طولانی جهت تعبیر آن، خدمت آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی رسیدم، پس از بیان نیمی از خواب برای ایشان، در کمال شگفتی دیدم آخوند نصف باقی مانده از خواب مرا خودشان بیان کردند.

## زیارت با کیفیت

عموی بزرگوارم مرحوم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی فرمودند: با یکی از علما به مشهد مقدّس رفتم، ایشان از علما و بزرگانِ عهد خویش بود، ولی حاضر نبود با کسی رفت و آمد داشته باشد و اصلاً در این مقام نیز برنمی آمد، در عین حال مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی روزی به دیدار ایشان آمدند.

گفتنی است: آن عالم بزرگوار وقتی وارد حرم مطهّر می شد، از خود و از اطراف خویش بی خبر می شد. من خود یک بار به حرم رفتم و حدود یک ساعت نزد ایشان نشستم، عاقبت خسته شدم و بیرون آمدم، ایشان بعد از مدّتی از حرم بیرون آمد. وقتی به او عرض کردم من یک ساعت کنار شما نشسته بودم، فرمود: متوجّه نشدم.

## ملاقات مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری با مرحوم آیت اللَّه فاضل اردکانی

آیت اللَّه آقای حاج شیخ حسین شب زنده دار از مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی

نقل فرمودند: برخی فاضل اردکانی را بر شیخ انصاری که استاد الکل فی الکل بوده است، ترجیح می دادند. چون فراست ایشان زیادتر از شیخ بوده است.

روزی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری در سنین هیجده سالگی خدمت ایشان می رسند، تا چشم ایشان به آقای حاج شیخ می افتد و با ایشان مقداری گفت و گو می کند، احساس می کند آینده درخشانی در انتظار اوست، چرا که «فإنّ المؤمن ینظر بنور اللّٰه». برهمین اساس ایشان را با نامه پرمایه ای به مرحوم میرزای شیرازی معرّفی می کند و می فرماید: شما به سامرّا بروید، و نامه را به خود ایشان می دهد که به میرزای شیرازی بدهد. بر اساس همین نامه، میرزای شیرازی مرحوم حاج شیخ را که بدو ورودش به سامرّا ماه مبارک رمضان بوده، در بیرونی خود جا می دهد و مادرشان را هم به اندرون می برند و به حاج شیخ می فرماید: آقای فاضل راجع به شما جوری نوشته است که من به شما اخلاص پیدا کنم.

آقای شب زنده دار فرمودند: مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری فرزند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری فرمودند که فاضل اردکانی روزهای پایانی عمر شریفش به مرض استسقا مبتلا شده بود و باید آب کم بخورد، امّا در ساعات آخر فرموده بود: یک مقدار آب به من بدهید. آب می خورد و می گوید: سلام اللّٰه علی الحسین، آب خوبی خوردیم و مردن خوبی هم بکنیم. آب را می نوشد و راحت جان می سپارد.

### همراهی و مشایعت ارواح از مرحوم آیت اللّٰه العظمی بروجردی

مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین حاج شیخ قوام الدین وشنوه ای فرمودند: اوایلی که مرحوم آیت اللّٰه بروجردی به قم آمده بودند، من مجلسی داشتم که برای منبر به آن جا می رفتم. روزی آقای بروجردی هم در آن مجلس تشریف آوردند.

پیرمرد کشاورزی کنار من نشسته که از کار ناتوان شده بود، تا چشمش به آیت اللّه بروجردی افتاد، گفت: این آقا خیلی مرد بزرگی است، چند سال قبل زن من در ورامین فوت شد و ما او را همان جا دفن کردیم، ولی خودم مدّت هاست که در قم هستم. چندی پیش زنم به خواب من آمد، به او گفتم: چطور به قم آمدی؟ گفت: هنگامی که آیت اللّه بروجردی از تهران عازم قم شدند، به تمام ارواح قمی که در ورامین مدفون هستند، گفته شد از ایشان مشایعت کنید! ما نیز به عنوان مشایعت از آیت اللّه بروجردی به قم آمدیم.

### حالت احتضار مرحوم آقای آیت اللّه آقا نور الدین اراکی

مرحوم آیت اللّه العظمی اراکی از آیت اللّه العظمی حاج سید احمد خوانساری نقل فرمودند: مرحوم آقا نور الدین اراکی در پایان عمر شریفش به مرض سختی مبتلا شده بود. من روزی به دیدار او رفتم ولی چشم او باز نمی شد. از ایشان عیادت کردم و بازگشتم و فردای آن روز، ایشان به رحمت خدا رفت. دکتر معالج ایشان به من گفت: وقتی شما رفتید، چشمان خود را باز کرد و دست به سینه گذاشت و به اطراف اتاق توجّه نموده و اظهار احترام کرد و از دنیا رفت.

مرحوم آیت اللّه العظمی اراکی فرمودند: مرحوم آقا نور الدین اراکی خیلی صبور بود، با این که مرض استسقا گرفته بود هیچ گاه اظهار ناراحتی نمی کرد و همیشه راضی و تسلیم مقدرات الهی بود.

### عظمت و جلالت مرحوم حاج شیخ هادی مقدّس واعظ تهرانی

حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ رحمت اللّه فشارکی فرمود: مرد متدینی نقل کرد که من خواب دیدم در وادی السلام هستم و مردگان از قبور خود بیرون

می آیند. وقتی مرحوم آقای حاج مقدّس واعظ تهرانی از قبر بیرون آمد، نور او همه را تحت الشعاع قرار داد.

مدّتی بعد از این جریان، خود به مرض روماتیسم گرفتار شدم و از پا درد خیلی در زحمت افتادم. شبی مرحوم آقای حاج مقدّس را خواب دیدم، درخواب از ایشان خواستم دوایی به من بدهد تا با آن دردم را معالجه کنم. گفت: گوشمرد بخور! من معنای این لفظ را نمی دانستم، در محله ما برخی از برادران قصاب سکونت داشتند، از آنان پیرامون گوشمرد پرسیدم، آنان گفتند: گاهی در زهردان گاو، چیزی شبیه پیه پیدا می شود که همان گوشمرد است. بعد از مدّتی آن را برای من آوردند، من آن را خوردم، بلافاصله همه دردم خوب شد و از ناراحتی نجات پیدا کردم.

توجّه خاصّ آیت اللَّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری به آیت اللَّه العظمی اراکی

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: من در اراک دروس سطح را نزد آقا شیخ جعفر خواندم و به او بسیار معتقد بودم. روزی فرمود: قرار است حاج شیخ عبدالکریم حائری به اراک تشریف بیاورند و افزود: حاج شیخ «یدرک ولا یوصف» است، لذا من بسیار مشتاق زیارت حاج شیخ عبدالکریم و استفاده از محضر او شدم، تا آن که مژده ورود ایشان به من داده شد، خدمتشان رسیده و در درس ایشان شرکت کردم. تقریر درس یک هفته ای ایشان را، شب پنج شنبه ای خدمتش ارائه دادم و عرض کردم: ملاحظه فرمایید! ایشان روز شنبه فرمود: از مطالعه آن کیف کردم، ولی به شرط این که در آینده بیشتر کار کنی.

من در آن حال عمامه نداشتم، ایشان رو به من کرده و فرمود: قصد دارم به منزل

شما بیایم. من با خوشحالی از پیشنهاد ایشان، خود را برای ورودشان آماده کردم تا آن که ایشان روزی به منزل ما آمد و به پدرم فرمود: اوّلین ایراد من این است که چرا سر ایشان عمامه نمی گذارید؟ پدرم گفت: ایراد بزرگ تر آن است که ایشان حاضر نیست ازدواج کند.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رو به من کرده و فرمود: چرا ازدواج نمی کنی؟ من علل عدم ازدواج را ذکر کردم و ایشان آن ها را مورد بحث قرار دادند. بالاخره من به ایشان عرض کردم: صبح جمعه بعد از انجام فریضه، اگر استخاره بفرمایید برای این امر حاضرم، ایشان نیز در همان موقع استخاره فرمودند و استخاره خوب آمد و من نیز ازدواج کردم.

آیت اللَّه العظمی اراکی اضافه فرمودند: مرحوم حاج شیخ عبدالکریم را در نوروز به قم آوردند و از ایشان خواستند که در قم بمانند، ایشان استخاره کرد و خوب آمد، لذا حوزه خود را از اراک به قم منتقل کردند، من و آقای حاج سید احمد خوانساری هم استخاره کردیم که قم بیاییم، برای هر دو یک آیه آمد.

نرم کردن آهن

آیت اللَّه خزعلی به نقل از مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ مجتبی قزوینی فرمود که آیت اللَّه حاج سید موسی زرآبادی روزی فرمود: مدّتی در مقام عرفان قدم برداشتم و پیش رفتم، ولی ناگهان متوجّه شدم نسبت به سنن و مستحبّات و مکروهات خیلی مقید نیستم. تصمیم گرفتم که از راهی که در پیش گرفته ام، برگردم و به مستحبّات و مکروهات بیشتر مقید شوم. ناگاه صدایی شنیدم که چطور ادامه نمی دهی؟ تو به جایی رسیده ای که اگر به کوه بگویی طلا شو، طلا می شود.

اعتنایی نکرده و برگشتم و به احکام و سنن مقیدتر شدم، (به قولی فرمود: من رغماً لأنف شیطان، کتاب حلیه المتقین مرحوم مجلسی را برداشته و هرچه از مستحبّات بود حتی محتملات آن را انجام دادم، پس از مدّتی متوجّه شدم خیلی بالاتر از سابق، قدرت پیدا کرده ام) و از این راه مشروع، مقامات بلندی به او داده شد، از جمله این که: مرحوم حاج شیخ مجتبی فرمود: یک روز به او گفتم: چطور خدا آهن را به دست داوود نرم کرد؟! گفت: این که کاری ندارد، سینی آهنی را که در جلوی او بود برداشت و آن را نرم کرد.

### تواضع و فروتنی مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای سید محمّد حجّت

مرحوم آیت اللَّه احمدی میانجی فرمودند: مرحوم آیت اللَّه حجّت نسبت به آیت اللَّه بروجردی احترام زیادی می گذاشت، وقتی چشم آیت اللَّه حجّت از انتهای کوچه به آیت اللَّه بروجردی می افتاد، از مرکبی که سوار بود بلافاصله پایین می آمد و مانند مردم عادی، تکیه بر دیوار کوچه می کرد و به احترام ایشان می ایستاد.

مرحوم آیت اللَّه حجّت نسبت به مصرف سهم امام نیز خیلی محتاط بود.

### مجاهدت و استقامت های مرحوم سید شرف الدین و سید محسن جبل عاملی

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج سلطان الواعظین فرمودند که: من در بین آقایان علما، آیت اللَّه سید شرف الدین را بهتر از هرکس مصداق «أذلّه علی المؤمنین وأعزّه علی الکافرین» دیدم، چرا که زمانی من به شام و لبنان رفته بودم، روزی تصمیم به زیارت آن بزرگوار گرفتم، وقتی به منزل ایشان وارد شدم، گفتند: ایشان برای معالجه به مسافرت رفته اند، شب هنگام تشریف می آورند.

ولی من چون کاری فوری داشتم، بعد از بازدید از الکلّیه الجعفریه(1) (که از خدمات آن بزرگوار بود) تصمیم به بازگشت نمودم. در همین حال شخصی از منزل ایشان به دنبال من آمد و گفت: اگر در بین راه آقا آمدند، در همان بین راه نیز ملاقات می تواند صورت گیرد. اتّفاقاً همین طور شد و در بین راه، ملاقات با ایشان حاصل شد. پس از ملاقات خواستم اجازه مرخصی بگیرم، ایشان مرا با اصرار به خانه خویش مراجعت دادند. من در آن وقت که کتاب شب های پیشاور را تصحیح می نمودم، آن را خدمت ایشان دادم. بسیار مسرور شد به طوری که چند بار فرمود: جزاک اللّه عن الإسلام خیراً.

جالب این که موقع خواب، در اتاق عکسی را با لباس ارتشی دیدم، پرسیدم: این عکس کیست؟ فرمود: اورا نمی شناسی؟ ! عرض کردم: مثل این که او را در یک جایی دیده ام اما به جا نمی آورم. فرمود: او هم اکنون در اتاق حاضر است (و منظور خودشان بود).

همچنین آقای سلطان الواعظین فرمود: روزی در بازار شام، جنازه ای را مشاهده کردم که تمام طبقات و شخصیت های مختلف کشوری در تشییع او شرکت کرده اند، در بین تشییع کنندگان آیت اللّه آقا سید محسن جبل عاملی حضوری پرشکوه داشت. من برای ادای احترام به آن مرد بزرگ دست او را بوسیده و به دنبال ایشان راه افتادم، تا آن که به در مسجد رسیدیم، آقا مدّتی کنار درب مسجد نشستند، زمانی که مراسم تمام شد، در کمال تعجّب مشاهده کردم تمام مردم اعمّ از عالم و جاهل و ارتشی و غیره دست آن مرد بزرگ را می بوسیدند و سپس می رفتند.

من از آن وضع خیلی خوشحال شدم، وقتی به منزل ایشان رفتم، از احترام خاصّ



---

1- 179. کلیه» در عربی به معنی دانشکده است.

مردم نسبت به ایشان اظهار خوشنودی کردم، ایشان فرمودند: تو حالا را دیدی! ما چند نفر بودیم به نجف رفتیم - یکی از آنان آقای سید شرف الدین بود - پس از پایان تحصیلات و بازگشت به لبنان، سخت مورد بی مهری مردم و احیاناً بی ادبی برخی از بی ادبان واقع می شدیم. برخی بچه ها را مأمور کرده بودند که به ما جسارت کنند، ولی ما با حلم و بردباری با آنان رفتار کردیم، تا آن که کار به این جا کشید.

### نظر آیات عظام حاج شیخ و آقای خوانساری درباره نوشتن مطالب درس

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: من مقید بودم مطالبی را که می شنوم بنویسم، روزی مرحوم آقای حاج سید احمد خوانساری به من فرمود: سعی کن خودت اهل فکر شوی. نوشتن حرف این و آن، چندان فایده ندارد.

من پس از شنیدن گفتار ایشان، تا حدودی در نوشتن سست شدم، روزی این مطلب را خدمت حاج شیخ عبدالکریم حائری عرض کردم، ایشان فرمود: نوشتن برای باز شدن خوب است، من گاهی جریان فکری ندارم و فقط عناوین را می نویسم و به دنبال آن «إن قلت» را می نویسم و جواب آن را برای وقت دیگر می گذارم.

لذا من خود کاغذ پاره هایی در نزد ایشان دیدم که «إن قلت» درآن بدون «قلت» مانده بود.

### فضیلت اخلاقی و روحی آیت اللَّه حاج میرزای علی آقای شیرازی

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین دیباجی(1) فرمودند: زمانی به کرج رفته بودم، شبی در عالم خواب دیدم که اصفهان هستم و در حال بیرون آمدن از مدرسه صدر می باشم، ناگاه در آن موقع جمعیت زیادی را مشاهده کردم که به سوی منزل آقای



---

1- 180. اصفهانی و از ائمه جماعت قم.

حاج میرزا علی آقا شیرازی در حرکت هستند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: رسول خدا و حضرت علی بن ابی طالب - علیهما السلام - به دیدن ایشان می روند، من هم راه افتاده و به منزل ایشان رسیدم. دیدم حضرت رسول صلی الله علیه وآله یک طرف نشسته اند و حضرت امیرعلیه السلام در طرف دیگر.

آقای حاج میرزا علی آقا به حضرت علی علیه السلام رو کرده و عرض کرد: آقا! سهم امام را به کیفیت خاص گرفتم و به مصرف رساندم، به شما رسید؟ فرمودند: بلی. بعد، از زیر تشک مقدار دیگری را بیرون آورده، عرض کرد: این مابقی را بگیرید. حضرت آن را گرفتند و به من دادند. آن گاه آقای حاج میرزا علی آقای شیرازی حضرت علی علیه السلام را در بغل گرفت و این شعر را خواند:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

من از خواب بیدار شدم. به ذهنم خطور کرد که لابد ایشان عمرشان به پایان رسیده است، از کرج به قم آمده در حجره ای استراحت کردم، بعد از ظهر که از خواب بیدار شدم، یکی از دوستان آمد گفت: مگر به مجلس فاتحه نمی روید؟ گفتم: مجلس فاتحه چه کسی؟ گفت: آقای حاج میرزا علی آقا. وقتی زمان فوت ایشان را دقیقاً بررسی کردم، متوجّه شدم فوت ایشان درست در همان شبی بوده است که من آن خواب را دیدم.

### کرامت آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی در مورد علاج بیماران

مرحوم آیت اللّه حاج میرزا جواد آقای تهرانی فرمودند: مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی ریاضت شرعی داشت، مستحبات را از قبیل سه روز روزه در هر ماه و غیر آن انجام می داد.

شخصی برای من نقل کرد که عقرب بچّه ام را نیش زد، او خیلی بی تابی می کرد. به منزل آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رفتم و قصّه را برای ایشان گفتم، آن بزرگوار مقداری آب در استکان ریخته و به آن دعایی خواندند و به من گفتند: آن را بخور. من آن را بلافاصله نوشیدم، سپس فرمود: برو بچّه ات راحت شد. وقتی به منزل بازگشتم، دیدم بچه خوب و راحت شده است.

### مشاهدات آیت اللَّه العظمی سید احمد خوانساری در حوالی مرگ

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: آیت اللَّه حاج سید احمد خوانساری در دوران زندگی خیلی سختی کشیده بود. مدت ها دل درد داشت، داغ چند فرزند دیده بود، در یک جا نیز سکونت نداشت. مدّتی در خوانسار، مدّتی در نجف، نه ماه در دزفول و چند سال و چند ماه در اراک و سپس در قم و بعد هم در تهران زندگی کرد. با این همه، خدا به ایشان توفیق زندگی داد که توانست یک دوره فقه استدلالی(1) که خلاصه جواهر و حرف های دیگر در آن آمده است، تألیف نماید.

ایشان در زمان مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری، روزی به من گفت: بیا با هم کتاب حج را مباحثه کنیم. من هم قبول کردم، لذا روزها در مسجد عشقعلی با هم مباحثه حج داشتیم، وقتی بحث حج تمام شد، مدّتی ایشان را ندیدم تا آن که معلوم شد به حج رفته است.

موقع مرگشان هم شنیده اید که صورت ملائکه را مشاهده کرده و فرمودند: من صورت عزراییل را دیدم و از او نترسیدم و با خود می گفتم که چرا مردم از او می ترسند؟! حضرت عزراییل علیه السلام را دیدم رو به من می آید و بعد برگشت و هفت قدم برداشت، فهمیدم که تا هفت روز دیگر بیشتر زنده نیستم.



---

1- 181. مقصود کتاب ارجمند جامع المدارک است که در هفت جلد چاپ شده است.

## موقعیت مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار از آیت اللَّه العظمی آقای حاج شیخ لطف اللَّه صافی گلپایگانی نقل کردند که شخصی به من گفت: مرحوم آیت اللَّه کاشانی در مجلس ترحیم آیت اللَّه بروجردی سخت می گریست. من از دیدن این جریان تعجّب کردم که چطور آقای کاشانی این حالت را پیدا کرده اند با آن که ایشان با مرحوم آقای بروجردی در امور سیاسی هم فکر نبودند.

بالاخره روزی خصوصی خدمت ایشان رسیدم و این موضوع را مطرح کردم، آقا در پاسخ فرمودند: وقتی من از لبنان به تهران آمدم، سخت مقروض بودم و این قرض مدّت ها طول کشید و من نتوانستم آن را ادا کنم و از این بابت بر من فشار می آمد. سرانجام روزی تصمیم گرفتم این بدهی را به مرحوم آقای بروجردی خبر دهم تا آن را از سهم مبارک امام ادا کنند و با خود گفتم: ایشان هم که منّتی ندارند، چون از بیت المال آن را می پردازند. من این مطلب را در دل گذراندم، ولی فردا صبح در کمال تعجّب دیدم حاج احمد - پیشکار آقا - به منزل ما آمد و گفت: آقا به من فرمودند: خدمت آقای کاشانی بروید و این پاکت را خدمت ایشان بدهید.

آقای کاشانی فرمودند: من پاکت را باز کرده و دیدم دوازده هزار و دویست و پنجاه تومان پول است و من تا آن روز مبلغ بدهی خود را به طور کامل نمی دانستم، بعداً که خوب حساب کردم دیدم مبلغی را که آقای بروجردی فرستاده اند، درست برابر با همان مقدار بدهی است. این جا بود که فهمیدم مرحوم آقای بروجردی غیر از مرجعیت، رابطه های دیگری نیز هم دارند.

## چگونگی آمدن مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به ایران و قم

یکی از مراجع تقلید معاصر از مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ مرتضی حائری نقل

کردند: مرحوم آیت اللَّه حاج سید ابوالقاسم قمی(1) از مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری با اصرار زیاد خواستند که به ایران تشریف بیاورند، ولی مادر آقای حاج شیخ موافقت نمی کردند، تا این که مرحوم حاج سید ابوالقاسم نزد مادر حاج شیخ رفته و اظهار می کنند که اگر ایشان به ایران نیاید، من از شدت علاقه می میرم. آن وقت مادر آقای حاج شیخ راضی می شوند.

مرحوم حاج شیخ در سال 1317 ه. ق به ایران می آیند و تا سال 1324 ه. ق در اراک می مانند و بعداز اراک به کربلا مشرّف می شوند و تا سال 1332 ه. ق در کربلا به تدریس اشتغال می ورزند و بعد در سال 1332 ه. ق به اراک بازمی گردند و تا سال 1340 ه. ق در آن جا می مانند، سپس به قم مشرّف می شوند و بالاخره در سال 1355 ه. ق به رحمت الهی می روند.

و مرجع بزرگوار مذکور، سال ورود حاج شیخ را به اراک همان سال 1317 ه. ق می دانند و در تأیید این حرف می فرمایند: در سال 1316 ه. ق مرحوم سید فشارکی فوت شده است و قاعدتاً تا مرحوم حاج شیخ به اراک رسیده باشد، همان سال 1317 ه. ق بوده است.

### اهمیت دادن میرزای بزرگ نسبت به فقه

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی از پدرشان نقل کردند: میرزای شیرازی بزرگ در آخرین بیماری خویش، حالشان سخت می شود. در آن زمان تلگراف های بسیاری از مقامات داخلی و خارجی خدمت ایشان مخابره می شده است، وقتی تلگراف ها را برای ایشان می خواندند که مثلاً فلان مقام عالی سیاسی ترکیه یا فلان



---

1- 182. برادر مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج آقا حسین قمی که در اعلام الشیعه سده چهاردهم 1/75 یاد شده است.

سفیر برای شما تلگراف فرستاده و جویای حال شما شده است، هیچ پاسخی نمی دادند.

آخر الامر برخی از حاضرین برای به حرف درآوردن میرزا، چنین اندیشه می کنند که ایشان چون به مسائل فقهی زیاد علاقه مندند، مناسب است از ایشان سؤال فقهی کنیم. لذا یکی از ایشان می پرسد: آقا! درباره ته دیگ سوخته چه می فرمایید؟ در پاسخ می فرمایند: نمی توان گفت حرام است، برای این که یا باید از خبائث باشد که نیست، یا از مسکر باشد که نیست، یا مضرّ باشد که معلوم نیست.

و نیز یکی از مراجع تقلید معاصر فرمود: روزی مرحوم میرزای شیرازی بزرگ را عقرب گزید به طوری که صدای ناله ایشان از دور شنیده می شد، شاگردان و دوستان ایشان برای این که ایشان تا حدودی از فکر درد بیرون آید، از علاقه شدید ایشان به مسائل فقهی استفاده کرده و چند مسأله فقهی با ایشان مطرح می کنند، مرحوم میرزا مشغول بحثی شد که حدود دو یا سه ساعت به طول انجامید و در این مدّت درد به طور کلی فراموششان شده بود.

### کرامت مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی در علاج بیماران

مرحوم آیت اللَّه حاج میرزا جواد آقای تهرانی فرمودند: در زمان رضاخان، استاندار مشهد دچار مرضی شد که پزشکان ایرانی و خارج کشور از علاج آن عاجز ماندند، کسی به او پیشنهاد کرد؛ خوب است نزد حاج شیخ حسنعلی اصفهانی بروید، یا به طریقی با ایشان تماس بگیرید. او ابتدا نمی پذیرد، ولی وقتی دانست که چاره ای جز آن ندارد، با حاج شیخ حسنعلی اصفهانی تماس حاصل می کند و بالاخره با دعای ایشان شفا می یابد.

او برای جبران این لطف از حاج شیخ حسنعلی درخواست می کند که اگر حاجتی دارد بیان نماید. حاج شیخ می فرماید: فقط گنبد سبز را که در مسیر خیابان افتاده، خراب نکنید. او دستور می دهد گنبد سبز را در میان میدان قرار داده و آن را مرمت نمایند.

### پیشگویی نسبت به عزل رضاخان پهلوی از قدرت

حجّه الاسلام و المسلمین نصیری فرمودند: قبل از این که طاغوت ایران، رضاخان پهلوی را از ایران تبعید کنند، من در همدان اقامت داشتم و از آقای حاج شیخ جواد همدانی شنیدم که فرمود: بالاخره او را از ایران می برند. تاریخ پیشگویی ایشان با وقایع سال 1320 ه. ش که سال وقوع جنگ دوم جهانی نیز بود، دقیقاً مطابقت کرد.

### مرحوم علاّمه طباطبایی و کرامت آقای قاضی

آیت اللَّه حاج شیخ ابراهیم امینی نجف آبادی از قول مرحوم علاّمه طباطبایی فرمودند: وقتی برای تحصیل به نجف اشرف وارد شدم، نمی دانستم چه باید بکنم. در این حال چشمم به گنبد مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، عرض کردم: آقا من آمده ام این جا، شما خودتان وضع درس و بحث مرا درست کنید. در پی آن، منزلی را اجاره کرده و در آن سکونت کردم. فردای آن روز دیدم آقا سید علی قاضی به منزل ما آمدند و فرمودند: به خود رسیدن و تهذیب نفس هم باید مورد توجّه باشد. این فرمایش ایشان موجب شد که من برای تهذیب نفس خدمت ایشان رفت و آمد کنم.

مرحوم علاّمه طباطبایی در وصف مرحوم آقای قاضی می فرمود: آقای قاضی خیلی ساکت بود و از صحبت های بی فایده و بیهوده به شدت احتراز می کرد.

همچنین مرحوم علاّمه طباطبایی می فرمودند: خداوند بچه هایی را به من اعطا می فرمود ولی می مردند و باقی نمی ماندند، تا آن که آثار حمل جدید در همسرم ظاهر شد. مرحوم آقای سید علی قاضی به من فرمود: اسم این حمل را عبد الباقی بگذار، این بچه به دنیا می آید و باقی می ماند. همین طور هم شد، بچه به دنیا آمد و اسم او را عبد الباقی گذاشتم و باقی ماند.

### گریه امام خمینی رحمه الله برای فوت نماز شب

مرحوم آیت اللَّه حرم پناهی از مرحوم آیت اللَّه شیخ محمّدحسین مسجد جامعی نقل فرمودند: روزی مرحوم آقای حاج آقا مصطفی خمینی گفت: یک روز صبح دیدم پدرم گریه می کند، من متوجّه نشدم برای چه پدرم گریه می کند. از مادرم پرسیدم: گریه آقا برای چیست؟ مادرم گفت: قاعدتاً باید دیشب، نماز شب ایشان ترک شده باشد، زیرا ایشان وقتی نماز شبشان ترک می شود و از دست می رود، گریه و زاری می کنند.(1)

### مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ عبدالنبی نوری و کرامت میرزای شیرازی

مرحوم آیت اللَّه حرم پناهی از مرحوم آیت اللَّه حاج آقا حسن فرید اراکی نقل فرمودند که: یکی از وابستگان مرحوم حاج شیخ عبدالنبی نوری به نقل از ایشان چنین گفت: وقتی برای تحصیل به عراق و سامرّا رفتم، مخارج زندگی من از تهران حواله می شد و من حواله را نزد صرّاف سنّی مذهب به امانت می گذاشتم و کم کم از او پول می گرفتم و خرج می کردم و همین کار، سبب اعتبار من نزد آن صرّاف سنّی شده بود به طوری که وقتی حواله دیر می رسید، او به من وام می داد تا حواله برسد.



---

1- 183. از شهید اوّل رحمه الله هم شبیه این مطلب نقل شده است، به شرح حال ایشان رجوع شود.

مدّتی بدین منوال گذشت و حواله نیامد و مقدار وامی که از آن صرّاف گرفته بودم زیاد شد، روزی حین عبور از مقابل مغازه اش، مرا صدا کرد و گفت: آقا بدهی شما به ما زیاد شده است. گفتم: چقدر شده است؟ گفت: شصت لیره. من بدون تأمّل و درنگ گفتم: تا سه روز دیگر آن را ادا می کنم، امّا بعد در فکر فرو رفتم که این چه حرفی بود بدون تأمّل به او گفتم؟ ! شاید تا سه روز دیگر پول برای من نرسید، آن وقت چه کنم؟

آن قدر در افکار خویش غوطه ور شده بودم که وقتی پای درس میرزای شیرازی بزرگ رفتم، درس ایشان را نفهمیدم. پیوسته در فکر ادای دین، آن هم در موعد مقرّر بودم، تا این که دو روز گذشت، شب سوم ناراحتی من زیادتر شد، در این بین خواب مرا فرا گرفت، در عالم خواب متوجّه شدم درب منزل را می زنند، رفتم درب را باز کردم، دیدم شخصی آمده و می گوید: من خادم امیرالمؤمنین علیه السلام هستم، آقا شما را می طلبد.

من در عالم خواب از سامرّا به نجف اشرف رفتم، وقتی به حرم مشرّف شدم، دیدم آقا امیرالمؤمنین علیه السلام روی ضریح مطهّر بر تشکی سفیدرنگ نشسته اند و شال سفیدی نیز بر سر بسته اند. آن حضرت تا مرا دیدند دست زیر تشک کرده و یک کیسه درآوردند و به من فرمودند: این را بده به آن مرد سنّی. و بعد کیسه دیگری درآوردند و به من فرمودند: این هم برای مخارجت.

از خواب بیدار شدم دوباره ناراحتی من تجدید شد، هنوز اذان صبح نشده بود که دیدم درب منزل را می زنند، درب را باز کرده و درکمال تعجّب دیدم خادم میرزای شیرازی بزرگ است و می گوید که آقا دیشب به من فرمودند: به شما بگویم که نزد ایشان بیایید، ولی نتوانستم آن موقع بیایم. به هر جهت میرزای شیرازی الآن

منتظر شما هستند، ولی به ایشان نگویید که من دیشب به شما اطّلاع ندادم، چون ممکن است آقا ناراحت شوند.

من همان وقت خدمت میرزای شیرازی رسیدم و دیدم ایشان به همان کیفیت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در عالم خواب دیده بودم، نشسته اند، ابتدا دست زیر تشک کردند کیسه ای را که شصت لیره در آن بود، جلوی من گذاشتند و فرمودند: این مال آن مرد سنّی. بعد کیسه دیگری را درآوردند و به من فرمودند: این هم برای مخارجت.

### تشرّف جدّ اعلای مرحوم آیت اللَّه حرم پناهی

مرحوم آیت اللَّه حرم پناهی فرمود: پدرم شیخ مهدی از فضل و فضیلت زیادی برخوردار بود، ولی مردم زیاد او را نمی شناختند و ایشان هم درصدد جلوه دادن خود برنمی آمد، تا این که روزی در حلّ مسئله ای علمای وقت نظرات مختلفی خدمت مرحوم آیت اللَّه بروجردی ارائه می دهند، امّا ایشان آن نظریات را نمی پسندند. زمانی که پدرم نظر خود را ارائه می دهند، مرحوم آیت اللَّه بروجردی به نظر ایشان توجّه خاصّی می کند و همان نظر را در بین نظرات اختیار می فرمایند.

مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری پیش از آن که آیت اللَّه بروجردی به قم بیایند، از پدرم خواسته بود که درس خارج شروع کنند. ایشان فرموده بود: تا دو ماه دیگر مهلت دهید، پس از گذشت دو ماه آیت اللَّه بروجردی به قم وارد شدند. و پدرم به مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری توصیه نمودند که به درس ایشان بروند.

پدر پدرم آقا شیخ حسن نام داشته و پدر ایشان ملاّ حسین قمی بوده است(1) که ایشان برحسب آنچه نقل شده، مدّت چهل سال نماز شب خود را در صحن مطهّر،



---

1- 184. قبرایشان در صحن مطهّر حضرت معصومه علیها السلام، نزدیک مقبره حاج شیخ فضل اللَّه نوری است.

در محل دفن خویش می خوانده است. مرحوم عمویم می گفت: وقتی ملاّحسین قمی به رحمت خدا رفت، خواستند او را در قبر جدّ اعلا دفن کنند، پس از شکافتن قبر جدّ اعلا، با تعجّب بسیار مشاهده می کنند که جنازه او تازه و سالم است.

گفتنی است که: جدّ اعلای ما خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - تشرّف یافته بود و از آن حضرت خواسته بود که از خدا بخواهد تا در نسل و ذرّیه ایشان مجنون و مسکین نباشد و همیشه یکی از آنان مجتهد باشد، بحمداللَّه تاکنون نیز چنین بوده است.

مرحوم عمویم گفت: سی سال پس از دفن ملاّ حسین قمی، قبر ایشان نیز شکافته شد در حالی که بدن و کفن او نیز سالم مانده بود.

### مورد عنایت قرار گرفتن مرحوم علاّمه طباطبایی

مرحوم حجّه الاسلام والمسلمین حاج شیخ صدر الدین حائری فرمودند: من خدمت مرحوم علاّمه طباطبایی عرض کردم: آقا! شنیده ام که زمانی شما سر به سجده گذاشته، گفته اید: یا مرگ یا فهم. و بعد از آن، خدا به شما چنان فهمی عنایت کرده است که دیگر مسائل پیش شما مجهول نمی ماند. من می خواهم این مطلب را از خود شما بشنوم.

مرحوم علاّمه طباطبایی فرمودند: من مشغول خواندن کتاب سیوطی بودم که استاد از من امتحان گرفت، اما من در امتحان موفق نبودم. استاد رو به من کرده و گفت: وقت من و خودت را تلف کردی. این حرف بر من بسیار ناگوار آمد، آن گاه عملی را انجام دادم که از آن موقع به بعد مورد عنایت خداوند سبحان قرار گرفتم. پرسیدم: از آن به بعد مجهولی نداشته اید؟ فرمودند: به عنایت خدا تاکنون چنین بوده است.

### خلاصی شیخ بهلول از زندان

حجّه الاسلام و المسلمین شیخ محی الدین حائری شیرازی فرمود: شیخ بهلول روزی به دفتر من آمد، چون متوجّه شد که عدّه ای با من کار دارند و جلوتر از او آمده اند، به اتاق بالا رفت تا نوبت او برسد، پس از آن که نوبت وی شد، با هم ملاقات کردیم. شیخ بهلول در ضمن صحبت ها گفت: من خواب های خوبی دیده ام و اشعار زیادی هم دارم، کدام یک از آن ها را برایت بگویم؟ من گفتم: از خواب های خوب خود برایم بگو.

شیخ بهلول گفت: من سی سال در زندان بودم، شبی در عالم رؤیا دیدم سه نفر زن به سوی من آمدند و گفتند: حضرت زهراعلیها السلام فرموده اند: تو از زندان بیرون خواهی آمد. همین طور هم شد، به دنبال این خواب از زندان آزاد شدم.

### باز شدن چشم و گوش مرحوم حاج شیخ عبدالنبی نوری

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمود که حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسن معزّی فرمود که پدرم آقای حاج شیخ مهدی معزّ الدوله فرمودند: شخصی از اخیار از دنیا رفت، من به تشییع جنازه او رفتم، دیدم مرحوم آقای حاج شیخ عبدالنبی نوری هم در تشییع شرکت کرده اند. با ایشان به گفت و گو پرداختم، در بین راه صحبت از عالم برزخ و قبر شد، مرحوم آقای نوری فرمودند: بله، شش ماه است که من صدای تسبیح موجودات را می شنوم و نیز عالم برزخ را می بینم.

### به زندان افتادن مرحوم آیت اللَّه العظمی آقا سید محمّدتقی خوانساری و متعرّض نشدن حیوان درنده

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: یکی از موثّقین گفت: روزی مرحوم آیت

اللَّه حاج سید محمّدتقی خوانساری فرمودند: ما را در هنگامه جنگ تحمیلی انگلیس برعلیه عراق اسیر و به زندان انداختند، به طوری که از آن زندان به هیچ وجه راه فراری وجود نداشت. در آن زندان افرادی از ملّیت های دیگر نیز بودند، انگلیسی ها به خاطر خباثت خویش از افراد خطرناک و حتّی آدمخوار(1) نیز به زندان ما فرستاده بودند، ولی به عنایت خداوند، آدمخواران متعرض من نشدند. یک روز زندانیان را به جای دیگری بردند و من در زندان تنها ماندم. این بار نیز از روی قساوت، آن ها حیوان درّنده ای را آوردند و در زندان رها کردند، این حیوان چند بار به طرف من خیز برداشت، ولی به لطف خداوند نزدیک من که می آمد از پاره کردن من دست برمی داشت و باز می گشت.

### مرحوم آیت اللَّه آقا شیخ عبد اللَّه گلپایگانی

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند که مرحوم آیت اللَّه میلانی از شخصی که مرحوم آقای حاج شیخ عبد اللَّه گلپایگانی را در خواب دیده بود، نقل کردند: پس از فوت، از من پرسیدند که چه آورده ای؟ گفتم: درس و بحث. ملائکه درآن خدشه کردند، من جواب دادم. دوباره خدشه کردند، باز جواب دادم. باز خدشه کردند و بالاخره نتوانستم جواب بدهم.

گفتند: دیگر چه داری؟ گفتم: نماز و روزه و عبادات، باز ملائکه در آن ها نیز خدشه کردند، من جواب دادم. دوباره خدشه کردند، باز جواب دادم. باز خدشه کردند و عاقبت از عهده جواب برنیامدم.

گفتند: دیگر چه داری؟ گفتم: زیارت و توسّل. در آن هم مانند قبلی ها خدشه



---

1- 185. مقصود کسانی بوده که از گوشت انسان استفاده می کردند.

کردند و من جواب دادم. باز خدشه کردند، من جواب دادم. باز خدشه کردند، عاقبت از جواب عاجز شدم.

گفتند: دیگر چه داری؟ گفتم: چیزی ندارم و مأیوس شدم. آن گاه ملائکه گفتند: تو نزد ما دُرّ گران بهایی داری. گفتم: من دُرّی نداشتم.

گفتند: چرا! آن وقت که عدّه ای از گلپایگان برای زیارت به نجف اشرف می آمدند، تو شنیدی و خواستی نزد برخی از تجّار بروی و مقداری کمک مالی بگیری، رفتی که مرکبی کرایه کنی نتوانستی، زیرا کرایه آن را نداشتی و گفتی پیاده می روم، وقتی پیاده می رفتی خار به پایت فرو رفت و عاجز شدی و نشستی و گفتی: من که درس و بحث خوبی دارم، چطور باید پولی نداشته باشم که بتوانم مرکبی کرایه کنم؟! بعد به فکرت رسید این چه حرفی بود من زدم و پشیمان شدی و گفتی: الحمد للّه رب العالمین. این الحمد للّه همان دُرّی است که نزد ما محفوظ مانده است و همین نیز به درد تو می خورد!

مرحوم آیت اللّه العظمی اراکی فرمودند: مرحوم حاج شیخ عبد اللّه گلپایگانی از بهترین شاگردان مرحوم آخوند بود، و مرحوم حاج شیخ، گاه در وصف او می فرمود: در میان اهل بحث ما (یعنی مرحوم آقای نایینی و حاج شیخ و اصفهانی)(1) مثل و مانند نداشتند.

مؤلّف گوید: این گونه داستان ها نباید موجب یاس و ناامیدی گردد، زیرا درجات افراد و مراتب اخلاص مختلف است و هر کسی را مطابق معرفت او جزا و پاداش می دهند. خوبی این داستان ها از این جهت است که انسان هر قدر هم به عمل بپردازد، مغرور به آن ها نشود و همیشه به فضل الهی امیدوار باشد و بس.



---

1- 186. ظاهراً مقصود صاحب وقایه الأذهان یا صاحب نهایه الدرایه است.

## نماز مرحوم آقای حاج مقدّس و رؤیت نور

مرحوم آقای حاج شیخ هادی مقدّس - واعظ تهرانی - فرمود: شبی از شب ها مشغول نماز بودم، یک مرتبه خودرا در میان نور دیدم و در نماز، حالی پیدا کردم که بی سابقه بود. پنج ساعت این نماز به طول انجامید، عاقبت دیدم اگر با این حال باشم از بین می روم، از خدا خواستم به حالت عادی برگردم، چیزی نگذشت که به حالت عادی بازگشتم.

حاج آقای میرحسینیان از همشیره آقای حاج مقدّس نقل می کرد که من نیز این نور را در اتاق ایشان مشاهده کردم.

## زمینه دوستی آیت اللّه العظمی اراکی با آیت اللّه العظمی آقای حاج سید محمّدتقی خوانساری

مرحوم آیت اللّه العظمی اراکی فرمودند: سبب آشنایی من با مرحوم آقای حاج سید محمّدتقی خوانساری این بود که مرحوم آقای حاج سید احمد خوانساری به درس مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری در اراک می آمدند، روزی به من گفتند: من در درس آقا ضیاء الدین عراقی شرکت و با آقای حاج سید محمّدتقی خوانساری مباحثه می کردم، اما مباحثه با ایشان از درس مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی مفیدتر بود. این آقا فعلاً در اسارت انگلیسی ها در عراق به سر می برد.

این تعریف از مرحوم خوانساری همیشه مدّنظر من بود تا این که روزی در درس مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم دیدم آقا سیدی کنار مرحوم حاج شیخ نشسته، بدون این که مغلوب هیبت مرحوم حاج شیخ شود با ایشان به راحتی صحبت می کند، در صورتی که دیگران حتی مرحوم آقای حاج سید احمد خوانساری نمی توانست با مرحوم حاج شیخ به صورت معمولی صحبت کند. مرحوم آقای حاج

سید احمد خوانساری رو به من کرده و گفتند: آقای حاج سید محمّدتقی خوانساری همین آقاست.

تعریف مرحوم آقای حاج سید احمد خوانساری از مرحوم حاج سید محمّد تقی خوانساری سبب شد که با هم رفاقت تامّی پیدا کردیم و ایشان هم به من خیلی محبّت و لطف داشتند و پیش از آن که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم بیایند، ما در اراک سالیانی با هم رفاقت و دوستی داشتیم.

### ویژگی های مرحوم آقای حاج شیخ هادی مقدّس تهرانی

مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ محمّدحسین مسجدجامعی فرمود: مرحوم آقای حاج مقدّس واعظ تهرانی فردی بسیار با تقوا و فضیلت بود، وی سطح را به خوبی خوانده بود، صدای بسیار زیبا داشت. از همراهان ایشان مکرّر نقل شده است که قبل از فوت خود، نزد درگاه حرم مطهّر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می ایستاد و چند نوبت اذن دخول می طلبید و می گفت: هنوز اذن دخول نداده اند. ولی در دفعه آخر که اذن دخول می خواند، می گفت: حال اذن دخول دادند. او به داخل حرم رفت، پس از آن به منزل خویش بازگشت و بعد از ظهر همان روز به رحمت خدا رفت و در وادی السلام نجف به خاک سپرده شد.

ایشان نیز اضافه فرمود: من پس از مرگ مرحوم حاج مقدّس، او را در عالم خواب دیدم که عمامه سیاهی بر سر داشته، و از او درباره عاقبت خودم پرسیدم، جوابم نداد، ولی چند دسته اسکناس به من داد. من باز در خواب سراغ او رفتم و از عاقبت خود از او پرسش کردم، بالاخره جواب مثبت داده و با سر اشاره کرد، إن شاء اللَّه به خیر است. از خواب بیدار شدم و خدا را شکر کردم و از آن موقع تاکنون نیاز مالی نیز پیدا نکردم و همیشه به مقدار لازم از امکانات زندگی برخوردار بوده ام.

مؤلّف گوید: من آقای حاج مقدّس را درک کردم، از مشخصات اخلاقی آن بزرگوار چند چیز بود: 1 - اخلاص؛ او سعی داشت کاری را که می کند فقط برای خدا باشد. 2 - بسیار متعبّد بود. 3 - زیاد به فکر مستمندان و فقرا بود، به طوری که وقتی دوستدارانشان قصد می کردند تا ایشان را به منزلشان برای صرف ناهار یا شام دعوت کنند، می گفت: چقدر می خواهی خرج کنی؟ همان مبلغ را بده تا به فقرا بدهم.

### ویژگی های مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حجّت

آیت اللَّه آقای میرزا ابوطالب تجلیل تبریزی(1) فرمودند: زمان بتون ریزی ستون های مسجد اعظم روزی به آن جا رفتم، دیدم حاج اسماعیل معمار مشغول کار است. گفتم: حاجی! چقدر خداوند به شما توفیق داده است که مدرسه حجّتیه را بنا کردی! حالا هم، این جا مشغول کاری.

حاج اسماعیل، عینک خود را برداشت و قطرات اشک خود را پاک کرده، گفت: موقعی که مدرسه حجّتیه را می ساختم، روزی مرحوم آیت اللَّه حجّت به من فرمودند: در ضلع شرقی مدرسه مسجدی بنا کن و در کنار آن مقبره ای برای من درنظر بگیر و حاج اسماعیل این را بدان: مسجد تمام نمی شود که من از دنیا می روم و در آن مقبره دفن می شوم. گفتم: آقا اگر این طور است که می فرمایید ما اصلاً مسجد را بنا نمی کنیم. فرمود: نه مسجد بانی دارد و من مانع کار خیر نمی شوم. مسجد را بنا کردم و همان طور شد که فرموده بودند.

آیت اللَّه تجلیل نیز فرمودند: زمان برگزاری چهلم آیت اللَّه حجّت، مسجد هنوز فرش نشده بود، به همین دلیل مقداری شن آورده و کف مسجد ریختند تا بتوانند در آن جا مراسم چهلم را برگزار کنند.



---

1- 187. از علمای حوزه علمیه قم و صاحب تألیفات ارزنده.

آیت اللَّه تجلیل فرمودند: مرحوم آیت اللَّه حجّت خیلی با تقوا و فضیلت بود، ایشان تا آخر کار از ملکه تواضع برخوردار بود و مرجعیت در او هیچ تغییر حالت نداده بود. خود ایشان فرموده بود: وقتی مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری از دنیا رفت، حال من فرقی نکرد. هنگامی که مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی نیز از دنیا رفت، باز تغییری در حال من رخ نداد.

آقای تجلیل باز درباره ایشان فرمود: پس از رحلت مرحوم آیت اللَّه العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، بنای برخی بر این بود که از آیت اللَّه بروجردی تجلیل زیادتر شود. در این حال آیت اللَّه حجّت به تنهایی در مجالس فواتح شرکت می فرمود. من با مشاهده این وضع، خواستم برای تجلیل همراه ایشان باشم، به همین دلیل دنبال ایشان راه افتادم، تا ایشان متوجّه من شد رو به من کرده و فرمود: کاری داری؟ گفتم: نه! ولی می خواهم همراه شما باشم. فرمود: نه! و عذر مرا خواست و باز تنها به فاتحه رفتند.

آیت اللَّه تجلیل فرمود: مرحوم حاج غلامحسین، بانی حسینیه آیت اللَّه نجفی، روزی مرا به منزل خویش (واقع در کوچه آقازاده) دعوت کرد، به منزل ایشان رفتم. او در ضمن صحبت هایش فرمود: من چهار منزل برای چهار مرجع: آیت اللَّه سید صدر الدین صدر و آیت اللَّه حاج سید محمّدتقی خوانساری و آیت اللَّه سید محمّد حجّت و آیت اللَّه سید محمّدباقر قزوینی(1) خریداری کردم.

چیزی نگذشت که خادم آیت اللَّه حجّت نزد من آمده و گفت: آیت اللَّه حجّت می خواهند پیش شما بیایند. گفتم: در خدمت هستم. بالاخره روزی آقا تشریف آورده و فرمودند: حاجی این منزل را به من تملیک کرده ای یا خیر؟ می خواهم ببینم



---

1- 188. منزل این چهار بزرگوار در یک کوچه نزدیک مدرسه حجّتیه قرار دارد.

اگر به من تملیک کرده ای، من آن را به دیگران بدهم. گفتم: من به شما تملیک کرده ام، ولی راضی نیستم آن را به دیگران بدهید.

از علت این کار سؤال کردم، فرمود: من در عالم خواب پدرم را به همراه قصری مشاهده کردم، از پدرم پرسیدم: این قصر متعلّق به چه کسی است؟ فرمود: این قصر از توست. اما در همان عالم متوجّه شدم که یک طرف قصر خراب است، گفتم: این خرابی به خاطر چیست؟ فرمود: این را خودت در دنیا خراب کردی.

### عنایات ائمّه هدی به علمای بزرگ اسلام

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: درباره مرحوم شیخ مرتضی انصاری گفته شده است که به شفاعت ما نجات پیدا کرده است.

و درباره حاج شیخ محمّدباقر فرزند حاج شیخ محمّدتقی صاحب حاشیه معالم گفته شده: او به محبت ما نجات یافته است.

درباره حاج شیخ محمّدحسین، پدر حاج شیخ محمّدرضا اصفهانی صاحب وقایه گفته شده است: او فوت کرد در حالی که خدا از او و او از خدا راضی بود.

مرحوم آقای حاج شیخ محمّدرضا اصفهانی صاحب وقایه گفته است: از کسی شنیدم که به او وثوق دارم (ظاهراً منظور پدرشان می باشد)، که من در روز ماه مبارک رمضان در حرم مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به زیارت امین اللَّه مشغول بودم، زمانی که به جمله «وموائد المستطعمین معدّه» رسیدم، دیدم سفره ای پهن شد و من سر آن سفره به غذا خوردن مشغول شدم در تعجّب و شگفتی شدم که چطور در ماه مبارک رمضان آن هم در این مکان مقدّس، مشغول غذا خوردن هستم.(1)



---

1- 189. شرح حال این چهار بزرگوار را در کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، نوشته مرحوم سید مصلح الدین مهدوی ببینید.

## آیت اللَّه شیخ محمّد رضا قدریجانی

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمود: شیخ محمّد رضا قدریجانی(1) از اعاظم علما بود که در زمان مرحوم آقای نایینی صحبت از اعلمیت ایشان می شد، ایشان در همان ایام به قم آمده و سپس به مشهد رفتند و از حضرت رضاعلیه السلام خواسته بودند که همان جا فوت کنند که همین طور نیز شد.

## تجلیل از آیت اللَّه العظمی اراکی

مؤلّف گوید: در سال 1412 ه. ق به مشهد مقدّس مشرّف شدم، در آن سال استاد بزرگوار مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی نیز به مشهد مقدّس مشرّف شده بودند. برای زیارت به منزلشان رفتم، کسی که در محضر استاد بود گفت: چند روز قبل پیرمردی که در اداره عقیدتی - سیاسی مشغول خدمت است، به دیدار آیت اللّه اراکی آمده بود و در حالی که ایشان را ملاقات می کرد، اشک می ریخت.

این پیرمرد به من گفت: من شب گذشته امام خمینی قدس سره را خواب دیدم، به من فرمودند: فلانی! بیا با هم به دیدار آقای اراکی برویم، آن وقت مرا در عالم خواب به خیابان راهنمایی، فرعی شماره 7، پلاک 5 آوردند. پس از این که از خواب بیدار شدم و در حالی که تا آن موقع از آمدن آیت اللّه اراکی اطّلاعی نداشتم و نشانی منزل را از قبل نمی دانستم، مطابق همان نشانی که در خواب مطّلع شده بودم آمدم، دیدم درست است.

مؤلّف گوید: وقتی از منزل آیت اللَّه اراکی برمی گشتیم، یکی از همراهان، پیرمرد مذکور را شناخت و گفت: عجیب است این پیرمرد از اوّل جنگ بسیاری از اوقات را در جبهه های جنگ گذرانده و به مردم روحیه داده است.



---

1- 190. عجالتاً این نام در کتاب های شرح حال علما پیدا نشد.

## پشتکار مرحوم میرزای بزرگ شیرازی

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی فرمودند: زمانی که میرزای بزرگ شیرازی کتاب نجاه العباد(1) را حاشیه می زدند، برخی از جلسات ایشان هفت ساعت به طول می انجامید و در جلسه هریک از فضلا و اصحاب خاصّ ایشان موظف بود به کتاب معینی رجوع و محتوای آن را در مسئله مربوطه مطرح نمایند. ایشان پس از شنیدن مطالب اصحاب خویش، در پایان نظر خود را می فرمودند. این کار ادامه داشت تا آن که کار حاشیه نویسی به پایان رسید.

## سبب ترقّی علمی مرحوم آیت اللَّه العظمی آقا ضیاء الدین عراقی

سبب ترقّی علمی مرحوم آیت اللَّه العظمی آقا ضیاء الدین عراقی(2)مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی فرمودند: پدر مرحوم آقا ضیاء به نام آخوند ملاّ محمّد کبیر از علمای بزرگ اراک بود. صمصام الملک در برخی از اوقات خدمت ایشان می رسید و سؤالات خود را مطرح می کرد و جواب می گرفت.

پس از فوت مرحوم آخوند ملاّ محمّد کبیر، روزی به منزل ایشان می آید و از مرحوم آقا ضیاء که در آن موقع بیست و پنج ساله بودند سؤالاتی می کند که ایشان از عهده پاسخ آن ها برنمی آید. صمصام به رسم تأسّف کف دست راست را به پشت دست چپ می زند و می گوید: تمام شد، یعنی با رحلت آخوند ملاّ محمّد کبیر، علم از این خانه رخت بربسته است.

مرحوم آقا ضیاء فرموده بودند که: این حرف مانند قدح آب جوشی بود که بر سر من ریخته شد. من از همان موقع تصمیم گرفتم به طور جدّی تحصیلات خود را دنبال کنم، لذا مرحوم آقا ضیاء به حوزه اصفهان و از آن جا به نجف اشرف عزیمت



---

1- 191. از تألیفات صاحب جواهر است.
2- 192. از مراجع تقلید و استاد بسیاری از فقها و علما.

کردند و بالاخره در نهایت به مقامات عالی از علم نایل شدند، آن هم به درجه ای که مرحوم آیت اللّه آقای حاج سید احمد خوانساری و مرحوم میرزا سید علی یثربی از شاگردان خاصّ ایشان شدند. مرحوم آقای حاج سید احمد خوانساری از ایشان، به برخی از اکابر یاد می کند.

گفتنی است که: مرحوم آخوند ملاّ محمّد کبیر و آقای حاج آقا محسن اراکی نزد سید شفیع بروجردی صاحب کتاب الروضه البهیه(1) درس خوانده اند و استادشان در کتاب مذکور از آن دو نفر به عنوان فرزند یاد کرده و فرموده است که: این هر دو بزرگوار در اراک به قضاوت اشتغال دارند.

### آخوند کاشی

آیت اللّه آقای حاج شیخ حسین شب زنده دار از آقای صدّیقین (ازعلمای اصفهان) و ایشان از آیت اللّه حاج سید محمّد مقدّس(2) نقل کرد که: ما به تفسیر آخوند کاشی می رفتیم، ایشان سوره فاطر را تفسیر می کرد، به آیه ای که صحبت از اجنحه ملائکه می کند، رسید و حرف های مفسّرین را نقل کرد که برخی می گویند کنایه از نیرو و قدرت است. بعد فرمود: این که بحث ندارد، من بعض ملائکه را دیده ام که بال و پر دارند.

### سید بحر العلوم

و نیز ایشان فرمود: آیت اللّه صافی از مرحوم آیت اللّه العظمی بروجردی نقل کردند که: مرحوم میرزا محمّد ابراهیم کرباسی اصفهانی از شاگردان سید بحرالعلوم بوده و گفته است: به مسجد سهله رفتم، دیدم سید بحرالعلوم ایستاده به نماز و تمام



---

1- 193. این کتاب که اجازه مفصّلی است از کتاب های شرح حال علما به شمار می آید و چاپ شده است.
2- 194. از اصحاب آیت اللّه العظمی حاج آقا حسین بروجردی.

صحن پر از جمعیت است و به او اقتدا کردند، من نزدیک در اقتدا کردم و تا سلام گفتم. دیدم جمعیتی در کار نیست، به سید بحرالعلوم گفتم این ها جنّ بودند، فرمود: از کجا ملائکه نبودند؟!

### ندای هاتف غیبی در مرگ آیت اللَّه العظمی یثربی

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اراکی فرمودند: مرحوم آقای حاج سید محمّدرضا یثربی قنداقه فرزند خود آقای حاج میرزا سید علی یثربی را به دست مرحوم میرزای شیرازی می دهند تا در حقّ ایشان دعا کنند. میرزای شیرازی چنین دعا می کنند که: خدا ایشان را از مروّجین اسلام قرار دهد. بعدها مرحوم آقای حاج میرزا سید علی یثربی به مقامات عالی از علم و فضیلت می رسند که در شمار شاگردان خاصّ مرحوم آقا ضیاء عراقی قرار می گیرند.

نکته دیگر این که به هنگام فوت این فقیه بزرگ، یکی از موثّقین در حال سجده صدای هاتفی را می شنود که ندا می داده است: فلانی وفات کرد.

### فضیلت و مقام عرفانی آیت اللَّه حاج آقا رحیم ارباب

فضیلت و مقام عرفانی آیت اللَّه حاج آقا رحیم ارباب(1) حجّه الاسلام و المسلمین سید موسی موسوی اصفهانی فرمود: پدر من از خواصّ مرحوم حاج رحیم ارباب بودند. مرحوم حاج رحیم ارباب - به قول مرحوم علاّمه طباطبایی - در شمار عارفان بود، سنّت ایشان در احترام به سادات زبانزد است. هم ایشان وصیت کرده بودند: مرا در گوشه ای از قبرستان تخت فولاد در جایی که نام و نشانی ندارد، دفن کنید تا مردم به خاطر شهرت من به سوی قبر روی نیاورند. مطابق این وصیت، ایشان را در محلی مناسب با رعایت این وصیت در تخت فولاد



---

1- 195. از علمای بزرگ حوزه علمیه اصفهان.

به خاک می سپارند. جالب این که چیزی نمی گذرد آن منطقه محلّ دفن شهدا می شود، به گونه ای که اکنون قبر ایشان مورد توجّه بیشتر خاصّ و عامّ قرار می گیرد.

### آیت اللَّه کوهستانی و اخبار پنهانی

آیت اللَّه کوهستانی(1) و اخبار پنهانی حجّه الاسلام سید مهدی پایدار فرمود: پدرم که از خواصّ مرحوم آیت اللَّه کوهستانی بود، نقل می کرد که: سه نفر از ایشان هر کدام مبلغ سی تومان پول درخواست کردند، آیت اللَّه کوهستانی به یکی از آنان سی تومان، به دومی بیست تومان و به نفر سوم ده تومان دادند. آنان که کمتر از سی تومان گرفته بودند، تقاضای وجه بیشتری می نمایند. آیت اللَّه کوهستانی فرمودند: بقیه را خودتان دارید. بعداً معلوم شد حقیقت همان طور بوده است که آقا فرموده بودند.

همچنین خانمی که در منزل ما رفت و آمد داشت، روزی به خدمت آیت اللَّه کوهستانی می رود و اظهار نیاز می کند. آقا به ایشان می فرماید: تو پول داری، چرا اظهار نیاز می کنی؟! آن خانم نادم شده و عملاً از کار خویش توبه می کند.

### آیت اللَّه العظمی میلانی و اخبار از پنهانی

آیت اللَّه العظمی میلانی(2) و اخبار از پنهانی حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ غلامرضا کاردان(3) فرمودند: شخصی قبل از انجام دادن غسل واجب خود، در مجلس روضه خوانی منزل مرحوم آیت اللَّه میلانی شرکت می کند. هنگام خروج از منزل، مرحوم آیت اللَّه میلانی آهسته و در گوشی به او می فرمایند: انسان بدون طهارت و غسل جنابت در مجلس امام حسین علیه السلام شرکت نمی کند.



---

1- 196. شرح حال آموزنده این بزرگوار را در کتابی که در معرفی او نوشته شده است، ببینید.
2- 197. از مراجع تقلید معاصر.
3- 198. از فضلا و مدرسان حوزه علمیه قم.

## ارسال دعا از سوی امام عصرعلیه السلام برای آیت اللَّه محمّد طاهر دزفولی

مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ محمّدعلی معزّی دزفولی(1) فرمود: شخصی از اخیار دزفول به مکّه معظمه می رود و در آن جا به خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - مشرّف می شود، آن حضرت به او می فرمایند: چون به دزفول رفتی سلام مرا خدمت شیخ - یعنی مرحوم جدّم شیخ محمّد طاهر - برسان و به او بگو: این دعا را بخوان! سپس آن حضرت از نظر وی غایب می شوند.

پس از غایب شدن حضرت، آن مرد بافضیلت دعا را نیز به یاد نمی آورد و نزد خویش متأسّف می شود، پس از انجام کارها به دزفول بازمی گردد. روزی به خدمت شیخ محمّد طاهر می رسد، ناگاه در همان جا دعا به یادش می آید و چون سلام و دعای حضرت را به ایشان می رساند، دوباره آن دعا از یادش می رود. به شیخ عرض می کند: آیا ممکن است آن دعا را به من هم تعلیم بفرمایید؟! شیخ می فرماید: خیر! این از اسرار است.

مرحوم شیخ محمّد طاهر مرد بزرگی بوده است، از شیخ انصاری نقل شده که درباره شیخ محمّد طاهر فرمود: «قوله قولنا وفعله فعلنا».

## کمک های غیبی در تدوین کتاب الغدیر

حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی آخوندی فرمود: مرحوم علاّمه امینی - محقق و نویسنده عالی قدر کتاب الغدیر - روزی چنین گفت که: اطّلاع پیدا کردم نزد یکی از آقایان کتاب الصراط المستقیم وجود دارد. پیش او رفته و گفتم: اگر ممکن است آن را به من بدهید تا از روی آن نسخه برداری کنم، وی حاضر نشد.



---

1- 199. صاحب کتاب ارزنده تجدید الدوارس که در چند جلد چاپ شده است.

گفتم: اگر ممکن است برای استنساخ در منزل شما حضور پیدا کنم و در حضور شما این کار را انجام دهم، باز هم حاضر نشد. از این برخورد او بسیار ناراحت شدم، به حرم مطهّر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم و از ایشان آن کتاب را تقاضا کردم. درست در همان لحظه به فکرم افتاد که به کربلا بروم، باز متوسّل به آن حضرت شدم. دوباره به فکرم افتاد که به کربلا بروم، با همین اشاره قلبی به کربلا رفتم.

هنوز به حرم مطهّر نرسیده بودم که یکی از اشخاص مرا به منزل خویش دعوت کرد، به او گفتم: می خواهم به حرم بروم. گفت: منافات ندارد، شما حرم بروید و بعد به منزل ما بیایید. پیشنهاد او را قبول کردم، پس از تشرّف به حرم به منزل وی رفتم، هنگامی که نزد او نشستم، دیدم بسته کتابی نزد من آورد و گفت: فلانی! مدّتی است می خواهم این کتاب ها را به شما نشان بدهم که هرکدام را می خواهید بردارید. وقتی من بسته را باز کردم، کتاب الصراط المستقیم را که مدّت ها به دنبال آن بودم، در میان آن ها دیدم.

### دلسوزی مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمود: مرحوم آیت اللَّه العظمی گلپایگانی فرمودند: موقعی که در مدرسه فیضیه سکونت داشتم، رفیق حجره ام بیمار شد، مرحوم آقای حاج شیخ به دیدار او آمدند و متوجّه شدند که برای درمان او جوشانده(1) لازم است، به منزل رفتند و برای درمان آن بیمار جوشانده آوردند.

### حالات معنوی مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی

آیت اللَّه امامی کاشانی از مرحوم آیت اللَّه مطهّری نقل فرمودند: مرحوم حاج



---

1- 200. نام قدیمی دارویی است که در آب جوشانده و به بیمار داده می شد.

میرزا علی آقای شیرازی شب ها حدود یک ساعت به اذان صبح بیدار می شد و به نماز شب می پرداخت و در نماز شب سوره های... می خواند و اذان صبح که گفته می شد، سوره و الفجر را شروع می کرد. هنگامی که به این آیه مبارکه می رسید «كَلاَّ إِذا دُكَّتِ الأَرْضُ دَكّاً دَكّاً وَجآءَ رَبُّكَ وَالمَلَكُ صَفّاً صَفّاً» چنان به گریه می افتاد و آه و ناله از او برمی خاست که ما نیز به گریه می افتادیم.

### مرحوم آیت اللَّه العظمی بروجردی و احتیاط در فتوا

آیت اللَّه امامی کاشانی از یکی از مراجع تقلید معاصر نقل کردند که: من در هیئت استفتای آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی شرکت می کردم، در مسئله ای اصحاب استفتا مدّت چند روز در حضور آیت اللَّه بروجردی به بحث نشستند، در آخر کار خدمت آیت اللَّه بروجردی عرض کردند: آقا! مسئله باید واضح شده باشد. ایشان پاسخ دادند: در فتوا سرعت و شتاب نباید کرد.

### نصایح آیت اللَّه آقای بهاء الدینی

مؤلّف گوید: همراه یکی از فرزندانم خدمت آیت اللَّه بهاء الدینی مشرّف شدیم، بی آلایشی آن مرد بزرگ و ساده زیستی ایشان، انسان را تحت تأثیر قرار می داد. صحبت های ایشان سخنی بود که از دل برمی آمد و یافته های خود را بازگو می نمود و آدمی را به سوی معنویات سوق می داد.

در این دیدار به فرزندم فرمود: سعی کن با علوم اهل بیت علیهم السلام آشنا شوی که علوم آنان فوق علوم عادّی بشری است؛ چرا که همه آن علوم از واقعیات و نور است. اگر می شنوی که امام حسین علیه السلام مصباح الهدی است، این واقعیت است. باید انسان خودش را از عیب ها پاکیزه کند تا این واقعیات را درک نماید، عمده واقعیات است،

توجّه و تعریف و دست بوسی مردم و اجتماع کاری به واقعیات ندارد. اگر همه دست شما را ببوسند، چه سودی دارد؟ و اگر همه از شما مذمّت کنند، ولی واقعیت موجود باشد، چه ضرری خواهد داشت؟!

از ایشان خواستم تا در حقّ فرزندم دعا کنند، فرمود: خداوند ایشان را به مقام انسانیت موفّق نماید. فرزندم از ایشان پرسید: آقا به چه وسیله ای می توان به مقام انسانیت رسید؟ فرمود: به وسیله اطاعت و بندگی خدا. بار دیگر فرزندم پرسید: از چه راهی به اطاعت و بندگی می توان رسید؟ فرمود: از راه عمل به مکتب اسلام که همه آن ها واقعیات است. دوباره فرزندم راهنمایی خواست که چه چیزی می تواند در این راه مؤید و کمک کار باشد؟ فرمودند: کسی که چهل روز اخلاص اختیار کند، خداوند چشمه های حکمت را بر دل و زبان او می گشاید. من این را تجربه کرده ام، پس کسی که عمل را خالصانه انجام دهد، مورد تأیید الهی قرار خواهد گرفت.

برخی از فضایل مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری

مرحوم آیت اللَّه آقای بهاء الدینی فرمودند: مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری گذشته از مقامات علمی، از معنویت سرشاری نیز برخوردار بودند و علما و بزرگان به معنویت ایشان ایمان کامل داشتند. سپس افزودند: من در مجلسی حاضر بودم که شخصی به آقای حاج شیخ ابوالقاسم کبیر - که از علمای بزرگ شهر قم بود - «آیت اللَّه» گفت. ایشان اکیداً او را از این تعبیر منع نمود و گفت: «آیت اللَّه» فقط حاج شیخ عبدالکریم حائری است.

با وجود این مرحوم آیت اللَّه شیخ عبدالکریم حائری توجّهی به دنیا نمی کرد و مرجعیت پیش ایشان اهمّیتی نداشت. ایشان فردی را که احساس می کرد وجودش در حوزه مفید نیست، با او صحبت می کرد تا به محل و مکانی رود که از وجودش

استفاده شود. و بالعکس اگر جوانی را می یافت که وجودش در حوزه مفید بود، او را تشویق به ادامه تحصیل در حوزه می نمود، و به طور کلی برای همه طلاّب پدر صمیمی به شمار می آمد.

مردم سه دسته هستند: عده ای به دنبال دنیا می دوند، دستشان به آن نمی رسد. عده ای به دنیا می رسند و آن را رها نمی کنند و به آن خیلی اهمّیت می دهند. عده ای به دنبال دنیا نمی روند، دنیا به سراغ آنان می آید در عین حال اعتنایی به آن ندارند. مرحوم آقای حاج شیخ از صنف سوم بود، به راستی به دنیا اعتنایی نداشت و این برای همه روشن بود.

مرحوم آقای حاج شیخ خیلی متواضع و فروتن بود، حتی اگر خادم او حرف خوب و منطقی می زد، آن را تصدیق نموده و به آن عمل می کرد. نقل شده است: خادم ایشان از ایشان خواست تا ایشان به یکی از همسایگان کمک کنند، امّا آقای حاج شیخ به خاطر مخارج حوزه عذر آورده بودند. خادم خدمت ایشان چنین گفته بود: شما وقتی به قم آمدید، چه داشتید که حالا از کمک به فلانی می ترسید؟ مرحوم حاج شیخ پس از شنیدن کلام او و تصدیق آن، به آن همسایه کمک کرده بودند.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم از کارهای رژیم پهلوی سخت ناراحت بود، و برای حفظ حوزه علمیه قم - که به دست خودشان تأسیس شده بود - اقدامی نمی توانست انجام دهد و لذا از روی ناراحتی و غصّه به بستر بیماری افتاد و سرانجام به مرگ تدریجی این جهان را وداع نمود، رحمه اللّه علیه.

### مناقب مرحوم آیت اللّه حاج شیخ محمّدتقی بافقی

مرحوم آیت اللّه بهاء الدینی فرمودند: مرحوم آقا شیخ محمّدتقی بافقی مرد عمل بود، وی درس اخلاقی هم در فیضیه داشت، نسبت به طلاّب علوم دینی

خدمت گزار بود. پول های نقره ای را که وزن زیادی نیز داشت، با خود حمل می کرد و به حجره های طلاّب می رفت و بین آنان تقسیم می نمود و چون در بازار قم از احترام خاصّی برخوردار بود، از برخی از محترمین بازار برای مخارج حوزه قرض می گرفت تا بعد به وسیله مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم ادا شود.

زمانی مرحوم آقای حاج شیخ بیمار شده بودند، طلاّب علوم دینی در فیضیه کنار یکدیگر جمع شدند و برای شفای ایشان شروع به خواندن حمد نمودند. در این هنگام، ایشان رسید به کنار حوض مدرسه رفت و ایستاد و با صدای بلند فرمود: حاج شیخ حالش خوب خواهد شد. چیزی نگذشت حال ایشان کاملاً بهبودی یافت.

### ویژگی های آیات عظام شیخ انصاری و سید علی شوشتری

برخی از اساتید بزرگ به نقل از مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری فرمودند که: مرحوم شیخ انصاری تحت تربیت مرحوم سید علی شوشتری بودند. زمانی سید علی شوشتری بیمار می شود، شیخ انصاری در پنهانی به دیدن او می رود و چنین اظهار می دارد که: من از خدا خواسته ام که شما بمانید و بر من نماز بخوانید. سید علی نیز در پاسخ می گوید: من هم از خدا می خواهم که شما بر من نماز بخوانید. شیخ در پاسخ می فرماید: دیگر کار تمام شده است.

بعدها در دیداری که شیخ در ظاهر با سید علی شوشتری داشته است، او قصد می کند آنچه را در پنهانی از شیخ دیده است، بیان کند. شیخ انصاری با اشاره از او می خواهد که سخنی به میان نیاورد. بالاخره سید علی زنده می ماند و پس از رحلت شیخ انصاری، بر او نماز می گزارد.

آیت اللَّه العظمی حاج آقا موسی زنجانی از مرحوم حاج شیخ احمد کفاتی پسر مرحوم آخوند خراسانی نقل کردند که پدرم می فرمود: ما نفهمیدیم شیخ انصاری

مربّی سید علی شوشتری بود، یا این که به عکس سید علی شوشتری مربّی شیخ انصاری؟! زمانی که سید علی شوشتری، شیخ انصاری را در قبر می گذاشت، خطاب به او کرده و فرمود: کسی را شایسته ندیدی که اسرار خود را به او تحویل بدهی.

و از مرحوم آخوند خراسانی نقل شده است که: شیخ انصاری پس از خود، ما را برای تعلّم به سید علی شوشتری ارجاع داد و ما به دنبال توصیه شیخ، به درس ایشان حاضر شدیم و در کمال تعجّب دیدیم وی نیز مانند شیخ انصاری درس ها را بیان و تعقیب می کند.

روزی سید علی شوشتری به من فرمود: ملاّ کاظم درس ها را چگونه می نویسی؟ گفتم: به منزل که می روم، مطالب را می نویسم. فرمود: این کار را نکن، قبلاً روی درس ها کار کن و خودت مطالب را بنویس، بعد اگر دیدی آنچه گفته می شود، همان چیزهایی است که نوشتی که محکم تر می شود و اگر غیر آن است، آن را اصلاح کن.

### ویژگی های مرحوم آیت اللّه حاج شیخ محمّدعلی شاه آبادی

یکی از فرزندان بزرگوار آیت اللّه حاج شیخ محمّدعلی شاه آبادی فرمودند: پدرم می فرمود: من روزگاری در نجف اشرف چهل روز از همه کارها دست کشیدم و روزه گرفتم و از نظر فکری هم سعی کردم تمام توجّه ام به خدا باشد و از مسائل دنیوی و تمایلات مادّی نیز پرهیز کنم. شب چهلم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم، از آن بزرگوار خواستم که دست مبارکشان را بر سر و سینه ام بکشند. آن حضرت نیز دست مبارکشان را بر سر و سینه من کشیدند، از آن روز به بعد مطالب بر من روشن شد.

امتیازات مرحوم آیت اللّه شاه آبادی آن قدر زیاد بود که امام خمینی می فرمودند: ما قدرت نداشتیم کارها و حالات ایشان را داشته باشیم، ایشان روزانه نُه درس

می دادند و اگر کسی از ایشان درخواست درس های پایین را هم می کرد، ایشان از گفتن آن امتناع نمی کردند. کسی نزد ایشان آمد و از ایشان خواست برای او حاشیه ملاّ عبد اللّه بگویند، ایشان اجابت کردند. ما وقتی این موضوع را شنیدیم، عرض کردیم: آقا شما بهتر نیست وقت خود را صرف درس اهمّ بفرمایید؟ ! در پاسخ ما فرمودند: انسانی از من تقاضایی کرده، من هم اجابت کردم. امام فرمودند: من وقتی از ایشان این کلام را شنیدم، دلم می خواست از خجالت زمین باز شود و در آن فرو بروم و چشمم به ایشان نیفتد.

همچنین امام فرمودند: مرحوم آقای شاه آبادی محقق بود، درسی که می گفت همیشه چیز تازه داشت. ایشان هفت سال قم بودند، من در درسشان حاضر می شدم و هر روز از درس ایشان استفاده می کردم و اگر ایشان هفتاد یا هفتصد سال دیگر هم در قم بودند، من درس ایشان را ترک نمی کردم.

پدرم (آیت اللّه شاه آبادی) قبل از آن که به قم مشرّف شوند، در تهران به ارشاد مردم می پرداختند، در آن زمان احمدشاه سر کار بود و رضاخان نیز نخست وزیر او بود. پدرم به مرحوم شهید مدرس و دیگران می گفت: من احمدشاه را لایق نمی دانم زیرا او مجسّمه شهوت است، رضاخان هم متهوّر و بی ایمان است. باید علمای اسلام با هم بنشینند و فکری کنند و فرد لایقی را سر کار بیاورند.

وقتی که رضاخان سر کار آمد و اجتماعات را ممنوع نمود، پدرم ناچار شد برای این که بتواند به کار خویش ادامه دهد، به حضرت عبدالعظیم علیه السلام برود. رضاخان واسطه های مختلفی پیش پدرم فرستاد تا او به تهران بازگردد، ولی حریف نشد. پدرم مکرّر می فرمود: رضاخان به اسلام ضربه خواهد زد. بالاخره علمای شهر تهران نزد ایشان آمدند، پدرم از آن ها گله کرد که شما من را تنها گذاشتید ! امّا من به وظیفه خود عمل کردم. آن گاه با اصرار آنان به تهران بازگشتند.

چیزی نگذشت که فرمودند: حالا که نمی توانم در سطح عامّ به اصلاح جامعه بپردازم، به قم می روم و در آن جا به تربیت افراد می پردازم. ایشان در آن موقع در خیابان شاه آباد تهران زندگی می کردند و جلسات ایشان قبل از جلوگیری از تجمّعات، در مساجد بزرگ تهران انجام می شد. بالاخره به قم آمدند و هفت سال در قم بودند، دوباره مردم تهران ایشان را به آن شهر بازگرداندند. ایشان ابتدا به مسجد امین الدوله بازار تهران رفتند، سپس ایشان را به مسجد جامع تهران بردند و تا آخر هم در همان مسجد به ارشاد مردم پرداختند.

پدرم با هر نماز، یک نماز قضا نیز می خواند و این نماز را به عنوان تبرّع برای کسانی که می دانست نماز قضا دارند می خواند که آن ها نجات پیدا کنند، و چون نماز قضا را صبح ها در آخر وقت می خواند، افرادی که دیر به مسجد می رسیدند، موفق می شدند نمازشان را به جماعت با ایشان بخوانند.

ایشان پیوسته در محضر خدا بود و از خدا غفلت نمی کرد و این بسیار مهم بود. همه حتی دختران و همسران او، احترامشان را داشتند و به او در نماز اقتدا می کردند و تقلیدشان هم از ایشان بود. پدرم ادّعایی نداشت، ولی در سن هیجده سالگی، علما اجتهاد او را تصدیق کرده بودند. وی در فقه و اصول و حکمت و عرفان و علوم غریبه مسلّط بود، یادم نمی رود فردی در علم جفر معطّل مانده بود، به کتاب های مختلف رجوع کرده بود ولی مشکل او حل نشده بود، وقتی از پدرم خواست آن را حل کند، پدرم زمانی را معین کرد که در آن وقت کسی حضور نداشته باشد، آن گاه مشکل او را حل نمودند.

پدرم به مشایخ در عرفان و ارائه اعمال به شیخ معتقد نبود و عقیده او این بود که: انسان باید از راه کتاب و سنّت به تهذیب اخلاق بپردازد، آن وقت مقام ولایت، او را تحت اشراف خود درخواهد آورد.

## سید کریم کفّاش و مائده غیبی

مرحوم عموی بزرگوارم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی فرمود: من با مرحوم آقا سید کریم کفّاش مأنوس بودم و در برخی از اوقات به در مغازه او می رفتم و ساعتی با او به گفت و گو می نشستم، احیاناً می دیدم مرحوم آیت اللّه حاج شیخ عبدالنبی نوری عالم بزرگ تهران هم به در مغازه او می آمد و مدّتی آن جا می نشست و از صحبت های سید لذّت می برد و اشک می ریخت.

سید عبدالکریم کفّاش روزی در یکی از همین دیدارها گفت: یک شب زمستان چیزی به دستم نیامد تا برای بچه ها به منزل ببرم، با خود گفتم: دیر وقت به منزل می روم تا بچه ها خوابیده باشند. زنم که وضع مرا می داند، ولی از بچه ها خجالت می کشم. اواخر شب که شد و هوا هم به شدّت سرد و برفی بود به سوی منزل راه افتادم، سر کوچه خانه ام که رسیدم، کسی مرا به اسم صدا زد و یک بقچه نان تازه و گرم به من داد و غیب شد.

در آن موقع شب نانوایی باز نبود، خیلی تعجّب کردم، به منزل رفته بچه ها را برای خوردن نان تازه و گرم بیدار کردم، متوجّه شدم بوی عطری هم از میان نان ها به مشام می رسد، با جستجو معلوم شد که حلوای بسیار معطری نیز لای نان هاست. به هر تقدیر همه از این خوراک تناول کرده سیر شدیم. صبح سفره را باز کردیم، در نهایت تعجّب دیدیم نان ها دست نخورده است، صبحانه را نیز میل کردیم، همچنین ناهار و شام را تا یک هفته از آن نان و حلوا خوردیم و هربار که سر سفره می رفتیم، می دیدیم دست نخورده است، تا آن که روزی یکی از همسایه ها نزد همسرم آمده و می پرسد: چند روزی است که از منزل شما بوی عطر خاصّی به مشام می رسد، موضوع چیست؟ ایشان مطلب را فاش می کند. آن همسایه می گوید: پس یک

لقمه ای هم به ما بدهید. زن وقتی به سراغ سفره می رود تا لقمه ای به همسایه بدهد، می بیند اثری از آن باقی نیست.

مرحوم سید عبدالکریم کفّاش در خانه اجاره ای زندگی می کرد، صاحب خانه به وی گفته بود: هرگاه توانستید آن را تخلیه کنید. به مجرّد این حرف، سید عبدالکریم کفّاش خانه را تخلیه می کند و اثاث را به کوچه می برد و روی آن می نشیند. یکی از همسایه ها وقتی سید عبدالکریم را در این حال می بیند، او را با اثاث به منزل خویش می برد.

### تشرّف یک عالم اهل سنّت به مذهب تشیع

حجّه الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید عبدالکریم قزوینی فرمودند: در سفری به ترکیه با یکی از علمای سنّی به بحث نشستیم، او گفت: شما با سنّت مخالفت می کنید. گفتم: نه ! شما با رسول خداصلی الله علیه وآله مخالفت می کنید.

گفت: چطور؟ ممکن نیست ما با آن حضرت مخالفت کنیم. گفتم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله نفرمود: «مثل أهل بیتی مثل سفینه نوح، من رکبها نجی ومن تخلّف عنها هوی وغرق»؟ ! گفت: آری قبول دارم. گفتم: شما که به مذاهب اربعه عمل می کنید، هر جا که با مذهب اهل بیت موافقت داشته باشد اشکالی ندارد، امّا در موارد دیگری که با مذهب اهل بیت تخلّف دارد، شما از اهل بیت تخلّف می کنید و طبق نصّ رسول خداصلی الله علیه وآله در ضلالت و گمراهی هستید.

عالم و دانشمند سنّی گفت: این کلام استدلال تازه ای است، من به آن برخورد نکرده بودم، باید روی آن فکر و تأمّل کنم. این جریان گذشت، من از سفر بازگشتم، پس از چندی شخصی از ترکیه آمد و گفت: آن عالم سنّی پس از تأمّل، به شرف تشیع توفیق یافت.

## آیت اللَّه بهجت

محضر آیت اللَّه العظمی آقای بهجت رسیدم، فرمودند: سلف ما اهل دعا بودند، ولی ما اهل دعا نیستیم. پیش از زمان ما در نجف اشرف معروف بود که در شب های ماه رمضان در حرم مطهّر حدود هفتاد نفر در قنوت نماز وتر دعای ابوحمزه می خواندند.

پیرمردی از علما را دیدم که گفت: من این موضوع را شنیدم، به حرم و رواق های اطراف رفتم دیدم پنجاه نفر چنین بودند، ولی در زمان ما کسی را ندیدیم که چنین باشد. دعا باید همراه با اشک و سوز دل باشد تا دعا باشد، باید از خدا خواست که در مواطن و مظانّ دعا، انسان ملهم شود که از خدا چه بخواهد.

## مکاشفه

مرحوم آیت اللَّه حرم پناهی می فرمود: مادرم گاهی توفیق مکاشفه را داشت، فرمود: موقعی که مجاور مسجد آقا سید صادق (در قم) بودم، در ایام عاشورا عدّه ای از سینه زنان در آخر شب حدود یازده شب به عزاداری می پرداختند. من به همشیره خود گفتم: می خوابم مرا در آن موقع بیدار کنید تا به عزاداری بپردازم. همشیره ایشان به خاطر آن که ایشان بتواند استراحت بیشتری کند، از بیدار کردن ایشان خودداری می کند، ولی ایشان خود به خود در وقت موعود بیدار می شود و می بیند بالای سر آنان دریچه ای به سوی آسمان باز شده و بدن بی سری را بالای سر آنان نگاه داشته اند.

و همچنین فرمودند: سینه ایشان مجروح گردیده بود و هرچه معالجه شد به جایی نرسید، تا آن که دکترها از معالجه آن ناتوان شدند. پدرم می خواست ایشان را تحریک کند تا شفای خود را از آل محمّدعلیهم السلام بگیرد، به ایشان گفت: شما سیادتتان

مشهور است، ولی معلوم نیست واقعیت داشته باشد، اگر این طور بود شفای خود را گرفته بودی.

ایشان ناراحت می شود و متوسّل می شود، شب در عالم خواب می بیند در ایوان صحن مطهّر حضرت معصومه علیها السلام شلوغ است، فرمود: جلو رفتم دیدم می گویند آقا آمده است، دیدم حضرت رسول صلی الله علیه وآله است. به ایشان عرض کردم: آقا من از شما شفاعت می خواهم. حضرت فرمود: بابا. از خواب بیدار شدم دیدم جراحت در سینه ام خوب شده است. همچنین ایشان پا درد سختی داشت، با خواندن دعایی در حاشیه مفاتیح خوب شد.

میرزا صادق آقا تبریزی

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ صادق نصیری تبریزی فرمودند: مرحوم حاج میرزا صادق آقای تبریزی صاحب رساله بود و عده ای از ایشان تقلید می کردند و حتّی بعد از فوت او، به تقلید از او باقی ماندند. معروف بود که وقتی رضاشاه ایشان را از تبریز به قم تبعید کرد، مأمورین برای نماز توقّف نکرده و به خواسته ایشان ترتیب اثر ندادند، ولی وسیله حرکت ناگهان خراب شد تا ایشان ادای نماز کردند و بعد از نماز ایشان، وسیله درست شد.

ایشان دو پسر اهل علم داشت، یکی از آن ها به نام شیخ رضا، مردی وارسته و اهل سیر و سلوک بود. ایشان می گفت: پدرم نوعاً دوزانو می نشست، وقتی از ایشان می پرسیدیم: چرا دوزانو می نشینید؟ می فرمود: من در محضر امام عصر - ارواحنا فداه - هستم. آقای شیخ رضا می گفت: مکرّر پدرم خدمت آن حضرت تشرّف پیدا کرده بود. آقای نصیری فرمود که: مرحوم حاج میرزا صادق آقا حوادث آینده را که در

اثر حکومت پهلوی پیش آمد، قبلاً می گفت و به هیچ وجه حاضر نبود که زیر بار فرمان های او برود و حتّی گرفتن شناسنامه را تحریم کرد.

مرحوم آقای حاج شیخ قوام فرمودند: من در وشنوه روز جمعه آخر ماه مبارک خوابیده بودم. در عالم رؤیا دیدم مرحوم حاج میرزا صادق آقای تبریزی منبر رفته است و روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام می خواند، ولی روضه ایشان به اصطلاح اهل منبر نگرفت و من دو بیت از اشعاری که در وصف ایثار حضرت ابوالفضل علیه السلام سروده شده خواندم مجلس خیلی گرفت.

از خواب بیدار شدم. مرحوم آیت اللَّه آقای بروجردی آن زمان در وشنوه بودند، خدمت ایشان رسیدم، همان موقع نوه مرحوم حاج میرزا صادق آقای تبریزی خدمت آقای بروجردی بود، خواب را برای آقای بروجردی گفتم، ایشان متأثّر شدند و اشک در چشمانشان جمع شد، و بعد نوه مرحوم حاج میرزا صادق آقای تبریزی فرمود: رسم مرحوم جدّ ما این بود که در جمعه آخر ماه رمضان متوسّل به حضرت ابوالفضل علیه السلام می شد.

### ملاّ مهدی نراقی

مرحوم حجّهالاسلام والمسلمین حاج شیخ حسن نوری همدانی فرمودند: مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای آخوند ملاّ علی همدانی فرمودند: مرحوم حاج ملاّ مهدی نراقی کتاب اخلاق خود را تصنیف کرد و به نجف فرستاد، علما تحسین کردند. ایشان برای (زیارت) به نجف اشرف مشرّف گردید، علما از او دیدن کردند ولی سید مهدی بحرالعلوم به دیدن او نیامد.

مدّتی گذشت، سرانجام مرحوم نراقی فرمود: من به دیدن ایشان می روم. وقتی به دیدن او رفت، جمعی خدمت سید بودند و سید ایشان را خوب تحویل نگرفت. برای

بار دوم خدمت سید رفت، باز سید ایشان را تحویل نگرفت. بار سوم خدمت سید رفت، دید سید خودش نزد در آمد و از او استقبال گرمی کرد و او را جای خود نشاند و احترامات لازمه را به جا آورد، از سید پرسید: چطور در دفعات قبل، برخورد شما این طور نبود؟ !

سید فرمود: من کتاب اخلاق شما را خواندم و خوشم آمد، ولی پیش خود گفتم: کسی که اخلاق می نویسد، باید قبلاً خودش مهذّب باشد و می خواستم ببینم شما مهذّب هستی یا نه؟ ! فهمیدم رفتار من در روحیه شما اثر سوئی نداشت و این علامت تهذیب و شایستگی شما برای نوشتن کتاب اخلاق است.

### امتیاز درس حوزه نجف

مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای بروجردی فرموده بود: نجف دو خصوصیت داشت که بسیار خوب بود، یکی درس ها را برای یکدیگر تقریر می کردند و دیگر آن که در مجالس به بحث و گفت و گو می پرداختند.

### درس آقای آخوند خراسانی

آیت اللَّه آقای رجایی داماد مرحوم آیت اللَّه آقای حاج سید محمّد گلپایگانی آقازاده آیت اللَّه العظمی آقا جمال گلپایگانی فرمود: مرحوم آقای حاج سید عبدالهادی شیرازی فرمود: حدود هشتصد نفر در درس آخوند شرکت می کردند، من یک دور اصول ایشان را درک کردم، اصول ایشان حدود سه سال طول کشید.

آقای رجایی به واسطه از مرحوم آقای حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی نقل کردند: حدود سیزده چهارده سال درس آخوند رفتم، فقط دو روز تعطیل داشتم، یک روز چشمم درد می کرد و یک روز هم آب راه را گرفته بود و نتوانستم به درس

حاضر شوم. مؤلّف گوید: در نقل دیگری چنان که گذشت، از تعطیلی یک روز به خاطر مسافرت صحبت شده است.

### اخلاص

آیت اللَّه آقای راستی کاشانی فرمودند: مرحوم آیت اللَّه آقای شهید مدنی در مسجد مرحوم آقای حاج سید عبدالهادی منبر می رفتند و خیلی مورد استقبال طلاّب نجف قرار گرفتند، وقتی با مرحوم مدنی خدمت مرحوم آقای حاج سید عبدالهادی شیرازی رسیدیم، ایشان از آقای مدنی به خاطر آن که در مسجدشان منبر می رفتند تشکر فرمودند. آقای مدنی از ایشان دعای اخلاص خواستند، ایشان فرمودند: اخلاص دارید، ولی اخلاص مانند ماهی است، به این زودی به دست نمی آید، وقتی هم که به دست آمد، لیز است و از دست می رود و ادامه نمی یابد.

### آیت اللَّه بروجردی

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار فرمودند: آیت اللَّه حاج آقا علی صافی فرمودند: مرحوم آقای بروجردی از در خانه برای درس بیرون می آمدند، پیرمردی از روستا از ایشان کمک خواست، ایشان فرمودند: پس از درس بیایید و به درس رفتند. من با آن پیرمرد در درس حاضر شدیم، چون دقایقی زود بود، آقای بروجردی پایین منبر نشستند، پیرمرد رفت جلو که سؤال شرعی را مطرح کند، آقای بروجردی حرف او را درست متوجّه نشدند و تصوّر کردند دوباره اظهار حاجت می کند، فرمود: به شما گفتم که پس از درس بیایید منزل.

آقای صافی فرمود: من گفتم آقا ایشان مسئله شرعی دارند، آقا متوجّه شدند و جواب او را دادند و به منبر رفتند و پس از پایان درس، وقتی از منبر پایین آمدند

پیرمرد همان جا بود، آقای بروجردی برای جبران اعتراض به پیرمرد دست پیرمرد را گرفتند و بوسیدند و فرمودند: مرا ببخشید.

### آیت اللَّه العظمی آقا سید علی بهشتی

حجّه الاسلام و المسلمین سید مجتبی بهشتی فرزند آیت اللَّه العظمی آقای سید علی بهشتی فرمود: پدرم فرمودند که: در نجف وبا آمد، من با مرحوم آقا سید عبدالغفار تصمیم گرفتیم از نجف برگردیم، شب امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم فرمود: ولدی إلی أین؟ گفتم: وبا آمده است. فرمود: به تو آسیبی نمی رسد، همین جا بمان. فردا آقا سید عبدالغفار آمد و فرمود که حاضری برویم؟! گفتم: من از برگشتن منصرف هستم.

آقای سید مجتبی بهشتی نیز فرمود: پدرم منزوی است و سعی می کند که از او آثاری باقی نماند و حاضر نیست از نجف به ایران بیاید، چون احتمال می دهد که نتواند بازگردد. پدرم بسیار حاضر الذهن است، مسائل را با دلیل پاسخ می دهد و حاضر به نوشتن رساله نیست و در پاسخ اصرار مقلّدین فرموده است: رجوع به رساله آقای خویی مانعی ندارد، چون تنها در یکی دو مسئله با ایشان اختلاف نظر دارم. پدرم حافظ قرآن است، شب ها از دو ساعت بعد از نیمه شب تا طلوع آفتاب بیدار است و شبانه روز، سه یا چهار جزء قرآن می خواند و همین امر باعث شدّت حافظه ایشان شده است. پدرم بیشتر شاگرد مرحوم آقای حاج شیخ محمّدحسین اصفهانی بوده است و پدر ایشان آقای سید حسن بهشتی از شاگردان مرحوم آخوند بوده است و ایشان هم مرد عارفی بوده است و بیش از مخارج خود را که به مغازه دار بدهکار بوده است، نمی گرفته است.

## مرحوم آیت اللّه حاج شیخ علی زاهد قمی

فرزند آقای حاج شیخ موسی قمی، فرزند مرحوم حاج شیخ علی زاهد قمی اظهار داشت: مرحوم جدّم خیلی متعبّد بود و سعی داشت که مستحبّات را انجام دهد و از مکروهات اجتناب نماید. وقتی که می خواست به عیادت حاج شیخ عبدالرسول جواهری برود، به مغازه بقالی و عطاری رسید، گفت: چه داری؟ گفت: کبریت دارم. یک بسته کبریت گرفت و به منزل ایشان رفت، دید چراغ منزل خاموش است و زن و شوهر نشسته اند تا فرزندشان از بازار برگردد و برای آنان کبریت بیاورد، ایشان کبریت را درمی آورد و تقدیم آنان می کند.

نوه مذکورِ حاج شیخ علی زاهد نقل کرد: مرحوم آقای خویی فرمودند: سر سفره بودیم و مرحوم حاج شیخ علی زاهد گفت: نمک بیاورید! نمک حاضر نبود، صاحب منزل رفت و آمد کرد. من به آقای شیخ علی زاهد گفتم: نمک خوردن مستحبّ است، ولی امر کردن کراهت دارد. مرحوم آقا شیخ علی زاهد از لای عمامه خود بسته کوچکی نمک درآورد و گفت: من نمک دارم ولی می خواهم سنّت از بین نرود.

مرحوم آقای حاج شیخ علی زاهد از شاگردان مرحوم حسینقلی همدانی بوده است که تقریرات فقه و اخلاق ایشان را نوشته است و تقریرات نزد پدرم موجود است و قسمت اخلاق گم شده است.

## مباحثه ای سودمند

حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید عبدالکریم قزوینی نقل کرد که شخص موثّقی از یکی از سنّی های ثروتمند نقل کردند: جوانی از شیعه پیش من کار می کرد، تقوا و رفتار این جوان ما را جلب کرد. من به عیالم گفتم: خوب است دخترمان را به

او بدهیم، ما فرزند دیگر نداریم و این جوان مانند پسر ما باشد. عیالم گفت: او شیعه است و ما سنّی هستیم، خیلی مناسبت ندارد. به او پیشنهاد کن اگر حاضر هستی سنّی شوی، ما دخترمان را به تو می دهیم. به جوان پیشنهاد کردیم، جوان گفت: مانعی ندارد.

رفتیم حضور قاضی شهر و گفتیم جریان چنین است، اتّفاقاً والی شهر نزد قاضی آمده بود، قاضی خواست از این جریان استفاده کند. در حضور والی به جوان گفت: بگو شهادت می دهم به اولویت ابوبکر برای خلافت نسبت به علی. جوان گفت: من شهادت می دهم به اولویت ابوبکر برای خلافت نسبت به علی، اگر خدا راضی باشد.

قاضی گفت: جوان! همان طوری که می گویم بگو! دوباره تکرار کرد: بگو شهادت می دهم به اولویت ابوبکر. جوان گفت: من شهادت می دهم به اولویت ابوبکر، اگر رسول خداصلی الله علیه وآله راضی باشد. قاضی گفت: جوان! به تو گفتم همان طور که من شهادت می دهم، شهادت بده. برای بار سوم تکرار کرد: بگو شهادت می دهم به اولویت ابوبکر برای خلافت از علی. جوان گفت: شهادت می دهم به اولویت ابوبکر برای خلافت، اگر حضرت والی راضی باشد.

والی گفت: نه! من در این کار مداخله نمی کنم. شخص سنّی به جوان گفت: برویم من شیعه می شوم، زیرا اولویت ابوبکر که نه خدا راضی است، نه رسول خداصلی الله علیه وآله و نه حضرت والی، به درد نمی خورد. من با جوان به منزل رفتیم، عیالم گفت: خوب سنّی شد؟! گفتم: نه! من شیعه شدم و دخترم را به او دادم.

دستور العمل برای مباحثه

آقا شیخ غلامحسین فاضلی مازندرانی فرمود: آقای بهجت یک دستورالعمل

برای من نوشتند که از جمله آن این مطلب است: پیش از درس مباحثه کنید و با کسی بحث کنید که تقوای او رجحان داشته باشد.

### میرزای شیرازی

حجّه الاسلام حاج آقا مسعود، داماد محترمم، از آیت اللّه حاج سید ابراهیم خسروشاهی نقل کردند که مرحوم آیت اللّه آقای شیخ عبّاس تهرانی گفت: مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد فرمودند: یکی از علمای مشهد در مسجد گوهرشاد در حال سجده از دنیا رفت، من شنیده بودم که مرحوم میرزای شیرازی سه روز در حال سکرات بود تا از دنیا رفت.

برای من مسئله شد که: چگونه می شود یک امام جماعت این طور به راحتی در مکانی مقدّس و در حال سجده جان دهد، ولی آن مرجع بزرگ سه روز طول بکشد تا از دنیا برود؟ ! در خواب حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - را دیدم، ایشان فرمودند: برخی از بندگان خاصّ خدا، مرگشان با اذن خودشان است. آن امام جماعت زود اذن داد، ولی میرزای شیرازی اذن نداد تا آمرزش مقلّدین خود را گرفت.

### مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ عبّاس تهرانی

حجّه الاسلام و المسلمین آقا سید محمّد آل طه فرمودند: من پیش مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ عبّاس تهرانی ادبیات می خواندم، ایشان درس خارج هم می گفت. کسی به ایشان اعتراض کرد که: بچه ها را رها کن، خودشان می روند در مدرسه ها درس می خوانند. ایشان فرمود: اشتباه می کنید.

و نیز آقای آل طه فرمودند که مرحوم حاج شیخ عبدالحسین وکیلی، دایی بنده به من گفت: شما که کفایه می خوانی بیا با هم مباحثه کنیم، چون شما تازه آن را خواندی و حال آن که مقام علمی ایشان بالاتر از آن بود که با من مبتدی مباحثه کند.

و نیز آقای آل طه فرمودند: شخصی از طلاّب از مرحوم حاج شیخ عبّاس تهرانی خواسته بود که ایشان برود منزلِ آن شخص و لمعه تدریس کند. مرحوم حاج شیخ عبّاس فرمودند: بعداز مدّتی فهمیدم تلقّی مردم آن است که من برای خواندن درس نزد او می روم.

### پول منبر

حجّه الاسلام و المسلمین آقای سیدان(1) فرمودند: در سال های قبل در منزلی منبر رفتم، پس از تمام شدن ده روز، صاحب منزل پاکتی داد که وقتی باز کردم دیدم نصف مبلغ معمولی را داده است و ناراحت شدم، امّا بعد به خود آمدم و خود را با شدّت ملامت کردم که چرا فکر مادّی کردم. بعد پول همان پاکت را که با دقّت شمرده بودم، دیدم دو برابر شده است و این مطلب را به عنوان تنبیه خود تلقّی کردم که دیگر دنبال مقدار پولی که برای منبر می دهند، نباشم و هرچه می دهند راضی باشم و انتظار دیگری نداشته باشم.

### مرحوم آیت اللّه آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی

و نیز آقای سیدان فرمودند: غدّه ای پشت گردنم درآمده بود که درد می کرد و به دنبال معالجه آن بودم، سر درس مرحوم آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی گردنم درد می کرد، لذا مکرّر دست خود را به پشت گردن می گذاشتم. آقای حاج شیخ مجتبی متوجّه شدند و فرمودند: چه شده است؟ قضیه را برای ایشان گفتم، ایشان انگشت خود را به دور غدّه مذکور کشید و آیه ای از قرآن کریم «أَمْ أَبْرَمُوا ...» را خواند و بر آن دمید. از منزل ایشان که بیرون آمدم دیدم اثری از غدّه وجود ندارد.



---

1- 201. از علما و وعاظ بنام مشهد مقدّس.

## پدر آیت اللَّه حاج آقا رحیم ارباب

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آقای دیباجی(1) فرمودند: مرحوم آیت اللَّه آقای حاج آقا رحیم ارباب(2) فرمودند: پدرم در مسافرتی که داشتند می خواستند نان طبخ کنند، سنگِ نان را هرچه با آتش گرم کردند گرم نشد، عاقبت از روی عصبانیت سنگ را بر زمین کوفتند. سنگ شکست و از میان آن کرم زنده ای بیرون آمد.

## غذای بهشتی

آیت اللَّه آقای ربّانی بیرجندی فرمود: پدرِ مادرم مدّتی ناهار خود را که از خانه برمی داشته تا مزرعه ببرد، در بین راه به محتاج و نیازمند می داده است. یک روز می بیند پیرمردی به او می گوید: آب گرفته ای؟ می گوید: آری! او را روانه سر آب می کند، وقتی به آن جا می رسد می بیند که بوی غذای بهشتی به مشام او می رسد، می بیند ظرفی پر از غذا است و می بیند اثری از پیرمرد نیست. ظرف غذا را برمی دارد و به خانه می برد، مدّت ها از آن استفاده می کردند و چیزی از آن کم نمی شده است تا بالاخره همسایه ها از مادرم می پرسند: چه شده است که تنور خانه شما روشن نمی شود؟! مادرم قضیه را بازگو می کند، بعد از روشن شدن این موضوع برای همسایگان، غذا تمام می شود و باقی نمی ماند.

## مرحوم آیت اللَّه آقای حاج سید احمد زنجانی

آیت اللَّه حاج سید ابوالفضل میرمحمّدی داماد مرحوم آیت اللَّه حاج سید احمد زنجانی فرمود: خانم آقای زنجانی از پلّه های ساختمان پایین می افتد و بعد از آن جا با سرعت و شتاب به سوی دیگر می رود و با فاصله کمی سقف همان محل که پایین



---

1- 202. امام جماعت یکی از مسجدهای بازار قم.
2- 203. از علمای بزرگ اصفهان.

افتادند، خراب می شود و به ایشان هیچ صدمه ای نمی رسد. مرحوم آقای زنجانی صدقه دادند.

### مرحوم آیت اللَّه کوهستانی

حجّه الاسلام آقای حاج سید قاسم شجاعی گفت: مرحوم آیت اللَّه کوهستانی مریض بودند، من در عرفات بدون این که کسی بفهمد ایشان را دعا کردم و ایشان را از نزدیک ندیده بودم تا وقتی ایران آمدم، با کسی قرار داشتم مرا نزد ایشان ببرد، ولی میسّر نشد. به مشهد مقدّس رفتم، در حرم دیدم زیر بغل کسی را گرفتند و می برند، پرسیدم، گفتند: آقای کوهستانی است. نزدیک رفتم تا مرا دیدند فرمودند: دعای عرفات شما به ما رسید. من در حیرت فرو رفتم.

### آقا شیخ مرتضی زاهد

برخی از موثّقین فرمودند: مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد از بعضی امور مطّلع بود، کسی پیش ایشان برای اجرای صیغه طلاق آمد و اظهار داشت: سه مورد را می خواهم طلاق بدهم و شروع کرد اوّل و دوم را، آقا شیخ مرتضی گوش کرد. به سوم که رسید، فرمود: این مورد بماند. مجری صیغه درشگفت شد که چرا این بماند! مجری محضردار بود، به سر کار خود رفت، دید مرد و زن آمدند و گفتند: آقا طلاق را اجرا نکن! اسامی آن ها را پرسیدم، دیدم همان مورد طلاق سوم است که آقا فرمودند: این بماند.

### مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای میلانی

علاّمه عسکری فرمودند که یکی از اهل علم به من گفت: من با طلبه ای هم حجره بودم، روز نیمه شعبان مرحوم آقای میلانی جایزه می دادند، رفیق خود را که خواب

بود، صدا زدم که بیا برویم نزد آقای میلانی. گفت من نمی توانم بیایم. بالاخره با اصرار من به خانه ایشان آمد و آقا به من و او جایزه را دادند، ولی در گوش رفیقم مطلبی را گفتند که من نفهمیدم چه بود، از رفیقم پرسیدم: آقا چه فرمود؟ وی از گفتن امتناع کرد. وقتی آقای میلانی از دنیا رفت، رفیقم گریه می کرد و می گفت: می دانی قصه آن روز چه بود؟! گفتم: نه! گفت: من احتیاج به غسل داشتم و با اصرار شما به منزل ایشان آمدم، وقت رفتن به من فرمود: آدم در این مجالس با این حالت شرکت نمی کند.

### مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای میلانی

آیت اللَّه شب زنده دار فرمود که مرحوم آقای احمدی میانجی فرمود: شخصی گفت: با قطار به مشهد می رفتم، در کوپه ما خانمی بود که از نظر پوشش خوب نبود، از این رو گرفتار نگاه به او شدم. وقتی به مشهد رسیدم با آیت اللَّه میلانی و علاَّمه طباطبایی سه نفری به صحن نو وارد شدیم که آیت اللَّه میلانی در آن اقامه جماعت می کردند و چنددقیقه ای نشستیم، آن دو بزرگوار مشغول صحبت بودند. در این بین من به یاد گناهی که در قطار کرده بودم، افتادم و خیلی از خودم بدم آمد. در این حال آیت اللَّه میلانی رو به من کرد و فرمود: بله گاهی خدا از شخصی بدش نمی آید، امّا از کردارش بدش می آید. من تعجّب کردم که چطور ایشان متوجّه فکر من شد.

### مرحوم آیت اللَّه آقا سید علی قاضی

حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ جواد کربلایی فرمود: یکی از آقایان بحرالعلومی نقل کرد که یکی از بحرالعلومی ها گفت: با آقا سید علی قاضی در کنار مسجد سهله نشسته بودم و صحبت می کردم، ناگهان ماری به طرف ما آمد، من

وحشت کردم امّا آقای قاضی نترسید، فقط وقتی مار به ایشان نزدیک شد، به مار خطاب کرد: مُت بإذن اللّه! مار افتاد و مُرد. من تعجّب کردم و دور از دید آقای قاضی به محلّ مذکور رفتم تا ببینم واقعاً مار مرده است یا نه؟! روز دیگر ایشان را دیدم، فرمود: خوب شد امتحان کردی تا اطمینان حاصل کنی.

### حاج شیخ غلامحسین بادکوبه ای

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آقای محامی فرمودند: یکی از اوباش مشهد متعرّض خانمی شده بود، به گوش پدرم حاج شیخ غلامحسین بادکوبه ای رسید. آن شخص با درشکه رفت و آمد می کرد، پدرم سر راه او ایستاد، وقتی آمد فرمود: ایست! درشکه بی اختیار ایستاد، آن شخص را مورد تنبیه قرار داد تا دیگر دست به این کار نزند.

و نیز آقای محامی فرمودند: شخصی نزد پدرم آمد که بچّه من خون دماغ شده و هرچه معالجه کردیم خوب نشده است و کار به جای خطرناکی رسیده است، پدرم با او نزد آن بچّه رفت و فرمود خون نیاید. خون دماغ ایستاد و دیگر خون دماغ نشد و هم اکنون آن شخص خود دکتر شده است.

### مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی

حجّه الاسلام و المسلمین آقای سیدان فرمودند: یکی از محترمین شیراز گفتند: من مرض قلبی داشتم و سه چهار بار باطری گذاشتم، عاقبت مصمّم شدم به تهران برای عمل مسافرت کنم، در ماه مبارک رمضان یک دور قرآن برای مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی خواندم، قرآن تمام شد دیدم خوب نشدم، به شیخ خطاب کردم: ما کار خودمان را کردیم ولی از شما خبری نشد.

یکی از رفقای من به من تلفن کرد: فلانی! به زیارت فلانی که از کربلا آمده نمی آیی؟! گفتم: چرا! قرار گذاشت بیاید تأخیر کرد، گفتم: چرا تأخیر کردی؟ گفت: رجاءاً غسل کردم. با هم به دیدن آن شخص (از کسانی بود که با کاروان در مدّت شش روز به کربلا می روند و باز می گردند) رفتم. آن شخص دست به سر و سینه من کشید. رفیق من گفت: فلانی! من خوابی دیدم، ولی گفتم اگر این خواب را بگویم، ممکن است شما ترتیب اثر بدهی و بعد به دنبال عمل قلب نروی و فوت شوی و فرزندان شما مرا ملامت کنند، ولی حالا هرچه پیش بیاید باکی نیست.

گفت: من دیدم در مشهد، سر قبر حاج شیخ حسنعلی اصفهانی هستم، ایشان از قبر بیرون آمد و به من گفت: دست خود را بر روی قلب رفیقت بکش و به او بگو: عمل نکن، قلب تو خوب می شود. ایشان گفت: من گفتم دست خود را روی قلب من بکش. رفیق دست خود را روی قلب من کشید. به یکی از دکترهای قلب در شیراز مراجعه کردم، او پس از نیم ساعت معاینه با تعجّب گفت: قلب شما مانند بیست سال قبل کار می کند و خوب شده است.

### مرحوم آقای حاج سید علی سیستانی

و نیز آقای سیدان فرمودند: مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی فرمود: من در اوایل امر از نظر معاش مشکل داشتم، پیش خود فکر کردم روزی چند ساعتی نامه نویسی کنم، چون خط خوبی داشتم. به دنبال این فکر، دیدم مرحوم حاج سید علی سیستانی(1) به محلّ ما آمدند و فرمودند: نامه نویسی بر تو حرام است، درس بخوان و مقداری پول به من دادند و رفتند.



---

1- 204. جدّ آیت اللَّه العظمی آقای سیستانی.

### مرحوم آیت اللَّه آقای سید موسی زرآبادی

آیت اللَّه محفوظی از آقای آزاد و ایشان از پدرشان نقل کردند که گفت: سه قاطر داشتم و یکی از آن ها چموش و مزاحم بود، خدمت آقای سید موسی زرآبادی رفتم دیدم چهار سبد انگور جلوی اوست، به من تعارف کرد و من تناول کردم و مشکل خود را به ایشان گفتم، ایشان فرمود: در گوش آن حیوان بگویید: سید موسی می گوید رام باش! و از آن پس رام شد.

از ایشان پرسیدم: سبدهای انگور برای چیست؟ فرمود: انگور می خوردم کسی از من دیدن کرد، غفلت کردم به او تعارف کنم، بعد متوجّه شدم امّا او را پیدا نکردم، با خود عهد کردم تا پنج سال انگور نخورم و انگور برای من می آورند و چهار سال است که انگور نخورده ام.

### غذای مشتبه

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین دیباجی(1) فرمود که یکی از علمای اصفهان می فرمود: از مشتبهات اجتناب کنید. برخی بودند غذا را که نزدیک دهان می آوردند، احساس می کردند غذا مشتبه است و از آن اجتناب می کردند.

### پدر سید کریم کفّاش

مرحوم عموی بزرگوارم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی فرمود: آقای حاج سید کریم محمودی بروجردی معروف به کفّاش فرمود: پدرم در بروجرد بود، یک روزی کسی به او رسیده بود و گفته بود: دوست داری به مشهد برویم! گفته بود: بلی. پدرم گفت: دیدم در صحن مطهّر حضرت رضاعلیه السلام هستیم.



---

1- 205. امام جماعت یکی از مساجد بازار قم.

### مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد

و نیز عموی بزرگوارم فرمود: پولی را می خواستم به آقای شیخ مرتضی زاهد بدهم، شنبه این پول را در جیب خود گذاشتم و به جمعه کشید تا پول را به ایشان دادم، ایشان در حین گرفتن پول فرمود: از شنبه آن را مهیا کرده بودی و امروز به دست من رسید.

### مرحوم ملاّ فتحعلی سلطان آبادی

آیت اللَّه مصلحی از آیت اللَّه محسنی گرکانی(1) و ایشان از آقا سید محمّدرضا خلیلی و ایشان از آیت اللَّه آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل کردند: در زمان مرحوم میرزای شیرازی پسر یک هندو از مالدارهای هند گم می شود، این مرد هندی هرچه تفحص می کند، او را پیدا نمی کند.

کسی به او می گوید: در نجف اشرف برخی از علما هستند که بتوانند مشکل شما را حل کنند. او می گوید: اگر چنین کسی باشد، من مذهب او را می پذیرم. به او می گویند: نامه ای به میرزای شیرازی بنویسد. پس از وصول نامه، مرحوم میرزا می فرستد دنبال آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی، ایشان خدمت میرزا می رسد، میرزا برای او ماجرا را شرح می دهد،

آخوند می گوید: یکی دو روز به من مهلت بدهید. پس از گذشت مدّت مقرّر خدمت میرزا می رسد و می گوید: ایشان در روستایی در اطراف خراسان نزد یک قصّاب کار می کند و عاشق دختر او شده است و سالم است. مرحوم میرزا می فرماید: جواب نامه را شما برای آن مرد هندو بنویسید. آخوند می گوید: نه! او به شما نامه



---

1- 206. امام جمعه اراک.

نوشته و شما جواب را بدون این که نام مرا ببرید، برای او بنویسید. مرحوم میرزا جواب نامه او را به همین شرح می نویسد، آن مرد هندو افرادی می فرستد به دنبال همان آدرس، می بیند همه درست است.

### نماز جماعت

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: در کتاب بحر الغرائب آمده که هرکس بعد از نصف شب جمعه دو رکعت نماز بخواند و پس از آن دست بر سینه بگذارد و دویست بار بگوید: یا حق یا حق، حاجت او برآورده می شود.

و کسی در اثر فشار دولت در مضیقه قرار گرفته بود که باید تا وقت معین خانه اش را به صورتی که دولت می خواهد درآورد. آن شخص می گوید: من خیلی ناراحت شدم، زیرا نه پول داشتم و نه بنایی، به این کاری که در بحر الغرائب ذکر شده پرداختم، عصر روز جمعه حواله ای به مبلغ یکصد تومان از سوی مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رسید که مشکل من را حل و آسان کرد.

### آیت اللَّه مرحوم میرزا مهدی اصفهانی

حجّه الاسلام و المسلمین آقای سیدان فرمودند که آقای مروارید فرمودند: با یک واسطه شنیدم که مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی وقتی می بیند پسرش برای امرار معاش می خواهد به دنبال کار و غیر رشته روحانیت برود، برای تشویق او به این رشته و این که اهمّیت رشته روحانیت را به پسرش نشان داده باشد، به یک سینی معمولی اشاره می کند و آن طلا می شود. هنگامی که پسرش می خواست آن را بردارد، فرموده: این برای این کار نبود.

### آیت اللَّه آقا شیخ مرتضی طالقانی

آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: در نجف اشرف آقای حاج شیخ مرتضی طالقانی به من فرمود: نامه ای برای شما آمده و در آن چنین آمده است. من از گفته ایشان با این که از آن اطّلاعی نداشت، تعجّب کردم. و نیز شیخی در حضور ایشان بود، ایشان در مورد او فرمود: خبر مرگ او فردا منتشر می شود و همین طور هم شد.

و نیز دو ساعت قبل از فوت خود، پیش ایشان بودم. برای ایشان تختی آورده بودند که وی را به منزل انتقال دهند، وقتی چشم ایشان به تخت افتاد فرمود: قضی الامر! کار من تمام شده و به این جاها نمی کشد و همان طور شد.

### مرحوم آیت اللَّه آقای حاج شیخ کاظم شیرازی

و نیز فرمودند: آقای حاج شیخ کاظم شیرازی(1) به اهل و عیال خود فرموده بود مثل این که ما داریم نجس می خوریم وقتی آنان سر به خمره آب می زنند می بینند در آن موش افتاده است.

### مرحوم ملاّ فتحعلی سلطان آبادی

و نیز آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: زن و مردی بچه دار نمی شدند، به سامرّا رفتند، زن می خواست نزد آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی برود تا ایشان دعا کند بچه دار شود، شوهرش مخالف بود و بالاخره زن نزد آخوند رفت و اظهار داشت: دوازده سال است که بچه دار نشدیم، شما عنایتی و دعایی بفرمایید. ایشان فرمود: با وجود این دو امام بزرگوار (یعنی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام) مناسب نیست من اقدام کنم، شما از آن بزرگواران بخواهید. زن دوباره گفت، آخوند هم



---

1- 207. صاحب کتاب حاشیه مکاسب.

مثل قبل جواب داد. زن بار سوم خواست، آخوند گفت: برو آبستن بشو! زن رفت و آبستن شد.

### عنایت امام زمان علیه السلام

و نیز فرمودند که شخصی از آموزگاران قم به من گفت: یکی از بستگانم در آلمان درس می خواند، پس از مدّتی راهی ایران شد، ولی در بین راه، ماشین از مسیر منحرف شده و راه را گم کرد و خراب هم شد، راننده هرچه تلاش کرد نتوانست کاری بکند. او گفت: در این بین دیدم که ماشینی رسید و همه سرنشینان آن عرب هستند، یکی از آنان رفت سراغ راننده با زبان آلمانی به او گفت: این جا دست بگذار درست می شود. راننده اعتنایی نکرد، برای بار دوم گفت باز راننده اعتنایی نکرد، برای بار سوم آمرانه فرمود: آنچه را به تو می گویم انجام بده. راننده همان کار را انجام داد ماشین درست شد، سوار شدیم. بعد همان شخص مرا به نام خودم محمّد به فارسی صدا زد و فرمود: محمّد نماز را در اوّل وقت بخوان. بعد آن حضرت تشریف بردند.

### طی الأرض

و نیز ایشان فرمودند که مرحوم آقای مطهّری فرمود: شخصی گفت که من در تهران خدمت آقایی رسیدم که جنبه عملی او بر جنبه علمی اش می چربید، دیدم آبگوشت سر بار دارد، کسی در کوچه صدا زد: شیره دارم، مقداری شیره خرید و در آبگوشت ریخت. به او گفتم: این چه غذایی می شود؟ گفت: خوب می شود. بعد به من گفت: می خواهی به زیارت حضرت معصومه علیها السلام برویم، من تا آن موقع به زیارت حضرت معصومه علیها السلام نرفته بودم، گفتم: آری. لباس او را گرفتم. چیزی نگذشت

دیدم در شیخان قم هستم، زیارت کردیم و برگشتیم، وقتی برگشتیم دیدم هنوز آب آبگوشت تمام نشده و روی چراغ می جوشد.

### زیارت رفتن در ایام درس

آیت اللَّه تجلیل فرمودند: من خدمت مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای گلپایگانی کفایه می خواندم، موقع تبلیغ رسید فکر کردم من هم بتوانم خدمت تبلیغی انجام دهم و به همین جهت برای انجام تبلیغ به روستایی رفتم، ولی بعد از چند روز دیدم منبر من نمی تواند مردم را قانع کند و از عهده برنمی آیم. شبانه از آن جا خارج شدم و به قهوه خانه ای رسیدم، به آن جا رفتم از آنان پرسیدم: این راه راه کجاست؟ گفتند: راه مشهد. گفتم: ممکن است من هم به مشهد بروم؟! گفتند: آری سوار ماشین شدم و به مشهد رفتم، مشهد طول کشید و یکی دو روز از وقت درسی دیرتر به درس آقای گلپایگانی رسیدم، آقای گلپایگانی فرمودند: کجا بودی؟ گفتم: زیارت. فرمود: طلبه وقت درس باید سرکار خود حضور داشته باشد.

### مرحوم پدرم حاج سید مهدی خرّازی

برادرم حاج آقا ناصر فرمود: گاهی برخی از قاضی های دادگستری آن زمان که نمی توانستند اختلاف را حل کنند، طرفین را پیش مرحوم پدرم می فرستادند تا ایشان با توصیه به صلح بین آنان رفع اختلاف کند.

و نیز آقای اخوی فرمود: مرحوم آقای حاج سید محمود طالقانی مرا دید و یادی از مرحوم پدرم کرد و فرمود: من به ایشان علاقه داشتم، بین دو محلّ اختلاف عظیمی بود، من هرچه سعی و تلاش کردم نتوانستم آن را حل کنم، بعد از مدّتی شخصی به من گفت: آقای حاج سید مهدی خرّازی قرار است امشب برای حلّ این

اختلاف به منزل فلانی بیایند، شما هم تشریف بیاورید. من هم در مجلس حضور یافتم، دیدم ایشان به آن جا آمد و چند کلمه با طرف های تخاصم صحبت کرد و آن اختلاف بزرگ به راحتی حل شد.

و نیز فرمود: من با شخصی یهودی اختلاف حساب داشتیم، مرد یهودی گفت: پیش حاکم برویم. گفتم: چه کسی حاکم باشد؟ گفت: کسی که هر دو او را قبول داریم، گفتم: چه کسی؟ گفت: پدرتان. با هم نزد پدر رفتیم، پدر با من به مانند بیگانه برخورد کرد و پس از شنیدن حرف او از من ماجرا را پرسید، من قصّه را بازگو کردم، پدر تأمّلی کرد و بعد حق را به یهودی داد و به من گفت: فلان مبلغ را به او بپرداز.

مرحوم پدرم غالباً در سفرها مقصد را زیارت قرار می داد، تا قصد سفر معنوی باشد و در بسیاری از موارد همراه علما و صلحا سفر می کرد تا سفر از آموزش و جنبه های تربیتی خالی نباشد. مرحوم پدرم گذشته از ادای خمس، عشر مال خود را بابت حضرت سیدالشهداءعلیه السلام کنار می گذاشت، برادرم حاج آقا ناصر می فرمود: پدرم از قرار مسموع در زمان جنگ جهانی میل نداشت از سودهای باد آورده استفاده بکند.

ایثار

آیت اللّٰه حاج سید ابوالفضل میرمحمّدی رفیق پنجاه و پنج ساله مرحوم آیت اللّٰه احمدی و آیت اللّٰه حاج سید مهدی روحانی فرمود: در زمانی که طلاّب و حتی خود آقای احمدی در عسرت و مضیقه بودند، پولی از محل ایشان آوردند که ایشان به آقای بروجردی بدهد و معمول آن است که بخشی از آن را به آورنده می دهند تا در نیازهای شخصی یا اجتماعی مصرف نماید. آقای احمدی آن پول را توسط دیگری

فرستاد تا آن بخش نصیب او شود. آقای میرمحمّدی فرمود: من این نوع گذشت را از کسی ندیدم.

### زهد واقعی

حجّه الاسلام و المسلمین حاج آقای افتخاری از مرحوم آیت اللَّه اراکی نقل کردند که مرحوم حاج شیخ فرموده بود: من حاضرم خاک زیر پای حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل باشم یا آن را ببوسم، وقتی باد به عَلَم کسی وزید باید از او حمایت کرد.

و از آیت اللَّه اراکی نقل شد که گفته بودند: آقای خمینی طاغوت 2500 ساله را از مملکت بیرون راند، ما باید از او حمایت کنیم.

### درخشش نور

حجّه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ جواد کربلایی فرمود: آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: آقا جمال گلپایگانی از آقا سید احمد کربلایی کمتر نبود، با ایشان به وادی السلام نجف رفتم، شب بود ایشان مشغول ذکر شد و نور از چشمانش می درخشید.

### مرحوم آیت اللَّه آقای حاج شیخ عبدالنبی نوری

آیت اللَّه آقای حاج شیخ محمّدحسین مسجد جامعی فرمود: من و مرحوم آقای حاج میرزا عبدالعلی تهرانی، خادم مرحوم آقای حاج شیخ عبدالنبی نوری را به قدس و تقوا می شناختیم، ایشان می گفت: وقتی آقای نوری می خوابید شروع می کرد به تلاوت قرآن کریم. آقای مسجد جامعی فرمود: از مرحوم میرزای شیرازی

بزرگ در وصف و شأن مرحوم آقای نوری نقل شد که ایشان فرموده بودند: با وجود آقای نوری در تهران، چرا آقازادگان علما به نجف و سامرّا سفر می کنند.

### مرحوم آیت اللَّه شاه آبادی

آیت اللَّه آقا محمّد شاه آبادی فرمود: مرحوم پدرم دو چیز بارز داشت:

1 - همیشه خدا را حاضر می دانست. 2 - سعی داشت همیشه حضور قلب در عبادت و غیره داشته باشد. البته دومی مشکل تر از اولی است به هر صورت ما می دیدیم نوعاً این طور است.

و نیز می فرمود که مرحوم پدرم فرمود: من یک چلّه به عبادت خاصی پرداختم و حتی دروس خود را تعطیل کردم که نسبت به آنچه می خواهم، مانعی نباشد و مقصودم آن بود که خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشرّف شوم. شب چهلم ایشان را در خواب دیدم، از آن حضرت در عالم خواب خواستم که دست مبارکشان را بر سر و سینه ام بکشند، آن حضرت دست مبارکشان را بر سر و سینه ام کشیدند و آنچه می خواستم انجام شد. مرحوم پدرم صائب الفکر والنظر بود.

### شیخ عبداللَّه بختیاری

حجّه الاسلام و المسلمین آقا سید صادق حسینی فرمود: با آقا شیخ عبداللَّه بختیاری به مشهد رفتیم، در بین راه به هر روستایی که سر راه می رسید، اهل آن روستا اظهار محبّت می کردند و معلوم بود هر خانه ای که ایشان در سفرهای قبل اختیار می کرده، آن خانه محل برکات الهی قرار می گرفت و از این رو برخی از روستایی ها گله می کردند که آقا شما سفر قبلی منزل ما نیامدید و ما را از برکات محروم ساختید.

### آیت اللَّه العظمی آقای گلپایگانی

حجّه الاسلام و المسلمین حاج آقا جواد گلپایگانی گفتند که آیت اللَّه مستنبط(1) فرمودند: پدر شما به نجف آمدند و در درس آقا ضیاء شرکت کردند، در ضمن بحث اشکال کردند. من اضطراب داشتم که مبادا به ایشان هم تندی کند، ولی والد شما پس از اشکال و جواب ایشان کوتاه آمدند، فردا شبِ آن روز مرحوم آقا ضیاء بحث را دنبال کردند، آقای والد شما نیز اشکال کردند، ولی پس از جواب ایشان باز کوتاه آمدند. شب سوم نیز به همین منوال ادامه یافت، پس از پایان درس مرحوم آقاضیاء پیش والد شما آمدند و گفتند: شما ازکجا آمدید و به کی وارد شدید؟ آقای شما گفتند: از قم آمدم و این جا به فلانی وارد شدم. آقا ضیاء فرمودند: جایی را غیر از آن جا که وارد شدید، تعیین کنید تا به دیدن شما بیایم. آقای والد شما گفتند: من خودم به زیارت شما می آیم و نزد استاد رفتند و مورد پذیرایی ایشان قرار گرفتند.

### مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ حسنعلی تهرانی

مرحوم آیت اللَّه مروارید فرمود: مادرم درباره پدرش آقای حاج شیخ حسنعلی تهرانی فرمود: ایشان وقتی شب ها شروع به خواندن قرآن می کرد می فهمیدم خوابش برده است، در خواب قرآن می خواند.

آقای صدر الحفاظ فرمود: مرحوم آقای حاج شیخ حسنعلی پول می داد که به ارباب حوایج بدهیم و توصیه می کرد که نگویید کی داده است، ما به آنان می دادیم آنان ازما تشکر می کردند و از حاج شیخ گله می کردند و ما نمی توانستیم بگوییم: این را حاج شیخ داده است. وقتی از ایشان می پرسیدند که چرا این طور می کنید؟ ! می فرمود: به خاطر دو جهت:



---

1- 208. از علمای بزرگ نجف و داماد آیت اللَّه خویی بودند.

1 - آن که ارباب حاجت مشرک نشوند.

2 - معلوم نیست همیشه بتوانم این کار را بکنم، آن وقت برای خودم دشمن تراشی می کنم.

## پدر مرحوم آیت اللَّه مروارید

مرحوم آیت اللَّه مروارید فرمود: من نه ساله بودم که پدرم مرحوم حاج شیخ محمّدرضا مروارید از دنیا رفت، پدرم آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی را ناظر امر ما قرار داده بود و ایشان مرا تحت نظارت قرار داد و در حجره حاج شیخ زین العابدین تنکابنی برد و ارشاد کرد، ایشان لمعه و تفسیر صافی را می فرمودند، من خدمت ایشان لمعه را خواندم.

ایشان طبق گفته خودشان به درس خارج حاج سید علی حائری رفته بودند و سه ماه رجب و شعبان و رمضان را روزه می گرفتند و شب های جمعه در حرم مطهّر بیتوته می کردند و گاهی در زمستان در حال رکوع در بام حرم مشغول بودند که برف در پشت ایشان می نشست. ایشان تمام وقت در خدمت ارباب حوایج بود دعا و دوا می داد، در نتیجه به مطالعه و درس و بحث نمی توانست برسد و گاهی هم در لمعه گیر می کرد. به ما می گفت: دقّت کنید ببینید عبارت چطور است؟ ایشان فرمود: من با هرکه رفاقت کردم سعی کردم در ادای حقوق او تفوّق داشته باشم، ولی نسبت به پدر شما نتوانستم چنین باشم، بلکه ایشان بر من تفوّق داشت.

و نیز شخص دیگری از علمای مشهد فرمود: پدر شما جوهره فهم بود، پدرم دروسش را نزد اخوی خود آقای حاج شیخ علی اکبر مروارید که مرحوم آخوند خراسانی برای او اجازه اجتهاد نوشته بود، فرا گرفت.

## مرحوم آیت اللَّه آقای میرزا مهدی اصفهانی

مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ حسنعلی مروارید فرمودند: مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی از شاگردان مرحوم نایینی بودند و من از سال 1336 تا 1365 ه. ق که از دنیا رفت، خدمتشان بودم. ایشان اوّل کتاب معالم را تدریس کردند و بعد رفته رفته درس های بالاتر را دادند و مدّت سه سال فقط معارف گفتند و نکات دقیقی را بیان می کردند و می فرمودند: این، از صاحب علمِ جمع است، می گفتیم: آقا صاحب علمِ جمع کیست؟ می فرمودند: می شناسید او را.

و ایشان فرمود: برای من مکاشفه ای رخ داد، یک صفحه سبز و یا آبی را دیدم که در روی آن و پشت آن خط نورانی است، در روی آن نوشته بود: «طلب المعارف من غیرنا أهل البیت(1) مساوق لإنکارنا» و در پشت آن نوشته بود: «وقد أقامنی اللَّه وأنا حجّه ابن الحسن» و نوشته ها طوری بود که وقتی از آن رو می شد خط معکوس نمی گردید. به هر صورت من نزد ایشان از فقه (طهارت، صلاه، صوم، زکات، خمس و مقداری از معاملات) را خواندم و ایشان اوّل کسی بود که اصول مرحوم نایینی را به مشهد آورد و اصول را در مدت سه سال تدریس می فرمود، مرحوم میرزا به دعا و به برخی از شب ها خیلی علاقه مند بود.

## حاج مقدّس

حجّه الاسلام و المسلمین آقای شیخ محی الدین انواری گفت: پای منبر حاج مقدّس بودم، دست به محاسن خود می کشید و می گفت: تو برای نمایاندن خدا هستی نه برای نمایاندن خود.



---

1- 209. آیت اللَّه العظمی وحید خراسانی این مطلب را نقل فرمودند، ولی با این تفاوت که به جای «غیرنا أهل البیت» «من غیر طریق اهل البیت» نقل نمودند.

## مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای شاهرودی

حجّه الاسلام و المسلمین سید علی شاهرودی فرزند آیت اللَّه العظمی آقای حاج سید محمود شاهرودی فرمود: پدرم به زیارت قبر مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرّف می شد، شخصی از معمّرین به او گفت: سید محمود! درس را کنار بگذار و مرثیه خوان باش. من دیشب در عالم رؤیا دیدم که صحرای محشر است، بالای یک در بهشت نوشته: «باب الامام الصادق علیه السلام» و بالای در دیگر نوشته: «باب الحسین علیه السلام». فقها از در اوّل وارد می شوند ولی مورد سؤال واقع می شوند و امام صادق علیه السلام از آن ها سؤالاتی می کند و می باید پاسخ بدهند و معطّل می شوند. ولی در دوم باز است و مردم حسین حسین می گویند و با سرعت وارد بهشت می شوند. من عمامه خود را زیر بغل گذاشتم و از در باب الحسین علیه السلام خواستم وارد شوم، یکی از ملائکه جلوی من را گرفت و گفت: از آن در بروید.

از خواب بیدار شدم و تصمیم گرفتم درس و بحث را کنار بگذارم و مرثیه خوان شوم، مرحوم پدرم گفت من به او گفتم: من بهشت را نمی خواهم، من ملاقات با امام صادق علیه السلام و مذاکره با او را می خواهم، درسم را رها نمی کنم، تو هم برو به درس خود ادامه بده.

## مرحوم آیت اللَّه العظمی آقا باقر بهبهانی

حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ قوام الدین وشنوه ای از آیت اللَّه آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی نقل فرمودند: یکی از مرتاضین هند در صحن امام حسین علیه السلام نشسته بود که مرحوم آقا باقر بهبهانی که هیکل علمایی هم نداشته وارد صحن می شود، مرتاض هندی از افرادی که کنارش بودند می پرسد: این شیخ کیست که تا وارد شد تمام ارواح مردگان صحن به او التماس دعا کردند و به او متوسّل

شدند؟! گفتند: ایشان آقا باقر بهبهانی است. بعد آقای حاج شیخ قوام فرمودند: دیگری هم این موضوع را برای من نقل کرده است.

### اخلاق و تقوای مرحوم آیت اللَّه غروی تبریزی

حجّه الاسلام و المسلمین آقای غروی تبریزی از پدر بزرگوارش مرحوم آیت اللَّه غروی که از اخیار و ابرار بوده و از سه نفر مجتهدین نجف اشرف مانند مرحوم آقا ضیاء عراقی و مرحوم ایروانی اجازه اجتهاد داشته، نقل کردند: پدرم وقتی از دنیا رفت، یکصد و سی و چند تومان بیشتر نداشت و در خانه ای می نشست که بیش از دو دانگ آن خانه از او نبود و حاضر نشد مردم برای او خانه ای جداگانه ابتیاع نمایند، در خدمت به مردم و اهل علم مضایقه نداشت و چند مدرسه را اداره می کرد و یک درمانگاه برای معالجه اهل علم تأسیس کرده بود، در تضادها و تزاحم ها می فرمود: پسر! اگر دیگران بد شدند، انسان نباید بد شود و در مورد شخصی که نسبت به او جفا کرده بود و از او حمایت و تعریف می کرد، پرسیدم: پدر! چطور شما نسبت به او این طور هستید؟ فرمود: ایشان خودش را برای مردم وقف کرده و مردم به او وارد می شوند و کارهای آن ها را انجام می دهد، چنین افرادی را باید نگه داشت و حفظ ایشان در مقابلِ ناراحتی های شخصی من مقدّم است.

### مرحوم آخوند کاشی

آیت اللَّه حاج شیخ حسین شب زنده دار از مرحوم آیت اللَّه العظمی بروجردی نقل کردند: آخوند کاشی شب ها را به اسماء اللَّه تقسیم می کرد، من شبی از در حجره او رد می شدم، دیدم این اسم را تکرار می کند: «یا أحکم الحاکمین» وقتی صدای او را شنیدم، ناتوان شدم.

آیت اللَّه آقای حسن زاده فرمود که مرحوم علاّمه طباطبایی فرمود: مهمانی از پاریس که فرانسوی هم بود داشتم، وی دانشمند و اهل مطالعه بود، گفت: من مسلمانم. از او پرسیدم: پدر و مادرتان مسلمان بوده اند؟ گفت: نه، خودم مسلمان شدم. از او پرسیدم: به چه سبب مسلمان شدی؟

گفت: انسان ساخته پروردگار عالم و حکیم است و بدون برنامه و آیین نیست، همان طوری که مصنوعات بشری بدون دین و آیین و برنامه نیست. من نیز به دنبال برنامه بودم، اَوِستا عهد جدید عهد عتیقِ تلمود را مطالعه کردم، دیدم این ها کتاب آسمانی نیست و نمی تواند برنامه دینی باشد. قرآن را مطالعه کردم دیدم کتاب همین است: «ذلِکَ الکِتابُ لا رَیبَ فِیهِ». به آن معتقد شدم، بعد که مسلمان شدم دیدم در مسلمانان چقدر اختلاف است، از مطالعه به این حقیقت رسیدم که راهی جز ائمه اثنی عشر نیست، لذا شیعه اثنی عشری شدم و به سرّ آنان هم معتقد شدم. گفتم: سرّ آنان چیست؟ گفت: وجود مبارک حضرت بقیه اللَّه - ارواحنا فداه - .

بعد آقای حسن زاده فرمود: من از اسلام بیرون رفتم و دوباره به آن بازگشتم و به عقاید پدر و مادری خود اکتفا نکردم، همه را با دلیل و برهان قبول کردم، «الحمد للّه الّذی جعلنا من المتمسّکین بولایه أمیرالمؤمنین علیه السلام». حالا اگر کتاب های شیعه را کنار بگذاریم، مذهب شیعه از کتب عامّه قابل اثبات است و نیازی به کتب شیعه نداریم گرچه آنان سعی در حذف مناقب آل محمّدعلیهم السلام داشته و دارند، کشکول شیخ بهایی را که در مصر چاپ شده با چاپ های سنگی آن تطبیق کنید، می بینید که مناقب حضرت فاطمه زهراعلیها السلام را که از مدارک خودشان در آن کتاب آمده حذف کرده اند. کتابدار کتابخانه عبدالعزیز در عربستان، خودش گفته بود: ما صدها کتاب از

کتاب های خطی مربوط به شیعه را سوزاندیم. ابن ابی الحدید از کتابی از ابن متویه نقل می کند: کسی در بین صحابه جز علی علیه السلام معصوم نبود. امّا این کتاب یافت نمی شود، هرچه کوشش شده هنوز یافت نشده است.

### حاج شیخ حسنعلی

مرحوم آیت اللَّه حاج آقا رضا صدر فرمود: مرحوم حاج شیخ حسنعلی تهرانی (یا نخودکی) به عیادت مریضی می رود، به او می گویند که اگر بیمار عرق کند خوب می شود. ایشان می گوید: قلیان بیاورید، من قلیان بکشم او عرق می کند، قلیان اول را می آورند می کشد، بیمار عرق نمی کند. می فرماید: قلیان دوم را بیاورید، آوردند و بیمار عرق کرد و خوب شد. به ایشان گفتند: قضیه چیست؟ چطور شما گفتید من قلیان بکشم او عرق می کند؟! فرمود: من در این لباس روحانیت خیانت نکرده ام و می دانم خدا مرا رسوا نمی کند.

### سکونت و آرامش مرحوم آیت اللَّه آقا سید علی قاضی

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین حاج شیخ صدر الدین حائری گفت: علاّمه طباطبایی در مورد آقای قاضی فرمود: خدمت آقای قاضی بودم، در همسایگی ایشان جایی خراب شد و صدای مهیبی کرد، همه فرار کردند امّا ایشان نشست و فرمود: أین الموحّدون؟!

### مرحوم آیت اللَّه حاج آقا رحیم ارباب

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین دیباجی گفت: حاج آقا رحیم ارباب داشت برای کسی اجازه اخذ وجوهات می نوشت و امضا می کرد، فرمود: این کارها اسباب است، مشی و عمل خود افراد باید طوری باشد که مردم به سراغ آن ها بیایند.

## مادر صالحه

آیت اللَّه تجلیل فرمودند: مادر پدرم خیلی باتقوا و فضیلت بود، من او را در دعاها بر همه مقدّم می دارم و گاهی از او حاجت می خواستم. او فرمود: من می خواهم بیش از پنج روز مریض نشوم و هنگام فوت، من کنار او بودم و همین طور شد.

## عموی بزرگوارم و مرحوم حاج آخوند اصفهانی

در ماه جمادی الثانی 1420 ه. ق عموی بزرگوارم آقای حاج سید محمّد کسایی خرّازی از دنیا رفت. وی مردی عارف و متعبّد و باتقوا بود، بیش از هشتاد سال اقامه روضه و دعای ندبه کرد و عاشقانه کار می کرد، از شاگردان مستمرّ مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد بود و از ایشان استفاده زیادی کرده بود. همچنین از دوستان مرحوم حاج سید عبدالکریم کفّاش بود و داستان های جالبی از ایشان نقل می کرد.

حدود چهل پنجاه سال پیش، از بازار آن روز عدول کرد و به کار دیگری پرداخت و می گفت: نمی توانم با خلاف گویی هایی که در بازار رسم است، زندگی کنم. وی مدّت ها بود که از من و اخوی می خواست پس از فوت، ایشان را در حرم حضرت معصومه علیها السلام دفن نماییم و این کار مشکل به نظر می رسید، ولی از آن جا که یک عمر به امام حسین علیه السلام خدمت کرده بود، دفتر مقام معظّم رهبری وقتی از وصیت ایشان مطّلع شدند، خدمت معظّم له اظهار کردند. ایشان هم امر فرمودند که مقدمات آن را فراهم کنید. ایشان روی قبر مرحوم آیت اللّه آقا شیخ قوام وشنوه ای دفن گردید و از قراری که حاج آقا نور الدین کسایی آقازاده محترمشان اظهار داشتند، هنگام قبض روح، نگاهی به چپ و راست کرده و به بالای سر نگاه می کند و با تبسم از دنیا می رود. رحمه اللّه وحشره مع موالیه.

عموی بزرگوار آقای حاج سید محمّد خرّازی فرمود: مرحوم حاج آخوند ... منزل ما می آمد و غالب اوقات ذاکر بود، سیزده سفر به مکّه رفت و در سفر چهاردهم کار گذرنامه او به سختی انجام گرفت. گفت: حدس من این است که خدا نمی خواهد من به مکّه بروم و گرنه این اندازه با مشکل رو به رو نمی شدم و پس از خاتمه کار گذرنامه، از رفتن به حج صرف نظر کرد و به اصفهان بازگشت. چیزی نگذشت که به مریضی سختی دچار شد و به دوستانش گفته بود: اگر به مکّه رفته بودم و دچار این مرض می شدم، کسی نبود که به من رسیدگی کند، خیلی مشکل بود در سفر چهاردهم وقتی عازم حجّ شد، اقوام را جمع کرد و گفت: حدس من آن است که از این سفر بازنمی گردم و با همه خداحافظی کرد و از آن سفر بازنگشت و در مکّه به رحمت خدا رفت و او را در قبرستان ابوطالب دفن کردند.

### مرحوم آیت اللَّه حائری یزدی

آیت اللَّه مصلحی از آیت اللَّه محسنی گرکانی و ایشان از آقا سید محمّدرضا خلیلی نقل کردند: مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری مخصوص بازاریان اراک مجلس داشت و برای آنان صحبت می فرمود.

### مرحوم آیت اللَّه اراکی

از آیت اللَّه مصلحی شنیدم که فرمود: مکرر چیزی می خواستم خدمت آقای اراکی بگویم، ایشان نگفته درباره آن صحبت می فرمود. امام جمعه ... آقای هاشمیان گفت: من می خواستم برای سفر تبلیغی خدمتشان استخاره کنم، فرمود: صبر کن! با من به گفت و گو پرداخت و صحبت از اهمّیت تبلیغ فرمود، در آخر کار فرمود: حالا باز هم استخاره می خواهی یا نه؟!

همچنین برخی از افراد خدمت ایشان رسیده بودند که برای موفقیت در درس و بحث دستورالعملی بگیرند، هنوز اظهار نکرده بودند آن مرحوم ایشان را در این زمینه راهنمایی می کند.

مرحوم آیت اللّه بروجردی

و نیز فرمودند که پدرم فرمود: با مرحوم حاج سید محمّدتقی خوانساری خدمت آقای بروجردی رفتم، ایشان دو زانو خدمت ایشان نشست و گفت: آقا امروز شاه ضعیف است وقت اقدام است، مردم متدین با ما هستند. مرحوم آقای بروجردی در پایان گفتند: می ترسم که خاتمه روحانیت باشم، من با نعلین آخوندی چه می توانم بکنم.

مرحوم آیت اللّه اراکی

و نیز فرمودند: پدرم نسبت به دنیا، وضع خودش و زندگی و حتی لباس و حتی غذا هیچ توجّهی نداشت و هیچ وقت نگفت که فلان غذا بد است، یا بد درست شده و تمام توجّه اش به مسائل معنوی بود. وقتی مدرسه فیضیه بسته شد، ایشان در مسجد کوچکی نماز می خواند و تفاوتی در روحیه ایشان حاصل نشد.

و نیز فرمودند: یکی از خدمه حرم مطهّر حضرت معصومه علیها السلام که قبلاً خادم حرم امام حسین علیه السلام بوده، گفت: پس از فوت آیت اللّه اراکی، در خواب دیدم که در حرم امام حسین علیه السلام هستم، خدام همه آماده هستند و یک قبری را نزدیک قبر امام حسین علیه السلام کنده اند و می گفتند: این قبر مربوط به آقای اراکی است. گفتم: ایشان را در قم دفن کرده اند، گفتند: نه ایشان را در این جا می آورند.

### آقای صاحب الزمانی

مرحوم آیت اللَّه العظمی اراکی فرمودند: حاج شیخ ابراهیم صاحب زمانی وقتی فوت کرد، حاج شیخ، سر درس خبر شد و فرمود: «قضی ما علیه وبقی ما علینا» و هفته بعد حاج شیخ فوت کرد.

### مرحوم آیت اللَّه آقا سید علی قاضی

آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمود: مرحوم علاّمه طباطبایی بعد از رحلت آقای قاضی فرموده بودند که کسی ندید آقای قاضی ماشین سوار شود، همین طور هم بود. ما با هم گاهی کربلا بودیم، امّا ندیدیم ایشان ماشین سوار شود. من از آقازاده ایشان هم این مطلب را پرسیدم، ایشان گفت: بلی، من ندیدم که ایشان ماشین سوار شود، البته تا طویریج با قایق و کشتی می رفت، امّا از طویریج تا کربلا مسافت زیادی است.

### مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج آقا رضا همدانی

و نیز آقای بهجت فرمود: مرحوم حاج آقا رضا همدانی وضع خوبی از نظر مالی نداشت و احیاناً برای امرار معاش کتاب خود را استنساخ می نمود و می فروخت. مرحوم آقای همدانی از قراری که برخی از مشایخ فرمودند، نسبت به همه متواضع بود، امّا نسبت به معاصران خود، بیشتر تواضع داشت و این در حالی بود که معاصرانش او را اعلم و افقه می دانستند، چنان که مرحوم میرزا محمّدتقی شیرازی در وفات ایشان فرمود: آقای همدانی افقه عصر خود بود و مرحوم آقای قاضی سه سال در درس ایشان شرکت کرده بود.

ایشان در سال 1312 ه. ق در اراک متولد شده اند و تا سال 1332 ه. ق دروس عالی سطح را خوانده و از درس مرحوم سلطان العلماء اراکی صاحب حاشیه کفایه استفاده نمودند. و از سال 1332 ه. ق که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری برای بار دوم به اراک می آیند و درس شروع می کنند، در درس ایشان شرکت می کنند. و اظهار می داشتند: خیلی مشتاق درس حاج شیخ بودم، چون از اساتیدم که بار اوّل به اراک آمده بودند و از سال 1316 تا سال 1322 در اراک ماندند و در درس او حضور یافته بودند، تعریف زیادی را نسبت به درس ایشان شنیده بودم.

مرحوم حاج شیخ نسبت به آقای اراکی توجّه خاصی داشتند، سردرس تمام توجّه ایشان به آقای اراکی بوده و حتی اشخاص که اشکال می کردند مخاطب جواب، آقای اراکی بوده است و پس از درس، درس حاج شیخ را برای برخی تقریر می فرمودند.

مرحوم حاج شیخ، برخی از نوشته های آقای اراکی را که تقریر درس ایشان بوده، دیده بودند و تحسین فرمودند. مرحوم حاج شیخ سبب ازدواج آقای اراکی می شوند و خودشان واسطه می شوند تا حاج محمّد ابراهیم دخترش را به آقای اراکی بدهد.

مرحوم حاج شیخ در سال 1340 ه. ق به قم منتقل می شوند، آقای اراکی هم به تبعیت از ایشان، مدّتی مجرد به قم می آیند و در بیرونی منزل ایشان سکونت می کنند و بعد از مدّتی در مدرسه خان سکونت می نمایند و پس از چند ماهی خانواده خود را به قم می آورند و تا آخرین لحظه (جمعاً بیست و دو سال) در درس حاج شیخ شرکت نمودند.

خود آقای اراکی فرمودند: من به آقای حاج شیخ عشق می ورزیدم و حتی پنج شنبه ها در منزل ایشان حاضر می شدم و هرچه را ایشان به عنوان داستان

می فرمود، یادداشت می کردم. و مهم این که ایشان حواسش جمع درس و بحث بوده است، و با آقای حاج سید احمد خوانساری مباحثه داشتند.

آقای اراکی از کردار و رفتار و منویات مرحوم آقای حاج سید محمّدتقی کاملاً باخبر می شوند و نسبت به ایشان مانند یک مرید می شوند، به طوری که باهم مباحثه می کردند، حتی در درس مرحوم حاج سید محمّدتقی احتراماً شرکت می کردند و تا مرحوم آقای خوانساری زنده بودند، درس خارج شروع نکردند، و می فرمودند: مرحوم خوانساری از بوّابین بودند، یعنی در خانه دل نشسته بودند و غیر از خدا کسی را راه نمی دادند و الآن هم اگر ایشان زنده شود، من او را خدمت می کنم.

آقای اراکی پس از مرحوم آقای حاج سید محمّدتقی خوانساری درس خارج شروع کردند، آقای اراکی چند دوره درس اصول دادند و آن را نوشته اند و کتاب مکاسب را از اوّل بیع تا آخر خیارات و کتاب نکاح و غیره را تدریس کرده اند. آقای اراکی با قرآن مأنوس بودند به طوری که روزانه یک جزء و در ماه رمضان روزانه سه جزء قرآن می خواندند و به تفسیر علاقه وافری داشتند و در بین تفاسیر بیشتر به تفسیر جوامع الجامع مراجعه می نمودند. من از ایشان پرسیدم: چرا این تفسیر را برای مطالعه انتخاب کردید؟ فرمودند: چون خوب مختصر کرده. و روزهای جمعه خطب نهج البلاغه را برای ایراد خطبه های جمعه مطالعه می کردند و می خواندند.

آقای اراکی معمولاً دو ساعت به اذان برمی خاستند و با توجّه به عبادت و تهجّد و مناجات با خدای خود می پرداختند و در شب های جمعه دعای کمیل را در قنوت می خواندند.

مرحوم امام خمینی پس از آن که آقای اراکی از بیمارستان خارج شدند، به زیارت ایشان رفتند، به آقای دکتر سیم فروش که جراح ایشان بودند فرمودند: شما عبادت بزرگی کردید ایشان را عمل کردید و به آقای مصلحی فرمودند: بقیه اش با شماست.

و موقعی که آقای اراکی به زمین خورده بودند، امام خمینی به آقای مصلحی پرخاش می کنند که چرا اینطور شده است؟ ! امام اصرار داشتند که نوشته های آقای اراکی چاپ شود.

حوالی پانزده شهریور ماه 1373 خدمت آیت اللَّه العظمی آقای اراکی رسیدم، ایشان اشعار اُزری را می خواندند و آه و ناله می کردند و ما را به خدا و قبر و سؤال منکر و نکیر متوجّه می ساختند.

فرمودند: برخی از نامه های میرزای شیرازی بزرگ را که به نمایندگانش نوشته بودند، دیدم از نظر انشا و علامات خیلی خوب بود. نسبت به یکی از آن ها مرقوم فرمودند: احترامات شایسته نسبت به وی انجام گیرد و از این قبیل. آیت اللَّه اراکی فرمودند: مرحوم پدرم سؤال و جواب هایی را که میرزا و مرحوم آقا ضیاء و دیگران کرده بود، جمع آوری نموده بود.

از آیت اللَّه اراکی نقل شد: پیش از درس آقای حاج شیخ عبدالکریم، آقای صاحب زمانی خطبه ای از نهج البلاغه قرائت می کرد و بعد روضه می خواند و گاهی هم بعد از روضه به آقای حاج شیخ می گفت: یاغچی شد، یعنی خوب شد؟ !

مرحوم آقای حاج شیخ وقتی در سامرّا بودند، خودشان در برخی از جلسات نوحه سرایی می کردند، وقتی به اراک آمدند روز عاشورا دسته ای راه می انداختند، سادات جلو بودند و شیوخ بعد از آن ها و خودشان در جلو سادات حرکت می کردند و این رسم را هم در قم ادامه دادند.

آیت اللَّه مصلحی از مرحوم پدرشان و ایشان از مرحوم حاج شیخ نقل فرمودند: من بنا داشتم در اوّلِ کتاب درر بنویسم که نظرهای جدید در این کتاب همه از مرحوم فشارکی است، ولی این قصد عملی نشد.

و نیز فرمود: پدرم فرمود که مرحوم حاج شیخ فرمود: در کربلا به درس آقای سید اسماعیل صدر رفتم، ایشان خبر حسین بن ابی العلا را در قاعده فراغ عنوان کرد و اشکال تازه ای نسبت به آن داشت که ما تا آن موقع متوجّه آن نبودیم، به نجف رفتیم و به عنوان تحفه، اشکال مرحوم آقای صدر را برای ... گفتیم، ایشان جواب دادند و ما از اشکال و جواب تعجّب کردیم ولی بعد فراموشم شد، هرچه به خود فشار آوردم دیدم یادم نیست و این قصّه اهمّیت نوشتن را می رساند که انسان نباید آن را از دست بدهد.

و فرمودند: ثقلین ارثی است که از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه وآله به امّت داده شده است، ما باید با آن آشنا شویم و حقّ آن را ادا کنیم، امّا متأسفانه با وجود این دو ثقل گرانمایه، متوجّه شرق و غرب هستیم و دنبال روش آنان می باشیم، مگر قرآن و عترت کفایت نمی کند که به دنبال این و آن هستیم و از موجودی خود غفلت داریم و یا نمی خواهیم استفاده کنیم.

### فاضل شربیانی

آیت اللَّه العظمی آقای بهجت فرمودند: مرحوم آیت اللَّه فاضل شربیانی در جود و بخشش معروف بود، امّا نسبت به یک فقیر هرچه اصرار کرد چیزی نداد (چون می دانست فقیر نیست). گفت: از گرسنگی می میرم، باز به او چیزی نداد و او از گرسنگی مرد. بعد در لباس او هفتصد لیره پیدا شد، یعنی از موجودی خود استفاده نکرد و بالاخره هلاک شد. ما نباید این چنین باشیم.

در محضر آیت اللَّه العظمی آقای بهجت - مدّ ظلّه

قسمت اول

در محضر آیت اللَّه العظمی آقای بهجت - مدّ ظلّه -(1)آیت اللَّه بهجت فرمودند: در سامرّا بودم، سوم رجب شیعیان به سامرّا می آمدند و مراسم شهادت حضرت هادی علیه السلام را برگزار می کردند. مدرسه میرزای شیرازی پر از جمعیت شده بود، گفتند خطیب بغداد می آید منبر می رود، دیدم سیدی لاغراندام آمد، منبر رفت. همه منبر او روایت بود، چون نذر کرده بود در منبر غیر از روایات چیزی نگوید و به طور خوبی دسته بندی کرده بود که قابل توجّه بود.

* * *

و نیز فرمودند: آیت اللَّه حاج آقا حسین قمی از دو نفر منبری تمجید می کرد، یکی سید یحیی یزدی و دیگری شیخ غلامرضا طبسی. من در مشهد پای منبر شیخ غلامرضا طبسی رفتم منبر خیلی عالی داشت، قرآن را با قرآن تفسیر می کرد، گفت: «إهدنا الصراط المستقیم» تفسیرش این است: «وأن اعبدونی هذا صراط مستقیم».

* * *

حجّه الإسلام و المسلمین سیدان فرمود: آقای مولوی از شاگردان مرحوم آیت اللّه آقاجمال گلپایگانی بود و با مرحوم آیت اللّه العظمی سید عبد الهادی شیرازی مصاحبت داشت و اخیراً از دنیا رفت، حدود بیست سال قبل از نجف به مشهد



---

1- 210. از این جا تا پایان این بخش را در مواقع مختلف از معظّم له شنیده ام.

مقدّس آمد، از آیت اللَّه مروارید پرسیدم: آقای مولوی را می شناختید؟ فرمودند: یک یا دو دفعه به منزل ما آمدند، ولی من نسبت به ایشان شناختی نداشتم.

آیت اللَّه بهجت در مشهد مقدّس در ماه ربیع الثانی سال 1319 برای ایشان مجلس ختم گرفتند.

* * *

آیت اللَّه بهجت فرمودند: من ندیدم که آقای مولوی آقای قاضی را درک کند، لابد پس از دوره ما درک کرده است. شنیده شد که آقای قاضی به ایشان فرموده بود که شما دنبال طی الأرض هستید؟! ایشان می پرسد: چطور؟ آقای قاضی فرمودند: به خاطر آن که به خواندن سوره توحید تداوم دارید.

* * *

و نیز فرمودند: حاج شیخ هادی خراسانی همدوره مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نایینی بود، عده ای از او خواستند مرجعیت را بپذیرد، او در جواب گفت: من از عهده آن برنمی آیم. رسول خداصلی الله علیه وآله در خواب به او فرمود: حال که مرجعیت را نپذیرفتی، منبر برو به سه شرط:

1 - از پذیرایی در حال منبر به چایی ناراحت نشو.

2 - وقتی وعده منبر دادی خلف وعده مکن.

3 - هرچه دادند بگیر.

ایشان با آن مقام علمی منبر می رفت و منبرش بسیار مؤثّر بود، خیلی خوب مطالب را بررسی می کرد، متأسفانه آثار او چاپ نشده است و چقدر آثار بزرگان به خاطر اهمّیت ندادن از دست رفته است، برخی از کسانی که منبر او را دیده بودند، در زمان ما در قید حیات بودند و مطالبی را نقل می کردند.

ّو فرمودند: آقا شیخ حسین که ملازم مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری بود گفت: من به دنبال آقا می رفتم، در ذهنم خطور کرد که علم غیب مربوط به پیامبران و امامان است، آیا می شود دیگران هم از آن اطّلاعی داشته باشند، آقای کشمیری روی خود را به طرف من کرد و فرمود: نعم و المؤمنون.

ّو فرمودند: مرحوم آقای نایینی(1) قبل از درس چیزی می خواند که برخی حدس می زدند سوره یس است و هنگامی که به حرم می آمد و مردم اطراف او را گرفته بودند، مشغول زیارت می شد و به اطراف خود توجّه نداشت.

ّو فرمودند: مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی که به ایران آمدند، مرحوم حاج آقا نور شریعتمداری به همراه دکتر امینی خدمت ایشان رسیدند. مرحوم حاج آقا نور، دکتر امینی را معرفی کرد، آقا جمال گلپایگانی فرمودند: من ایشان را نمی شناسم، امّا مرگ برای همه، چه خوب و چه بد حتمی است، هرکس خود را برای آخرت آماده کرده خوب است و گرنه، نه.

ّو فرمودند: از عجایب است که مرگ مانند خواب است و همه در شبانه روز با آن برخورد دارند و خداوند در قرآن می فرماید: «اللَّه یتوفّی الأنفس...» در عین حال از آن وحشت دارند، در صورتی که باید وحشت از آماده نبودن برای مرگ باشد، نه وحشت از خود مرگ.



---

1- 211. میرزا محمّدحسین نایینی.

ّو فرمودند: دعای فرج امام زمان علیه السلام از مهم ترین دعاهاست که همه مشکلات مردم و حکومت ها از غیبت آن حضرت است. برای رفع مشکلات اجتماعی و حوایج مردم باید همان طوری دعا کرد که انسان برای رفع مشکل خودش دعا می کند، دعا اگر دعا باشد تأثیر خواهد کرد. سید بن طاووس به حرم مطهّر امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و در حقّ حاکم محل نفرین کرد، بعد فرمود: تا سه روز دیگر به هلاکت می رسد و همین طور هم شد. سید بن طاووس در کتاب اقبال(1) ادّعای الهام می کند و مواردی را ذکر می نماید. سید بن طاووس از کسانی است که فرموده در طول عمر، معصیت نکرده است.

ّو فرمودند: یکی از آقازادگان که فعلاً در قم است و حیات دارد، به من گفت: به مشهد مقدّس رفتم، در خواب دیدم که گنبد مطهّر شکافت، دو نفر از گنبد بیرون آمدند و روی تختی نشستند و آن دو نفر حضرت عیسی و حضرت مریم - علیهما السلام - بودند. در بیداری به حرم مشرّف شدم، دیدم حرم تاریک است و هیچ کس در حرم نیست، گنبد مطهّر شکاف برداشت و همان دو نفر که در خواب دیده بودم به پایین آمدند و زیارت مأثوره حضرت رضاعلیه السلام را خواندند و بعد رفتند، آن وقت دیدم چراغ های حرم روشن و حرم شلوغ است.

* * *

و فرمودند: آقا سید عبدالغفار مازندرانی مریض شد و سالی که وبا آمد و ما مریض شدیم، ایشان ما را به منزل خود برد و از ما پذیرایی کرد و حاضر نشد از نجف خارج شود. مرحوم آقای قاضی به من فرمود: علم من از این کسالت افزوده



---

1- 212. کتاب اقبال از تألیفات سید بن طاووس است.

شد. و نیز فرمودند: بعید نیست سید عبدالغفار که از نجف خارج نشد به آن خواب آقا سید علی بهشتی اکتفا کرده باشد، چون او خارج نشد و مریض هم نشد. آقا سید عبدالغفار به طبّ روایی عمل می کرد و ندیدم مریض شده باشد.

و مرحوم آقا سید علی بهشتی از خوبان نجف بود، وقتی که ایشان به نجف آمد، مرحوم آقای نایینی به دیدن ایشان رفت و ظاهراً اواخر عمر ایشان بود که از هم زدن چایی هم ناتوان شده بود.

* * *

و فرمودند: سعی کنید به زیارت مشاهد مشرّفه که می روید، دیگران را هم با خودتان ببرید که ثواب فراوان دارد. و نیز فرمودند: در همسایگی ما کسی به زیارت عتبات مشرّف شد، او را در عالم خواب بسیار نورانی دیدم، هنگامی که از سفر برگشت از او درباره زیارتش پرسیدم، گفت: دیگران را با خود برده بودم. و فرمودند: اگر سفر زیارت مشکلات هم داشته باشد، باید بدانید نعمت زیارت بسیار بزرگ است و باید مشکلات را نادیده بگیرید.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای قاضی به معنویت و کمالات مرحوم آقای نایینی معتقد بود. مرحوم آقای قاضی، ختمی را به آقای حاج شیخ محمّدتقی آملی(1) یاد دادند تا خدمت امام زمان علیه السلام مشرّف شود. ایشان در وادی السلام یا مسجد سهله شروع به ختم کردند، ولی ختم تمام نشده وحشت او را می گیرد و فرار می کند، آقای قاضی به ایشان می فرماید: وحشت نداشت، فرار برای چی؟ معلوم بود از جریان مطّلع است.



---

1- 213. صاحب حاشیه شرح منظومه سبزواری.

* * *

و فرمودند: آخوند ملاّ حسینقلی همدانی، شاگرد سید علی شوشتری بوده است و استاد به ایشان نظر خاصّی داشته تا آن جا که فرموده: اگر پانصد کرور خرج ایشان شود مانعی ندارد، با آن که در آن زمان پانصد کرور خیلی زیاد بود. مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی مدّتی به سامرّا می رود و نزد آخوند ملاّ فتحعلی مشغول می شود به امید آن که اگر چیزی در تفسیر داشته باشد، فرا گیرد.

آخوند ملاّ حسینقلی در نجف شاگردان زیادی داشت و آن ها به سه طبقه تقسیم شده بودند: عام و خاص و خاصّ الخاص، و سه درس داشت: درس فقه و درس اخلاق و درس عرفان.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای قاضی خدمت آخوند ملاّ کاظم خراسانی و شریعت اصفهانی و حاج آقا رضا همدانی و حاج شیخ محمّدحسن ممقانی درس فقه و اصول می خوانده است و به طوری در کار درس جدّی بوده است که مرحوم آقای بروجردی می فرمود: ما فکر می کردیم ایشان کاری جز فقه و اصول ندارد و عرفان را خدمت آقای سید احمد کربلایی فرا گرفته است. ایشان علم کیمیا می دانست، ولی از آن استفاده نمی کرد و با توکّل زندگی می کرد و به طلاّب هم یاد نمی داد تا با توکّل زندگی کنند. مرحوم آقای قاضی در خانه نماز می خواند و علمای بزرگ به نماز او حاضر می شدند مثل حاج سیدعلی نوری که مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی وقتی از نجف بیرون می رفت، از ایشان می خواست برای مراجعات در بیرونی ایشان بماند.

* * *

و فرمودند: مرحوم شیخ انصاری که صاحب کرامت بوده است، به شخصی پولی می دهد، آن شخص مردّد می شود که این پول برای خودش است تا لازم باشد بابت

بدهی خرج نماید، یا برای طلاّب است که باید به مصرف آن ها برساند؟! سه روز در تردید به سر می برد، روز سوم شیخ از کنار او رد می شود و می فرماید: آن پول برای طلاّب است و برای قرض شما هم فکری می شود.

و نیز کسی شیخ را به مهمانی دعوت می کند، در آن روز هوا طوفانی می شود، از شیخ می خواهد برای رفع آن دعا کند، شیخ دست ها را به دعا برمی دارد و طوفان مرتفع می شود.

شیخ زندگی ساده ای داشته، از پدر حاج شیخ نصراللَّه خلخالی که در نجف بود شنیدم که یکی از تجّار در نجف، نزد بقّالی که نزدیک شیخ بود، رفت و گفت: هرچه ملاّ مرتضی خواست به حساب من به او بدهید. و نیز نزد شیخ رفت و عرض کرد: من با فلان بقّال صحبت کردم که هرچه می خواهید از او بابت حساب من بگیرید. شیخ قبول کرد و پس از مدّتی وقتی برای محاسبه نزد بقّال رفت، دید در طول این مدّت فقط مقداری دوغ برده است.

شیخ درعین این که از نظر فقه و اصول پرکار بوده است، از نظر عبادت نیز عجیب بوده است، شبانه روز یک جزء قرآن تلاوت می نموده و زیارت جامعه و نماز جعفر طیار می خوانده است، گذشته از نوافل مرتّبه و غیر آن که داشته است.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای بروجردی فرمود که روایات فقه در کتب عامّه بسیار کم است، به همین جهت آنان ناچار از قیاس هستند. و فرمودند که عامّه را باید قیاسی نامید، زیرا دسترسی به سنّت ندارند؛ امّا هم شیعه محبّ امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و هم سنّی، چون از طریق اهل بیت علیهم السلام دسترسی به سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله دارند و علمای بزرگ عامّه برای صحّت استدلال به قیاس استدلال به عدم کفایت روایات احکام

کرده اند و خود این استدلال اعتراف به آن است که آنان سنّی به معنای واقعی کلمه نیستند چنان که شیعه هم نیستند، بلکه همان قیاسی هستند.

* * *

و فرمودند: آقای سید مرتضی کشمیری استاد مرحوم آقای قاضی بوده است و در سال 1323 قمری فوت کرده است. مرحوم آقای قاضی از ایشان خیلی تعریف می کرد. و می فرمود: خیلی کم خوراک بود، روزی مرا به منزل خود دعوت کرد، غذایی مختصر آوردند تا دو نفری غذا بخوریم، من دیدم کم است مراعات کردم، مختصری خوردم و بعد به منزل آمدم و غذا خوردم.

قسمت دوم

مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری از شاگردان مرحوم آقا سید حسین کوه کمری بوده است، به مناسبتی مسئله ای از ایشان پرسیده بودند، و ایشان حدود یک ساعت درباره آن صحبت نموده و در آخر فرموده بود: این مطالب را مرحوم استاد آقا سید حسین کوه کمری فرمود.

ایشان به عبادات زیاد می پرداخت و صاحب کرامات بود، مرحوم آقاشیخ حسین جبل عاملی که از ملازمین ایشان بود، می گفت: ما چیزی را گم کرده بودیم هرچه می گشتیم آن را پیدا نمی کردیم. آقای کشمیری وارد منزل شدند، به ایشان گفتیم، فرمود: پشت بام را هم ببینید با این که پشت بام جای آن چیز نبود، رفتیم دیدیم درست است آن چیز در پشت بام است.

مرحوم حاج آقا حسین قمی از شاگردان ایشان بود و بسیار به ایشان ارادت داشت و فرموده بود: من به کسی نگفته بودم قصد حجّ دارم، نزد ایشان رفتم و عرض کردم: استخاره ای بفرمایید، استخاره فرمودند (آقای بهجت فرمودند: گویا با تسبیح استخاره کرده بودند) و گفتند: به حجّ می خواهید بروید، خوب است.

مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری بیت المال مصرف نمی کرد و به بچه های خود هم وصیت کرده بود بیت المال مصرف نکنند، جانماز درست می کرد و می فروخت.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقا شیخ محمّدحسین غروی اصفهانی خیلی متعبّد بود. در عین این که در عِلمیات (مطالعه) توغّل زیادی داشت عبادات بسیاری هم انجام می داد. من پیش از آن که به درس ایشان بروم در روضه منزل ایشان شرکت می کردم، می دیدم در غیر موقع صحبت، مشغول ذکر است. رفیقی داشتم که به ایشان نزدیک بود، گفتم: از ایشان بپرس این چه ذکری است که این اندازه به آن ملتزم است؟ در پاسخ فرموده بود: خوب است انسان شبانه روز هزار بار سوره مبارکه قدر بخواند.

آقای شیخ محمّد حسین غروی فرمودند: من در ایوان نجف به سجده رفته بودم حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام را دیدم که به من فرمود: جای این کارها در خلوت است. کسی از آقازاده ها در مجلس بود، پرسید: شما در بیداری دیدید؟ فرمود: از بیداری بالاتر.

* * *

و فرمودند: برخی از علمای نجف بودند که در سه ماه رجب و شعبان و رمضان به کتاب اقبال و گفته های سید می پرداختند و از آن ها کمال استفاده را می بردند.

* * *

و فرمودند: شخصی از سادات که در ورامین رفت و آمد می کرد، گفت: من برای تهجّد به حرم امیر المؤمنین علیه السلام می رفتم، شبی جایی دعوت داشتم، غذای سنگینی به من دادند خوابیدم، در عالم خواب شخصی به من گفت: بلند شو وقت نماز است!

گفتم: غذا سنگینم کرده نمی توانم، گفت: ما آثار آن را برداشتیم، دیدم از خواب بیدار شدم و احساس سبکی می کنم، به حرم رفتم و به خوبی مشغول عبادت شدم.

* * *

و فرمودند: شخصی مرحوم سید بن طاووس را در خواب دیده که ایشان فرموده است: دعایی که به دنبال دعای عرفه ذکر شده، از من است.(1) بعد آقای بهجت فرمودند: دعاهایی که در مسجد کوفه وارد است، اختصاص به آن جا ندارد. می شود آن ها را این جا هم خواند، پس اگر ما از مسجد کوفه محروم هستیم، نباید خودمان را از دعاهای آن محروم کنیم، همان طوری که دعای عرفه در عرفات وارد شده، ولی در جاهای دیگر هم قابل استفاده است.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای قاضی، رفیق مرحوم آقای سید حسن صدر بوده و می فرموده: ایشان به دستور حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - رساله نوشتند و مرحوم سید حسن صدر در فقه ید طولایی داشت.

* * *

و فرمودند: حوزه نجف در سابق الایام شهریه ای جز نان نداشت، مرحوم آقاشیخ محمّدحسین کاظمینی از مراجع عرب شهریه نان داشت، وقتی برخی از طلاّب به او رجوع کردند تا شهریه نان را دوبرابر بدهد، بلکه از این راه یک مقداری به امر معیشت توسعه بدهند. ایشان می فرماید: حالا که خوب است، سابق همین نان هم گاهی نمی رسید.



---

1- 214. برخی گویند: انشای یکی از معاصران ابن طاووس است و برخی معتقدند از خود امام حسین علیه السلام است. نیاز به تحقیق دارد.

* * *

و فرمودند: این خود کرامت است که حوزه نجف با این وضع توانست ادامه بدهد، سابق الأیام این طور بودند، من نمی خواهم بگویم امروز هم همان طور باشد، ولی می خواهم بگویم حداقل از حرام پرهیز کنیم و دنبال فزون طلبی نباشیم.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای حاج سید جمال گلپایگانی صاحب فضایل و مقامات بودند. ایشان و آقای قاضی، هر دو از شاگردان آقا سید احمد کربلایی بودند، ایشان یعنی آقای قاضی می فرمود: مرحوم آقا سید احمد کربلایی پانزده روز مریض بود، آقا جمال گلپایگانی ایشان را شب ها به بام می برد و روزها به سرداب و از او پذیرایی می کرد، همان طور که مرحوم آقا سید احمد کربلایی از استادش آخوند ملاّ حسینقلی همدانی در ایام مرض پذیرایی می کرد. روزی برای آخوند ملاّ حسینقلی همدانی جوجه درست کرده بود و آخوند از آن نمی خورد، آقا سید احمد کربلایی از او می پرسد: چرا میل نمی فرمایی؟! می گوید: این جوجه را با کراهت طبخ کرده اند. معلوم شد اهل منزل نبودند، از برخی همسایه ها خواسته بوده است آن را طبخ کنند.

* * *

و فرمودند: آقا سید احمد کربلایی در مسجد سهله و کوفه زیاد حضور می یافتند، شخصی اظهار کرد: آقا سید احمد کربلایی را دیدم در مقام حضرت مهدی علیه السلام تا صبح به عبادت و گریه و زاری می پرداخت.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای قاضی در ابتدا به اصول توجّه زیادی نداشت، ولی در آخر کار بیشتر به آن توجّه داشت.

مرحوم پدرشان به ایشان سفارش کرده بود: به نجف رفتی، در شبانه روز ساعتی

را برای خود بگذار. ایشان به سفارش پدر عمل کرده بود، بلکه از یک ساعت بیشتر متوجّه خود بود و به پدرش گفته بودند: ایشان بیش از یک ساعت به خود می پردازد.

* * *

و فرمودند: موقعی که انگلیس ها خواستند مستقلاً خودشان برعراق حکومت کنند، مرحوم میرزا محمّدتقی شیرازی فرمود: یحرم علی المسلم أن یرضی بحکومه الکافر. این حکم موجب شد که انگلیس ها نتوانند بر عراق مستقلاً حکومت کنند. مردم فرماندار انگلیسی نجف را کشتند و از قراری که شنیدم انگلیس ها مرحوم میرزا را مسموم کردند و بعد از فوت او، هواپیماها اوراقی را ریختند که دیگر مانع برطرف شد. ولی با تمام تلاش هایی که کردند، نتوانستند مستقلاً بر عراق حکومت کنند.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای قاضی فرمود: خدمت میرزا محمّدتقی شیرازی رسیدم، دیدم شخصی آمد و برای خصوص ایشان روضه خواند و گویا رسم ایشان در هر روز همین بود که شخصی برای او روضه بخواند. آقای بهجت فرمود: مرحوم میرزا محمّدتقی شیرازی در تحقیق ید طولایی داشت.

* * *

حجّه الاسلام و المسلمین آقای مروی از مرحوم آقا سید عبدالکریم کشمیری نقل کرد که ایشان فرمود: من با دوستانم جلسات خاصّی داشتیم، در راه با آقای بهجت برخورد کردم، ایشان به من فرمود: «ما خلقنا للعب». این جمله در من اثر فراوانی کرد و من متحوّل شدم.

آقای مروی فرمود: آقای کشمیری استخاره با قرآن کریم می کرد و نیت طرف را بازگو می نمود و استخاره ایشان معروف بود. آقای سید عبدالکریم کشمیری فرمود: روزی به خاطرم رسید که من از همه بهتر استخاره می کنم. خانمی آمد گفت: چطور

مدّعی هستی از همه بهتر استخاره می کنی؟! من با تسبیح استخاره می کنم و همه چیز را می گویم. و بعد دیدم می رود زیر ناودان حرم مطهّر حضرت امیرعلیه السلام می نشیند و زن ها دور اورا می گیرند. من هم برای استخاره به او مراجعه کردم و گفتم: استخاره کن. استخاره کرد، گفت: نیت شما از این استخاره امتحان من است، چیزی را قصد کردم و گفتم: استخاره کن. استخاره کرد و از نیت من خبر داد.

به او گفتم: از کجا به این جا رسیدی؟ گفت: شوهر کردم، پس از آن که بچه دار شدم به من گفت: می خواهم تو را طلاق بدهم و زن دیگری بگیرم. گفتم: زن بگیر، من کلفتی او را می کنم و من را طلاق نده، طلاق پیش قوم و عشیره من بسیار بد است و احیاناً منجر به قتل می شود. گفت: خوب، پس از مدّتی گفت: تو را طلاق دادم. من بیچاره شدم، رفتم سر قبر مطهّر حضرت اباالفضل قمر بنی هاشم علیه السلام و به ایشان گفتم: وضع من این طور است، اگر نمی خواهید من به گناه بیفتم عنایتی کنید. حضرت را در خواب دیدم به من فرمود: این تسبیح را بگیر، برای مردم استخاره کن و از افراد بیش از یک آنه نگیر، آنه چهار فلس عراقی است، این عطا را فقط به تو دادیم. من از خواب بیدار شدم دیدم وقتی برای افراد استخاره می کنم، از نیت آن ها بااطّلاع می شوم و به سبب این کار فعلاً ارتزاق می کنم.

* * *

و فرمودند: پیش اصحاب آقای قاضی این داستان شیوع داشت که شخصی از هند به نجف آمده بود و در مسجد سهله متوسّل به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - شد تا از ایشان بپرسد که از چه شخصی تقلید کنم؟ وقتی تشرّف پیدا می کند، آن حضرت شخصی را به او نشان می دهد و به او می فرماید: از ایشان تقلید کن. شخص مذکور مدّتی در نجف ماند تا آن شخص را شناسایی کند، روزی به آقای قاضی

برخورد می کند، می بیند ایشان همان شخص است که حضرت او را به ایشان ارجاع داده است، ولی به این اکتفا نمی کند، پیش خود می گوید: باید ببینم خودش هم اطّلاع دارد یا نه؟! می بیند آقای قاضی به او فرمودند: اگر مسائلی داشتی مراجعه کن و جواب آن را بگیر.

از هندوستان سؤال کردند: مسلمانی با یک شخص غیرمسلمان می خواهد ازدواج کند. غیر مسلمان می گوید: من اسلام اختیار خواهم کرد، آیا ازدواج با او جایز است یا خیر؟ (البته نظر ایشان این بوده و گرنه به حسب ظاهر اظهار اسلام کافی است). ایشان در جواب، اسم روزنامه ای را که در هند منتشر می شده، می برد و می فرماید: اگر در آن روزنامه اظهار اسلام کرد با او ازدواج کند. آن شخص به این کار حاضر نشد و کشف شد قصد جدّی برای اسلام نداشته است، خیلی عجیب بود، ایشان با این که از روزنامه های داخلی اطّلاع نداشت، چطور اسم روزنامه ای که در هند منتشر می شود را می داند و ذکر می کند.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی طالقانی صاحب کرامات بود، دو ساعت قبل از فوتش در مدرسه بود، وقتی آمدند او را به منزلش منتقل کنند، فرمود: قضی الأمر، کار تمام شده است. یکی از نزدیکان او می گفت: او یصبح ویخبر بفوته. من وقتی بالای سر او رفتم، دیدم گویا در حجله وفات کرده است، خوشحال و خوش منظر از دنیا رحلت کرد.

ایشان فرمود: شب پره ها در اتاق من رفت و آمد داشتند و مزاحمت می کردند، می خواستم که نیایند دیگر نیامدند. من یک بار دیدم ایشان در عالم خواب تدریس می کند و به قاعده مانند بیداری، مطالب را بیان و شرح می کند، فقط یک یا دو جمله

آخر را نفهمیدم چه می گوید و از قرار معلوم، این کار ایشان بود که در عالم خواب این حالت را داشت.

ایشان میانه ای بامشروطه نداشت و کناره گیری می کرد و مرحوم سید محمّدکاظم یزدی به حجره ایشان می آمد و از او دیدن می کرد. وی قرآن می خواند و با آن انس داشت و معتقد بود که باید با حال مناسب به حرم رفت و کمتر در اوقات عادّی در حرم دیده می شد. مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی هم از آقای طالقانی دیدن می کرد.

* * *

و فرمودند: آیت اللَّه خویی از آیت اللَّه آقای شمس که حجره او کنار حجره من بود، نقل کردند: من از امیرالمؤمنین علیه السلام اجتهاد خواستم، آن حضرت را در خواب دیدم به من فرمودند: اجتهاد روزی است و شما این روزی را ندارید. دوباره متوسّل شدم، باز همان مطلب را در عالم خواب به من فرمودند. برای بار سوم نیز از ایشان خواستم، در عالم خواب به من فرمودند: اجتهاد را برای چه می خواهی؟ گفتم: برای مقامات معنوی آن. فرمودند: آنچه را تعلّم کردی تدریس کن، به آن مقامات خواهی رسید. آقای شمس درس می گفت و شاید کسی نبود در درس ایشان شرکت نکرده باشد و ایشان تا رسائل و مکاسب درس می گفت.

* * *

و فرمودند: مرحوم شیخ علی کاشف الغطاء در مورد شیخ فرمودند که ایشان از استاد خود شریف العلماء دقیق تر است.

* * *

و فرمودند: من به آقازادگان علما که نمی توانند کارهای علمی کنند، گفته ام که اگر

به وسیله شما کسی مسلمان یا شیعه شود، شما از مقامات معنوی مراجع برخوردار خواهید بود.

* * *

و فرمودند: برخی از مشایخ ما نقل کردند که مرحوم میرزا(1) به حرم مطهّر رفت و دید برخی از افراد، در دعا تنها خودشان را دعا می کنند: «اللّهمّ اغفر لی واقض حاجتی» و همین طور فرمود: همه اش نی نی. منظور آن است که انسان در دعا اگر خودش را هم بخواهد باید دیگران را دعا کند، زیرا ملائکه آمین می گویند و مثل آن در حقّ خودش مستجاب می شود.

* * *

قسمت سوم

و فرمودند: آقای خویی فرمود: شخصی از مالکین به نام آقای شبستری موقع احتضار می گفت: خدایا! تو می دانی که من عالماً و عامداً معصیت تو را نکردم، هم اکنون به فریاد من برس. آقای خویی فرمودند: من از این حرف متعجّب شدم، چون وی مأمور دولت در کنسولگری بود. تا این مطلب را خدمت یکی از علما به نام آقا شیخ علی اصغر گفتم، ایشان گفت: آن موقع هم که بود با اذن مرحوم آقا شیخ حبیب اللّه رشتی این سمت را پذیرفته بود، آن وقت فهمیدم درست می گفته است.

* * *

و فرمودند: از مرحوم نایینی نقل شده است که فرمودند: من دو نفر را فوق العاده یافتم، اوّل سید بن طاووس، دوم آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی. آقای بهجت فرمودند: به نظر من خود آقای نایینی ثالثهم (سوم ایشان) بود. من کوچک بودم و در نماز جماعت ایشان در کربلا شرکت کردم، دیدم ایشان فوق العاده است، ایشان



---

1- 215. میرزای شیرازی ظ .

موقع درس در آغاز مقداری قرآن می خواند و گویا متوجّه نبودند که جمعی حدود دویست نفر پای منبر ایشان هستند.

* * *

فرمودند: شخصی از آقا شیخ علی زاهد قمی می پرسد: شما چیزی از کرامات دیده و یا شنیده اید؟! ایشان دفتری از جیب خود درآورده و می دهد، در آن دفتر نوشته بود: شخصی از نجف به کربلا می رفت و از قافله عقب ماند، یک طرف نظر انداخت، دید شیری در آن جا نشسته، با خود گفت: می روم سوار شیر می شوم و همین کار را می کند و شیر او را به طرف کربلا می برد و از قافله هم جلو می افتد.

مرحوم آقا شیخ علی زاهد کم حرف بود، وقتی به قم آمد مرحوم آقای بروجردی با ایشان ملاقات کردند، در این ملاقات هیچ کدام حرفی با هم نزدند. مرحوم آقا شیخ علی زاهد از شاگردان مرحوم آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی و ملاّ حسینقلی همدانی بوده است.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری صاحب کرامات بوده است و کم خوراک بوده است. از آقای بهجت پرسیده شد: ایشان شاگرد چه کسی بودند؟ فرمود: شاگرد بندگی خدا و اطاعت او.

* * *

و فرمودند: مرحوم شیخ عبدالکریم شاگردی داشت و او را به مهمانی دعوت کرد. روز موعود دید پول ندارد. شخصی پیش حاج شیخ، پولی به امانت گذاشته بود، ایشان (با احراز رضایت) یک قران از آن پول برداشت و نان و کبابی تهیه کرد و نان و ماستی هم که از خودش موجود بود، در سفره گذاشت. مهمان مذکور از نان و ماست می خورد و از خوردن نان و کباب خودداری می کرد. مرحوم حاج شیخ به

وی گفت: چرا نان و کباب نمی خورید؟ گفت: همان نان و ماست کافی بود، چرا یک قران از پول غیر برداشتی و نان و کباب تهیه کردی؟ !

* * *

و فرمودند: مرحوم آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی بعد از مرحوم میرزای شیرازی به نجف رفتند و همان جا هم فوت شدند و مدفون گردیدند و سال فوت ایشان 1317 ه. ق بوده است. در بیماری فوت او دکتر می آورند و او به کسان ایشان اظهار یأس می کند. مرحوم آخوند از اطرافیانش می پرسد: چی گفت؟ آن ها از نقل قول دکتر امتناع می کنند. مرحوم آخوند می فرماید: من سه سال است منتظر آن هستم.

* * *

و فرمودند: مکاتباتی بین مرحوم آقای حاج شیخ محمّدحسین اصفهانی و مرحوم آقا سید احمد کربلایی صورت گرفته که در آن مکاتبات مرحوم آقا سید احمد فرمودند: مطالب شما از نظر عقلی درست است، ولی من چشمم از دیدن غیر خدا کور است و امیدوارم کورتر شود.

* * *

و فرمودند: دعاهایی که اصرار به آن ها هست یا سوگند خورده شده که به اجابت می رسد، آن است که اسم اعظم در آن ها باشد و برای حوایج خوب است خوانده شود. از جمله آن ها عمل امّ داوود است که مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی مقید به آن بودند، حتی در سال های اخیر به مسجد کوفه می آمد و آن را انجام می داد. شنیدم روزه را که نمی توانست بگیرد، به همان ادعیه اکتفا می کرد.

* * *

و فرمودند: شخصی از اهل علم برای من نقل کردند که: می خواستم خدمت استاد

- گویا آقای قاضی - برسم، خانی از خوانین مقداری لیره به من داد که به ایشان بدهم، خودم نیز هفت لیره داشتم که می خواستم آن ها را به ایشان بدهم، همه را با هم بدون این که بگویم چقدر از آن من می باشد، به ایشان دادم. ایشان با ته عصا هفت عدد از آن ها را جدا کرد برداشت و بقیه را برگرداند و نگرفت و گفت: به او برگردانید.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ محمّدحسین نجفی اصفهانی فرزند آقای شیخ محمّدباقر نجفی اصفهانی بوده است و آقا شیخ محمّدحسین از نظر علمی در مرتبه بالایی قرارداشت که مرحوم نایینی فرموده بودند: اگر ایشان بعد از میرزای شیرازی زنده بود، شایسته مرجعیت بود. آقای شیخ محمّدحسین صاحب کرامت هم بوده است. نقل شده: پدر ایشان بی خبر راهی عراق می شود. حدود یک منزل رفته بود که فرزندانش از جمله حاج شیخ محمّدحسین مطّلع می شوند و خدمت ایشان می رسند که چطور بی خبر راه افتادید؟! ایشان می فرماید: باید بروم. آقای حاج شیخ محمّدحسین اظهار می دارد: من از پیش مطّلع شدم که شما می روید و در روز سیزدهم رجب هم در آن جا فوت می شوید و همین طور هم شد.

* * *

و فرمودند: آقا سید منیر الدین اصفهانی که از فلاسفه بوده و گفته کتابی در فلسفه نیست که من نخوانده باشم، همراه نامه ای از علمای اصفهان به میرزای شیرازی که درباره حرمت تنباکو بوده است، راهی عراق شد و به سامرّا می رود و قبل از آن که پیش میرزا برود و نامه را به ایشان برساند، به دیدن آخوند ملاّ فتحعلی می رود، ایشان ظاهراً در آن موقع نابینا بوده و در آن موقع ایشان از نامه ای که آقا سید

منیر الدین در جیب خود داشته، خبر می دهد و محتوای آن را ندیده بازگو می کند، موقع بیرون آمدن از ایشان می خواهد سفارش بفرمایید. مرحوم آخوند ملاّفتحعلی سلطان آبادی می فرماید: در هر ماه، نماز اوّل ماه و هرشب یک نماز لیله الدفن برای مؤمنین که از دنیا رفته اند، بخوان و زیارت عاشورا هم ترک مکن.

آقای بهجت هم در پاسخ به تقاضای کسی که گفت: به من هم سفارش بکنید، فرمود: همین سه چیز. و بعد اظهار داشتند: شخصی از اقوام کسی از دنیا رفت، بعد او را در خواب دیدند که می گوید: نمازی که در شب آخر ملاّ فتحعلی خواند، مرا نجات داد.

* * *

و فرمودند: از خدا باید خواست تا باخدا باشیم، کسی که باخدا نباشد با خود هم نیست، زیرا خود بی خدا چیزی نیست. خدمت آقای بهجت عرض کردم: برای شب های جمعه چه توصیه ای دارید و بهترین عمل چیست؟ فرمود: دعای کمیل و زیارت جامعه و اعمال مخصوصه این شب که در کتاب های دعا آمده، خوب است. عرض کردم: لطف کنید توصیه داشته باشید. ایشان فرمودند: توصیه من به همگان این است که مراقب اعمال خود باشند و عبادت و اطاعتی را که خدا ما را برای آن آفریده است «وما خلقت الجنّ والإنس الاّ لیعبدون» همیشه و در همه احوال مدّ نظر داشته باشند. شیطان یک لحظه غفلت کرد و به این روزگار افتاد. ادامه مراقبه مهم است و این همان ذکر اللّه علی کلّ حال است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مورد توصیه قرار دادند. منظور از ذکر همان ذکر قلبی است که نباید از آن غفلت کرد، انسان از معصیت و نافرمانی باید همیشه دوری کند.

* * *

خدمت آقای بهجت رسیدم و به ایشان عرض کردم: ماه رمضان نزدیک است، اگر ممکن است نصیحتی بفرمایید. فرمودند: کتاب اقبال سید بن طاووس برای دعا کافی است و شاید هم انسان نتواند به طور کامل آن ها را بخواند. و بعد فرمود: مرحوم سید هم مرد دعا بود و هم مرد تألیف و ما مثل او را نداریم، مرحوم حاج سید مرتضی کشمیری مرد دعا بود ولی تألیف نداشت، مرحوم کشمیری افطارش به خاطر دعاهایی که می خواند، یکی دو ساعت عقب می افتاد و صبح ها مدّت زیادی بعد از نماز در حرم به دعا مشغول بود. وقتی از او می پرسیدند: چرا این قدر طول می دهید؟ می فرمود: ممکن است کسی مسئله داشته باشد و استخاره ای بخواهد. آقای بهجت فرمود: البته کیفیت عبادت هرچه بهتر باشد، مطلوبیت بیشتری دارد.

* * *

آیت اللَّه آقای محفوظی فرمودند: شخصی را در آمریکا دیدم که درصدد تهذیب نفس بود و از من راهنمایی خواست، من به او آیت اللَّه بهجت را معرفی کردم. پس از مدّتی در قم، آقای بهجت به من فرمودند: شما سفر خارج داشتید؟ گفتم: بلی. معلوم شد آن شخص نامه ای به ایشان نوشته و از ایشان راهنمایی خواسته است، من به ایشان عرض کردم جواب ایشان را بدهید، پس از مدّتی آن شخص را دیدم گفتم: جواب نامه ات را دادند؟ گفت: چه جوابی؟ یک خط بیشتر جواب ندادند، فقط فرمودند: تعبّد و تحرّز و اجتناب از گناه را مراعات کن. گفتم: این همه چیز است.

* * *

آقای محفوظی از ایشان نقل می فرمود: مرحوم آقای سید علی قاضی می فرمود: نمازها را در اوّل وقت بخوانید، اگر کسی به آن ملتزم باشد و به جایی نرسد، مرا لعنت کند. و نیز به آقای محفوظی فرمودند: برای برآورده شدن حاجت چهارده

هزار مرتبه «یا جواد» توسط چهارده سید گفته شود و یکی از آن ها توسّل به امام جوادعلیه السلام پیدا کند و در پایان هم اطعام شود.

* * *

کسی به آقای بهجت عرض کرد: ما را نصیحت کنید! ایشان فرمودند: از حضرت صادق علیه السلام یا امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که: «مَنْ عَمِلَ بِما عَلِمَ کَفی ما لَم یعْلَمْ».

* * *

و فرمودند: برای حفظ انسان صبح و شام سه بار گفته شود: «اَللّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی دِرْعِکَ الحَصِینَهِ الَّتِی تَجْعَلُ فِیها مَنْ تُرِیدُ». و فرمودند: این در روایت آمده و من سابقاً به برخی از افراد که در اصفهان هستند، این سفارش را داشتم و او ملتزم به این ذکر شد و به من گفت: چهار هزار تومان من از بین رفت و من در آن روز این ذکر را نگفته بودم، البته چهار هزار تومان زمان قدیم.

* * *

و فرمودند: علمایی که آینده نگر بودند با مشروطه همراهی نکردند، مثل مرحوم سید محمّدکاظم یزدی. وقتی از او پرسیدند: چرا شما همراهی نمی کنی؟ به لحن یزدی گفت: می خواهم عمامه سرتان باقی بماند. کثیری از علما با مشروطه همراهی کردند، به امید این که بتوانند احکام شرعیه را پیاده کنند و مشروطه مشروعه باشد. از جمله آنان مرحوم آقا شیخ فضل اللّه نوری بوده، ولی بعد از مدّتی متوجّه شدند که وسیله اهداف دیگران شدند و از کرده خود پشیمان شدند و اظهار ندامت کردند.

آقای حاج سید عزّ الدین زنجانی از پدرش مرحوم حاج سید محمود نقل کرد: مرحوم مدرس و کاشانی و سید محمّد بهبهانی و من در مجلس جمع شدیم و از ما خواستند که با سلطنت رضاشاه موافقت کنیم. غیر از من، همه در آغاز با سلطنت

رضاشاه موافق بودند، ولی در نهایت فهمیدند کار درستی نکردند و پشیمان شدند، چون فهمیدند ابزار و آلات برای سلطه بیگانگان شدند. وقتی در روزنامه اعلام موافقت آن ها را بیان کردند، آنان که موافق بودند آن ها را به نام حجّه الاسلام و کسی را که موافق نبود، بدون عنوان حجّه الاسلام یاد کردند.

* * *

و فرمودند: در عراق وقتی انگلیسی ها خواستند مستقلاً حکومت عراق را در دست بگیرند، مرحوم میرزا محمّدتقی شیرازی با صدور حکم «الیوم رضایت به ولایت کفّار حرام است»، مانع از سلطه مباشری انگلیس ها در عراق شد. ولی آن ها دست برنداشتند، بلکه درصدد برآمدند عوامل خود، از قبیل شرفاء را سر کار بیاورند و آوردند و هنگامی که بنا شد انتخابات شود و در مجلس دخالت انگلیس در امور عراق تصویب شود، علما انتخابات را تحریم کردند، حکومت عراق از این ماجرا بدش آمد و نُه ماشین از علما را به ایران تبعید کرد.

* * *

آیت اللَّه بهجت از مرحوم آقای خویی و ایشان از مرحوم آقای نایینی (که ایشان را اعلم می دانست، به عکس آقای میلانی که آقای شیخ محمّدحسین اصفهانی را اعلم می دانست) نقل کردند: در محضر مرحوم آقای حاج شیخ محمّدتقی شیرازی بودم، آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آقای شیخ فضل اللَّه نوری هم بودند، شخصی ژولیده مو و با لباس غیر مرتّب وارد شد، او را نمی شناختیم، مسئله ای از آقای حاج شیخ پرسید، حاج شیخ جواب ندادند. کسی گفت: علما این طور فرموده اند، ایشان گفت: درست نگفتند مسئله باید چنین و چنان باشد. ما در تعجّب

فرو رفتیم، ولی میرزا محمّدتقی شیرازی گفته او را تقریر کرد.

آن شخص رو کرد به حاج شیخ فضل اللّه نوری فرمود: کسی به نام شیخ فضل اللّه در تهران به دار آویخته می شود، نکند تو او باشی! و رو کرد به آقای حاج شیخ عبدالکریم و فرمود: کسی به نام شیخ عبدالکریم در قم پرچم علم و مرجعیت را بالا می برد، نکند تو او



باشی! حاضرین تعجّب کردند، او بلند شد برود، مرحوم میرزا کفش های او را جلویش جفت کردند و از منزل بیرون رفت. از میرزا محمّدتقی پرسیدند: این آقا کی بود؟ فرمود: آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی. مرحوم حاج شیخ فرمود: من جزء طبقه دوم هستم چگونه پرچم مرجعیت و علم را در قم بالا می برم؟! آقای بهجت فرمودند: آقا شیخ فضل اللّه بعد مرید آخوند ملاّ فتحعلی شده است.

و نیز آقای محسنی گرکانی از آقا سید محمّدرضا خلیلی و ایشان از آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل کرد که ایشان فرمود: وقتی مرحوم آخوند دست به شانه من زد و گفت: «نکند تو آن شخص باشی که پرچم علم و مرجعیت را بالا می برد»، من در خودم احساس تحوّل کردم و دیدم بهتر مطالب را می توانم بفهمم.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج سید عبدالهادی شیرازی درباره حاج میرزا مهدی شیرازی که در کربلا بودند، فرمود: من از اوّل رفاقتم با ایشان، یک مکروه از ایشان ندیدم. از آقای حاج میرزا مهدی شیرازی درباره حاج سید عبدالهادی شیرازی پرسیدند، فرمود: من از اوّل رفاقتم با ایشان تا به حال یک مکروه از ایشان ندیدم. آقای بهجت فرمودند: مرحوم حاج میرزا مهدی شیرازی با آقای میلانی رساله

مرحوم حاج آقا حسین قمی را تنظیم می کردند، من در کناری نشسته بودم و داشتم غذا می خوردم. آقای حاج میرزا مهدی کارشان تمام شد و بلند شدند که بروند، من در میان غذا خوردن از جای خود به احترام ایشان بلند شدم، دیدم ایشان مثل این که این کار را مکروه می دانست، نگران شد و با نگرانی خطاب کرد: چرا بلند می شوید؟! غرض، حالات روحی ایشان چنین بود.

همچنین من با آقای سید عبدالهادی انس اخلاقی داشتم و مطالب بالایی از ایشان دیده یا خبر داشتم و بعد از وفات ایشان کرامتی از ایشان دیدم که نگفتنی است. مؤلّف گوید: من از ایشان پرسیدم از اخلاقیات ایشان بفرمایید. فرمود: وقتی که زندگی به خاطر کمبود یا قحطی بر افراد سخت شده بود، کسی گفت که ایشان فرمود: «لِلَّهِ خَزائِنُ السَّمواتِ وَالأَرْضِ». آن شخص گفت: وقتی ایشان این آیه مبارکه را قرائت کرد، من سکونَت پیدا کردم.

* * *

و فرمودند: از هر جای قرآن می خواهی انتخاب کن و به موضع درد بگذار و بخوان که شفا پیدا می کنی. در برخی از روایات آمده که نمی دانم در کدام کتاب است: «خُذْ مِنَ القُرْآنِ ما شِئْتَ لِما شِئْتَ».

* * *

آیت اللَّه بهجت از مرحوم امام خمینی و ایشان از آقای شیخ رضی تبریزی و ایشان از شخصی نقل کردند: من به مقام حضرت مهدی - ارواحنا فداه - در وادی السلام نجف رفتم، دیدم پیرمردی در آن جا مشغول زیارت عاشورا است، وقتی نزدیک آن پیرمرد رفتم دیدم که در صحن مطهّر حضرت سیدالشهداءعلیه السلام هستم،

وقتی از او دور می شدم می دیدم در وادی السلام در مقام حضرت مهدی علیه السلام هستم. دوباره نزد او رفتم دیدم در صحن مطهّر هستم و دسته جات مرتّب به داخل صحن می آیند، از پیرمرد حال و احوال گرفتم، گفتم: شما کجا تشریف دارید؟ فرمود: من در یکی از کاروانسراها. آدرس گرفتم و فردا به آن جا رفتم، کاروانسرادار گفت: ایشان رفت کربلا. به وادی السلام رفتم دیدم نیست، پیرمردی که گاهی حرف های مختلفی می زد، به من گفت: گِدّی؛ یعنی رفت.

* * *

و فرمودند: آقا شیخ محمّدحسین اصفهانی در اتاق بچه ها مطالعه می کرده است و رفت و آمد بچه ها و سر و صدای آن ها، مانع مطالعه و تفکّرات ایشان نبوده است و احیاناً کسی را صدا می زده و بعد از آن باز به مطالعه می پرداخته و دوباره صدا می زده و باز مطالعه می کرده و باز اسم طرف را می آورده و می گفته مثلاً حسن چند دفعه تو را صدا کردم، او می گفته: آقا من گفتم بله. ولی حاج شیخ بله را در اثر توجّه به مطلب نمی شنیده است. و این حکایت از تمرکز کامل ایشان می کند و اهمّیت به مطالعه را می رساند.

* * *

و فرمودند: مرحوم بادکوبه ای مشغول درس بوده است، به او می گویند: پسرتان مریض است، نگاهی به بالا می اندازد و دوباره درس را ادامه می دهد. دیگر بار به او اطّلاع می دهند، باز ایشان همین روش را ادامه می دهد، ولی شاگردان از او می خواهند درس را تعطیل کند و به دنبال مریض برود و ایشان همین کار را می کند و مریض هم بحمد اللّه خوب می شود.

* * *

و فرمودند: با مرحوم استاد آقا شیخ محمّدحسین اصفهانی کنار شطّ کوفه نشسته بودیم، ایشان به شخصی که در کنار او نشسته بود، فرمود: دلم می خواهد که زیارت عاشورا را بخوانم و از دنیا بروم. من متوجّه وجود سکته نبودم و تعجّب کردم، پیش خود گفتم: ایشان چه می گوید؟! زیارت عاشورا بخوانم و از دنیا بروم! مگر مرگ به این آسانی است و متوجّه نبودم که با سکته ممکن است همین طور شود، عاقبت ایشان بعد از خواندن زیارت عاشورا از دنیا رفت.

و به آقای طباطبایی فرموده بود که من از خدا خواسته ام که به عالم برزخ بروم و از آن جا برنگردم، آقای طباطبایی فرمودند: من متوجّه نشدم مرحوم استاد چه می فرماید؟! ولی بعد فهمیدیم که ایشان مقصودش از برزخ همان خواب است، ایشان در عالم خواب از دنیا رفتند. مرحوم آقای طباطبایی از ایشان نقل می کرد که ایشان فرمود: من به چیزی علاقه ندارم، حتّی به دامادی پسرم هم علاقه ندارم و پسر ایشان بعد از فوت مرحوم حاج شیخ محمّدحسین داماد شد.

آقای بهجت فرمودند: مرحوم استاد دعایش مستجاب بود و سکته کرده بود، ولی با بلند کردن یک دست خود دست به دعا برمی داشت و از خدا چیزی را که می خواست مورد اجابت قرار می گرفت. در مجلس خود یاد علما و صلحا را زیاد می کرد و به نظر من تأثیر یاد علما و صلحا از مطالعه کتاب های اخلاقی بیشتر است.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ محمّدحسین مسجد شاهی از شاگردان برجسته مرحوم حاج شیخ حبیب اللّه رشتی و دارای مقامات عالی از نظر علم و عمل بود، برخی معتقد بودند که اگر ایشان زنده می ماند، بر میرزای شیرازی مقدّم بود.

ولی تقدیر نبود و فوت نمود. ایشان به آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی ارادت خاصّی داشت، مرحوم میرزای شیرازی هم به آخوند علاقه خاصّی داشت، از قرار معلوم هفته ای یک بار نزد وی می رفته و از او استفاده می کرده است و بزرگان به نماز او حاضر می شدند.

مرحوم آقای حاج شیخ محمّدحسین مسجد شاهی یک وقت چند مهمان داشته و دستور می دهد که برای آنان غذا درست کنند. غذا آماده می شود، مرحوم حاج شیخ محمّدحسین می بیند به غذایی که آماده کردند اصلاً میل ندارد، می فرماید: من میل ندارم، مهمانان هم می گویند: ما هم میل نداریم. آن شب نان و پنیر می خورند و غذاها را به خانه آخوند می فرستند و همان شب برای آخوند چند نفر میهمان می رسد که از آن غذاها استفاده می کنند. مرحوم حاج شیخ محمّدحسین مسجد شاهی متمکّن بود و درآمد خود را سه قسمت می کرد، بخشی برای فقرا و بخشی برای بیرونی و بخشی برای اندرون.

* * *

و فرمودند: من با آقای حاج سید عبدالهادی شیرازی معاشرت داشتم، ایشان دارای مقامات اخلاقی بود. در کودکی پدر خود را از دست داد و در بزرگی خواب می بیند که مرحوم میرزای شیرازی در ایوان مقبره پدرش آقای حاج سید اسماعیل نشسته. مرحوم آقای حاج سید عبدالهادی در عالم خواب در همان ایوان خدمت مرحوم میرزای شیرازی می نشیند، مرحوم میرزای شیرازی به حاج سید عبدالهادی می گوید: می خواهی پدرت را ببینی! ایشان که پدر را ندیده بوده، می گوید: بلی. مرحوم میرزا از ایوان صدا می زند: آقا سید اسماعیل بیایید آقا سید عبدالهادی را

ببینید. مرحوم آقای حاج سید عبدالهادی گفتند: دیدم پدرم آمد، قدّ بلندی داشت و خصوصیات او چنین و چنان بود و آنچه در عالم خواب دیده بود با اوصاف پدرش تطبیق می کرد. پدر متوجّه من شد و به من فرمود: آقای سید عبدالهادی چطور هستی؟ گفتم: خوبی هم نیست، - گویا از نظر معیشت در زحمت بودند - آقای سید اسماعیل می گوید: به همه کسانی که در منزل هستند، بگویید نماز اوّل وقت را فراموش نکنند. (گویا با این راهنمایی راه گشایش را به ایشان ارائه نمود).

* * *

و فرمودند: آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی در دست خود دُملی داشت. در سفر حج گفت: خدایا! من تاکنون چیزی از تو نخواستم، ولی این دمل ممکن است برای اشخاص ایجاد زحمت کند، آن را خوب کن. دمل خوب شد و پس از برگشت از سفر حج، دوباره دُمل در دست او ظاهر شد.

آقای بهجت فرمودند: این «نخواستم» باید توجیه شود، زیرا سنّت است انسان دعاهای مأثور را بخواند و در آن ها، ائمّه از برای خودشان از خدا چیزهایی می خواسته اند، شاید مراد از خواستن، دعا نباشد بلکه مقصود طلب و مطالبه وقوع اشیا باشد، پس منافات ندارد انسان برای خودش دعا بکند ولی خواست آن را به خواست خدا محوّل نماید. ایشان می فرموده: من زوجه جوان نمی خواهم، ولی اگر خدا برای من خواست از آن استقبال می کنم. آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی از کسانی بود که در طول عمر خود معصیت نکرده بود.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقا جواد بیدآبادی به اشخاص می فرموده: صد تومان یا صد

و بیست تومان بدهید تا من به مصرف فقرا برسانم و حاجت شما را از حضرت حجّت علیه السلام بگیرم. و شخصی خدمت ایشان می رسد و ایشان می فرماید: من دیشب چند ساعت درباره شما دعا کردم تا خطر از شما رفع شد. من نفهمیدم منظور چه خطری بوده، بعد متوجّه شدم دشمنانم قصد اعدام من را داشتند.

* * *

آقای محفوظی از آقای بهجت نقل کردند که فرمود: مرحوم حاج سید محمّدتقی خوانساری دو سال خدمت آخوند خراسانی درس خوانده است. یکی از آشنایان ایشان از مرحوم خوانساری می خواهد که خدمت آخوند وساطت کند تا ایشان اجازه اخذ وجوه برای او صادر نماید. مرحوم آقای خوانساری (که به آن آقا چندان معتقد نبوده است) در فکر می رود که چه کار کند، به فکرش می رسد خود نامه آن شخص را خدمت آخوند خراسانی ببرد و همین کار را می کند. آخوند دستور می دهد قلم و کاغذ بیاورند تا اجازه را بنویسد، مرحوم آقای خوانساری واقعیت را به مرحوم آخوند می گوید، ایشان می فرماید: عمامه دارد؟ مرحوم خوانساری می گوید: بلی. می فرماید: اشکال ندارد و اجازه را می نویسد.

* * *

آقای محفوظی از نوه مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای حاج سید جمال گلپایگانی نقل کردند: آقای بهجت می بیند آقا جمال گلپایگانی در وقت غیر مناسبی از منزل بیرون آمد، به دنبال ایشان راه می افتد، آقا جمال گلپایگانی به وادی السلام می رود و سر یک قبری می نشیند و مشغول می شود. آقای بهجت هم در کناری متوقّف می شود، بعد از ساعتی آقا جمال کارش تمام می شود. آقای بهجت می رود جلو،

می گوید: آقا شما چه می گفتید و با چه کسی صحبت می کردید؟ آقا جمال جواب نمی دهد. آقای بهجت دوباره می گوید، آقا جمال اقناع نمی شود. بار سوم آقای بهجت ایشان را به حضرت علی علیه السلام سوگند می دهد، می فرماید: این جا ارواح دور هم نشسته اند و به صحبت و مذاکره می پردازند و از اشتغال اهل دنیا تعجّب می کنند.

ص:367

* * *

در مدّت اقامت در مشهد مقدّس - تابستان 1375

معظّم له در مدّت اقامت در مشهد مقدّس هنگام ملاقات های عمومی تذکّراتی بیان می فرمودند و در مواقعی که احوال ایشان مساعد نبود، به صورت مکتوب مرقوم می فرمودند و برای حاضرین قرائت می شد.

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

الحمد للَّه وحده والصلوه علی سید الأنبیاء محمّد وآله ساده الأوصیاء الطاهرین

واللعن الدآئم علی أعدائهم من الأوّلین والآخرین

وبعد: مخفی نیست بر اولی الالباب که اساس نامه حرکت در مخلوقات، شناختن محرّک است که حرکت احتیاج به او دارد، و شناختن «ما منه الحرکه» و «ما إلیه الحرکه» و «ما له الحرکه» یعنی بدایت و نهایت و غرض که آن به آن ممکنات، متحرّک به سوی مقصد می باشند. فرق بین عالم و جاهل، معرفت علاج حوادث و عدم معرفت است، و تفاوت منازل آن ها در عاقبت به تفاوت مراتب علم آن ها است در ابتدا.

ص:368

پس اگر محرّک را شناختیم و از نظم متحرّکات حسن تدبیر و حکمت محرّک را دانستیم، تمام توجّه ما به اراده تکوینیه و تشریعیه اوست، خوشا به حال شناسنده اگرچه بالاترین شهید باشد. در عواقب این حرکات جاهل می گوید: ای کاش خلق نمی شدم، عالم می گوید: کاش هفتاد مرتبه حرکت به مقصد نمایم و بازگردم و حرکت نمایم و شهید حق بشوم.

مبادا از زندگی خودمان پشیمان شده برگردیم، صریحاً می گویم: به طور مثال اگر نصف عمر هرشخصی در یاد منعم حقیقی است و نصف دیگر درغفلت، نصف زندگی حیات او محسوب است و نصف دیگر ممات او محسوب است، با اختلاف موت در اضرار به خویش و عدم نفع، خداشناس مطیع خدا می شود و سر و کار با او دارد و در آنچه نمی داند توقّف می نماید تا بداند. و آن به آن استعلام می نماید و عمل می نماید یا توقّف می نماید، عملش از روی دلیل و توقّفش از روی عدم دلیل، آیا ممکن است بدون این که با سلاح اطاعت خدای قادر باشیم، قافله ما به سلامت از این رهگذر پرخطر به مقصد برسد؟ آیا ممکن است وجود ما از خالق باشد و قوّت ما از غیر او باشد؟

پس قوّت نافعه باقیه نیست، مگر برای خداییان، و ضعفی نیست مگر برای غیر آن ها. حال اگر در این مرحله صاحب یقین شدیم، باید برای عملی نمودن این صفات و احوال بدانیم که این حرکت محقّقه از اوّل تا به آخر مخالفت با محرّک دواعی باطله است که اگر اعتنا به آن ها نکنیم، کافی است در سعادت اتّصال به رضای مبدأ اعلی. افضل زاد الراحل إلیک عزم إراده، والحمد للّه أوّلاً وآخراً، والصلوه علی محمّد وآله الطاهرین، واللعن الدآئم علی أعدائهم أجمعین.

ص:369

* * *

بسمه تعالی

آقایانی که طالب مواعظ هستند، از ایشان سؤال می شود: آیا به مواعظی که تا حال شنیده اید، عمل کرده اید یا نه؟! آیا می دانید هرکس عمل کرد به معلومات خودش، خداوند مجهولات او را معلوم می فرماید؟! آیا اگر عمل به معلومات اختیاراً ننماید، شایسته است توقّع زیادتی معلومات؟! آیا باید دعوت به حق ازطریق لسان باشد؟! آیا نفرموده با اعمال خودتان دعوت به حق بنمایید؟! آیا طریق تعلیم را باید یاد بدهیم یا آن که یاد بگیریم؟! آیا جواب این سؤال ها از قرآن کریم: «والّذین جاهدوا فینا لنهدیّنهم سبلنا» و از کلام معصوم: «من عمل بما علم أورثه اللّه علم ما لم یعلم» و «من عمل بما علم کفی ما لم یعلم» روشن نمی شود؟! خداوند توفیق مرحمت فرماید که آنچه را می دانیم، زیر پا نگذاریم و در آنچه نمی دانیم، توقّف و احتیاط نماییم تا معلوم شود. نباشیم از آن ها که گفته اند:

پی مصلحت مجلس آراستند

نشستند و گفتند و برخاستند

وما توفیقی إلاّ باللّه، علیه توکّلت وإلیه أنیب، والسلام علیکم ورحمه اللّه وبرکاته.

* * *

بسمه تعالی

همه می دانیم که رضای خداوند اجلّ (با آن که غنی بالذات و احتیاج به ایمان بندگان و لوازم ایمان آن ها ندارد) در این است که بندگان همیشه در مقام تقرّب به او باشند. پس می دانیم که برای حاجت بندگان به تقرّب به مبدأ الطاف و به ادامه تقرّب محبّت به یاد او و ادامه یاد او دارد. پس می دانیم به درجه اشتغال به یاد او، انتفاع ما از تقرّب به او خواهد بود و در طاعت و خدمت او هر قدر کوشا باشیم، به همان درجه مقرّب و منتفع به قرب خواهیم بود و فرق ما و سلمان رحمه الله در درجه طاعت و یاد او که مؤثّر در درجه قرب ماست، خواهد بود.

ص:370

و آنچه می دانیم که اعمالی در دنیا محلّ ابتلای ما خواهد شد. باید بدانیم که آن ها هر کدام مورد رضای خداست، ایضاً خدمت و عبادت و طاعت او محسوب است. پس باید بدانیم که هدف باید این باشد که تمام عمر صرف در یاد خدا و طاعت او و عبادت باید باشد تا به آخرین درجه قرب مستعدّ خودمان برسیم و گرنه بعد از آن که دیدیم بعضی به مقامات عالیه رسیدند و ما بی جهت عقب ماندیم، پشیمان خواهیم شد.

وفّقنا اللَّه لترک الاشتغال بغیر رضاه، بمحمّد وآله صلوات اللَّه علیهم أجمعین.

ص:371

* * *

در محضر آیت اللَّه العظمی حاج آقا موسی شبیری زنجانی - مدّ ظلّه

قسمت اول

در محضر آیت اللَّه العظمی حاج آقا موسی شبیری زنجانی - مدّ ظلّه - آیت اللَّه العظمی حاج آقا موسی زنجانی فرمودند: آقای حاج سید جواد زنجانی اخوی حاج آقا رضا زنجانی از مرحوم آقاشیخ محمّدحسین اصفهانی صاحب حاشیه کفایه نقل کرد که ایشان فرمود: از آقا سیدمحمّد ولدآبادی شنیدم که گفت: من در مدّتی که در نجف اشرف بودم نتوانستم در تحصیل پیش بروم و به جایی نرسیدم، تا وقتی که آقای ولدآبادی درگذشت. مردم به سراغ من آمدند که به جای او به محل بروم، من دیدم شرایط آن را ندارم، رفتم به حرم مطهّر امیرمؤمنان علیه السلام و عرض کردم: آقا! وضع من چنین و چنان است و مشکل دارم و از شما استمداد می کنم. در حال بیداری یا خواب به من گفته شد: هرکس که برای بیماری به شما مراجعه کرد، یک «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» بنویس و به او بده، مشکل او حل می شود و با این کیفیت وقتی باقی نمی ماند تا کسی برای احکام به شما مراجعه کند.

ایشان گفتند: من به محل بازگشتم، کسی برای مریضی خود به من مراجعه کرد، من «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» را نوشتم و به او دادم، بیمار او خوب شد و این کار سبب شد که مراجعات خیلی زیاد شد و آن قدر زیاد بود که ناچار شدم تعدادی



---

1- 216. از این جا تا پایان کتاب حدود پنجاه مورد است که از معظّم له در مناسبت های مختلف شنیده ام.

«بسم اللَّه الرحمن الرحیم» را در شب بنویسم که فردا برای نوشتن معطّل نشوم و بدین سبب، وقتی برای مراجعه در احکام باقی نماند.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای محسنی ملایری فرمود: مرحوم حاج میرزا عبدالهادی شیرازی با مرحوم آقا میرزا سید علی یثربی و این جانب قصد تشرّف به محضر آقای بروجردی را داشتیم، درشکه سوار شدیم و نزدیک محلّه عشقعلی که رسیدیم، آقای حاج میرزا عبدالهادی شیرازی فرمودند: پیاده شویم و باقیمانده راه را تا منزل آقا به احترام ایشان پیاده برویم و پیاده رفتیم. وقتی به منزل آقای بروجردی رفتیم، ایشان به آقای بروجردی گفتند: آقا من گفتم از نانی که شما به حوزه نجف مرحمت می فرمایید، برای من هم بگیرند تا برکتی در سفره ما باشد. و وقتی آقای بروجردی به رحمت خدا رفتند، ایشان زار زار گریه می کردند.

* * *

و فرمودند: وقتی مرحوم آقا سیدابوالقاسم کاشانی را تبعیدکردند، عدّه ای ازعلمای نجف به فکر افتادند تا خدمت علمای بزرگ نجف برسند و از آنان بخواهند که از آقای بروجردی بخواهند که اقدامی بفرمایند، وقتی به منزل آقای سید عبدالهادی رفتند، اوّل روز بود و ایشان آماده پذیرفتن نبودند، ولی وقتی شنیدند برای کار مهمّی آمده اند، پذیرفتند. کسی از جمع واردین گفت: آقا خواهش می کنم که این موضوع را معلّق به پذیرفتن دیگران نفرمایید. ایشان فرمودند: منِ طلبه برای رفع تبعید آقای کاشانی چطور این درخواست مهم را از مرجعیت بزرگ شیعه معلّق به پذیرفتن دیگران بنمایم و طبق خواسته ما اقدام نمودند. آقایانی که به منزل ایشان رفته بودند، می گفتند: نصف اتاق فرش بود و بقیه را لحاف انداخته بودند.

مرحوم آقای حاج سید عبدالهادی شیرازی حدود هفت سال با مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی در تعلیقه بر نجات العباد همکاری کردند و خود ایشان گفته بودند: در موارد متعدّدی نظر ایشان را برگرداندم و در موارد متعدّدی هم من از ایشان استفاده کردم و قبل از این که در این جلسه شرکت کنم، نمی دانستم مرحوم آقا سیدابوالحسن این طور در فقه مسلّط است.

* * *

و فرمودند: مرحوم میرزای شیرازی از نجف به سامرّا هجرت کرد، در سال 1291 به سامرّا رفت و در سال 1312 در سامرّا رحلت فرمود. حدود بیست و یک سال در سامرّا بودند و علّت این که ایشان از نجف به سامرّا هجرت کردند، احساس تقابل بین ایشان و مرحوم سید حسین کوه کمره ای بود که ایشان از تقابل با آن مرد بزرگ احتراز داشت، لذا تصمیم گرفت به سامرّا برود.

مرحوم سیدحسین کوه کمره ای درس خارج داشت و مرحوم شیخ را نمی شناخت، روزی زودتر از موعد به درس رفته بود، دید شیخی در کنار مسجد کتاب قوانین را درس می گوید و اشکالات خوبی به صاحب قوانین می کند. روز بعد کمی زودتر رفت و تا بالاخره دید حرف های شیخ از قوّت بالایی برخوردار است، درس خودرا تعطیل کرد و شاگردان خود را به شیخ ارجاع داد و خودش هم در درس حضور پیدا کرد. مرحوم سید حسین کوه کمره ای بعد از مدت ها که قبر او را باز کردند، جنازه اش را تازه یافتند.

به هر صورت مرحوم میرزا در سامرّا با درایت زندگی کرد، یک وقت بین شیعه و سنّی اختلاف درگرفت، سفارت بیگانه خدمت ایشان رسیده بودند و اظهار کرده بودند: هرطور شما میل داشته باشید ما نسبت به سنّی ها انجام می دهیم. ایشان

فرموده: شیعه و سنّی برادر هم هستند و خودشان مسائل را حل می کنند. حکومت عثمانی وقتی از این درایت باخبر شده بود، به نماینده خود دستور داده بود اوامر میرزا را مطاع بداند.

* * *

و فرمودند: مرحوم آخوند ملا علی همدانی نقل کردند که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم به مهمانی ها نمی رفت مگر در مهمانی که آقای ادیب تهرانی در جشن ولادت حضرت زهرا3 دعوت می کرد. در مهمانی آقای ادیب تهرانی، مرحوم حاج شیخ شرکت کردند، برخی از اعلام وقت هم بودند، یکی از اعلام، تعریفی از دیگری کرد که ایشان خیلی احتیاطکار است. دیگری گفت: اگر احتیاط می کند در وجوهات احتیاط کند که از بلدی به بلد دیگر حمل می شود که تصرّف در آن خلاف احتیاط است. مرحوم آقای حاج شیخ به آن آقای بزرگ فرمود: بنا بود از این حرف ها در این جا زده نشود.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی به مرحوم آقای نایینی معتقد بوده است و اولین کسی که به درس خارج مرحوم آقای نایینی رفته، ایشان بوده است. وقتی گروهی خدمت ایشان رفته بودند و تقریباً حرکتشان مخالف مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی بوده است، ایشان به آنان می گوید: مرا مجتهد و عادل می دانید؟ گفتند: بلی. فرمود: حکم حاکم را هم نافذ می دانید؟ گفتند: بلی. فرمود: من این جلسات را تحریم می کنم. این خبر به اطرافیان مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی می رسد. آنان برای تشکر و قدردانی خدمت ایشان می رسند، ایشان می فرماید: من به وظیفه خودم عمل کردم، نه به خاطر جلب رضایت کسی.

و فرمودند: مرحوم میرزای شیرازی احتیاطات خود را به آقای حاج میرزا حسین خلیلی ارجاع داد، به او گفتند: آقای شیخ محمّد طه را چرا برای رجوع در احتیاطات معین نکردی؟ فرمود: نسبت به ایشان اطّلاعی ندارم. از قضا مدّتی آقای شیخ محمّد طه به سامرّا رفتند، طلاّب از ایشان تقاضای درس کردند و ظاهراً در آن موقع ایشان چشمش نمی دید و ایشان شروع به درس کرد، مرحوم میرزا چندروزی پشت یکی از ستون ها می نشست و بحث های او را گوش می کرد تا بنیه علمی او را بداند، بعد از آن میرزا فرمود: ایشان مجتهد است و رجوع در احتیاط به ایشان اشکالی ندارد.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای حافظیان فرمود: مدّت پنج سال در خدمت حاج شیخ حسنعلی نخودکی و دو سال در خدمت آقا سید موسی زرآبادی تلمّذ کردم.

* * *

فرمودند: آقای سید عبدالحسین قزوینی فرمود: والد آقای شیخ حسین مشکور برای ایشان اقدام به ازدواج کرد. شب زفاف دختر که به خانه شوهر آمد، به مادرش اظهار می کند که من این شوهر را نمی خواهم و اگر شما حاضر نباشید خودکشی می کنم. مادر و دختر به بهانه دستشویی از منزل شبانه خارج می شوند، در عراق منازل شیوخ بزرگ شب ها هم باز است، در آن وقت شب وارد منزل مرحوم آل کبه می شوند و قصه را با او بازگو می کنند. ایشان هم می بیند که وضع این طور است، خودش به منزل شیخ مشکور می رود و می گوید: من خودم خیلی دختر دارم، یکی از آن ها را انتخاب کنید و همین امشب او را به منزل شما می آورم. آنان هم قبول می کنند و بدین منوال طرفین از مشکل نجات پیدا می کنند.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ فرمودند: می گویند حرف مرد یکی است، من می گویم حرف مرد دو تاست، زیرا کسی که حاضر شود از حرف اوّل دست بردارد و حرف دوم را در مطالب علمی اظهار دارد، مرد است.

* * *

و فرمودند: مرحوم پدرم و مرحوم آقای صدوقی از مرحوم آقا جمال گلپایگانی و ایشان از مرحوم آقای نایینی نقل کردند که: وقتی آقا سید محمّد فشارکی فوت کرد، در عالم خواب او را دیدم و انگشت او را گرفتم و گفتم: از آن جا چه خبر؟ دیدم استنکاف می کند. اصرار کردم، فرمود: ما نمی توانیم خبرهای این جا را بازگو کنیم، زیرا این جا به دهن لَق معروف می شویم و این مناسب با شأن ما نیست. گفتم: خوب آن مقداری که باعث کسر شأن شما نمی شود، بگویید.

ایشان فرمود: من در حال احتضار نگران دو چیز بودم: یکی تکفّل بچه ها که وضعی نداشتند و دوم آن که به قصاب محل 25 روپیه بدهی داشتم و ناراحت بودم. کسی به من در آن حال گفت: ما بچه ها را تکفّل می کنیم و حال احتضار تمام شد، جنازه مرا بلند کردند و آن را از طرفی که مغازه قصّاب بود بردند، وقتی به آن قصّاب رسید و فهمید که جنازه من است، ناراحت شد و گفت: 25 روپیه را ابراء کردم، من راحت شدم.

آقای نایینی فرمود: من از خواب بیدار شدم و نزد قصّاب رفتم، از او پرسیدم: آقا سید محمّد فشارکی به شما بدهی داشت؟ گفت: بلی. گفتم: چقدر؟ گفت: 25 روپیه. دست کردم در جیبم و می خواستم آن را به او بدهم، گفت: آقا من چیزی از ایشان نمی خواهم. گفتم: چطور؟ گفت: وقتی جنازه ایشان را می بردند، به در مغازه من که رسید، من او را ابراء کردم.

مرحوم نایینی فرمود: امّا مسئله تکفّل بچه ها، امام جمعه تبریز در آن زمان یعنی 1316 ه. ق مبلغ هزار تومان حواله آقا سید محمّد می کند، هزار تومان وقتی می رسد که ایشان فوت کرده بودند و به بچه های ایشان می دهند و تا مدّتی امور آن ها می گذرد، زیرا آن زمان هزار تومان خیلی پول بوده است.

و مرحوم آقای حاج شیخ، مراقب بچه های ایشان بوده و گاهی خودش برای آنان موادّ غذایی از قبیل نان و غیره تهیه می کرده است، لذا مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری از پدرش آقای حاج شیخ نقل کرده که فرموده: من اعلم شاگردان آقا سید محمّد فشارکی نبودم، ولی اقرب به ایشان بودم.

* * *

و فرمودند: معروف شد و من از نزدیکان حاج احمد آقا شنیدم که مرحوم آقای خمینی را خواب دیده و از ایشان می پرسد: به شما چه گذشت؟ ایشان دست خود را بلند می کند و پایین می آورد و می گوید: بدان! حرکتی مانند این حرکت دست در این جا حساب دارد. و حاج احمد آقا می پرسد: سکرات به شما چه گذشت؟ می فرماید: وساطت اولیا باعث شد که به خوبی گذشت.

* * *

و فرمودند: آقای عندلیب، مصاحبِ مرحوم آیت اللَّه حاج آقا حسین قمی - اعلی اللَّه مقامه - نقل فرمودند که مرحوم آقای قمی در موقع ورود و خروج از مرحوم آقا حاج شیخ عبدالکریم جلو می رفتند، ولی پس از آن که مرحوم آقای حاج شیخ به قم آمدند و مستقرّ شدند، حاج شیخ عبدالکریم حائری را جلو می انداختند.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج آقا حسین قمی خیلی محتاط بودند، در نامه ای از طرف ایشان به حاج شیخ مرتضی آشتیانی نوشته بودند که آقا گاهی شما را دعا می کنند، ایشان عبارت را اصلاح کرده بودند که قدری بیش از گاهی، و به مرحوم حاج شیخ اجازه داده بودند و از ایشان هم اجازه گرفته بودند.

* * *

و فرمودند: آیت اللَّه آقا رضی شیرازی از حاج شیخ بهاء الدین نوری و ایشان از پدرشان مرحوم حاج شیخ عبدالنبی نوری نقل کردند که سید جمال افغانی به من گفت: چرا ناصر الدین شاه را برکنار نمی کنید؟ گفتم: ایشان برکنار شود، چه شخصی جای او می تواند باشد؟ گفت: من. گفتم: کی از تو حمایت می کند گفت: سلطان عبدالحمید، من قبول نکردم.

مرحوم میرزای شیرازی فرمود: اگر فلانی جواب مثبت داده بود او را راه نمی دادم، مرحوم میرزا در قصّه تنباکو ناراحت بود، می ترسید که حکومت شیعی در ایران از بین برود و عثمانی ها زمام امور را در دست بگیرند ولذا خیلی بااحتیاط برخورد می کرد.

* * *

و فرمودند: آیت اللَّه حاج شیخ محمّدباقر ملکی از مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ مجتبی قزوینی و ایشان از شوهر خواهر خود، آیت اللَّه آقای سید موسی زرآبادی نقل کردند که: من از پشت دیوار بیرون دیوار را می دیدم و حالات خاصّی داشتم، دیدم شیطانی نزدم حضور پیدا کرد و گفت: اگر بخواهی این حالات ادامه داشته باشد، باید مقید به اطاعت الهی از قبیل نماز و روزه نباشی ! گفتم: این ها جزو یقینیات و مورد نصّ در قرآن است،



هیچ گاه من چنین نخواهم کرد. گفت: پس ما این حالات

را از تو سلب می کنیم، گفتم: بکنید. شیطان مذکور رفت، دیدم آن حالات را ندارم و چیزی را نمی بینم، مقید به آداب دینی و اطاعت اوامر الهی بیش از پیش شدم، دیدم دوباره آن حالات آمد ولی با این تفاوت که نسبت حالات قبلی به این حالات مانند قطره نسبت به دریا بود.

* * *

و فرمودند: مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین حاج آقای فقیهی رشتی نقل کردند که من بعد از فوت مرحوم آیت اللّه العظمی آقای بروجردی به جهتی که بین من و آقازاده ایشان آقای حاج سید محمّدحسن بود رفت و آمد نداشتم. گذشت، وقتی به تهران رفتم و در منزل آقا سید صادق خلخالی وارد شدم، ایشان خواب های خوبی می دید، همان شب یا همان روز (تردید از مؤلّف است) مرحوم آقای بروجردی را خواب دیدند که با تأخیر از اندرون بیرون آمد، به خاطر مهمانی که داشتند و بعد آقای خلخالی گفتند: به من فرمودند: به حاج فقیهی بگویید الرجل یحفظ فی ولده؛ یعنی یکی از وظایف این است که افراد مراعات و مراقبت از اولاد دوستان خود نمایند، لذا مرحوم حاج فقیهی تا به آخر در بیت ایشان رفت و آمد می کرد و این توصیه مرحوم آقای بروجردی را عمل می نمود.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج سید فخر الدین جزایری نقل کردند که من می خواستم از مرحوم آقا سید حسن مدرّس دیدن کنم، مأمورها مراقب بودند کسی رفت و آمد نکند، بقالی نزدیک منزل ایشان بود که می دانست چه موقع برای رفت و آمد خوب است، من با تماس با او بالاخره به زیارت ایشان رفتم، پس از ورود دیدم حدود صد عدد اسکناس هزار تومانی جلوی ایشان است، اسکناس هزار تومانی آن زمان در

دست نوع مردم نبود، فقط مثل پادشاه می توانست آن را داشته باشد. من تعجّب کردم پرسیدم: این ها چیست؟ فرمود: این ها را رضاخان فرستاده و وعده های دیگری هم داده و از من خواسته آن ها را قبول کنم و ساکت باشم، من هم یک شرطی کردم و گفتم: به این شرط من این ها را می پذیرم که صرف مخالفت با تو نمایم و واسطه رفته خبر بیاورد. در همان حال دیدم صدای اسب آمد، واسطه آمد داخل، و اسکناس ها را گرفت و با خود برد.

* * *

و فرمودند: مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای داماد نقل کردند که یکی از علمای نجف اشرف به قم می آمد، مرحوم آقای حاج شیخ از او نزدیک مسجد امام حسن عسکری علیه السلام استقبال کردند، آن عالم از این کار خوشش نیامد و انتظار داشت که مرحوم حاج شیخ به بیرون قم برای استقبال او برود. وقتی به مرحوم حاج شیخ رسید، اعتنایی به آقای حاج شیخ نکرد و از جلوی ایشان رد شد، ولی مرحوم آقای حاج شیخ به روی خودشان نیاوردند و به طور کلّی از این موضوع سخنی به میان نیاورد. حاج آقا موسی فرمودند: من به آقای حائری این موضوع را عرض کردم، ایشان فرمودند: بلی، مرحوم پدرم با این کار، توهینِ آن عالم را نسبت به خودشان خنثی و بی اثر فرمودند.

* * *

و فرمودند: یکی از خادمین مرحوم پدرم بسیار متعبّد بود و نسبت به مال دنیا هم چیزی نداشت، از مرحوم پدرم نقل شد که فرموده بودند: من ایشان را نگاه داشتم که در خوبی چون بالا دست من است به او نگاه کنم و در دنیا چون چیزی ندارد به پایین تر از خودم نگاه کنم.

و فرمودند: در بروجرد زمانی که آقای بروجردی در آن جا ساکن بودند چند نفر بهایی سکونت داشتند، مرحوم آقای بروجردی از متصدّیان وقت در آن شهر خواستند که آن ها را بیرون کنند، متصدّیان کوتاهی کردند. مرحوم آقای بروجردی به عنوان قهر از شهر خارج شدند، مردم تظاهرات کردند، متصدّیان مجبور شدند که بهایی ها را از شهر خارج نمایند. مرحوم آقای بروجردی بعد از آن که به شهر بازگشتند، فرمودند: این مقدار کافی نیست، باید درباره امام عصرعلیه السلام صحبت کنم. و ایشان منبر رفتند و درباره امام عصر بحث های مختلفی فرمودند که آن بحث ها زمینه ای شد برای کتاب منتخب الاثر که جناب آقای صافی آن را تألیف فرمودند.

* * *

و فرمودند: از مرحوم آقای شیخ مرتضی حائری شنیدم که فرمودند: در بین بیداری و خواب به من گفته شد: با خرج آقا به زیارت مشهد می روی. من تردید داشتم که مراد از آقا حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - است یا حضرت رضا7 به مشهد رفتم نسخه ای از وسائل به خطّ شیخ حرّ عاملی از مرحوم آقای حجّت به ارث به زوجه ام رسیده بود، آن را به آستانه مقدسه به هزار و پانصد تومان فروخته و سیصد تومان آن را به قرض برداشتم و خرج کردم.

در ذهنم آمد که به خرج آقا به زیارت مشهد می روی با قرض چگونه سازش دارد، به هر صورت موقع رفتن به در منزل آقای میلانی رفتم تا از حال آقا سید محمّدحسن جزایری که در آن جا بود پرسش کنم، تا در تهران پدر او را از حالش مطّلع نمایم. تعارف کردند، گفتم: وقت ندارم و از حال ایشان اطّلاع پیدا کردم.

هنگام برگشتن، آقا سید محمّد حسن یا آقا مرتضی جزایری و آقا سید محمّد علی میلانی همراه من تا ایستگاه قطار آمدند و هنگام حرکت پاکتی جلوی من

گذاشتند و رفتند و وقت باقی نبود تا درباره آن صحبت کنم، پاکت را باز کردم دیدم مبلغ سیصد تومان است و در کاغذی آقای میلانی نوشته بودند: ببخشید این پولی است که آقا دادند و کم و کسر آن به عهده من است. مرحوم آقای حائری فرمودند: سیصد تومان قرض را ادا کردم و پنج ریال هم برای سوار شدن وسیله باقی ماند که من آن را نگه داشتم و مصرف نکردم.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی تهرانی مرد بسیار متدین و باتقوایی بوده است، نقل شده: ایشان به جای مرحوم حاج شیخ محمّد نجم آبادی در مدّتی که به سفر حج رفته بود اقامه جماعت می فرمود، مریدان ایشان مایل بودند که ایشان به اقامه جماعت ادامه بدهند و می خواستند با تماس با آقای حاج شیخ محمّد او را برای این کار آماده نمایند، بعد دیدند ایشان جلوتر به منزل آقای حاج شیخ محمّد رفته و پشت سماور نشسته و چایی می ریزد.

و باز نقل شده: شخصی را به اتّهام شرابخواری نزد ایشان آوردند، ایشان فرمود: دهان او را بو کنید، ببینید بوی شراب می دهد یا نه؟! هیچ کس حاضر نشد، چون هرکس می گفت بوی شراب می دهد، مشخص می شد با شراب سر و کار داشته است. مردم متفرق شدند، بعد خصوصی ایشان آن مرد را نصیحت کرد. آن مرد توبه کرد و بعد جزو متّقیان گردید. این حاج شیخ هادی صاحب تحریر العقلاء است و غیر از حاج شیخ هادی تهرانی است که در نجف ساکن بوده است.

* * *

و فرمودند: آقای ضیاء بیگدلی نقل کرد که مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی همراه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به مجلس وارد شدند، حاج شیخ مرتضی

میان مجلس نشست، برخی خواستند ایشان را کنار دیوار و در ردیف علما بنشانند، آقای حاج شیخ فرمودند: بگذارید ایشان این خلق خوب را داشته باشد.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای حاج سید ابوالفضل زنجانی فرمودند که صاحب خانه مرحوم آقای حاج شیخ محمّدحسین اصفهانی به ایشان اظهار کرده بود: خانه را تخلیه کن. و ایشان تصمیم داشت با زن و بچه به کوفه برود، من مطّلع شدم و اجاره خانه را تا یک سال متعهّد شدم پرداخت کنم و پرداخت کردم.

مرحوم آقای بروجردی وقتی به نجف مشرّف شدند، وجهی به حاج شیخ علی محمد بروجردی دادند تا آن را به آقای شیخ محمّدحسین برساند و فرمودند: به ایشان نگو کی داده است، بگو از مسافری است. او وجه را به ایشان داد و گفت: از مسافری است، فرمود: می دانم مسافر کی است.

آقای حاج سید ابوالفضل مرد بافضیلتی بود، رساله ای درباره حیله های ربوی دارد و آن را اشکال کرده و گفته است: با حکمت هایی که نسبت به تحریم ربا آمده، حیله ها نمی سازد مگر ضرورت و اضطرار در کار باشد و جمله «نعم الفرار من الحرام إلی الحلال» هم دلالت بر همین معنا می کند، زیرا فرار در جایی است که اضطرار و ضرورت انسان را می خواهد وادار به ارتکاب حرام کند، آن وقت فرار از آن به حلال خوب است.

ایشان بحث تفسیر داشت و من باعث آن شده بودم، تا نیمه های آن رسید و حدود دو هزار موضوع از قرآن استخراج کرده بود که متأسفانه مفقود شد و ایشان مقاله ای درباره خاتمیت دارد که آقای خامنه ای از آن در یک سخنرانی نام بردند.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج سید محمّدسعید فرزند سید ناصر حسین (که از مراجع بود) فرزند میرحامد حسین صاحب عقبات منزل پدرم رفت و آمد داشت، شبی در روضه منزل پدرم شرکت کرد و آن شب مرحوم آقای حجّت تشریف داشتند، طلبه ای با آقای حجّت قرار داشت که در آن شب به دست آقای حجّت عمامه گذاری کند، آقای حجّت به آقای حاج سید محمّدسعید واگذار کردند و آن طلبه عمامه گذاشت.

مرحوم آقای حاج سید محمّدسعید قضیه ای راجع به عزاداری امام حسین علیه السلام از هندوستان بیان کرد، فرمود: هندوها و بودایی ها به امام حسین علیه السلام ایمان زیادی دارند، یکی از آن ها اولادش نمی شد نذر عزاداری کرد و اولادش شد، کار او این بود که پول می داد و از مردم در ورود و خروج احترام می کرد، و مهمان ها شیعیان بودند. بچّه این آقا به چهارده سالگی رسید و از دنیا رفت، خیلی ناراحت شد، خانم او به او گفت: ناراحت نباش تو بچّه را از امام حسین علیه السلام گرفتی، حالا هم متوسّل به آن حضرت بشو، او بچه را زنده می کند. مجلس برپا کردند و عزاداری کردند بچه زنده شد.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج شیخ عبداللَّه مجتهد سرابی فرمود: شب نیمه شعبان معمولاً در مسجد احیا می گرفتم و جمعیت زیادی هم حضور پیدا می کردند، در یکی از سال ها به منبر که رفتم دیدم حال ندارم (من نمی دانم مقصودش حال معنوی بود یا حال مزاجی)، به هر صورت از منبر پایین آمدم و راهی منزل شدم، مردم هم متفرّق شدند، خادم مسجد هم همراه من راه افتاد، گفتم: منزل نزدیک است شما بروید. خادم حاضرنشد برگردد، چند دقیقه ای گذشت که سقف مسجد پایین ریخت و اگر ما در مسجد بودیم زیر آوار می رفتیم، این قضیه را هم آقای حاج میرزا عبداللَّه مجتهدی تبریزی تأیید کرد.

و فرمودند: مرحوم آقای حاج سید مهدی روحانی فرمود: درِ کمدی قفل بود و کلید آن در اختیار نبود، اسم مادرم حضرت زهراعلیها السلام را بر زبان جاری کردم، در بسته باز شد. و نیز فرمود: قرار بود مهمان منزل ما بیاید، خانمم گفت: من در منزل نیستم و بیرون می روم، شما زودتر برگردید تا وقتی مهمان ها آمدند پشت در نمانند. من به منزل آقای اردبیلی رفتم و فراموش کردم که باید زودتر برگردم، خانم در منزل می آید می بیند من نیستم و در منزل هم بسته است، اسم حضرت زهراعلیها السلام را می آورد، در بسته باز می شود.

و همچنین آقای سید ابراهیم زنجانی گفت: قفلی باز نمی شد و مدّتی معطّل ماندم تا بالاخره اسم حضرت زهراعلیها السلام را آوردم و در باز شد.

و نیز نقل شده: مرحوم لاری در نجف به حجره خودش رفته و در حجره بسته بود و کلید را همراه نیاورده بود و هرچه می کند در را باز کند، در باز نمی شود، به منزل برمی گردد تا کلید را بردارد و بیاورد و در را باز کند، در بین راه با مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری برخورد می کند و از او می پرسد: کجا می روید؟ جریان را بازگو می کند، آقا سید مرتضی کشمیری می فرماید: برویم من در را باز می کنم. وقتی به در حجره می رسد، می فرماید معروف است که اسم مادر حضرت موسی - علی نبینا و اله و علیه السلام - را کسی به زبان بیاورد در بسته به روی او باز می شود و مادر من از مادر حضرت موسی کمتر نیست و اسم مادرش حضرت زهراعلیها السلام را به زبان می آورد و ناگهان در بسته باز می شود.

* * *

و فرمودند: پدرم از مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل کردند: در چهارسو یزد اسبی رم می کند و مردم از ترس و وحشت متفرّق می شوند، آن گاه طاق چهارسو فرو می ریزد و کسی طوری نمی شود.

و فرمودند: این قصّه را مرحوم آقا جمال گلپایگانی در تشییع جنازه مرحوم آقا شیخ محمّدحسین اصفهانی برای جمعی بیان فرموده و من از فرزندش آقا سید علی پرسیدم، ایشان هم از قصّه اطّلاع داشت. قصّه از این قرار است که شب وفات مرحوم آقا شیخ محمّدحسین اصفهانی، مرحوم آقا ضیاء بعد از نمازشب نزد آقا جمال می آید و از ایشان می خواهد بلند شو برویم منزل آقا شیخ محمّدحسین. مرحوم آقا جمال حاضر نمی شود با او برود ولی به فرزندش آقا سید محمّد (به نقل آقا سید علی) می گوید: برو منزل آقا شیخ محمّدحسین اصفهانی، ببین چه خبر است؟! آقا سید محمّد صبح زود به منزل آقا شیخ محمّدحسین می رود می بیند خبری نیست، طولی نمی کشد که خبر وفات ایشان پخش می شود، گویا همان وقت در عالم خواب از دنیا رفته بوده و اهل و عیالش متوجّه نشده بودند تا روز بالا آمد، آن گاه متوجّه رحلت او شدند.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری گذشته از عبادات و ریاضات، مرد متتبّعی بود به طوری که مرحوم حاجی نوری به قول او در بود و نبود روایت اعتماد می کرده است و همچنین مرحوم حاج آقا حسین قمی او را به عنوان ضرب المثل تقوا و فضیلت یاد می کرده است. مرحوم آقای حاج سید صدر الدین جزایری که با بیت مرحوم کشمیری ارتباط نزدیک داشت، نقل فرمود: آقا سید مرتضی کشمیری فرموده بود: من به حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و از آن حضرت خواستم که محلّ دفن من در نجف



باشد، ولی قبول نشد و سرانجام مریض شدند و ایشان را به بغداد بردند و در آن جا از دنیا رفت، وقتی جنازه به کربلا رسید، همان جا ایشان را دفن کردند.

آقای سید مجتبی شبیری از آقا سید حسین نوه مرحوم سید مرتضی کشمیری نقل کرد: در هندوستان در سیادت آقا سید مرتضی کشمیری تردید کردند، ایشان به مشهد رفتند و متوسّل به حضرت رضاعلیه السلام شدند که شما شجره نامه مرا تأیید کنید و گرنه من عمامه را برمی دارم، شجره نامه را زیر بالش می گذارد و می خوابد. صبح که بلند می شود می بیند مهر آقا حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام در آن منقّش شده است. آقا سید حسین فرمودند: من آن شجره نامه و مهر آقا را زیارت کردم.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقا شیخ محمّدرضا آل یس از مراجع تقلید عرب بودند و پول قابل توجّهی پیش ایشان آمد، برای مصرف آن در نظر گرفتند به آقای خویی بدهند، چون شاگردان خوبی داشتند و از طرفی هم آقای خویی تأیید شوند. پول را نزد آقای خویی فرستاد، آقای خویی آن را به نام آقا شیخ محمّدرضا آل یس تقسیم کردند.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقا سید علی خلخالی گفتند: مدّتی آقای خویی با مرحوم آقای قاضی تماس نزدیک داشت و به ریاضات می پرداخت، من دیدم ایشان به کار فقه بهتر می خورد و با این کیفیت از کار باز می ماند، در خفا به پدرش مطلب را گزارش کردم و به ایشان گفتم: ایشان را به جز فقه و اصول از کارهای دیگر منع فرمایید، پدر ایشان آقای خویی را منع فرمودند، ایشان هم شبهه کرد و به طور کامل به فقه و اصول پرداخت.

در زمانی که آقای خویی به ریاضت مشغول بودند، از غیر واحد شنیدم که فرموده

بودند: من دو چیز مشاهده کردم: 1 - همه سوانح که در آینده پیش می آید جز مرگم را دیدم. 2 - صدای تسبیح موجودات، حتّی تسبیح گربه و تسبیح پرش گربه به گوشم می رسید.

* * *

و فرمودند: آقای خلیلی بی واسطه یا باواسطه شخص موثّقی از آقا سید ابوالحسن مرتضوی نقل کرد که آقای طالقانی اصرار داشت من را با خود پای صحبت شریعت سنگلجی ببرد، من امتناع می کردم تا بالاخره یک جلسه رفتم، در آن جلسه دیدم به مرحوم مجلسی اهانت می کند، در میان حرف او بلند شدم و از او انتقاد کردم. این خبر به پدرم آقا سید کاظم رسید، ایشان به من گفت: چون در میان صحبت او انتقاد کردی، من تو را مؤاخذه نمی کنم که چرا پای صحبت او رفتی.

به هرصورت من پیش خود، خطاب به مرحوم مجلسی کردم: چرا شما هر روایتی را در بحار آوردید تا مثل شریعت سنگلجی به شما اهانت کند. خواب دیدم به اصفهان رفتم، در بارگاه مرحوم مجلسی، امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده، من خواستم وارد شوم ایشان مخالفت کردند و فرمودند: تو به ایشان اعتراض کردی. بعد دیدم امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمدند پیش پدرشان، من متوسّل به آنان شدم تا واسطه شوند امیر مؤمنان علیه السلام من را راه بدهد، بالاخره با وساطت آنان توانستم وارد بارگاه مرحوم مجلسی شوم.

* * *

و فرمودند: پدرم به جهتی از جهات، از مرحوم آیت اللَّه حجّت ناراحت بود، حتی در نماز شب خویش که به ایشان دعا می کرد، ادامه نداد و گفت: تا شاهدی اقامه نشود دعا نمی کنم. شخصی مرحوم آقای حجّت را در خواب دید، به او فرموده بود: این پیرمرد هم ما را فراموش کرده است، کسی که خواب دیده بود مردّد بود که این

پیرمرد، مقصود آقای بروجردی است یا آقای حاج سید احمد زنجانی است؟! وقتی این خواب در محضر ایشان گفته می شود، ایشان می فرماید: منظور ایشان من هستم. و از آن پس به دعا در حقّ ایشان ادامه می دهد.

* * *

و فرمودند: آقای حاج شیخ حسن کربلایی با مرحوم نایینی هم بحث بودند و رسائل شیخ را هر کدام برای هم سه بار تقریر کردند و جمعاً شش بار تقریر رسائل او را دیده اند، برخی حاج شیخ حسن کربلایی را بر مرحوم آقای نایینی ترجیح می دادند.

* * *

از چند نفر نقل کردند: مرحوم آقای حاج شیخ دقیق تر بودند و مرحوم نایینی روشن تر و یا احاطه بیشتری داشتند. و از فرمایش آقای اراکی هم استفاده می شد: مرحوم آقای حاج شیخ روی مبانی استاد زیاد فکر می کردند و مرحوم آقای نایینی مطالب استاد را خوب حفظ داشتند.

* * *

و فرمودند: مرحوم آخوند ملاّ علی همدانی فرمود: مرحوم حاج شیخ حسین نجف به مکّه رفت و برگشت، موقع برگشتن مرحوم سید مهدی بحرالعلوم سه بار به او فرمود: هنیئاً لک! بعد فرمود: اوّلی برای زیارت خانه خدا جلّ و علا. دومی برای زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله. سومی برای دیدار حضرت مهدی - ارواحنا فداه -. یادت هست غذا می خوردی، عربی نزد تو آمد و گفت: اجازه می دهی با تو هم غذا شوم. آن مرد عرب حضرت مهدی - ارواحنا فداه - بود.

مرحوم آقای آخوند ملاّعلی نقل کرد: در کتابی که شیخ محمّد طه در شرح حال شیخ حسین نجف نوشته است، آمده: مرحوم آقای سید مهدی بحرالعلوم دامادی

(شوهر خواهری) داشت که در قزوین زندگی می کرد، دو نفر خواب دیدند که ایشان از دنیا رفته و او را در محلی از نجف اشرف دفن کردند. مرحوم سید فرمود: آن محل را کندند، دیدند جنازه سید احمد قزوینی داماد ایشان در آن جا دفن شده و هنوز از قزوین خبری نرسیده بود که ایشان فوت شده است و در همان جا او را دفن کردند و با این ترتیب معلوم شد که ملک نقال او را به نجف آورده است، این قضیه را مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات خود قرن دوازدهم با مختصر تفاوتی از همان کتاب نقل کرده است و مرحوم آخوند ملاّ علی همدانی نسخه کتاب را در اختیار داشت و در طبقات آمده که مرحوم سید ختم هم گذاشت و بعد از چند روز خبر فوت آن مرحوم رسید.

* * *

و فرمودند: شخصی نزد پدرم آمد که به کسی بگویند چند سال نماز و روزه انجام دهد، پدرم به اطمینان آن که پول حاضر است با کسی قرار کرد و لی آن شخص متقاضی در دادن پول تأخیر نمود، پدرم به او پیغام داد پول را بیاورید. نیاورد، بالاخره معلوم شد او قصد دادن پول را ندارد، پدرم نامه ای به او نوشت که پول را می آوری و اگر نیاوری، من به تکلیف خودم عمل خواهم کرد. آن شخص متقاضی پول را آورد تحویل داد، از پدرم سؤال شد: مقصود از تکلیف که فرمودید به آن عمل خواهید کرد چه بود؟ فرمود: سکوت.

* * *

و فرمودند: مرحوم پدرم و مرحوم آقای خمینی نزد مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رفتند و از او مطالبه تعلیم علم کیمیا کرده بودند، ایشان به آقایان گفته بودند: علم دارید که می توانید در فرض یادگرفتن آن، از استفاده آن خودداری

کنید. آقایان اطمینان نداده بودند، ایشان فرموده بود: در این صورت صلاح شما در یاد گرفتن آن نیست، پس به جای آن بهتر است (برای گشایش امر و زیاد شدن روزی) بعد از نماز سه بار سوره توحید و سه بار صلوات و سه بار این آیات خوانده شود: «وَمَنْ یتَّقِ اللَّهَ یجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَیرْزُقْهُ مِنْ حَیثُ لا یحْتَسِبُ، وَمَنْ یتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَی ءٍ قَدْراً».

* * *

فرمودند: مرحوم پدرم فرمود که نزد مرحوم آقای حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رفته بودم، دیدم کسی آمد برای مریضی آب دعا می خواست، ایشان قطراتی از آب دعا به واسطه دادند و فرمودند: تو بخور، او خوب می شود. شرط خوب شدن آن نیست که خود مریض آن را بخورد.

* * *

و فرمودند: حاج آقا جواد گلپایگانی نقل کردند که مرحوم آقای خویی فرمودند: ما در نجف اشرف در خانه 20 الی 30 متری زندگی می کردیم، خانمم روضه می گرفت و مزاحم مطالعه من بود، من به ایشان گفتم: روضه خوانی در منزل مزاحم مطالعه من است، روضه ترک شد ولی چشمم مبتلا به دردی شد که هرچه مراجعه کردم، خوب نشد و دکترها از معالجه آن مأیوس شدند. متوسّل شدیم، در عالم خواب به من گفته شد: بنا بود شما کور شوید، ولی حالا که متوسّل شدید با تربت استشفا کنید. با تربت استشفا کردم چشمم خوب شد.

* * *

و فرمودند: از حاج میرزا احمد کفاتی شنیدم که مرحوم آخوند فرمود: مرحوم حاج سید علی شوشتری استخاره با تسبیح را که طاق علامت خوب و جفت علامت بد است، به امام عصر - ارواحنا فداه - نسبت می داد و من از مرحوم آقای کفاتی

استخاره به این کیفیت را استجازه کردم، ایشان به من اجازه دادند.

منِ نویسنده هم این استجازه را از آقای حاج آقا موسی کردم، ایشان هم به من اجازه دادند و فرمودند: من روایات باب استخاره با قرآن را ملاحظه کردم، ولی دیدم یا از نظر سند یا از نظر دلالت ضعف دارد و لیکن روایت مرسله ای توسط آقای آخوند ملاعلی همدانی از مرحوم آقا احمد قمی که از علمای بزرگ تهران و پدر حاج شیخ محمّدتقی قمی (مؤسس دارالتقریب) بودند، نقل شده که فرمود: در درس خارج ایشان شرکت می کردم، ایشان در مورد استخاره فرمود: این دعا را بخوانید: «الهی بحقّ فاطمه وأبیها وبعلها وبنیها والسرّ المستودع فیها اسئلک أن تصلّی علی محمّد وآل محمّد اللّهمّ صل علی محمّد و آل محمد» سپس قرآن را باز کنید و به اوّل صفحه نگاه کنید، کأنّه وحی مُنزَل است و جلالت قدر و منزلت آقای احمد قمی مانع شد من از مدرک آن سؤال کنم.

* * *

مرحوم پدرم (آیه اللَّه اقای حاج سید احمد زنجانی) از مرحوم حاج سید محمّد زنجانی نقل کردند: مرحوم آقا سید اسماعیل صدر با جمعی از اصحاب عبور می کردند، شخصی رسید و از همراهان وی پرسید: این آقا سید محمّدکاظم یزدی است؟ آقای صدر خودشان به آن شخص جواب دادند: من یکی از دعاگویان آقای یزدی هستم.

در صورتی که مرحوم نایینی و آقا شیخ حسن کربلایی که هر دو از اعلام بودند، مرحوم آقای صدر را به عنوان مرجع پس از میرزای شیرازی معرفی کردند و از مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری نیز نقل شده که آقای صدر گاهی عبا سر می کشید و ناشناس پای درس آخوند می آمد، تا فضلای بحث را بشناسد و به آنان کمک مالی نماید. این ها نمونه ای از ملکات فاضله آن مرحوم بوده است.

و ایشان از مرحوم آقای احمدی میانجی و ایشان از مرحوم آقا میرزا لطفعلی یا لطف اللّٰه شاگرد مرحوم حاج آقا رضا همدانی نقل کردند: در آخر کار نسیان عارض آقای همدانی شد، رساله های خود را دستور داد جمع کردند و اگر کسی در خانه ایشان برای استفتا می آمد، او را رد می کرد و می گفت: آن شخصی را که می خواهید این جا نیست.

ایشان از شاگردان میرزای شیرازی بوده و مرحوم میرزا در امر معیشت نسبت به افاضل عنایت خاصّی داشتند، ولی مرحوم آقای همدانی مثل این که نمی خواسته از این راه معیشت خود را بگذراند، لذا سخت زندگی می کرد و حتی نسخه های اصلی کتاب خودش را به مرحوم آقاسید محمّدباقر حجّت در نجف فروخته بود و از این راه معیشت خود را گذرانده بود.

* * *

و فرمودند: اخوان مرعشی نقل می کردند که مرحوم میرزای بزرگ برای حکم به اوّل ماه از شیعیان استفسار کرد که آیا ماه را کسی دیده؟ از شیعیان کسی ماه را ندیده بود، مرحوم میرزا از اهل سنّت استفسار کرد، یک نفر از آنان آمد و شهادت داد، مرحوم میرزا حکم به اوّل ماه کرد. به او گفتند: چگونه مستند حکم را شهادت عامّه قرار دادید؟ فرمود: وقتی از پله ها بالا می رفتم، خودم ماه را دیدم و خواستم از آنان دلجویی کرده باشم.

* * *

و فرمودند: مشهور است که مرحوم میرزای بزرگ فرموده: به برخی پول می دهم دستم را بگیرند و به برخی دیگر پول می دهم که پایم را نگیرند.

* * *

و فرمودند: آقای شیخ آقا بزرگ می نویسد: مرحوم شریعت اصفهانی فرمود: من نیاز به کتابی داشتم که آقا شیخ محمّدحسین کاظمی آن را داشت و عصری نزدیک قبر شیخ خضر شلاّل رسیدم و سوره یس و فاتحه ای خواندم و بعد برگشتم در منزل آقای کاظمی را زدم کسی در را باز نکرد، دوباره در زدم دیدم ایشان آمد در را باز کرد و همان کتابی را که من می خواستم از او بگیرم، آورده و عذرخواهی می کند که نتوانست در بار اوّل در را باز کند به جهت آن که مشغول جستجوی کتاب بوده است. گفتم: من که هنوز به شما نگفته بودم که به دنبال چه آمدم، شما از کجا دانستید؟! فرمود: خواب بودم شیخ خضر شلاّل به خوابم آمد و فرمود: فلانی حالا می آید و از شما فلان کتاب را می خواهد. من وقتی در را زدید رفتم کتاب برداشتم و آوردم.

آیت اللَّه شبیری فرمودند: من این قضیه را از برخی از افراد دیگر هم شنیده ام. و شیخ خضر شلاّل از معاصرین صاحب جواهر بوده است.

* * *

و فرمودند: مرحوم ملاّ آقا دربندی صاحب کتاب اسرار الشهاده، خودرا ازمرحوم شیخ انصاری اعلم می دانسته، در نجف اشرف به شیخ برمی خورد و قسم می خورد که من از شما اعلم هستم. شیخ می فرماید: قسم را منکر آن باید بخورد، نه شما.

* * *

## قسمت چهارم

و فرمودند: پدرم از مرحوم آقای بروجردی نقل کردند: از تهران برای علمای نجف نوشتند که مظفر الدین شاه مکرّر قرض می گیرد و به اروپا امتیاز می دهد و به آنجا سفر می کند و فقر و تنگدستی در جامعه بیشتر می شود، باید علما اختیارات او را محدود کنند. با این خواسته همه علما حتی سید کاظم یزدی موافقت کردند، ولی چندی بعد نامه ای از مرحوم حاج شیخ فضل اللّه نوری آمد که قرار است مجلسی

برقرار شود و مقرّرات آن را من خوانده ام با مقررات اسلام تطبیق می کند، مناسب است علما آن را تأیید کنند. علمای نجف ازجمله مرحوم آخوند ایشان را تأیید کردند، آخوند فرمود: شیخ فضل اللّه مجتهد و شایسته است گفتار او برای ما کافی است، ولی مرحوم سید محمّدکاظم یزدی فرمود: من باید آن قانون را مطالعه کنم. اختلاف بین علما از همین جای کوچک شروع شد، بعد از دربار برای آقای سید کاظم یزدی اخباری می رسید که موضوع را تشدید می کرد و همین طور از طرف دیگر برای علمای دیگر مطالبی می رسید که بالاخره منجر به اختلاف شدید بین آقایان گردید.

* * *

و فرمودند: آقایان قم موقع ورود مرحوم آقای حاج شیخ از خود گذشتگی نشان دادند و مرحوم حاج شیخ را برای ماندن در قم و تشکیل حوزه تشویق کردند و حتّی مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم کبیر قمی خودش به درس ایشان حاضر شد، مرحوم حاج شیخ از ایشان تقاضا کردند که چنین کاری را ادامه ندهند. مرحوم حاج شیخ هم از کسانی که می آمدند از اهل قم و اطراف آن و می خواستند وجوهاتی بدهند، آنان را به آقایان قم ارجاع می دادند.

فرمودند: مرحوم آقای شیخ ابوالقاسم کبیر قمی فرموده بودند: من از نجف که آمدم کفایه را خوانده بودم، ولی بعد از ورود مرحوم آقای حاج شیخ و تشکیل حوزه، چند نفری هم به درس ما آمدند و من کفایه را تدریس کردم، آن وقت دیدم می توانم استاد کفایه باشم و آن را خوب بفهمم.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج آقا رضا زنجانی فرمود: مرحوم حاج شیخ از دو نفر از بستگان خود ناراحت بود، یکی از آن ها را حاج شیخ می فرمود: این مرد کاه و کوه

پیش او یکی است، و کلّه او باد دارد، نه درس درستی می خواند که من به عنوان خوب درس خواندن به او کمک کنم و نه پیش ما می آید که کارهای ما را انجام دهد که به خاطر کار به او برسیم و نه اهل بیت خود را در این جا رها می کند و برود تا من متکفّل خرج آن ها بشوم و وضع به همین منوال می گذرد و از آن که این مرد به هیچ وجه حاضر نیست با ما کنار بیاید سخت نگرانم. دیگری سید بی تقوایی است که من از او ناراحتم. مرحوم حاج آقا رضا زنجانی فرمود: من نزد آن اوّلی رفتم و با مقدّماتی طولانی او را حاضر کردم تا نزد حاج شیخ بیاید و کمک دهد، او قبول کرد. نزد حاج شیخ آمد و ایشان با شدّت فرمود: من شما را برای این کار نفرستاده بودم. من ناراحت شدم، گفتم: امیدوارم دیدار آخرم با شما نباشد و راه افتادم، حاج شیخ عقب من راه افتاد و عذرخواهی کرد و من آن فرد را آوردم پیش حاج شیخ و با هم صمیمی شدند و مشکل حاج شیخ از این ناحیه برطرف گردید.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای حاج میرزا عبداللَّه مجتهدی فرمود: در تبریز آقا میرزا یوسف آقای طباطبایی عالم بزرگ شهر بود، فرزند او خوب نبود، همان کسی بود که دروازه شهر را به روی روس ها باز کرد و پول تقلّبی درست می کرد. مرحوم آقا شیخ احمد که از اجداد آقای مجتهدی بود، از طرف صاحب ریاض (در حالی که سنّی هم نداشته ولی از شاگردان مبرز صاحب ریاض بوده) به دعوت مردم به تبریز می آید، روزی در حضور آقا میرزا یوسف آقای طباطبایی بوده است که از ایشان مسئله ای را سؤال می کنند، آقا جواب می دهد.

آقا شیخ احمد می بیند که جواب اشتباه است، رو می کند به سؤال کننده و می گوید: متوجّه جواب آقا شدید و خودش جواب آقا را با اصلاح بازگو می کند.

پسر آقا متوجّه می شود، به آقا شیخ احمد اعتراض می کند: تو به آقا اشکال می کنی؟ آقا متوجّه می شود به پسرش می گوید: ایشان متوجّه مسئله شده و نفهمی مرا تصحیح می کند چرا اعتراض می کنی؟ و چنین گذشتی می کند و این کار سبب اشتهار آقا شیخ احمد می شود.

* * *

و فرمودند: از مرحوم آقا سید محمّدعلی سبط الشیخ و آقا شیخ احمد سبط الشیخ شنیدم که شیخ انصاری چند روز درس خود را تعطیل کرد و درس نمی گفت، دو نفر از شاگردان شیخ نزد شیخ از احترام خاصّی برخوردار بودند، یکی از آن ها میرزای بزرگ شیرازی و دومی مرحوم آقای سید علی شوشتری مربّی اخلاقی شیخ بوده است. برخی از شاگردان شیخ از میرزای شیرازی خواستند نزد شیخ برود و از علّت تعطیل درس سؤال نماید.

مرحوم میرزای شیرازی نزد شیخ رفت و از علّت تعطیلی درس پرسش کرد، شیخ فرمود: شخصی در نوشته ای اشکالاتی به مطالب من کرده است، من آن ها را مطالعه کردم دیدم اشکالات ایشان وارد نیست. بعد خودم منتقل شدم، مبادا ما نسبت به بزرگان از اصحاب که اشکال می کنیم همین طور باشیم، آن ها مظلوم واقع شوند و در بین ما هم نیستند تا از خودشان دفاع کنند.

مرحوم میرزای شیرازی به ایشان عرض می کند: قصّه شما با این آقا فرق می کند، این آقا در منزل نشسته و اشکالی نوشته و آورده پیش شما، ولی شما در مجلس درس که اشکالتان را مطرح می کنید عدّه ای از مجتهدان (نام آنان را برد) هستند و از گذشتگان دفاع می کنند و کسی مظلوم واقع نمی شود. مرحوم شیخ می فرماید: درست است! فرق هست و بعد به درس می روند.

* * *

و فرمودند: به مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی گفته شد: شما خدمت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - رسیدید؟ گفتند: هنوز خیر، ولی در مسجد کوفه بودم که خبردار شدم که آقا سید علی شوشتری در مسجد سهله خدمت آن حضرت است، به شتاب به مسجد سهله آمدم و نرسیده به حجره آقا سید علی دستور توقف داد و اجازه ورود به من نداد و صدای همهمه را شنیدم ولی مرحوم آقا سید علی شوشتری وعده هایی داد.

* * *

و فرمودند: آقای واعظی ابهری از مرحوم آقای علاّمه مدّاح تهرانی نقل کرد: به مشهد رفتیم و با یکی از رفقا قرار گذاشتیم که به دیدار یکی از مشایخ صوفیه برویم، من به حرم رفتم و به حضرت عرض کردم: آقا اگر این کار صحیح نیست ما را راهنمایی بفرمایید. به حسینیه تهرانی ها برای عزاداری رفتم، در آن جا کسی به من گفت: خواب دیدم که در عالم خواب دیوی به گردن شما و یکی از رفقایتان طناب انداخته و می خواهد شما را ببرد، آقای حاج سلطان الواعظین جلوی این کار را گرفت. من به او گفتم: آن رفیق مرا شناختی؟ گفت: اگر ببینم می شناسم. گفتم: یک نگاهی به دور بینداز ببین او را می شناسی، نگاهی کرد و او را نشان داد، دیدم درست است.

* * *

و فرمودند: شخصی در مشگین یکی از دهات های زنجان بود به نام ملاّ اللَّه یار، حرف هایی می زد که مردم می گفتند او خل است، مرحوم پدرم از نظام العلماء نقل کرد که ملاّ اللّه یار به من رسید، گفت: این پرنده ها که دارند می روند همه جبرییل هستند، من به او گفتم: جبرییل یکی بود. گفت: او جناب جبرییل است، گفت: این پرنده ها می روند اردبیل، آقای حاج میرزا محسن اردبیلی فوت شده است

و می خواهند تشییع کنند، بعد اطّلاع رسید که آقای حاج میرزا محسن اردبیلی به رحمت خدا رفته است.

* * *

و فرمودند: آقای حاج سید جواد اخوی حاج آقا رضا زنجانی گفت: در خانه ما ساس زیاد است، آقا سید قاسم میرآبادی آمد و گفت: من با اجازه آقا سید محمّد ولدآبادی می گویم: ساس ها بروید. ساس ها به صف شدند و رفتند.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج آقا ضیاء آملی پسر مرحوم آیت اللَّه حاج شیخ محمّد تقی آملی گفت: به حلّه سفرکردیم و سر قبر مرحوم محقّق حلّی رفتیم، شب موقع خواب همه از ساس یا کک ناراحت بودیم و نمی دانستیم چه کنیم، من رفتم سر قبر محقّق حلّی گفتم: آقا ما مهمان شما هستیم مهمان داری کنید. برگشتم همگی در آن شب راحت خوابیدیم و ساس یا کک هابه من و همه همراهان کاری نداشتند. حاج آقا ضیاء گفت: این مطلب را برای علمای عامّه که در دارالتقریب مصر همکاری داشتند، از جمله شیخ محمّد المدنی گفتم، آن ها تلقّی به قبول کردند.

علما در آن موقع مختصر نافع محقّق را ملاحظه می کردند، رسید به جایی که محقّق از بچه حیوان به «طفل» تعبیر کرده، برخی از علمای عامّه پوزخند زدند، ولی محمّد المدنی گفت: لغت را ببینیم دیدیم در لغت به بچّه حیوان «طفل» اطلاق شده است و این باعث حیرت شد که چقدر محقّق مواظب ادبیات بوده است.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای فاضل گفت: به مرحوم آقای بروجردی گفتم: شما می توانید مثل شرایع را بنویسید. ایشان فرمود: یک صفحه آن را هم نمی توانم.

و فرمودند: آخوند ملّا علی قارپوزآبادی از علمای بزرگ بودند و در اوائل محرم سال 1290 ه.ق فوت کردند. حاج میرزا ابوالمکارم از علمای محل در موقع فوت ایشان با کشتی از مکّه برمی گشته، وی اظهار داشته: همان موقع که در کشتی بودیم، دیدیم خبر فوت آخوند ملّا علی قارپوزآبادی در کشتی منتشر شد و همه در تعجّب شدیم که وسیله ای در کار نیست تا خبر موت ایشان را برساند، به هرصورت آقایانی که در کشتی بودند تاریخ خبر را یادداشت کردند، بعد دیدند درست همان موقع بوده است.

آیت اللَّه حاج آقا موسی شبیری فرمودند: حدود 66 سال بعد از فوت او، جنازه ایشان را به جای دیگر منتقل کردند، وقتی جنازه را از قبر بیرون آوردند جنازه تازه بود. ایشان از شاگردان صاحب جواهر بودند.

* * *

و فرمودند: از مرحوم حاج سید جواد زنجانی اخوی حاج آقا رضا و حاج آقا ابوالفضل زنجانی که مردی متدین و باایمان بود، نقل فرمودند: آقای حاج سید کاظم عصار فرمود: آقای حاج شیخ محمّد تقی نجفی اصفهانی اخوی آقای حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی یعنی پدر حاج آقا رضا اصفهانی صاحب وقایه، در اصفهان نفوذ داشت و خودش رتق و فتق امور می نمود و این امر برای حاکمان خوشایند نبود، وی را به تهران احضارکردند و ایشان درتهران مدّتی مشغول درس و بحث شد و برای این که در تهران نفوذ پیدا نکند، اشکالات و شبهات در درس ایشان مطرح می کردند تا موقعیت زیادی پیدا نکند.

تا یک روز آقای نجفی ناراحت شد و به لهجه اصفهانی فرمود: تِقی را دست کم گرفتید و برای این که این توطئه را خنثی کند، گفت: فردا کتب اربعه را همراه بیاورید،

من همه روایات را با اسناد آن از بر می خوانم. آقای عصار فرمود: من کافی را می بردم و از هر جای کتب اربعه سؤال شد، با سند آن را از بر خواند. و بعد فرمود: فکر نکنید من آن ها را حفظ کردم، بلکه حافظه ای نداشتم و به این منظور متوسّل به حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام شدم و گفتم: آقا! عنایتی بفرمایید. یک باره دیدم کتب اربعه را در حفظ دارم. این جریان باعث شد که مردم به عنوان تبرّک، دست ها و سر و صورت او را بوسیدند و موقعیت او در تهران بالا گرفت.

* * *

مؤلّف گوید: در سال 1367 ه.ش که برای معالجه به لندن رفته بودم، در آن جا شنیدم که دختر یکی از صاحب کارخانه های لندن مسلمان شده است. پدرش به او گفته بود که اگر از اسلام دست برنداری، تو را از ارث محروم می کنم. دختر پاسخ داده: اهمّیت ندارد و از ثروت پدر چشم پوشیده و از اسلام دست برنداشته است.

* * *

و فرمودند: یکی از علمای تهران ناراحتی چشم پیدا کرد، بعد از مراجعه به اطبّا و معالجات مأیوس شد، شخصی که به وضع خصوصیات کارها آشنایی نداشته، در خواب خدمت امام حسین علیه السلام می رسد. آن حضرت می فرماید: ما به خاطر مداومت آن شخص به زیارت عاشورا، چشم او را شفا دادیم. آن شخص چشمش خوب می شود و به پزشکان مربوط مراجعه می کند، آنان هم از شفای چشم او تعجّب می کنند. خود آن شخص می گوید: من مداومت زیارت عاشورا را به کسی نگفته بودم و کسی از آن خبر نداشت.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج آقا زنجانی گفت خانه ای در اختیار من بود صاحب خانه آن را فروخت من نگران نقل و انتقال بودم نزد آقا سید محمّد جزایری برای

استخاره رفته ایشان با تسبیح استخاره کرد و گفت خریدار پایش به آن ملک نمی رسد و همین طور هم شد. خریدار بعد از خرید، عمرش وفا نکرد که در آن ملک برود.

مرحوم حاج آقا رضا از زمره کسانی بود که به این زودی ها به چیزی اطمینان پیدا نمی کرد.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج سید فخر الدین جزایری نقل کردند که تعزیه به پا می شد و کسی را نعش می کردند و تیرهای چوبی به او وارد می ساختند و شخصی شیری را می آورد و آن شیر چوبه های تیر را از آن نعش می کشید، البته کسی به این زودی حاضر نمی شد نعش شود و احیاناً تا مبلغ یکصد تومان در آن زمان می دادند تا نعش شود.

در یک جلسه کسی نعش شد و مرحوم سیدصادق طباطبایی پدر حاج سیدمحمّد طباطبایی در آن جلسه شرکت داشت. شیر آوردند، شیر سرپیچی کرد و از دست شیربان خارج شد و مردم همه فرار کردند. مرحوم حاج سیدصادق سمین (چاق) بود و نمی توانست فرار کند، به شیر گفت: آرام باش! شیر آرام شد.

قبر مرحوم سید صادق و سید محمّد در نبش جادّه قم از میدان شهر ری است.

* * *

قسمت پنجم

و فرمودند: مرحوم حاج شیخ محمّد و حاج شیخ هادی نجم آبادی دارای کمالات معنوی و علمی بودند. مرحوم حاج شیخ محمّد به مکّه معظّمه می رود و مرحوم حاج شیخ هادی را جای خودش به امامت می گمارد و رفت و آمد او یک سال طول می کشد. مریدهای حاج شیخ هادی مایل بودند که حاج شیخ هادی اقامه جماعت را ادامه دهد و از او خواستند که ادامه دهد، و پیش خود می گفتند که برای حاج شیخ

محمّد جا پیدا می شود. وقتی به منزل حاج شیخ محمّد می روند، می بینند قبل از آن ها، حاج شیخ هادی به منزل حاج شیخ محمّد رفته و پشت میز چایی برای پذیرایی نشسته و اعتنایی به حرف مریدها نکرده است. ظاهراً حاج سید محمّد طباطبایی نزد حاج شیخ هادی تلمّذ اخلاقی داشته است.

* * *

و فرمودند: من هرگاه به مشهد می رفتم، مریض می شدم و مشکل داشتم. در سفری به اصرار خانواده عازم مشهد شدم، وقتی به مشهد رسیدم با آقای حاج شیخ محمّدحسین بروجردی برخورد کردم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتم. ایشان نباتی را که به ضریح مطهّر علی بن موسی الرضاعلیه السلام تبرّک شده بود، به من داد. من با آن نبات استشفا کردم و از آن تاریخ تاکنون نه در مشهد و نه جای دیگر مبتلا به آن عارضه نشدم.

* * *

و فرمودند: جدّ مادری ما به نام آقای آقایر علینقی، مردی منزّه و پاک بوده است. آقای حاج شیخ محمّدحسین مجتهدی می گفت: پدرم از جدّ شما دعوت کرد، ایشان با قرار این که از آنچه در داخل منزل تهیه می شود از او پذیرایی شود، قبول دعوت کرد. وقتی به منزل ما آمد، پدرم چلوکباب برای او تهیه دیده بود. آقای آقایر علینقی گفت: طبق قرار، بنا بود این گونه پذیرایی نشود. پدرم گفت: گاو ما با بچّه خود قهر کرده و شیر نمی دهد. آقای آقایر علینقی فرمود: برو به گاو بگو که آقای آقایر علینقی می گوید: با بچه خود صلح کن. پدرم همین کار را کرد، گاو صدایی کرد و شروع به شیردادن نمود.

و فرمودند: آقای شیخ ابراهیم رمضانی از آقا سید عبداللّه شرف الدین نقل کرد: عدّه ای در سوریه تصمیم گرفتند از درآمد گندم جولان، یک عشریه برای ساختمان

قبر معاویه - علیه اللعنه والعذاب - بپردازند تا سر و سامان بگیرد. از قضا گندم در آن سال به عمل نیامد تا عشریه بپردازند و این تصمیم بالاخره به جایی نرسید.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج آقا حسن فرید از پدرم اجازه خواسته بود، پدرم آن را نوشت، من دیدم. درباره عنوان آن با پدرم صحبت کردم، ایشان با عنوان مناسب تری اجازه را نوشت. من آن را نزد مرحوم حاج آقا حسن فرید بردم، ایشان به مرحوم حاج آقا فرمود: خانمم خواب دیده که اجازه از سوی حضرت امیرعلیه السلام برای من آمده و فرمودند آقای فرید به مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری فرموده بودند من می خواستم بدانم روزه هایی را که گرفته ام مورد قبول واقع شده یا نه در عالم خواب دیدم اسامی روزه داران در یک ورقه و نیم از کاغذهای نامه نوشته شده و در اواخر آن اسم من و خانمم ذکر شده است و اولین آن اسامی، نام یک پینه دوز بود.

* * *

و فرمودند: مرحوم حاج آقا رضا مسجدشاهی در کتاب امجدیه از شخصی که از افراد نسبی به اوست، داستان مکاشفه ای درباره زیارت امین اللّه نقل می کند که: در ماه رمضان دیدم سفره پهن شده و سر سفره هستم و در عین حال روزه می باشم.

مرحوم آقای حاج شیخ عبداللّه مجتهدی فرمود: من از حاج آقا رضا مسجدشاهی شنیدم که آن فرد اقرب نسباً، پدر ایشان بوده است.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقا سید مصطفی خوانساری گفت مرحوم آیت اللّه العظمی آقا جمال گلپایگانی فرموند که اگر بنا بود تقلید کنم، از آقای بروجردی تقلید می کردم.

و فرمودند: مرحوم آیت اللَّه بروجردی دستور امتحان طلاّب نجف را دادند، مرحوم آیت اللَّه العظمی آقای اصطهباناتی آن را تحریم کرد. مرحوم حاج شیخ نصراللَّه خلخالی با آیت اللَّه العظمی بروجردی تماس گرفت که چه کنیم، ایشان فرموده بود: امتثال شود؛ یعنی مطابق نظر آقای اصطهباناتی عمل شود.

* * *

و فرمودند: آیت اللَّه آقای سیدعلی محقّق فرمود: برای توسعه مسجد اقدام کردم حدود هفت میلیون پول جمع آوری شد. تا شخصی به نام آقای عرب نیا آمد زمین را در اختیار گذاشت و با تبادلاتی که روی آن انجام گرفت، حدود یکصد و چهل میلیون خرج مسجد شد.

امسال - که سال 1425 ه. ق است - از آن مرحوم یاد کردم، بعد از پایان صحبت، شخصی به نام آقای نوپوش نزد من آمد و گفت: من پیش خود گفتم: این همه زوّار که برای زیارت حضرت رضاعلیه السلام مشرّف می شوند، آیا همه توفیق لقای آن حضرت را موقع مرگ و حساب و کتاب پیدا می کنند؟ در خواب دیدم: به حرم مطهّر مشرّف شده ام، نزد بست که رسیدم دیدم برخی را راه ندادند. در صحن که رسیدم دیدم عدّه ای دیگر را راه ندادند. و همین طور تا وارد رواق شدم و می خواستم نزد ضریح مطهّر بروم، مرا راه ندادند. از همان جا نگاه کردم، دیدم چند نفری کنار قبر مطهّر هستند و یکی از آنان آقای عرب نیا است.

* * *

و فرمودند: آقا سید محمّد میبدی از حاج سید حسن شیرازی پدر عیالِ آیت اللَّه آقای سید علی سیستانی و نوه مرحوم میرزای شیرازی، ایشان هم از آقا سید عبّاس لاری و ایشان هم از مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری و ایشان از حضرت بقیه اللَّه - ارواحنا فداه - نقل کرده است که: برای رفع مشکلات این دعا خوانده شود: «یا مَنْ إِذا

تَضايقَتِ الأُمُورُ فَتَحَ لَها باباً لَمْ تَذْهَبْ إِلَيهِ الأَوْهامُ، صَلِّ(1) عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْتَحْ لِأُمُورِی المُتَضايقَهِ باباً لَمْ يذْهَبْ إِلَيهِ وَهْمٌ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ».

آقازاده مرحوم آقای سید محمّد مبیدی نیز، به همین کیفیت از مرحوم آقا سید حسین شیرازی نقل فرمودند.

مرحوم کشمیری به طریق کتاب و سنّت عمل می کرد و عرفان او عرفان کتاب و سنّت بود و از کسانی که عرفان یونانی داشتند، متنفّر بود و در معاشرت با آنان به اقلّ واجب اکتفا می کرد و از نظر حفظ روایات به جایی رسیده بود که وقتی ایشان می گفت من چنین روایتی را ندیدم، حاجی نوری به قول او اکتفا می کرد.

حجّه الاسلام آقای سید مجتبی شبیری برادرزاده حاج آقا موسی فرمودند: آقا سید حسین کشمیری نوه مرحوم آقای سید مرتضی کشمیری و فرزند آقا سید علینقی کشمیری گفت: این قصّه را در نوشته هایی که نزد آقا سید محمود لاری فرزند آقا سید عبّاس لاری بود دیدم، ولی با اندک تفاوت، و آن این که در پایان این دعا آمده: «يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ». و نیز در آن نوشته، از مرحوم آقای سید مرتضی کشمیری نقل شده بود که فرمود: این دعا «بالهام عن الحجّهعلیه السلام» رسیده است. مؤلّف گوید: بنابراین یک بار «يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ» در پایان دعا اضافه شود.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری نقل فرمود که آقای حاج شیخ علی اکبر نوغانی فرمود: مرحوم حاج شیخ حسنعلی تهرانی که از شاگردان میرزای شیرازی بود، به مشهد آمد و با مرحوم سید علی یزدی حائری ارتباط برقرار کرد و می خواست از اخلاق عالیه ایشان استفاده کند. مرحوم حاج سید علی



---

1- 217. آیه اللَّه العظمی آقای شبیری فرمودند قطب راوندی در قصص الانبیاء «فصل» ذکر کرده است.

یزدی از موقعیت علمی ایشان خبر نداشت و وجوهات را به ایشان می داد تا به اهلش برساند. بر اساس این بی اطّلاعی، روزی با ایشان صحبتی می کند که گویا آقای حاج شیخ حسنعلی تهرانی آگاهی از مسئله ندارد.

مرحوم آقای حاج شیخ حسنعلی به مرحوم نوغانی یکی از علماء مشهد گفته بود: من قربه إلی الشیطان می خواهم کاری انجام دهم (با هم) نزد حاج سید علی یزدی می روند. فرعی عنوان می شود، مرحوم حاج سیدعلی یزدی نظر می دهد، مرحوم حاج شیخ حسنعلی اشکالی می کند، حاج سیدعلی یزدی می گوید: اشکال وارد است. حاج شیخ حسنعلی جواب می دهد. حاج سید علی یزدی می گوید: جواب درست است. دوباره اشکال می کند، جواب می دهد. حاج سید علی یزدی متوجّه موقعیت علمی حاج شیخ حسنعلی می شود و می گوید: بارک اللّه ! میرزا چه شاگردانی تربیت کرده است، اشتباه کردیم در درس ایشان شرکت نکردیم.

* * *

و فرمودند: مرحوم آقا میرزا محمّد علی اردوبادی شاگرد مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی فرزند میرزای بزرگ شیرازی بوده است و از نظر ادبیات بسیار قوی بوده است. برخی از ادباء از کتاب اصل الشیعه مرحوم کاشف الغطاء چند غلط ادبی گرفته بودند، امّا از کتاب الغدیر که به نظر آقای اردوبادی رسیده بود نتوانستند غلط بگیرند، ایشان کتاب «الکنی والألقاب» مرحوم حاج شیخ عباس را از نظر عبارات و ادبیات ملاحظه کرده و تصحیح نموده و شرط کرده که اسم ایشان نوشته نشود. مرحوم اردوبادی مرد با اخلاصی بوده است. مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی در مصرف سهم امام حتی نسبت به مریدان خاص خود از جمله مرحوم اردوبادی احتیاط را مراعات می کرده است.

* * *

ص:409

ص:410

ص:411

ص:412

ص:420

ص:421

ص:425

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109